



استاد محقق :

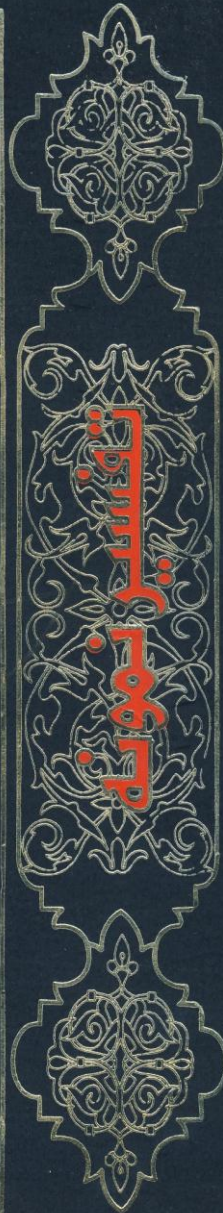
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد چهاردهم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراز: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۹۶۴ / 6-004-440-964 ISBN
- شابک دورہ ۲۸ جلدی ۵-۰۲۰-۴۴۰-۹۶۴ / 5-020-440-964 ISBN-SET: 964-440-030-5 VOL.28
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد چهاردهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللہی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدف هائی که در این تفسیر تعقیب می شود چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین(علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهایی که مرکز پیوند افکار دانشمندان و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه

آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوری هایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهائی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و

نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط، مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به سیزده جلد رسیده (و این چهاردهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند: مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید

بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!

۲ - کراراً می گویند: چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟

باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود، باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند: اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم: در آغاز کار تا اندازه ای چنین بود، ولی به زودی برای تأمین همین هدف، بر آن شدیم که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند. آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام

می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچگونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یکدست و یکپارچه و منسجم باشد.

امیدوارم بتوانیم برای تعمیم منفعت بیشتر، این تفسیر را به زبان عربی و حتی زبان های دیگر ترجمه کنیم تا دیگران نیز بتوانند از آن بهره گیرند (این پیشنهاد از سوی خوانندگان عزیز نیز مطرح شده است).

خداوند! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و زاینده و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت، راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوند! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

بار الها! به ما توفیق و عمر مرحمت فرما که بتوانیم این تفسیر را به پایان بریم و این خدمت ناچیز را به آخر برسانیم و یک جا به پیشگاهت تقدیم داریم. (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

شهریور ۱۳۶۲

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید
بزرگ شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ۴ - تفسیر صافی از ملامحسن
فیض کاشانی ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر
برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود
آلوسی ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد
الانصاری القرطبی ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری) ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر
مفاتیح الغیباز فخر رازی ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد چهاردهم

سوره های

حج - مؤمنون - نور

جزء ۱۷ قرآن مجید

سوره حج

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۷۸ آیه است

محتوای سوره حج

این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش پیرامون حج به نام سوره «حج» نامیده شده است از سوره هائی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در «مکی» یا «مدنی» بودنش گفتگو است، جمعی آن را - جز چند آیه - «مکی» می دانند.

در حالی که، جمع دیگری معتقدند: همه آن - جز چند آیه - در «مدینه» نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات «مکی» و «مدنی» می دانند.

اما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر، جوّ مدینه و مکه و نیازمندی های مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به آنها در این دو منطقه داریم، آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است؛ چرا که دستور حج آن هم با ذکر قسمتی از جزئیات آن، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در «مدینه» دارد، هر چند تأکید آیات این سوره روی مساله مبدأ و معاد بی تناسب با سوره های مکی نیست.

نویسنده «تاریخ القرآن» بر اساس تاریخ «فهرست ابن ندیم» و «نظم الدرر» می گوید: سوره «حج» مگر چند آیه، در «مدینه» نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است.

وی اضافه می کند: این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده، و بر حسب ترتیب، بعد از سوره «نور» و قبل از سوره «منافقون» است.

به هر حال، در مجموع، «مدنی» بودن سوره قوی تر به نظر می رسد.

از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می توان تقسیم کرد:

۱ - آیات فراوانی که در زمینه «معاد» و دلایل منطقی آن، و انداز مردم غافل از صحنه های قیامت، و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می شود، و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد.

۲ - بخش قابل ملاحظه ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان، سخن می گوید و با توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی انسان ها را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

۳ - بخشی از این سوره نیز، مردم را به بررسی سرنوشت عبرت انگیز گذشتگان و عذاب های دردناک الهی که بر آنها نازل شد، دعوت کرده، از جمله سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و قوم ابراهیم و لوط، و قوم شعیب و موسی را یادآور می شود.

۴ - بخش دیگری از آن، پیرامون مسأله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم (علیه السلام) و سپس مسأله قربانی و طواف و مانند آن است.

۵ - بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم، است.

۶ - و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز، زکات، امر به معروف، نهی از منکر، توکل و توجه به خداوند.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَجِّ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَحَجَّتْهُ حَجَّهَا، وَ عُمْرَةً اعْتَمَرَهَا، بَعْدَ مَنْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ فِيمَا مَضَى وَ فِيمَا بَقِيَ!:

«هر کس سوره حج را بخواند، پاداش حج و عمره را خدا به او می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج و عمره به جا آورده یا خواهند آورد»! (۱)

بدون شک، این ثواب و فضیلت عظیم، تنها برای تلاوت لفظی نیست، تلاوتی است اندیشه ساز، و اندیشه ای است عمل پرور.

در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدأ و معاد گرفته، تا دستورات عبادی، اخلاقی، و مسائل مربوط به جهاد و مبارزه با ستمگران، در اعماق جان خود قرار دهد، و برنامه عملی خود سازد، پیوندی با تمام مؤمنان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریک، و آنها را نیز در اعمال او شریک و سهم می سازد، بی آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود، و حلقه اتصالی خواهد بود بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار.

و با این اوصاف و شرایط، ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده عجیب به نظر نمی رسد.

- ۱ یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ
 ۲ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
 حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
 شَدِيدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است!
 ۲ - روزی که آن را می بینید، (آنچنان وحشت سراپای همه را فرا می گیرد که) هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را فراموش می کند؛ و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد؛ مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است!

تفسیر:

زلزله عظیم رستاخیز

این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود، آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد، و به آینده هول انگیزی که در انتظار او است، متوجه می سازد.

آینده ای که اگر امروز به فکر آن، و آمادگی بر آن نباشد، به راستی وحشتناک است و اگر باشد، دل انگیز و روح افزا است.

نخست، عموم مردم را بدون استثناء، مخاطب ساخته، می گوید: «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و پرهیز کاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز، جریان مهم و عظیمی است» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ).

خطاب «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، دلیل روشنی است بر این که: هیچگونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد، زبان، اعصار، قرون، مکان ها و مناطق جغرافیائی و طوائف و قبائل در آن نیست، و مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده، همه در آن شریکند.

جمله «اتَّقُوا رَبَّكُمُ» عصاره تمام برنامه های سعادت بخش است؛ چرا که از یکسو، «توحید» را بیان می کند (رَبَّكُمُ) و از سوی دیگر، «تقوا» را، و به این ترتیب، برنامه های عقیدتی و عملی در آن جمع است.

و با ذکر جمله «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» حقیقتی را که در بسیاری از آیات قرآن آمده است، به طور سربسته بازگو می کند، و آن این که: رستاخیز با یک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی بر پا می گردد:

کوه ها از جا کنده می شوند، دریاها به هم می ریزند، زمین و آسمان در هم کوبیده می شوند، و جهانی نو با زندگانی نو آغاز می گردد، مردم در آستانه قیامت در وحشت عظیمی فرو می روند، و سر از پا نمی شناسند.

آیه بعد، نمونه هائی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید: «روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید، آنچنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند» (يَوْمَ

تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ).

«و هر بارداری (در آن صحنه باشد) جنین خود را سقط می کند» (و تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا).

سومین بازتاب این که: «مردم را به صورت مستان می بینی، در حالی که مست نیستند!» (و تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى).

«ولی عذاب خدا شدید است» که این چنین هول و وحشت به دل ها افکنده و انسان ها را از خود بی خود ساخته است (و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ).

نکته ها:

۱ - در زلزله های دنیا، و حوادث وحشتناک نیز، گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده، و بارداران جنین خود را ساقط می کنند، و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند، ولی، جنبه عمومی و همگانی ندارد، اما زلزله رستاخیز چنان است که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند.

۲ - این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است، باشد. در این صورت، «زنان باردار، یا کودکان شیر خوار» مفهوم اصلی خود را خواهد داشت، ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله روز قیامت باشد (به قرینه جمله وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) در این صورت، ذکر جمله های فوق جنبه مثال پیدا می کند.

یعنی آن قدر، صحنه وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند، همگی سقط جنین می کنند، و اگر کودکان شیرخواری باشند مادرها آنها را

به کلی فراموش خواهند کرد.

۳ - می دانیم: معمولاً در ادبیات عرب، از زنی که کودک خود را شیر می دهد تعبیر به «مرضع» می کنند (۱) ولی همان گونه که جمعی از مفسران و بعضی از ارباب لغت نوشته اند، گاه این کلمه به صورت مؤنث (مرضعة) آورده می شود تا اشاره ای باشد به همان لحظه شیر دادن، و به تعبیر دیگر مرضع به زنی می گویند که می تواند بچه خود را شیر دهد، اما مرضعه، مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است! (۲)

بنابراین، تعبیر فوق در آیه، نکته خاصی دارد؛ زیرا می گوید: شدت وحشت زلزله رستاخیز آن قدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد، چنان متوحش می گردد که بی اختیار، پستان از دهانش بیرون کشیده، فراموشش می کند!

۴ - جمله تَرَى النَّاسَ سُكَارَى: «مردم را به صورت مستان می بینی» اشاره به این است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مخاطب این جمله (و احتمالاً مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدم های او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند؛ زیرا می گوید: مردم را به این حالت می بینی، یعنی خودت چنین نیستی.

۵ - بسیاری از مفسران و روات حدیث، در ذیل آیات مورد بحث، روایتی از

۱ - «علامت تأنیث» در مواردی می آورند که مذکر و مؤنث در آن وجود داشته باشد اما مثل مسأله بارداری و یا شیردادن که مخصوص زنان است و در مردان وجود ندارد نیاز به تاء تأنیث و مانند آن نیست.

۲ - به «قاموس اللغة»، تفسیر «کشاف»، تفسیر «کبیر فخر رازی» و تفسیر «المیزان» مراجعه شود.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که، ذکر آن در اینجا به مورد است و آن این که: «دو آیه آغاز این سوره در یکی از شب های غزوه «بنی المصطلق» (۱) نازل شد، در حالی که مردم در حال حرکت به سوی میدان جنگ بودند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردم را صدا زد، آنها توقف کردند و گرداگردش حلقه زدند، حضرت این آیات را بر آنها خواند، صدای گریه از مردم بلند شد، و در آن شب، مسلمانان بسیار گریستند، هنگام صبح به قدری نسبت به دنیا و زندگی دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین به روی مرکب ها نهادند و خیمه ای بر پا نساختند، گروهی گریه می کردند و گروهی نشسته در فکر فرو رفته بودند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا می دانید این چه روزی است؟ عرض کردند: خدا و پیامبرش آگاه ترند فرمود: روزی است که از هر هزار نفر ۹۹۹ نفر بسوی دوزخ روان می شوند و تنها یک نفر به سوی بهشت!

این امر بر مسلمانان سخت آمد و شدیداً گریستند؟ و عرض کردند: پس چه کسی نجات خواهد یافت؟ پیامبر فرمود: گنهکارانی غیر از شما هستند که اکثریت را تشکیل می دهند، من امیدوارم شما حداقل یک چهارم اهل بهشت باشید (مسلمانان تکبیر گفتند) بعد فرمود: امیدوارم یک سوم اهل بهشت باشید (باز هم تکبیر گفتند) بعد اضافه فرمود: امیدوارم دو سوم اهل بهشت از شما باشد؛ چرا که اهل بهشت ۱۲۰ صفند که ۸۰ صف آنها از امت من هستند...» (۲).

۱ - این غزوه در شعبان سال ششم هجری واقع گردید. در این ماه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر رسید که «بنی المصطلق» به رهبری «حارث بن ابی ضرار» مہیای حمله شده اند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیش از آن که آنها تحرکی به خرج دهند به آنان حمله بُرد، در ناحیه «قدید» به جنب آبی که «مریسع» نام داشت با آنان درگیر شد، مشرکان شکست خوردند، اسیران بسیاری نصیب مسلمانان شد، از جمله «جویریہ» دختر «حارث بن ابی ضرار» بود، که سهم «ثابت بن قیس بن شماس» یا پسر عموی او شد، «جویریہ» با او قرارداد بست که قیمت خود را بپردازد و آزاد گردد، پس از آن خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد تا با کمک گرفتن از آن حضرت بهای خود را به «قیس» بپردازد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او کمک کرد، پس از آن با او ازدواج نمود، پس از ازدواج مسلمانان گفتند: طائفه «جویریہ» خویشاوند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شده اند، لذا اسیران خود را آزاد کردند، لذا گفته اند: زنی از «جویریہ» با برکت تر برای قوم خود نبوده است (کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۱۹۲).

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۷۰ و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۹، ۷۰، و تفسیرهای دیگر.

۳ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ
 ۴ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ

ترجمه:

- ۳ - گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی خیزند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.
- ۴ - بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد، به طور مسلم گمراهش می سازد، و به آتش سوزان راهنمائییش می کند.

تفسیر:

پیروان شیطان!

از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود، در آیات مورد بحث، حال گروهی از بی خبران را منعکس می کند که: چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.

می گوید: «گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله برمی خیزند» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

گاه، در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هر گونه شریک، جدال می کنند، و گاه، در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور، و در هر صورت هیچگونه دلیلی بر گفته های خود ندارند.

جمعی از مفسران گفته اند: این آیه در مورد «نضر بن حارث» نازل شده که: از مشرکان متعصب، لجوج و پشت هم انداز بود، او اصرار داشت که: ملائکه

دختران خدا هستند! و قرآن مجموعه ای از افسانه های پیشینیان است که به خدا نسبت داده شده! و زندگی بعد از مرگ را منکر بود.

بعضی دیگر: آن را اشاره به همه مشرکان دانسته اند که: در مسأله توحید و قدرت خدا به مجادله برمی خاستند.

ولی با توجه به این که شأن نزول ها هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند نتیجه این دو قول یکی است، و همه کسانی را که به نوعی، از روی تقلید کورکورانه یا تعصب، یا پیروی از خرافات و هوا و هوس ها، به جدال در برابر حق برمی خیزند شامل می شود. آن گاه اضافه می کند: «این گونه افراد که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سرکش و متمرّدی تبعیت می کنند» (وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ).

نه از یک شیطان، که از همه شیطان ها! اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند.

واژه «مرید» از ماده «مرد» (بر وزن سرد) در اصل، به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد، و به درختی که از برگ خالی شود «امرد» می گویند، و روی همین جهت، به نوجوانانی که مو در صورتشان نروئیده نیز، «امرد» گفته می شود.

در اینجا منظور از «مرید» کسی است که عاری از هر گونه خیر و سعادت و نقطه قوت است، و طبعاً چنین کسی، سرکش، متمرّد، ظالم و عصیانگر خواهد بود.

روشن است: پیروی از «شیطان بی همه چیز» انسان را به چه سرنوشتی مبتلا می سازد.

لذا در آیه بعد، می گوید: «بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را بر گردن نهد به طور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمائییش می کند» (کُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ). (۱)

نکته ها:

۱ - مجادله در برابر حق و باطل

گرچه در واژه «مجادله» در عرف، مفهوم جر و بحث بی اساس و غیر منطقی اقتاده است ولی در اصل لغت چنین نیست بلکه به معنی هر گونه بحث و گفتگو است که گاه به حق و گاه به ناحق است و لذا قرآن به پیامبر دستور می دهد: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: «با مخالفان خود با روشی که بهتر است مجادله کن». (۲)

۲ - مجادله به باطل راه شیطان است

بعضی از مفسران بزرگ معتقدند: جمله «يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به گفتگوهای بی اساس مشرکان است، و جمله «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» اشاره به برنامه های عملی نادرست آنها است.

بعضی دیگر جمله اول را اشاره به اعتقادات فاسد و خرافی آنها دانسته و جمله دوم را به برنامه های عملی غلط و انحرافی آنان.

ولی از آنجا که آیات قبل و بعد از آن، پیرامون مبانی اعتقادی و اصول عقائد

۱ - «سَعِير» از ماده «سعر» (بر وزن قعر) به معنی شعلهور شدن آتش است، در اینجا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هر آتشی سوزنده تر می باشد.

۲ - نحل، آیه ۱۲۵.

است، بعید نیست هر دو جمله، اشاره به یک حقیقت باشد، و به تعبیر دیگر، طرفین نفی و اثبات یک موضوع است.

در جمله اول می گوید: آنها بدون علم و دانش و صرفاً از روی تقلید و تعصب و هوا پرستی به مجادله درباره خدا و قدرت او برمی خیزند.

و جمله دوم می گوید: کسی که دنبال علم و دانشی نیست طبیعی است که از هر شیطان طغیانگری پیروی می کند.

۳ - چرا از هر شیطان؟

جالب این که نمی فرماید: چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید: از هر شیطان متمرّدی، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند، بلکه، هر یک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند، آنچنان این دام ها متنوع است که انسان در تشخیص آنها گم می شود، مگر آنها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند، و مشمول جمله «إِلَّا عِبَادِي مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱) هستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: تمرّد، سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت، در مفهوم کلمه شیطان افتاده است ولی در اینجا مخصوصاً کلمه «مرید» (فاقد هر گونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تأکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند، کاملاً روشن گردد.

۴ - تفسیر جمله «كُتِبَ عَلَيْهِ»

می دانیم این تعبیر، به معنی مقرر و ملزم داشتن است خواه در عالم تکوین و

آفرینش باشد، و یا در عالم تشریع، احکام و قوانین.

ولی نباید توهم کرد که: این جمله بوی «جبر» می دهد، و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه سازند، و به دار البوار بفرستند، بلکه، این نتیجه حتمی برنامه ای است که آنها با میل خود انتخاب کرده اند، مثلاً هنگامی که «ابلیس» رئیس و سر سلسله شیاطین، در برابر فرمان خدا سرپیچی کرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خدا را پیش گرفت، چنین کسی جز این که: گمراه و گمراه کننده باشد، سرنوشتی نخواهد داشت و همچنین شیطان های دیگر از انس و جن.

این درست به آن می ماند که بگوئیم: هر کس معتاد به مواد مخدر شد، بدبختی و سیه روزی در پیشانیش نوشته می شود، آیا این دلیل جبر است؟ (۱)

۱ - در مورد مرجع ضمیر «علیه» بعضی گفته اند: به شیطان باز می گردد.

و بعضی به پیروان شیطان که از جمله «و من الناس...» استفاده می شود، ولی ظاهر این است که به شیطان باز می گردد، به خصوص این که ضمیر نزدیک به آن (ضمیر مَن تَوَلَّاهُ) نیز به شیطان باز می گردد.

- ۵ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ
مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِن لَّكُمْ
وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ
لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ
لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِّن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا
عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ
- ۶ ذَلِكِ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۷ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ

ترجمه:

۵ - ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین هائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران (قرار می دهیم)؛ بعد شما را به صورت طفل بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حدّ رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند. (از سوی دیگر)، زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت در می آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

۶ - این به خاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می کند؛ و بر هر چیزی تواناست.

۷ - و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند.

تفسیر:

دلائل معاد در عالم جنین و گیاهان

از آنجا که در آیات گذشته، گفتگو از تردید مخالفان در «مبدأ» و «معاد» بود، در آیات مورد بحث به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است: یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی، و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان. در حقیقت قرآن می خواهد، صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند، پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند، برای آنها تشریح کند، تا بدانند زندگی بعد از مرگ، نه تنها امر غیر ممکن نیست، بلکه دائماً صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند.

نخست، همه انسان ها را مخاطب ساخته می گوید: «ای مردم! اگر در رستاخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل» (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ). (۱)

۱ - «مضغه» از ماده «مضغ» به معنی جویدن است، و این واژه به معنی مقدار کمی گوشت است که ۲۰ انسان در یک لقمه می تواند آن را بجود و این تشبیه جالبی است برای جنین در دوران بعد از «علقه» بودن.

«همه اینها به خاطر آن است که: این حقیقت را برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم» (لَنُبَيِّنَ لَكُمْ).

«و جنین هائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم» تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى).

از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود «و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم» (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا).

به این ترتیب، دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیع تر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزون تر می گذارید.

باز چرخ های حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و همچنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید «سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید» (ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ).

در اینجا جهل تبدیل به دانائی، و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانائی، و وابستگی مبدل به استقلال می شود.

ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد، هر چند «گروهی از شما در این میان از دنیا چشم فرو می بندند اما گروه دیگری سیر نزولی حیات را بعد از تکامل شروع می کنند، تا به بدترین مرحله زندگی یعنی نهایت پیری برسند» (وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوقَى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ).

آری، به مرحله ای می رسد «که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت» پرده های نسیان و فراموشی صفحه عقل و فکر او را می پوشاند، و در

واقع حالتی شبیه حال کودکی به او دست می دهد! (لَكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا). این ضعف، ناتوانی و پژمردگی دلیل بر فرا رسیدن یک مرحله انتقالی جدید است، همان گونه که سستی پیوند میوه با درخت، دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدائی است. این دگر گونی های عجیب و پی در پی که حاکی از قدرت بی پایان پروردگار است روشنگر این حقیقت است که: همه چیز حتی احیای مردگان، برای او سهل و آسان است. البته، در مورد این مراحل مختلف حیات، بحث های فراوانی است که در نکته ها خواهد آمد. سپس، به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته، می گوید: «در فصل زمستان به زمین نگاه می کنی، آن را خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که قطره های حیات بخش باران را بر آن فرو فرستادیم، و فصل بهار فرا رسید، حرکت و جنبشی سراسر آن را فرا می گیرد، و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند» (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ). (۱)

* * *

در دو آیه بعد، به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری کلی، هدف اصلی از بیان

۱ - «هَامِدَةً» در اصل، به معنی آتشی است که خاموش شده، و به زمینی که گیاهانش خشکیده و بی حرکت مانده، «هَامِدَةً» گفته می شود (مفردات راغب). بعضی دیگر گفته اند: «هَامِدَةً» به حالتی گفته می شود که حدّ فاصل میان مرگ و حیات است (تفسیر فی ظلال).

«اهتزت» از ماده «هز» به معنی تحریک شدید است.

«ربت» از ماده «ربو» (بر وزن غلّو) به معنی افزایش و نمو است و «ربا» نیز از همین ماده است.

«بهیج» به معنی زیبا، چشمگیر و سرور آفرین می باشد.

این دو دلیل را ضمن باز گوئی پنج نکته تشریح می کند:

۱ - نخست، می گوید: «آنچه در آیات قبل، از مراحل مختلف حیات، در مورد انسان ها و جهان گیاهان بازگو شد، برای این است که بدانید: خداوند حق است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ). و چون او حق است نظامی را که آفریده، نیز حق است، بنابراین، نمی تواند بیهوده و بی هدف باشد، همان گونه که در جای دیگر می خوانیم: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا:

«ما آسمان، زمین و آنچه را در میان این دو است، بیهوده و باطل نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است».(۱)

و چون این جهان بی هدف نیست، و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی یابیم، یقین پیدا می کنیم: معاد و رستاخیزی در کار است.

۲ - این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می گوید: «او است که مردگان را زنده می کند» (وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى).

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می پوشاند، و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، و زمین های مرده را جان می دهد، او مردگان را حیات نوین می بخشد، آیا با این برنامه حیات آفرین مستمر او در این جهان، باز می توان در امکان معاد تردید کرد؟(۲)

۳ - هدف دیگر این است که: بدانید «خدا بر هر چیز توانا است و چیزی در

۱ - ص، آیه ۲۷.

۲ - بعضی از مفسران جمله «أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» را اشاره به حیات انسان ها در قیامت دانسته اند، هر چند این معنی در جمله «وَأَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» نیز آمده است، اما با این تفاوت که جمله اول، اشاره به اصل حیات است و جمله دوم، اشاره به چگونگی زنده شدن مردگان. ولی تفسیر دیگری که در بالا بیشتر روی آن تکیه کرده ایم این است که: جمله «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى»، اشاره به حیات آفرینی مستمر خداوند در این دنیا باشد، تا دلیلی بر امکان آن در رستاخیز گردد.

برابر قدرت او غیر ممکن نیست» (وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیا کسی که: می تواند خاک بی جان را تبدیل به نطفه کند، و نطفه بی ارزش را در مراحل حیات پیش ببرد، و هر روز لباس تازه ای از زندگی بر او بپوشاند، و زمین های خشکیده و افسرده بی روح را چنان سر سبز و خرم سازد که، قهقهه حیات از سر تا سر آن برخیزد، آیا چنین کسی قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید باز گرداند؟! *

* * *

۴ - و باز همه اینها برای این است که: بدانید «ساعت پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، جای شک و تردید ندارد» (وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا).

۵ - و اینها همه مقدمه ای است برای آخرین نتیجه، و آن این که: «خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند» (وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

البته این نتایج پنجگانه که بعضی، مقدمه، و بعضی، ذی المقدمه، بعضی اشاره به امکان، و بعضی اشاره به وقوع است، مکمل یکدیگرند، و همگی به یک نقطه منتهی می شوند، و آن این که: رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعاً تحقق خواهد یافت.

آنها که در امکان زندگی بعد از مرگ، تردید دارند، صحنه مشابه آن در زندگی انسان ها و گیاهان دائماً در برابر چشمشان و همه سال و همه روز تکرار می شود.

و اگر در قدرت خدا شک دارند، این چیزی است که نمونه های بارز آن را با چشم خود می بینند.

مگر، انسان ها در آغاز از خاک آفریده نشدند؟ بنابراین، چه جای تعجب که

بار دیگر از خاک برخیزند؟

مگر، همه سال زمین های مرده در برابر چشمان ما زنده نمی شوند؟ چه جای تعجب که انسان های مرده، پس از سال ها، جان گیرند و از خاک برخیزند؟! و اگر در وقوع چنین چیزی تردید دارند، باید بدانند نظام حاکم بر آفرینش این جهان، نشان می دهد: هدفی از آن در کار است، و گر نه، همه باطل و بیهوده بوده، در حالی که این زندگی چند روزه و آمیخته با این همه ناملایمات و ناکامی ها چیزی نیست که ارزش این را داشته باشد که هدف نهائی عالم آفرینش را تشکیل دهد. بنابراین، باید عالم دیگری وجود داشته باشد، عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است هدف آفرینش محسوب گردد.

نکته ها:

۱ - مراحل هفتگانه زندگی انسان

در آیات فوق، برای تشریح مسأله رستاخیز و امکان آن، حرکت انسان را در یک مسیر هفت مرحله ای تشریح کرده است:

نخست زمانی که خاک بود، ممکن است منظور از خاک در اینجا خاکی باشد که: آدم از آن آفریده شد، و نیز امکان دارد، اشاره به این باشد که: همه انسان ها قطع نظر از این، نیز از خاکند؛ چرا که تمام مواد غذائی که نطفه را تشکیل می دهد، و سپس مواد تغذیه کننده آن، همه از خاک گرفته می شوند.

البته، بدون شک قسمت قابل توجهی از بدن انسان را «آب» و قسمتی را «اکسیژن» و «کربن» تشکیل می دهند که از خاک گرفته نشده، ولی از آنجا که ستون اصلی تمام اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می دهد،

این تعبیر، کاملاً صحیح است که: انسان از خاک است.

مرحله دوم، مرحله «نطفه» است، خاک این موجود ساده و پیش پا افتاده و خالی از حس و حرکت و حیات، تبدیل به نطفه می شود، نطفه ای که از موجودات زنده ذره بینی اسرارانگیزی تشکیل یافته که در مرد «اسپرم» و در زن «اوول» نامیده می شود، این موجودات ذره بینی شناور، به قدری کوچکند که در نطفه یک مرد، ممکن است میلیون ها «اسپرم» وجود داشته باشد!

جالب این که: انسان بعد از تولد، معمولاً یک حرکت آرام و تدریجی را که بیشتر شکل «تکامل کمی» دارد تعقیب می کند، در حالی که حرکت او در محیط رحم همراه با جهش های سریع و دگرگون کننده کیفی است.

تحولات پی در پی و شگفت انگیز جنین در عالم رحم، به همان اندازه عجیب است که فی المثل سنجاق کوچک ساده ای با گذشت چند ماه، تبدیل به یک هواپیما گردد!

امروز «جنین شناسی» به صورت یک علم گسترده در آمده، و دانشمندان این علم موفق شده اند جنین را در مراحل مختلف، مورد بررسی قرار داده، پرده از روی اسرار شگرف این پدیده اسرار آمیز جهان هستی را بردارند و عجائب بسیاری درباره آن ارائه دهند.

در مرحله سوم، نطفه به مرحله «علقه» می رسد و سلول های آن همچون یک دانه «توت» بدون شکل (به صورت یک قطعه خون بسته) در کنار هم قرار می گیرند که آن را در زبان علمی «مورولا» می نامند.

بعد از گذشتن مدت کوتاهی حفره تقسیم، که سر آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می شود (و جنین را در این مرحله «لاستولا» می نامند).

در مرحله چهارم، کم کم جنین، شکل یک قطعه گوشت جویده شده به

خود می گیرد، بی آن که اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد. اما ناگهان در پوسته «جنین»، تغییراتی پیدا می شود، و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد، تغییر می یابد و اعضای بدن کم کم ظاهر می شود، اما جنین هائی که از این مرحله نگذرند، و همچنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند، ساقط می شوند، و از رده خارج می گردند، جمله «مُخَلَّقَةٌ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی «کامل الخلقه» و «غیر کامل الخلقه».

جالب این که: قرآن مجید، بعد از ذکر این چهار مرحله، جمله «لُئِيِّنَ لَكُمْ» را آورده است، اشاره به این که: این دگرگونی های سریع و شگفت انگیز که سبب می شود یک قطره کوچک آب، به یک انسان کامل تبدیل گردد، دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز. سپس، به مراحل سه گانه پنجم و ششم و هفتم جنین که بعد از تولد صورت می گیرد، یعنی «طفولیت»، «بلوغ» و «پیری» اشاره کرده است.^(۱)

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که: تولد انسان از خاک به صورت یک موجود زنده، خود یک جهش بزرگ است، و مراحل گوناگون جنین، همه جهش های پی در پی محسوب می شوند، و نیز تولد انسان از مادر، خود جهش بسیار مهمی است، و مراحل بلوغ و کهنوت نیز جهش محسوب می شوند.

تعبیر قرآن در آیه بالا از «قیامت» به «بعث» گویا اشاره به همین مفهوم جهش باشد که در رستاخیز نیز صورت می گیرد.

۱ - قابل توجه این که: در مورد تولد انسان، تعبیر به «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» می کند، در حالی که، قاعدتاً باید به صورت جمع (اطفال) ذکر شود.

این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که: طفل معنی مصدری دارد، و در آن مفرد و جمع یکسان است، و یا از این جهت باشد که: هدف، بیان جنس است نه خصوصیات و ویژگی های اطفال که در این مرحله تفاوت انسان ها مستور و مکتوم است و در مراحل بعد ظهور و بروز می کند.

به این نکته، نیز باید توجه کرد که: سخن گفتن قرآن از این مراحل مختلف جنین، در آن روز که نه علم جنین شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه ای درباره دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده ای است بر این که: این کتاب بزرگ از جهان وحی و ماوراء طبیعت سرچشمه می گیرد.

* * *

۲ - معاد جسمانی

بدون شک هر جا قرآن سخن از بازگشت انسان ها و رستاخیز به میان آورده، منظور، بازگشت این انسان با روح و جسم، در آن جهان است، و آنها که معاد را منحصر به جنبه «روحانی» آن کرده اند و تنها قائل به بقای ارواحند، به هیچ وجه آیات قرآن را مورد بررسی قرار نداده اند. مثلاً روشن است آیاتی همچون آیه فوق، با صراحت سخن از معاد جسمانی می گوید و گر نه معاد روحانی چه شباهتی به دوران جنینی و زنده شدن زمین های مرده به وسیله نمو گیاهان دارد؟

مخصوصاً آخرین جمله آیات مورد بحث، که به صورت نتیجه نهائی آمده، به وضوح این مطلب را ثابت می کند، آنجا که می گوید: «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» و خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند؛ چرا که قبر جایگاه جسم است، نه روح. اصولاً، تمام تعجب مشرکان از همین مسأله بوده است که: چگونه انسانی که تبدیل به خاک شد، بار دیگر به زندگی باز می گردد، و الاً مسأله بقای روح، نه تنها چیز عجیبی نبوده، که مورد قبول اقوام جاهلی نیز بوده است (دقت کنید).

* * *

۳ - «ارذل العمر» چیست؟

«ارذل» از ماده «رذل» به معنی چیز پست و نامطلوب است، و منظور از ارذل العمر، نامطلوب ترین دوران های عمر انسان می باشد که به نهایت پیری می رسد، و به گفته قرآن علوم و دانش های خود را به کلی فراموش می کند، و درست همانند یک کودک می شود.

از نظر معلومات، همچون کودک است.

از نظر تدبیر امور، شبیه کودک است.

از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می شود.

و با امر مختصری خوشحال و راضی می گردد.

ظرفیت و حوصله خود را از دست می دهد.

و گاه حرکات او کودکانه می شود.

با این تفاوت که، مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، به علاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان، همه این حالات بر طرف می گردد، اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال، چنین امیدی وجود ندارد.

و با این تفاوت که، یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد، اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات، حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان، بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در بعضی از روایات «ارذل العمر» به سن یک صد سالگی به بالا تفسیر شده است. (۱)

و این ممکن است ناظر به نوع افراد باشد و گر نه کسانی هستند که در سنین پائینتر از یک صد سالگی، به این مرحله می رسند همان گونه که اشخاصی یافت می شوند که در سنین بالاتر از صد، نیز کاملاً هوشیار و آگاهند.

مخصوصاً در علماء و دانشمندان بزرگ که دائماً به مباحث علمی اشتغال دارند کمتر دیده می شود که: چنین وضعی دست دهد.

و در هر حال، باید در مورد این بخش از عمر، به خدا پناه ببریم، ضمناً، یادآوری این سال ها کافی است که ما را از غرور و غفلت بیرون آورد که: در آغاز چه بودیم؟ و اکنون چه هستیم؟ و در آینده چه خواهیم شد؟! *

- ۸ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ
 ۹ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ
 ۱۰ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

ترجمه:

- ۸ - و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی، درباره خدا مجادله می کنند!
 ۹ - آنها با تکبر و بی اعتنائی (نسبت به سخنان الهی)، می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند! برای آنان در دنیا رسوائی است؛ و در قیامت، عذاب سوزان به آنها می چشانیم!
 ۱۰ - (و به آنان می گوئیم:) این در برابر چیزی است که دستهایتان از پیش برای شما فرستاده؛ و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند!

تفسیر:

باز هم مجادله به باطل

در این آیات، نیز سخن از مجادله کنندگانی است که پیرامون مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.

نخست می گوید: «گروهی از مردم، کسانی هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

جمله «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» درست، همان تعبیری است که در چند آیه قبل، گذشت و تکرار آن نشان می دهد: جمله اول اشاره به گروهی است، و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران، فرق این دو گروه را در این دانسته اند که: آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی خبر است، در حالی که این آیه، ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد. (۱)
جمله «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نشان می دهد: برنامه این گروه، اضلال و گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی بر این تفاوت، محسوب می شود، همان گونه که جمله «يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» در آیات گذشته، که سخن از پیروی شیاطین می گوید نیز، این معنی را روشن تر می سازد.

در این که: فرق میان «علم» و «هدی» و «کتاب منیر» چیست؟ نیز مفسران بحث هائی دارند، آنچه نزدیک تر به نظر می رسد این است که: «علم» اشاره به استدلالات عقلی است، «هدی» به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و «کتاب منیر» اشاره به کتب آسمانی می باشد.
به تعبیر ساده تر، همان دلایل سه گانه معروف «کتاب»، «سنت» و «دلیل عقل» را بازگو می کند، و با توجه به این که: «اجماع» نیز طبق تحقیقات دانشمندان، به «سنت» باز می گردد، همه دلایل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: «هدی» اشاره به هدایت های معنوی است که در پرتو خودسازی، تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می گردد (البته این معنی با آنچه در بالا گفتیم قابل جمع است).

۱ - تفسیر «المیزان»، و تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۵، ذیل آیات مورد بحث.

در حقیقت، بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمر بخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد، دلیل عقل، یا کتاب، یا سنت.

پس از آن، در یک عبارت کوتاه و پر معنی، به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت، پرداخته می گوید: «آنها با تکبر و بی اعتنائی نسبت به سخنان الهی و دلایل روشن عقلی، می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند» (ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). «ثانی» از ماده «ثنی» به معنی پیچیدن است و «عطف» به معنی پهلوی است، و پیچیدن پهلوی کنایه از بی اعتنائی و اعراض از چیزی است.

جمله «لِيُضِلَّ» ممکن است هدف این اعراض و روی گردانی باشد، یعنی آنها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت های الهی را به هیچ می گیرند. و ممکن است نتیجه آن گردد، یعنی محصول بی اعتنائی آنها این است که: مردم را از راه حق باز می دارند.

به هر حال، سپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: «بهره آنها در این دنیا رسوائی و بدبختی است، و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می چشانیم» (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و به او می گوئیم: «این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است» (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ).

«و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند» (وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد، و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل می افزاید، و برنامه او عدالت محض، و محض عدالت است. (۱)

این آیه از آیاتی است که: هم مذهب جبریون را نفی می کند، و هم اصل عدالت را در مورد افعال خدا اثبات می نماید. (۲)

۱ - «ظَلَمَ» صیغه مبالغه به معنی بسیار ظلم کننده است، مسلماً خداوند مطلقاً ظلم نمی کند، نه بسیار و نه کم، و انتخاب این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که: مجازات بدون دلیل از سوی خداوند بزرگ، همیشه مصداق ظلم بسیار است.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۹۵، ذیل آیه ۱۸۲ «آل عمران»، مراجعه کنید.

- ۱۱ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ
وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
- ۱۲ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ
- ۱۳ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ
- ۱۴ إِنْ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنْ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

ترجمه:

- ۱۱ - بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند؛ همین که (دنیا به او رو کند و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رو می آورند)؛ (و به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!
- ۱۲ - او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی به او می رساند، و نه سودی؛ این همان گمراهی بسیار عمیق است.
- ۱۳ - او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیک تر است؛ چه بد مولا و یآوری، و چه بد مونس و معاشری!
- ۱۴ - خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، در باغ هائی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است؛ (آری) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد!

تفسیر:

آنها که بر لب پرتگاه کفرند!

در آیات گذشته، سخن از دو گروه در میان بود: گروه پیروان گمراه، و رهبران گمراه کننده، اما در آیات مورد بحث، سخن از گروه سوم است که همان افراد ضعیف الایمان هستند. قرآن در توصیف این گروه، چنین می گوید: «بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند، اما ایمان قلبی شان بسیار سطحی و ضعیف است» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ). تعبیر به «عَلَى حَرْفٍ»، ممکن است اشاره به این باشد که: ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است، و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم رنگی از ایمان نتابیده است. و ممکن است، اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند، بلکه در کنار و لبه آند؛ زیرا یکی از معانی «حرف» لبه کوه و کناره اشیاء است.

و می دانیم: کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.

آن گاه قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته می گوید: «آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند! و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند، اما اگر به وسیله گرفتاری ها و پریشانی و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند!» (فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ). (۱)

۱ - جمله «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» با توجه به این که «انْقَلَبَ» در اینجا به معنی بازگشت کردن است، ممکن است اشاره به این باشد که: او به کلی به ایمان پشت می کند، حتی صورت خود را به عقب نیز بر نمی گرداند، گوئی همیشه از ایمان بیگانه بوده است.

گوئی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته اند که: اگر این هدف تأمین شد، دین را حق می دانند و گر نه بی اساس!.

«ابن عباس» و جمعی دیگر از مفسران پیشین، در شأن نزول این آیه، چنین نقل کرده اند: گاهی گروهی از بادیه نشینان خدمت پیامبر می آمدند.

اگر حال جسمانی آنها خوب می شد، اسب آنها بچه خوبی می آورد، زن آنها پسر می زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می گرفت، خشنود می شدند و به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) عقیده پیدا می کردند!.

اما اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گذاشت، وسوسه های شیطانی قلبشان را فرا می گرفت و به آنها می گفت: تمام این بدبختی ها به خاطر این آئینی است که پذیرفته ای و آنها هم روی گردان می شدند! (۱)

قابل توجه این که: قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص، تعبیر به «خیر» می کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به «فتنه» (وسیله آزمایش) نه «شر»، اشاره به این که: این حوادث ناگوار، شرّ و بدی نیست، بلکه وسیله ای است برای آزمایش.

و در پایان آیه اضافه می کند: «و به این ترتیب آنها هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را» (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ).

«و این روشن ترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیایش» (ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).

در حقیقت، این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۴۰۹.

می نگرستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می پنداشتند. این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست، و در هر جامعه ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت پرستی دارند، متتها بت آنها همسر، فرزند، مال، ثروت، گاو و گوسفند آنها است، بدیهی است چنین ایمان و اعتقادی سست تر از تار عنکبوت است! البته، بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه، ایمان در دل او نیست، این بر خلاف ظاهر آیه است؛ زیرا جمله «يَعْبُدُ اللَّهَ» و همچنین، «اطْمَأَنَّ بِهِ» و جمله «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» نشان می دهد: قبلاً ایمان ضعیفی داشته است، و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند، با آنچه گفتیم، منافاتی ندارد و قابل قبول است.

آیه بعد، به عقیده شرک آلود این گروه، مخصوصاً بعد از انحراف از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده، می گوید: «او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی می تواند به او برساند، و نه سودی» (يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَ مَا لَا يَضُرُّهُ). (سوره اعراف، آیه ۳۰)

اگر به راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است، و به همین دلیل، معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرد، پس چرا به سراغ بت هائی می رود که نه امیدی به نفعشان است، نه ترسی از زیانشان؟ موجوداتی بی خاصیت و فاقد هر گونه اثر در سرنوشت انسان ها؟! (سوره اعراف، آیه ۳۰)

آری، «این گمراهی بسیار عمیقی است» (ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ). فاصله آن از خط صراط مستقیم آنچنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است.

باز مطلب را از این فراتر برده، می گوید: «او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیک تر است!» (يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ).

چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا، فکر آنها را به انحطاط، پستی و خرافات سوق می دهند، و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه، آن گونه که در آیه ۹۸ سوره «انبیاء» خواندیم: «این بت ها خود آتشگیره ها و هیزم جهنم اند!» (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ).

و در پایان آیه، اضافه می کند: «چه بد مولا و یاوری هستند این بت ها، و چه بد مونس و معاشری» (لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که: در آیه قبل، هر گونه سود و زیان بت ها را نفی می کند، اما در این آیه می گوید: زیانش از نفعش نزدیک تر است آیا این دو با یکدیگر سازگار است؟ در پاسخ باید گفت: در گفتگوها معمول است، گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمردند، پس از آن ترقی کرده آن را منشأ زیان می دانند، درست مثل این که می گوئیم: با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد نه به درد دنیا، و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم: بلکه مایه بدبختی و رسوائی تو است، به علاوه زیانی که نفی شده، زیان به دشمنان آنهاست؛ زیرا آنها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند، اما زیانی که اثبات شده، یک زیان قهری است که دامان عابدان آنها را می گیرد.

ضمناً، صیغه «افعل تفضیل» (کلمه اقرب) چنان که در جای دیگر هم گفته ایم: الزاماً به معنی وجود صفتی در طرفین مورد مقایسه نیست، و ای بسا طرف ضعیف تر اصلاً فاقد آن باشد، مثلاً می گوئیم:

یک ساعت صبر و شکیبائی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است (هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است ولی صبر و شکیبائی از آن بهتر است، بلکه آتش دوزخ اصلاً فاقد هر گونه خوبی است).

این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند «شیخ طوسی» در «تبیان» و «طبرسی» در «مجمع البیان» انتخاب کرده اند.

در حالی که، بعضی دیگر همچون «فخر رازی» این احتمال را نیز در تفسیر آیه داده اند که: هر یک از این دو آیه، اشاره به گروهی از بت ها است، آیه نخست، بت های سنگی و چوبی بی جان را می گوید، و آیه دوم، طاغوت ها و انسان های بت گونه، گروه اول نه سودی دارند و نه زیانی، بلکه کاملاً بی خاصیتند، ولی گروه دوم، یعنی «ائمه ضلال» زیان دارند و خیری در آنها نیست، و به فرض که خیر اندکی داشته باشند زیانشان به مراتب بیشتر است (جمله «لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ» را نیز گواه این معنی گرفته اند) و به این ترتیب تضادی باقی نمی ماند. (۱)

و از آنجا که، روش قرآن این است: مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان کند، تا نتیجه گیری آن کامل تر و روشن تر باشد، در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهراها زیر درختانش جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

برنامه آنها روشن، خط فکری و عملی آنها مشخص، مولای آنها خدا، و

۱ - بعضی از مفسران مانند مؤلف محترم «المیزان» جمله «يَدْعُوا» را به معنی «يَقُول» گرفته اند که از ظاهر آیه بعید است.

همدم و مونسشان انبیاء، شهداء، صالحان و فرشتگان خواهند بود.

آری «خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

این پاداش های بزرگ برای او سهل و آسان است، همان گونه که مجازات مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است.

در این مقایسه، در حقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد در کناره دین قرار گرفته اند، و با جزئی و سوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سخت ترین طوفان ها تکانشان نمی دهد، درخت ایمانشان ریشه دار، و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است، این از یکسو.

از سوی دیگر، معبودهای گروه اول، بی خاصیت اند بلکه زیانشان بیشتر است، اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین نعمت ها را برای آنها فراهم ساخته است.

۱۵ مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ
 ۱۶ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَنْ يُرِيدُ
 ۱۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ
 وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ترجمه:

۱۵ - هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (هر کاری از دستش ساخته است بکند)، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد، و خود را حلق آویز و نفس خود را قطع کند (و تا لبه پرتگاه مرگ پیش رود)؛ ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟!؛

۱۶ - این گونه ما [= قرآن] را به صورت آیات روشنی نازل کردیم؛ و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.

۱۷ - مسلماً کسانی که ایمان آورده اند، و یهود و صابئان [= ستاره پرستان] و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می کند؛ (و حق را از باطل جدا می سازد)؛ خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.

شان نزول:

بعضی از مفسران، در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق، چنین نقل

کرده اند: گروهی از قبیله «بنی اسد» و «بنی غطفان» که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیمان بسته بودند، گفتند: ما می ترسیم خدا سرانجام محمد (صلی الله علیه و آله) را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمان هایمان از یهود قطع شود، و آنها به ما مواد غذایی ندهند، آیه فوق نازل شده، به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.

بعضی دیگر گفته اند: گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بیقراری و بیتابی می کردند، و می گفتند:

چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی یابد؟ آیه نازل شد و آنها را بر این بی صبری ملامت کرد. (۱)

تفسیر:

رستاخیز پایان همه اختلافات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف الایمان بود، در آیات مورد بحث، نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده، می گوید: «کسی که گمان می کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، و در خشم و غیظ فرو رفته، هر کاری از دستش ساخته است انجام دهد، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان کند، و نفس خود را قطع نماید و تا سر حد مرگ پیش رود ببیند آیا این کار، خشم او را فرو می نشاند» (مَنْ كَانَ يَغْظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغْيِظُ).

این تفسیر را گروه کثیری از مفسران برگزیده، یا به عنوان یک احتمال قابل

۱ - «ابوالفتح رازی»، و همچنین تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۵، ذیل آیات مورد بحث.

ملاحظه ذکر کرده اند. (۱)

طبق این تفسیر، ضمیر «لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) باز می گردد، و «سما» به معنی سقف خانه است (چون «سما» به هر چیزی که در جهت فوق قرار داشته باشد اطلاق می گردد) و جمله «لَيَقْطَعُ» به معنی خفکان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است. احتمالات مختلف دیگری نیز در تفسیر این آیه داده شده است که، ذکر همه آنها لزومی ندارد، ولی از میان آنها دو تفسیر قابل ملاحظه است:

- ۱ - منظور از «سما» همان «آسمان» است، یعنی: «این گونه اشخاصی که تصور می کنند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد، به آسمان بروند، طنابی به آن آویزان کنند، و خود را در میان زمین و آسمان به دار کشند، تا نفسشان بریده شود (یا طنابی را که به آن آویزان شده اند، قطع کنند تا از همانجا سقوط نمایند) ببینند آیا این کار، خشمشان را فرو می نشاند؟!»
- ۲ - ضمیر مذکور، به خود این اشخاص باز گردد (نه پیامبر (صلی الله علیه وآله) یعنی: «کسانی که فکر می کنند خدا آنها را یاری نمی کند، و روزیشان بر اثر ایمان آوردن قطع می گردد، هر کاری از دستشان ساخته است انجام دهند، به آسمان بروند، خود را با ریسمانی آویزان نمایند، سپس این ریسمان را قطع کرده تا سقوط کنند، آیا این کارها خشمشان را فرو می نشاند؟». مطلب قابل توجه این که: تمام این تفسیرها به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم حوصله، عصبانی و ضعیف الایمان اشاره می کند که: آنها وقتی کارشان ظاهراً به بن بست می رسد، فوراً دستپاچه می شوند و تصمیم های جنون آمیز

۱ - به تفسیرهای «مجمع البیان»، «تبیان»، «المیزان»، «فخر رازی»، «ابوالفتوح رازی»، تفسیر «صافی»، و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

می گیرند:

گاه مشّت بر در و دیوار می کوبند.

گاه می خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند.

و سر انجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خودکشی می گیرند، در حالی که هیچ یک از این اعمال جنون آمیز، مشکل آنها را حل نمی کند، اگر کمی خونسرد باشند، صبر و حوصله به خرج دهند، و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبائی و استقامت، به جنگ مشکلات بر خیزند حل آن قطعاً ممکن است.

آیه بعد، اشاره به یک جمع بندی در آیات گذشته کرده، می گوید: «این گونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه های روشن نازل کردیم» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

دلائلی برای معاد و رستاخیز، همچون بررسی دوران جنینی انسان، رشد گیاهان، و زنده شدن زمین های مرده، که همگان را با مسأله معاد آشنا می سازد و دلائلی همچون بی خاصیت بودن بت ها، و سرانجام، کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می دهند.

ولی با این همه، داشتن دلائل روشن به تنهائی کافی نیست، بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است، به همین دلیل، در پایان آیه می گوید: «و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند» (وَ أَنْ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ).

بارها گفته ایم: خواست خدا بی حساب نیست، او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب، هر کس که در راه او به مجاهده بر خیزد، و از اعماق

جان خواستار هدایت باشد، خدا به وسیله آیات بیناتش او را راهنمایی می کند. (۱)

آخرین آیه مورد بحث، به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤمن اند، و پنج گروه غیر مسلمان اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند، و یهود، و صابئان، و نصارا، و مجوس، و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می کند، و حق را از باطل جدا می سازد» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

مگر نه این است که: یکی از نام های قیامت یوم الفصل، روز جدائی حق از باطل، و یوم البروز روز آشکار شدن مکتوم ها، و روز پایان گرفتن اختلافات است.

آری، خدا در آن روز، به همه این اختلافات پایان می دهد؛ چرا که «او از همه چیز آگاه و با خبر است» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

نکته ها:

۱ - پیوند آیات

پیوند این آیه، با آیات قبل، از این نظر است که: در آیه قبل، سخن از هدایت الهی در دل های آماده بود، ولی از آنجا که همه دل ها آماده نیست، تعصبها، لجاجتها و تقلیدهای کورکورانه سد محکمی در برابر پذیرش هدایت است، می گوید: این گروه بندی ها و اختلافات در میان عده ای، همچنان تا دامنه قیامت

۱ - در ترکیب جمله «أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» معروف این است که: مبتدای محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «الْأَمْرُ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ».

این احتمال نیز وجود دارد که «أَنَّ» (به فتح) به معنی «إِنَّ» (به کسر) بوده باشد، و محذوفی در کار نیست.

باقی خواهد ماند، و تنها در آن روز، همه خفایا آشکار می گردد و اختلافات، برچیده خواهد شد.

به علاوه، در آیات گذشته، سخن از گروه های سه گانه ای بود که بعضی بی دلیل درباره خدا و رستخیز به مجادله برمی خیزند، و بعضی کارشان اغواگری است، و گروهی افراد سست ایمانی هستند که گاه به این سو و گاه به آن سو پرتاب می شوند آیه مورد بحث، به نمونه های این گروه ها که در برابر مؤمنان قرار گرفته اند اشاره می کند.

از همه اینها گذشته، بحث درباره معاد در آیات پیشین این سؤال را مطرح می کند، که هدف از معاد چیست؟ در آیه مورد بحث یکی از اهداف آن که پایان گرفتن اختلافات و بازگشت به وحدت است بیان شده.

۲ - مجوس کیانند؟

واژه «مجوس» فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده، و با توجه به این که: در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند، چنین برمی آید که: آنها دارای دین، کتاب و پیامبری بوده اند.

تردید نیست که امروز «مجوس» به پیروان «زردشت» گفته می شود، و یا لااقل، پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچ وجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم! (۱)

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن! نشان می دهد: تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام «اوستا» داشته که در سلطه «اسکندر» بر ایران از بین رفته است، و بعداً در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی، بازنویسی شده. (۱)

از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم، ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مسأله اعتقاد به دو مبدأ خیر و شرّ یا نور و ظلمت است.

به این ترتیب که: خدای نیکی ها و نور را «اهورا مزدا» و خدای شرّ و ظلمت را «اهریمن» می دانند، و به عناصر چهار گانه، مخصوصاً «آتش» احترام می گذارند تا آنجا که آنها را «آتش پرست» می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز، وجود دارد.

بعضی واژه «مجوس» را از ماده «مع» که به پیشوایان و روحانیین این مذهب می گفتند، مشتق می دانند، و «مؤبد» که اکنون به روحانیین آنها گفته می شود در اصل از ریشه «مغود» بوده.

در روایات اسلامی آنها را از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند (که بعداً از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).

در بعضی از روایات می خوانیم: مشرکان «مکه» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد، و اجازه بت پرستی به آنها بدهد! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم، آنها در پاسخ نوشتند: تو چگونه چنین می گوئی در حالی که از مجوس منطقه «هَجر» جزیه گرفته ای؟!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّ الْمَجُوسَ كَانُوا لِهِمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابُ أَحْرَقُوهُ: «مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب

او را آتش زدند»! (۱)

در حدیث دیگری از «اصبغ بن نباته» می خوانیم: علی (علیه السلام) بر فراز منبر فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي: «از من سؤال کنید پیش از آن که مرا نیابید».

«اشعث بن قیس» (منافق معروف) برخاسته، گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه از «مجوس» جزیه

گرفته می شود، در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟

علی (علیه السلام) فرمود: آری ای اشعث، قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا: «خداوند

کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است». (۲)

و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم پیامبر فرمود: سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ

أَهْلِ الْكِتَابِ يَعْنِي الْمَجُوسَ: «با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام

مجوس بود». ۳.

ضمناً، باید توجه داشت: واژه «مجوس» جمع است و مفرد آن «مجوسی» است.

۳- صابئان چه کسانی هستند؟

از آیه فوق اجمالاً استفاده می شود که: آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند، به

خصوص که در آیه، میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند.

بعضی آنها را از پیروان «یحیی بن زکریا» می دانند که مسیحیان او را «یحیی تعمید دهنده» می

نامند.

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۴۹، صفحه ۹۶ (جلد ۱۵، صفحه ۱۲۶،

چاپ آل البیت).

۲ و ۳- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۴۹، صفحه ۹۶. (جلد ۱۵، صفحه

۱۲۸، چاپ آل البیت).

بعضی معتقدند: آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.

«صابئان» برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند، و لذا بسیاری از آنها در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند.

می گویند: به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند، و به همین جهت، متهم به «ستاره پرستی» شده اند، هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند. (۱)

* * *

۴ - گروه منحرفان از توحید

در آیات فوق، به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است، یهود کمترین انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند، و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.

سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شرّ و قائل شدن به دو مبدأ در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند.

و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند، در آخر ذکر شده اند.

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۶۲ سوره «بقره» مراجعه کنید.

۱۸ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ
مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

ترجمه:

۱۸ - آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمان ها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (ابا دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛ و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد انجام می دهد!

تفسیر:

همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبدأ و معاد بود، آیه مورد بحث، با طرح مسأله توحید و خداشناسی، حلقه مبدأ و معاد را تکمیل می کند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته می گوید: «آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمان ها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند، و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ)».

«و نیز بسیاری از مردم برای او سجده می کنند، در حالی که بسیاری دیگر ابا دارند و مستحق عذابند» (وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ).

سپس، اضافه می کند: «اینها نزد پروردگار بی ارزشند و هر کس را خدا بی ارزش سازد هیچ کس نمی تواند او را گرامی دارد و مشمول سعادت و ثواب کند» (وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ).

آری، «خداوند هر کاری را بخواهد و مصلحت بداند انجام می دهد» مؤمنان را گرامی و منکران را خوار می سازد (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

نکته ها:

۱ - سجود همگانی چگونه است؟

در قرآن مجید، در آیات مختلف سخن از «سجود» عمومی موجودات جهان و همچنین «تسبیح»، «حمد» و «صلوة» (نماز) به میان آمده و تأکید شده: این عبادات چهار گانه مخصوص انسان ها نیست، حتی موجودات ظاهراً بی جان نیز در آن شرکت دارند.

گر چه، در ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» (در جلد دوازدهم) پیرامون حمد و تسبیح عمومی موجودات عالم به طور مشروح بحث کرده ایم، و همچنین در جلد دهم ذیل آیه ۱۵ سوره «رعد» از سجده عمومی موجودات عالم سخن گفته ایم، باز در اینجا لازم است اشاره ای به این مسأله مهم بشود:

با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده، موجودات عالم دارای دو گونه سجودند، «سجود تکوینی» و «سجود تشریعی».

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق، قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان، همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات

موجودات را شامل می شود، حتی سلول های مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج، و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.

به گفته جمعی از محققان، تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند، و به موازات آن، در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می گویند، و سجود و صلات دارند.^(۱)

و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لافل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست.

اما «سجود تشریعی» همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل، شعور، درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد.

در اینجا این سؤال پیش می آید: اگر برنامه سجود عمومی موجودات، همه انسان ها را در بر می گیرد؛ چرا در آیه فوق به گروهی از انسان ها تخصیص داده شده است؟

اما با توجه به این که «سجده» در این آیه، در یک مفهوم جامع میان «تشریع» و «تکوین» استعمال شده، پاسخ این سؤال روشن می شود؛ زیرا فرد تکوینی سجده در مورد انسان ها، خورشید، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان و جنبندگان، همه را شامل می شود، اما فرد تشریعی آن، بسیاری از انسان ها آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق «كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» هستند، و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام، با حفظ مصادیق مختلف، هیچ مانعی ندارد، حتی نزد آنها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند، چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد مجاز می دانیم (دقت کنید).

۱ - شرح این سخن را در ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» آوردیم.

۲- آیا سجود فرشتگان تشریعی است؟

بی شک در جمله «يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» فرشتگان داخلند، ولی آیا سجده آنها تکوینی است یا تشریعی؟

با توجه به این که: آنها دارای عقل، شعور، معرفت و اراده اند، سجود آنها جنبه تشریعی دارد یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرد قرآن درباره فرشتگان می گوید: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: «آنها هیچ یک از فرمان های الهی را عصیان نمی کنند و آنچه را که او دستور داده انجام می دهند».(۱) و از نظر سجود تکوینی، فرشتگان چون دیگر موجودات هستند.

۳- پاسخ به چند سؤال

۱- با توجه به این که: «مَنْ فِي الْأَرْضِ»، شامل همه انسان ها می شود، چرا بعد از آن جمله «كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» آمده است؟

در پاسخ می توان گفت: این جمله، در حقیقت توضیحی است برای «مَنْ فِي الْأَرْضِ» یعنی ساکنان زمین دو گروهند، گروهی مؤمن و خاضع در برابر خدا و گروهی کافر و متمرّد و سرکش.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که: تعبیر «مَنْ فِي الْأَرْضِ» که جنبه عمومی دارد، اشاره به سجود تکوینی است که همه انسان ها حتی کافران جزء، جزء وجودشان در آن شرکت دارند، ولی جمله «كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ...» اشاره به سجود تشریعی است که در آن با هم مختلفند. (چنان که پیشتر گفته

شد).

این احتمال نیز وجود دارد که: «مَنْ فِي الْأَرْضِ» اشاره به فرشتگان ساکن زمین باشد مانند «مَنْ فِي السَّمَاءِ» که اشاره به فرشتگان ساکن آسمان ها است، در حالی که جمله بعد، از انسان های ساکن زمین سخن می گوید.

۲ - چرا در این آیه از ساکنان آسمان و زمین، سخن به میان آمده نه از خود آسمان و زمین؟
در پاسخ می گوئیم: آسمان ها همان ستارگانند که در کلمه «نجوم» جمعند، و ذکر «جبال» (کوه ها) که قسمت مهمی از کره زمین را تشکیل می دهند اشاره به خود زمین است.

۳ - بالاخره، آخرین سؤال این است: چرا «أَلَمْ تَرَ» (آیا نمی بینی) فرموده، با این که: سجده عمومی موجودات چیزی نیست که با چشم دیده شود؟

اما با توجه به این که: «رؤیت» در لسان عرب، گاهی به معنی «علم» می آید پاسخ این سؤال نیز روشن می شود.

به علاوه، گاه از مسائل بسیار روشن تعبیر به مشاهده می کنیم، مثلاً می گویند: آیا نمی بینی که فلان انسان، حسود و بخیل است، یا فلان انسان عالم و عادل است (در حالی که این صفات جنبه حسی ندارد) منظور درک قطعی است.

- ۱۹ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ
مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ
۲۰ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ
۲۱ وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ
۲۲ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ
الْحَرِيقِ
۲۳ إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ
۲۴ وَ هُذُوا إِلَى الْإِطْيَابِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُذُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ

ترجمه:

- ۱۹ - اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به خصامه و جدال پرداختند؛ کسانی که کافر شدند، لباس هائی از آتش برای آنها بریده شده، و مایع سوزان و جوشان بر سرشان ریخته می شود.
۲۰ - آنچنان که هم درونشان با آن آب می شود، و هم پوست هایشان.
۲۱ - و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است.
۲۲ - هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن باز می گردانند؛ و (به آنان گفته می شود): بجشید عذاب سوزان را!

۲۳ - خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، در باغ هائی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ آنان با دستبند هائی از طلا و مروارید زینت می شوند؛ و در آنجا لباس هایشان از حریر است.

۲۴ - و به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند، و به راه خداوند شایسته ستایش، راهنمائی می گردند.

شأن نزول:

جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن، شأن نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق نقل کرده اند که فشرده اش این است:

«روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی(علیه السلام)، حمزه، و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب) به میدان نبرد آمدند، و به ترتیب «ولید بن عتبه» و «عتبه بن ربیع» و «شبهه بن ربیع» را از پای در آوردند، آیه فوق نازل شد، و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

و نیز نقل کرده اند: «ابوذر» سوگند یاد می کرد: این آیه درباره مردان فوق نازل شده». (۱)

ولی همان گونه که بارها گفته ایم وجود شأن نزول خاص، هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی شود.

۱ - این شأن نزول را «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۷۷، و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، جلد ۲۳، صفحه ۲۱ و «آلوسی» در «روح المعانی» و «سیوطی» در «اسباب النزول»، و «قرطبی» در تفسیر خود آورده اند.

تفسیر:

دو گروه متخاصم در برابر هم!

در آیات گذشته، به گروه مؤمنان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود، و مخصوصاً آنها را به صورت شش گروه تقسیم نمود، در اینجا می فرماید: «این دو دسته - مؤمنان و غیر مؤمنان - درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند» (هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ). (۱) طوائف پنجگانه کفار از یکسو، و مؤمنان راستین از سوی دیگر، و اگر درست دقت کنیم می بینیم: اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف درباره ذات و صفات خدا باز می گردد و نتیجه آن به مسأله نبوت و معاد کشیده می شود.

بنابراین، لزومی ندارد ما در اینجا کلمه «دین» را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آنها در دین پروردگارشان است بلکه واقعاً ریشه اختلافات به اختلاف در توحید باز می گردد. و اصولاً، تمام ادیان تحریف یافته و باطل، به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آنها ظاهر می شود.

پس از آن، چهار نوع مجازات برای کافرانی که دانسته و آگاهانه، حق را انکار کردند بیان می کند:

نخست از لباس آنها شروع کرده می گوید: «کسانی که کافر شدند لباس هائی از آتش برای آنها بریده می شود» (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ). این جمله، ممکن است اشاره به آن باشد که: واقعاً قطعاتی از آتش به

۱ - کلمه «خَصْمَانِ» تشبیه است در حالی که «اَخْتَصَمُوا» که فعل آن است به صورت جمع آمده، این به خاطر آن است که: این دو خصم، دو نفر نیستند، بلکه دو گروه اند، به علاوه، این دو گروه در دو صف قرار ندارند بلکه در صفوف مختلف قرار گرفته و هر گروه به مبارزه با سایرین بر می خیزد.

صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود؛ و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می کند.

دیگر این که: «مايع سوزان و جوشان» حمیم دوزخ» بر سر آنها ریخته می شود» (يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ). (۱)

اما این آب سوزان و جوشان، در بدن آنها آنچنان نفوذ می کند که «هم درونشان را ذوب می نماید و هم برونشان را!» (يُصْنَهُرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ). (۲)

سوم این که: «تازیانه ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است» (وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ). (۳)

«و هر گاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوه های آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند، و به آنان گفته می شود: بچشید عذاب سوزان را!» (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ). و این چهارمین مجازات آنها است.

در آیات بعد، با استفاده از «روش مقابله» حال مؤمنان صالح را بیان می کند تا از طریق مقایسه، وضع هر دو گروه کاملاً مشخص شود، و در اینجا پنج نوع

۱ - «حَمِيم» آب گرم و سوزان است.

۲ - «يُصْنَهُرُ» از ماده «صَهَر» (بر وزن قهر) به معنی آب کردن «پیه» است، و «صِهر» (بر وزن فکر) به معنی داماد است.

۳ - «مَقَامِعُ» جمع «مقمع» (بر وزن منبر) به معنی تازیانه یا عمود آهنینی است که برای جلوگیری یا مجازات کسی بر او می کوبند.

پاداش آنها را بازگو می کند:

نخست می گوید: «خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغ هائی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

گروه اول، در شعله های آتش سوزان غوطه‌ورند و اینها در باغ های بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده اند.

آن گاه به زینت و لباس آنها پرداخته، می گوید: «آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می یابند و لباسشان در آنجا از حریر است» (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ). (۱)

و این دو پاداش دیگر آنها است.

به این ترتیب، در بهشت، زیباترین لباس هائی را که در دنیا از آن محروم بودند در تن می کنند و دستبندهای جواهر نشان در دست دارند، اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباس ها و زینت ها ممنوع بودند، به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می شد، و سبب محرومیت گروه دیگر می گشت، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیت ها برداشته می شود و جبران می گردد.

البته با توجه به این که: الفبای زندگی در آن جهان با اینجا متفاوت است این الفاظ مفاهیمی برتر و بالاتر از آنچه ما در این جهان می اندیشیم خواهد داشت (دقت کنید).

۱ - «أَسَاوِرَ» جمع «اسورة» (بر وزن مَشُورَة) و آن هم به نوبه خود جمع «سوار» (بر وزن کتاب) به معنی دستبند است و در اصل، فارسی بوده (دستوار) که بعداً در عربی به صورت فوق تغییر شکل یافته.

و بالاخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می دارد و صرفاً جنبه روحانی دارد این است که: آنها «به سخنان پاکیزه هدایت می شوند» (وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ). سخنانی روح پرور، جمله ها و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد، و جان و دل انسان را می نوازد و پرورش می دهد. و همچنین «به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند» (وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ). (۱)

راه شناسائی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او، راه عشق و عرفان. آری، خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به سوی این معانی، به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.

در حدیثی که «علی بن ابراهیم» مفسر معروف، در تفسیر خود آورده است چنین می خوانیم: منظور از «طَّيِّبٍ مِنَ الْقَوْلِ» توحید و اخلاص است، و منظور از «صِرَاطِ الْحَمِيدِ» ولایت و قبول رهبری رهبران الهی است (البته این یکی از مصادیق روشن آیه است). ضمناً، از تعبیرات مختلفی که در آیات فوق، و همچنین در شأن نزول آنها وارد شده، چنین بر می آید که آن عذاب های سخت و سنگین برای گروه خاصی از کافران است که به مخاصمه درباره پروردگار برمی خیزند، و برای گمراهی

۱ - واژه «حَمِيد» به معنی «محمود»، به کسی می گویند که، در خور ستایش است و در اینجا منظور خدا است، بنابراین، «صِرَاطِ الْحَمِيدِ» به معنی راه وصول به مقام قرب و خشنودی پروردگار است.

بعضی نیز احتمال داده اند: «حمید» در اینجا معنی وصفی برای صراط دارد و از قبیل «اضافه بیانی» است، بنابراین، معنی چنین می شود: آنها به سوی راهی هدایت می شوند که شایسته هرگونه ستایش است (آلوسی در روح البیان) ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

دیگران کوشش دارند، آنها افرادی هستند از سردمداران کفر، همچون کسانی که در میدان جنگ بدر به مقاتله با علی (علیه السلام)، حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث برخاستند.

۲۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي
جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ
بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ

ترجمه:

۲۵ - کسانی که کافر شدند، و مؤمنان را از راه خدا باز داشتند، و (همچنین) از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آنجا زندگی می کنند یا از نقاط دور وارد می شوند؛ و (نیز) هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم!

تفسیر:

مانعان خانه خدا!

در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصاً در رابطه با «مسجد الحرام» و «مراسم پرشکوه حج» هستند.

نخست می گوید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند...» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

«همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجد الحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می آیند مستحق عذابی دردناکند» (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ).

وَالْبَادِ).

«و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق، منحرف گردد، دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم» (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ). در واقع این گروه از کافران، علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

- ۱ - جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او.

- ۲ - جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود.

- ۳ - در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند. خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیم اند، کیفر می دهد.

نکته ها:

- ۱ - در این آیه، «کفر» این گروه به صورت «فعل ماضی»، و «جلوگیری از طریق خدا» به صورت «فعل مضارع» آمده، اشاره به این که: کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوشششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است. به تعبیر دیگر، جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می گوید، و جمله دوم، از عمل آنها که تکرار «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است.

- ۲ - منظور از «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی

که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راه های صحیح و اعمال پاک انجام می گیرد، در این مفهوم وسیع جمع است.

۳- همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند

در تفسیر جمله «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند: منظور این است که: همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند، و هیچ کس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد. در حالی که بعضی معنی وسیع تری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند: نه تنها در مراسم عبادت، مردم یکسانند، که در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف «مکه» برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد. به همین جهت، جمعی از فقهاء خرید، فروش و اجاره خانه های «مکه» را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.

در روایات اسلامی نیز تأکید شده: نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل «مکه» جلوگیری کرد که: بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است. در «نهج البلاغه» در نامه ای که علی (علیه السلام) به «قثم بن عباس» فرماندار «مکه» نگاشت، چنین می خوانیم: وَ مَرُّ أَهْلِ مَكَّةَ إِلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي الَّذِي يَحْجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ: «به مردم مکه دستور ده، تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند؛ زیرا خداوند می فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیم اند یا از بیرون

می آیند یکسانند، منظور از «عاکف» کسی است که در آنجا اقامت دارد، و از «بادی» کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه، می خوانیم: کَانَتْ مَكَّةُ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا بَابٌ، وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ الْمِصْرَاعَيْنِ، مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَ لَيْسَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَمْنَعَ الْحَاجَّ شَيْئاً مِنَ الدُّورِ وَ مَنَازِلِهَا:

«در آغاز خانه های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود، و سزاوار نیست هیچ کس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند». (۲)

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که: زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.

البته، این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که: منظور از مسجد الحرام در این آیه، خصوص آن مسجد است، یا تمام «مکه» را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم، نوبت به خانه های «مکه» نمی رسد، ولی در صورتی که تمام «مکه» را در مفهوم آیه داخل بدانیم، تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های «مکه» برای حجاج مطرح می شود.

و از آنجا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر، مسلم نیست، حکم به تحریم مشکل است.

ولی بدون شک سزاوار است اهل «مکه» هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه ها قائل نشوند، و روایات «نهج البلاغه» و مانند آن نیز، ظاهراً اشاره به

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۶۷.

۲ - «تهذیب»، جلد ۵، صفحه ۴۲۰.

همین است.

و به هر حال، قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن، طرفداران زیادی ندارد. (۱)
این معنی نیز مسلم است که: هیچ کس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر،
کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند، و یا آن را به یک پایگاه اختصاصی برای
تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید.

۴ - منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند: منظور همان ظاهر آن است، یعنی خانه کعبه و کل مسجد الحرام، ولی بعضی
آن را اشاره به «تمام مکه» می دانند، و آیه اول سوره «اسراء» را که درباره معراج پیامبر(صلی
الله علیه وآله) است دلیل بر آن می دانند؛ زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجد
الحرام بود، در حالی که تاریخ می گوید: از «خانه خدیجه» یا «شعب ابیطالب» یا «خانه ام
هانی» بوده است، معلوم می شود، منظور از مسجد الحرام کل «مکه» است. (۲)
ولی از آنجا که شروع معراج پیامبر(صلی الله علیه وآله) از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و
احتمال دارد که: از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از
ظاهرش بازگردانیم، بنابراین، موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.
و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه، برای مساوات مردم در خانه های «مکه»
استدلال شده است، به خاطر این است که: حکم مزبور ظاهراً

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۲۰ «جواهر الکلام»، صفحه ۴۸ به بعد، در احکام «منی» مراجعه
شود.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۳۳۵.

یک حکم استجابی است، و در یک حکم استجابی، توسعه موضوع روی تناسب ها مانعی ندارد (دقت کنید).

۵ - «الحاد به ظلم» چیست؟

«الحاد» در لغت به معنی انحراف از حدّ اعتدال است و «لحد» را از این جهت لحد گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است. بنابراین، منظور از جمله فوق، کسانی است که با توسل به ظلم از حدّ اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، منتهی بعضی ظلم را در اینجا منحصرأ به معنی «شرک» تفسیر کرده اند.

و بعضی حلال شمردن محرمات، در حالی که بعضی دیگر از مفسران، آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بد گوئی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند، و می گویند: ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد، امام فرمود: كُلُّ ظُلْمٍ يَظْلِمُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَكَّةٍ مِنْ سِرْقَةٍ أَوْ ظُلْمٍ أَحَدٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَأَنَّى أَرَاهُ إِلْحَادًا، وَلِذَلِكَ كَانَ يَنْهَى أَنْ يَسْكُنَ الْحَرَمَ:

«هر گونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند، اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هر گونه ستم، من همه اینها را الحاد (و مشمول این آیه) می دانم، و لذا امام افراد را از این که: مکه را مسکن خود سازند، نهی می کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسئولیت سنگین تری دارد)». (۱)

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده، و با اطلاق ظاهر آیه نیز

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۸۳، ذیل آیه مورد بحث.

هماهنگ است.

به همین دلیل، بعضی از فقهاء احتمال داده اند: اگر کسی در حرم «مکه» مرتکب گناهی شود که، در اسلام حدّ برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حدّ تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود، و به جمله «نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» استدلال کرده اند.^(۱) از آنچه گفتیم، روشن می شود: کسانی که آیه فوق را منحصرأً به معنی نهی از احتکار، یا داخل شدن در منطقه حرم، بدون احرام، تفسیر کرده اند، منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است، و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه، در دست نیست.

- ۲۶ وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعَ السُّجُودِ
- ۲۷ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ
كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
- ۲۸ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا
رَزَقْنَاهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَاكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ

ترجمه:

- ۲۶ - (به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بت ها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز!
- ۲۷ - و مردم را دعوت عمومی به حج کن؛ تا پیاده و سواره و بر مرکب های لاغر از هر راه دور به سوی تو بیایند.
- ۲۸ - تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چهار پایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند؛ پس از گوشت آنها بخورید؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید!

تفسیر:

دعوت عام برای حج!

به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجد الحرام و زائران خانه خدا آمد، در آیات مورد بحث، نخست به تاریخچه بنای «کعبه» به دست ابراهیم خلیل (علیه السلام) و سپس مسأله وجوب حج، و فلسفه آن، و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می کند، و یا به تعبیر دیگر، آیه گذشته مقدمه ای بود برای بحث های گوناگون این آیات.

ابتدا از داستان تجدید بنای «کعبه» شروع کرده، می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند» (وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ).

«بَوَّأْنَا» در اصل از ماده «بواء» به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است، سپس به هر گونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است.

منظور از این جمله، در آیه فوق - طبق روایات مفسران - این است که: خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود، و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود، به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، طوفانی وزید و خاک ها را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت، یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر، خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم (علیه السلام) معلوم و آماده ساخت، و او با همیاری فرزندش «اسماعیل» آن را تجدید بنا نمود. (۱)

آن گاه اضافه می کند: هنگامی که خانه آماده شد، به ابراهیم (علیه السلام) خطاب کردیم: این خانه را کانون توحید کن، و «چیزی را شریک من قرار مده، و خانه ام

۱ - پیرامون چگونگی بنای خانه کعبه، ذیل آیه ۱۲۷ سوره «بقره» (جلد اول تفسیر نمونه) و همچنین در جلد سوم، ذیل آیه ۹۶ سوره «آل عمران» مشروحاً بحث کرده ایم.

را برای طواف کنندگان، قیام کنندگان، رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن» (أَنْ لَا تُشْرِكْ بِى شَيْئاً وَ طَهَّرْ بَيْتِىَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ). (۱)

در حقیقت، ابراهیم (علیه السلام) مأمور بود خانه «کعبه» و اطراف آن را از هر گونه آلودگی ظاهری، معنوی و هر گونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تا بندگان خدا در این مکان پاک، جز به خدا نیندیشند، و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هر گونه آلودگی انجام دهند.

از میان ارکان نماز در آیه فوق، به سه رکن عمده که «قیام»، «رکوع» و «سجود» است به ترتیب اشاره شده؛ چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد هر چند جمعی از مفسران «قائمین» را در اینجا به معنی «مقیمین در مکه» تفسیر کرده اند.

ولی با توجه به مسأله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است، شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند. (۲)

ضمناً، باید توجه داشت: «رُكَّع» جمع «راکع» (رکوع کننده) و «سُجُود» جمع «ساجد» (سجده کننده) می باشد و این که در میان این دو (الرکع السجود) واو عطف نیامده، بلکه به صورت توصیف ذکر شده، به خاطر نزدیکی این دو عبادت به یکدیگر است.

بعد از آماده شدن خانه کعبه، برای عبادت کنندگان، خدا به ابراهیم (علیه السلام)

۱ - در آیه فوق، جمله ای در تقدیر است که بسیاری از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن جمله «أَوْحَيْنَا» است.

۲ - تفسیر «المیزان»، تفسیر «فی ظلال»، تفسیر «تبیان»، تفسیر «مجمع البیان»، و تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

دستور می دهد: «در میان مردم برای حج اعلام کن، تا پیاده و سوار بر مرکب های لاغر، از هر راه دور، قصد خانه خدا کنند» (وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ).

«أَذِّن» از ماده «اذان» به معنی «اعلام» و «رجال» جمع «راجل» به معنی «پیاده»، و «ضامر» به معنی حیوان لاغر، و «فج» در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع اطلاق شده و «عمیق» در اینجا به معنی دور است.

در روایتی در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده: «هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد: خداوند، صدای من به گوش مردم نمی رسد، اما خدا به او فرمود: عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَى الْبَلَاغِ! «تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم»!

«ابراهیم» (علیه السلام) بر محل «مقام» بر آمد، و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرده، صدا زد، گفت: أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِئُوا رَبَّكُمْ: «ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید».

و خداوند صدای او را به گوش همگان - حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند - رسانید، و آنها در پاسخ گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!...» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم (علیه السلام) را اجابت کردند. (۱)

و اگر حج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده، به خاطر این است که: مقام آنها

۱ - نقل با تلخیص از تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۸۸، «الوسی» نیز در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، جلد ۲۳، صفحه ۲۷، ذیل آیه مورد بحث، نظیر آن را با کمی تفاوت نقل کرده اند.

در پیشگاه خدا افضل است؛ چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می کنند، و به همین دلیل، در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «کسی که پیاده حج می کند در هر گام هفتصد حسنه دارد در حالی که سواره ها در هر گام هفتاد حسنه دارند» (۱).

و یا به خاطر این است که: اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند، که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری نشینند.

تعبیر به «ضامر» (حیوان لاغر) اشاره به این است که: این راه، راهی است که حیوانات را لاغر می کند؛ چرا که از بیابان های سوزان، خشک و بی آب و علف می گذرد، و هشدار می است برای تحمل مشکلات این راه.

و یا این که: حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده، چابک و پر تحمل، حیواناتی که در میدان تمرین، لاغر شده و عضلاتی سفت و محکم دارند که در این گونه راه ها حیوانات پرواری به کار نمی آید (و انسان های پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند).

تعبیر به «مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» اشاره به این است که: نه فقط از راه های نزدیک بلکه از راه های دور نیز، باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه «کُلِّ» در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است).

مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» در ذیل این آیه، سرگذشت جالبی را از مردی به نام «ابوالقاسم، بشر بن محمد» نقل می کند می گوید:

«در حال طواف، پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود، عصا به دست گرفته طواف می کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم: از کجا می آئی؟

۱ - تفسیر «روح المعانی»، و «مجمع البیان»، و «فخر رازی».

گفت: از راهی بسیار دور، پنج سال است که راه سپرده ام تا به اینجا رسیده ام! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده ام.

گفتم: به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است.

از شنیدن این سخن شاد شد، لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد:

زُرْ مَنْ هَوَيْتَ وَإِنْ شَطَطَتْ بِكَ الدَّارُ *** وَحَالَ مِنْ دُونِهِ حُجْبٌ وَأُسْتَارُ!

لَا يَمْنَعُكَ بُعْدٌ مِنْ زِيَارَتِهِ *** إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يَهْوَاهُ زَوَّارُ!

«آن کس را که دل به او بسته ای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجاب ها و پرده ها میان تو و او جدائی بیفکند.

دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش گردد؛ چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود»! (۱)

آری، جاذبه خانه خدا آن قدر زیاد است که دل های سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می کند، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، از هر نژاد و قبیله، از راه دور و نزدیک لبیک گویان، عاشقانه به سوی او می آیند، تا جلوه های ذات پاک خدا را در آن سرزمین مقدس، با چشم جان تماشا کنند، و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند. (۲)

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - عالم و دانشمند ارجمند «مرحوم شعرانی» می گوید: برای کسانی که از «اندلس» یا «مراکش» یا نقاط دور دست «چین» یا «اقیانوسیه» به سوی مکه می آیند چنین مدت طولانی با توجه به وسائل آن روز و ناامنی راه ها که گاه چندین ماه آنها را متوقف می ساخت، عجیب نیست، (علاوه بر این، گاهی بعضی از عاشقان بیکران خانه خدا، در وسط راه اموالشان به وسیله سارقان از بین می رفت، و ناچار بودند مدتی بمانند، کار کنند و وسائل ادامه راه را فراهم سازند).

در آیه بعد، در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه های مختلف حج پرداخته، می فرماید: آنها به این سرزمین مقدس بیایند «تا منافع خویش را با چشم خود ببیند» (لِشَهِادُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

مفسران در تفسیر کلمه «منافع» در اینجا سخن بسیار گفته اند، ولی کاملاً روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست، تمام منافع، برکات معنوی و نتایج مادی، فوائد فردی و اجتماعی، فلسفه های سیاسی، اقتصادی و اخلاقی، همه را شامل می شود. آری، باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبایی؟ شاهد و ناظر باشند، و آنچه را با گوش شنیده اند با چشم ببینند!

لذا، در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «ربیع بن خثیم» از امام، تفسیر این کلمه را خواست، امام در پاسخ فرمود: «منافع» دنیا و «منافع» آخرت هر دو را در بر می گیرد. (۱)

به خواست خدا در نکات آیه، از این منافع گوناگون به طور مشروح سخن خواهیم گفت. سپس اضافه می کند: «و آنها بیایند، قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند» (وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ).

از آنجا که توجه اصلی در مراسم حج، به جنبه هائی است که با خدا ارتباط پیدا می کند، و روح این عبادت بزرگ را منعکس می سازد، در آیه فوق از مراسم قربانی، تنها مسأله بردن نام خدا را که یکی از شرائط است بیان می نماید، اشاره به

۱ - «کافی»، به نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۸۸.

این که آنها به هنگام ذبح قربانی، تمام توجهشان به خدا و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن، تحت الشعاع آن قرار دارد.

قربانی کردن حیوانات، در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همان گونه که در سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و قربانی او آمده است، آنها با این عمل، اعلام می کنند: در راه او آماده هر گونه ایثارند حتی بذل جان!

به هر حال، قرآن با این گفتار، برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می کند که به هنگام قربانی نام بت ها را می بردند، و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می ساختند.

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که: منظور از بردن نام خدا در «ایام معلومات» تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمت های بی پایانش، مخصوصاً به خاطر چهار پایانی که روزی انسان ها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می گیرند. (۱) و در پایان آیه می فرماید: «از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمائید» (فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ).

نکته ها:

۱ - ایام معلومات چیست؟

در آیات فوق، خداوند دستور می دهد در «ایام معلومات» یاد او کنید، و در آیه ۲۰۳ سوره «بقره» همین امر به صورت دیگری آمده است: وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي

۱ - مطابق تفسیر اول (بردن نام خدا به هنگام ذبح کردن و قربانی) «علی» به معنی «استعلاء» است، و مطابق تفسیر دوم (منظور ذکر مطلق در این ایام) «علی» به معنی «برای» می باشد و میان این دو تفسیر، فرق بسیاری است که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

أَيَّامٌ مَّعْدُودَاتٍ: «خدا را در ایام معدودی یاد کنید».

در این که «ایام معلومات» چیست؟ و آیا با «ایام معدودات» که در سوره «بقره» آمده یکی است یا متفاوت می باشد؟ میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است: گروهی از مفسران، طبق بعضی از روایات اسلامی، معتقدند: منظور از ایام معلومات ده روز آغاز ذیحجه است، و ایام معدودات، «ایام التشریق» یعنی روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه می باشد، روزهایی که نورانی و روشنی بخش همه دل ها است. در حالی که گروهی دیگر، طبق بعضی دیگر از روایات، گفته اند: هر دو اشاره به ایام التشریق است، و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته اند و گاهی روز دهم یعنی عید قربان را نیز بر آن افزوده اند.

جمله: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ: «کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را به جا آورد گناهی بر او نیست» که در سوره «بقره» آمده نشان می دهد: ایام تشریق بیش از سه روز نیست؛ زیرا تعجیل در آن، سبب می شود: یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز گردد. ولی با توجه به این که: در آیات مورد بحث، بعد از ذکر «ایام معلومات» مسأله قربانی آمده، و می دانیم قربانی معمولاً در روز دهم انجام می گیرد، این موضوع تأیید می شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم، روز قربانی ختم می گردد، و به این ترتیب، تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد، تقویت می گردد. اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده، بیشتر این مسأله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است، هدف در هر دو توجه به یاد

خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد.

البته، یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است. (۱)

۲ - ذکر خدا در سرزمین منی

در روایات متعددی می خوانیم: منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان، گفته می شود، و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می یابد) و آن ذکر این است: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ». (۲)

ضمناً، در پاره ای از روایات تصریح شده: تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است که در سرزمین «منی» و ایام حج باشند، اما کسانی که در سایر بلادند این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد). (۳)

قابل توجه این که: روایات تکبیر، شاهد دیگری است بر این که «ذکر» در آیات فوق، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خدا به هنگام «قربانی کردن» نیست هر چند این مفهوم کلی شامل آن مصداق نیز می شود (دقت کنید).

۱ - و به این ترتیب، تضادی که در میان دو قول در تفسیر «و یذکر اسم الله» وجود داشت که بعضی آن را به ذکر نام خدا به هنگام ذبح قربانی و بعضی آن را به ذکر نام خدا به طور مطلق تفسیر کرده اند بر طرف می شود، و در حقیقت تفسیر اول مصداقی برای تفسیر دوم خواهد بود، و تفسیر دوم یک مفهوم کلی و وسیع است.

۲ - در «بحار الانوار»، جلد ۹۹، صفحه ۳۰۶ حدیث فوق از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۹۹، صفحه ۳۰۷.

۳ - فلسفه و اسرار عمیق حج!

مراسم پرشکوه حج - همچون عبادات دیگر - دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد، و از آن بهره برداری درستی شود، می تواند هر سال منشأ تحول تازه ای در جوامع اسلامی گردد. این مناسک بزرگ، در حقیقت دارای چهار بُعد است که هر یک از دیگری ریشه دارتر و پر سودتر است:

۱ - بعد اخلاقی حج - مهمترین فلسفه حج، همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان ها به وجود می آورد، مراسم «احرام» انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباس های رنگارنگ و زر و زیور بیرون می برد، و با تحریم لذائد و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور، روحانیت و صفا فرو می برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم، درجه ها و مدال ها را بر دوش خود احساس می کنند، یک مرتبه سبک بار، راحت و آسوده می کند.

پس از آن مراسم دیگر حج، یکی پس از دیگری انجام می گیرد، مراسمی که علاقه های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم تر و رابطه او را نزدیک تر و قوی تر می سازد، او را از گذشته تاریک و گناه آلودش بریده و به آینده ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می دهد.

مخصوصاً توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم، یاد آور خاطرات ابراهیم بت شکن، اسماعیل ذبیح الله، و مادرش هاجر است، و مجاهدت ها، گذشت ها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می کند.

و نیز توجه به این که: سرزمین «مکه» عموماً، مسجد الحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصاً، یاد آور خاطرات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ و مجاهدت های مسلمانان صدر اول است، این انقلاب اخلاقی عمیق تر می گردد، به گونه ای که در هر گوشه ای از مسجد الحرام و سرزمین مکه، انسان، چهره پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان بزرگ را می بیند، و صدای آوای حماسه های آنها را می شنود. آری، اینها همه دست به دست هم می دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل های آماده فراهم می سازند، به گونه ای توصیف ناشدنی ورق زندگانی انسان را بر می گردانند، و صفحه نوینی در حیات او آغاز می کنند.

بی جهت نیست که در روایات اسلامی می خوانیم: کسی که حج را به طور کامل انجام دهد، *يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ*! «از گناهان خود بیرون می آید، همانند روزی که از مادر متولد شده».(۱)

آری، حج، برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی می باشد.

احتیاج به یادآوری ندارد که این برکات و آثار - و آنچه بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته ای از آن قناعت کرده، و مغز آن را بدور افکنده اند، و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح، سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده، و هرگز به روح آن واقف نشده اند، سهم آنها همان است که به آن رسیده اند!

۲ - بعد سیاسی حج - به گفته یکی از بزرگان فقهای اسلام، مراسم حج در

عین این که خالص ترین و عمیق ترین عبادات را عرضه می کند، مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت، توجه به خدا، و روح سیاست، توجه به خلق خدا است، این دو در حج آنچنان به هم آمیخته اند که تار و پود یک پارچه!

حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است.

حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیائی است.

حج وسیله ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقان های نظام های ظالمانه ای که در کشورهای اسلامی حکم فرما می شود.

حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر. و بالاخره حج، عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

و به همین دلیل، در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمین های مقدس اسلامی حکومت می کردند، و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می گرفتند، تا هر حرکت آزادی بخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه ای بود، به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی. روی همین جهت، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می شمرد، درباره حج می گوید: الْحَجُّ تَقْوِيَةٌ لِلدِّينِ: «خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد». (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۲۵۲ - «شرح نهج البلاغه»، جلد ۱۹، صفحه ۸۶.

بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید: «وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند»!

و حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند، و با حلقه های تو در توی نمازگزاران گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

۳ - بعد فرهنگی - ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج، می تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

مخصوصاً با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا، هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوآر کعبه از میان تمام گروه ها، نژادها، زبان هائی که مسلمانان به آن تکلم می کنند، بر خاسته و در آنجا جمع می شوند).

لذا در روایات اسلامی می خوانیم: یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول الله (صلی الله علیه وآله) به تمام جهان اسلامی است.

«هشام بن حکم» که از دوستان دانشمند امام صادق (علیه السلام) است می گوید: از آن حضرت درباره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ... وَأَمَرَهُمْ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ الطَّاعَةِ فِي الدِّينِ وَ مَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ فَجَعَلَ فِيهِ الْاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَ

لِيُنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ... وَ لَتُعْرِفَ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ تُعْرِفَ أَخْبَارُهُ وَ يُذَكَّرَ وَ لَا يُنْسَى:

«خداوند این بندگان را آفرید... و فرمان هائی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آئین حج) مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند، از حال هم آگاه شوند، و هر گروهی سرمایه های تجارتی را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند... و برای این که آثار پیامبر (صلى الله عليه وآله) و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش نکنند».(۱)

به همین دلیل، در دوران های خفقان باری که خلفا و سلاطین جور، اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی دادند، آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی (علیهم السلام) و علمای بزرگ دین، پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله) بر می داشتند.

از سوی دیگر، حج می تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود، و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.

اصولاً یکی از بدبختی های بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدائی فرهنگی آنها شود، مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند، که در این صورت، جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می گردد، آری، حج می تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.

و چه جالب می فرماید: امام صادق (علیه السلام) در ذیل همان روایت «هشام بن حکم»: «وَ لَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُونَ عَلَى بِلَادِهِمْ وَ مَا فِيهَا هَلَكُوا، وَ خَرِبَتْ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۹ (جلد ۱۱، صفحه ۱۴، چاپ آل البیت).

الْبِلَادُ، وَ سَقَطَتِ الْجَلْبُ وَالْأَرْبَاحُ وَ عَمِيَتِ الْأَخْبَارُ...: «اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می گردند و کشورهایشان ویران می شود، منافع آنها ساقط می گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرد».(۱)

۴ - بعد اقتصادی حج - بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج، برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح حج منافات ندارد، که طبق روایات اسلامی، یکی از فلسفه آن را تشکیل می دهد.

چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند، و زمینه های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه ای فراهم سازند که نه منافعتشان به جیب دشمنانشان بریزد، و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد؟! که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت است و جهاد.

و لذا در همان روایت «هشام بن حکم» از امام صادق (علیه السلام) ضمن بیان فلسفه های حج، صریحاً به این موضوع اشاره شده که، یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» (۲) می خوانیم که فرمود: منظور از این آیه، کسب روزی است: إِذَا أَحَلَّ الرَّجُلُ مِنْ إِحْرَامِهِ وَ قَضَى نُسُكَهُ فَلْيَشْتَرِ وَ لْيَبِيعْ فِي الْمَوْسِمِ: «هنگامی که انسان از احرام بیرون آمد و مناسک حج را به جا آورد در همان

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۹ (جلد ۱۱، صفحه ۱۴، چاپ آل البیت).

۲ - بقره، آیه ۱۹۸.

موسم حج خرید و فروش کند» (و این موضوع نه تنها گناه ندارد، که دارای ثواب است). (۱)
 همین معنی در ذیل حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به طور مشروح در بیان فلسفه های حج وارد شده است آمده، و در پایان آن می فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ». (۲)
 اشاره به این که: آیه «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» هم منافع معنوی را شامل می شود، و هم منافع مادی را که از یک نظر، همه معنوی است.

کوتاه سخن این که: این عبادت بزرگ اگر به طور صحیح و کامل مورد بهره برداری قرار گیرد، و زوَّار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور فعال دارند، و دل هایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت، می تواند از هر نظر مشکل گشا باشد، و شاید به همین دلیل است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ: «مادام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است». (۳)

و نیز علی (علیه السلام) فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد: اللَّهُ اللَّهُ فِي نَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا: «خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید، مهلت الهی از شما برداشته می شود!». (۴)

و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که، فصلی در روایات اسلامی

۱ - تفسیر «عیاشی»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۸۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹۹، صفحه ۳۲.

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۴ (جلد ۱۱، صفحه ۲۱، چاپ آل البیت).

۴ - «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، وصیت ۴۷.

تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است با زور آنها را به مکه بفرستد. (۱)

۴ - تکلیف گوشت های قربانی در عصر ما

از آیات فوق، به خوبی این معنی استفاده می شود که: هدف از قربانی کردن علاوه بر جنبه های معنوی، روحانی و تقرب به درگاه خداوند، این است که گوشت آن به مصرف های لازم برسد، هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند. از سوی دیگر، تحریم اسراف در اسلام، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد؛ چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است.

از مجموع این سخن، چنین نتیجه می گیریم: مسلمانان مجاز نیستند گوشت های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند، تا گندیده شود و یا در زیر خاک ها مدفون کنند، و وجوب قربانی برای حجاج، دلیل بر چنین عملی نمی تواند باشد، بلکه اگر نیازمندی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند، باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این است: مقتضای جمع میان ادله (دقت کنید).

اما متأسفانه! در عصر و زمان ما، بسیاری از مسلمانان به حکم اول، عمل کرده، و حکم دوم را به دست فراموشی سپرده اند، و هر سال، هزاران هزار، قربانی که گوشت های آنها می تواند نیازمندی تغذیه گروه عظیمی از محرومان را تا مدتی طولانی بر طرف گرداند، در آن سرزمین مقدس به وضع بسیار زننده و نامطلوبی نابود می شود، و تاکنون بسیاری از علماء،

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۵ (جلد ۱۱، صفحه ۲۴، چاپ آل البیت).

متفکران و قشرهای دیگر اسلامی در این زمینه با مقامات دولت حجاز صحبت کرده اند، و حتی داوطلب پرداخت هزینه های مؤسساتی که برای نگاهداری و حمل و نقل آنها لازم است شده اند، اما جمود و خشکی روحانین وهابی از یکسو، و بی اعتنائی مقامات دولت «سعودی» از سوی دیگر، هنوز مانع انجام این کار است.

قطع نظر از مسأله تحریم اسراف، که یک امر مسلم اسلامی است، اصولاً صحنه قربانگاه در روز عید قربان، در حال حاضر به قدری زننده و غیر منطقی به نظر می رسد که افراد ضعیف الایمان را به تردید در اصل این برنامه می اندازد، و به دشمنان دستاویز محکمی می دهد، بی آن که بدانند این نتیجه ندانم کاری های روحانیون آن منطقه، و نظام حاکم بر آن سرزمین است.

بنابراین، حفظ عظمت اسلام، و اصالت مناسک حج، ایجاب می کند: مسلمانان جهان از همه نقاط، مقامات این کشور را تحت فشار قرار دهند تا به این وضع وحشتناک پایان دهد و حکم اسلام را اجرا کند.

و اگر در روایات اسلامی می خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی، از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است، این مربوط به زمان هائی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است.

لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، چنین می خوانیم: یکی از یاران امام (علیه السلام) از همین موضوع سؤال کرد، امام فرمود: **كُنَّا نَقُولُ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا بَشْيٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ:**

«ما سابقاً دستور می دادیم چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند؛ چرا که مردم به آن نیاز داشتند اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته اند،

بیرون بردن آنها بی مانع است». (۱) - (۲)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۰، ابواب الذبح، باب ۴۲، حدیث ۵ (جلد ۱۴، صفحه ۱۷۲، چاپ آل البیت).

۲ - خوشبختانه استاد گرانقدر امروز به آرزوی بالا رسیده است؛ زیرا فتوائی که در چند سال پیش صادر کردند که: «حجاج قربانیان خود را در بلاد خویش قربانی کنند» مورد استقبال بسیار قرار گرفت

- گر چه تلاش هائی نیز در خشتی سازی آن گردید - اما اقبال مردم سبب شد دولت ها از جمله «سعودی» به فکر تهیه دستگاه هائی برای جمع، بسته بندی، نگهداری و انتقال به نیازمندان بیفتند، در آغاز، فعالیت کمی در این راه صورت گرفت و از ایشان خواستند اکنون که قربانی از آن وضع خارج شده، فتوا را تغییر دهد ولی پس از تحقیق دریافتند که نسبت به قسمتی از قربانی ها وسائل آماده است، لذا از فتوا باز نگشتند.

سرانجام دولت حجاز وسائل را فراهم ساخت که کلیه قربانی ها را ذبح، آماده، بسته بندی، نگهداری و سرانجام به نیازمندان رساند، و این آرزوی دیرینه استاد که در راه دستیابی به آن گام برداشت اکنون تحقق یافته است (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ).

رمی جمرات

دومین فتوائی که استاد صادر کرده اند، درباره رمی جمرات است که هر ساله در اثر ازدحام زیاد جمعی کشته می شوند، فتوای مذکور - که در جزوه هائی منتشر شده - چنین است: پرتاب سنگ و افتادن آن در محل جمرات کافی است، خواه به ستون ها اصابت کند یا خیر، و این فتوا در حج امسال برای مقلدان معظم له بسیار مؤثر بوده است، پیشنهاد هائی نیز استاد در تنظیم امر رمی جمرات به مسئولان نموده، که اگر مورد عمل واقع شود از مشکلات و ضایعات این عمل بسیار خواهد کاست. به امید آن روز.

۲ / ۱ / ۱۳۸۳ - مشهد مقدس

۲۹ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ
 ۳۰ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ
 الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ
 وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

ترجمه:

۲۹ - سپس، باید آلودگی هایشان را بر طرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند؛ و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنند.

۳۰ - (مناسک حج) این است! و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است. و چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه (ممنوع بودنش) بر شما خوانده می شود. از بت های پلید اجتناب کنید! و از سخن باطل بپرهیزید!

تفسیر:

بخش مهم دیگری از مناسک حج

در تعقیب بحث هائی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث، به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست، چنین می گوید: «بعد از آن باید آلودگی ها و زوائد بدن را بر طرف سازند» (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ).

«و به نذرهای خود وفا کنند» (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ).

«و طواف خانه کعبه، خانه ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و

آزاد کرده است به جا آورند» (وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

«تَفَثَ» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنی چرک، کثافت و زوائد بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرک های زیر ناخن و مانند آن گفته می شود. (۱)

گرچه، بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه ای در لغت عرب شده اند، ولی گفته ای را که «راغب» در «مفردات» آورده که: یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت: مَا أَتَفَثَكَ وَ أَذْرَكَ؟ «چقدر کثیف و آلوده ای؟» دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد.

در روایات اسلامی نیز کراراً این جمله، به گرفتن ناخن، پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است، و به تعبیر دیگر، این جمله اشاره به برنامه «تقصیر» است که از مناسک حج محسوب می شود.

در بعضی از روایات نیز به «تراشیدن سر» که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده. در «کنز العرفان» از «ابن عباس» نقل شده که در تفسیر این آیه می گفت: «منظور انجام تمام مناسک حج است». (۲)

ولی هیچگونه دلیلی بر گفته «ابن عباس» در اینجا نداریم.

جالب این که: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: آن حضرت، جمله «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» را تفسیر به ملاقات امام (علیه السلام) کرد، و هنگامی که راوی توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام (علیه السلام)

۱ - اقتباس از «قاموس اللغة»، «مفردات راغب»، «کنز العرفان»، تفسیر «مجمع البیان» و تفاسیر دیگر.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۲۷۰.

فرمود: «قرآن، ظاهر و باطنی دارد».

یعنی مسأله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است. (۱)

این حدیث، ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوَّار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج، همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند، باید آلودگی های روح و جان خود را با ملاقات امام (علیه السلام) و پیشوای خود بر طرف نمایند، به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند، و مراسم حج، بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود.

و به همین مناسبت، در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ: «تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند». (۲)

در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرک ها و آلودگی ها، و دیگری تطهیر باطن از نا آگاهی و مفسد اخلاقی.

و اما منظور از وفای به نذر، آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند: در صورت توفیق برای حج، علاوه بر مناسک حج، قربانی های اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند، و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد، نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند، قرآن تأکید می کند: در وفای به نذر کوتاهی نکنند. (۳)

اما این که: چرا «کعبه» را «بیت العتیق» گفته اند؟ با توجه به این که «عتیق» از

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۹۲.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۲۵۵، ابواب المزار، باب ۲، حدیث ۱۲ (جلد ۱۴، صفحه ۳۲۴، چاپ آل البیت).

۳ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از «نذور» انجام مناسک حج است، ولی با مراجعه به موارد استعمال کلمه «نذر» در قرآن مجید، روشن می شود که به هنگام اطلاق کلمه نذر، همان معنی معروف و معهود از آن اراده می شود، بنابراین، استعمال آن در «مناسک حج» بدون قرینه خلاف ظاهر است.

ماده «عتق» به معنی آزاد شدن از بند رقیت است، ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است، و در هیچ زمانی جز خدا، مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون «ابرهه»ها آزاد شده است. یکی از معانی «عتیق» گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود.

دیگر از معانی «عتیق»، «قدیم» است، چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: الْعَتِيقُ الْمُتَقَدِّمُ فِي الزَّمَانِ أَوْ الْمَكَانِ أَوْ الرَّتْبَةِ: «عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد».

این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمی ترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانه ای است که برای انسان ها بر پا شده. (۱)

به هر حال، هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه، بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند، هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است.

و اما این که: منظور از «طواف» در آخرین جمله آیه فوق، کدام طواف است در میان مفسران گفتگو است (می دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی، حجاج باید دو طواف به جا آورند که طواف اول را معمولاً «طواف زیارت» و طواف دوم را «طواف نساء» می نامند).

بعضی از فقهاء و مفسران معتقدند چون لفظ آیه قید و شرطی ندارد، مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می شود. (۲)

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند: منظور از آن تنها «طواف زیارت»

۱ - آل عمران، آیه ۹۶.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۲۷۱.

است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می شود. (۱)
ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، تصریح شده که منظور، از آن: «طواف نساء» است: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيُطَوُّوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» فرمود: «منظور طواف نساء است». (۲)

همین معنی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز نقل شده است. ۳
این همان طوافی است که اهل سنت آن را «طواف وداع» می نامند.

به هر حال، تفسیر اخیر، با توجه به احادیث فوق قوی تر به نظر می رسد به خصوص این که: ممکن است از جمله «ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَثُهُمْ» این معنی نیز استفاده شود که: علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زائد، برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود، و می دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی جائز است، و طبعاً در این حال طواف دیگری جز «طواف نساء» بر ذمه او نمانده است (دقت کنید).

آیه بعد، به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحث های آیات گذشته کرده می گوید: «برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد» (ذَلِك). ۴

بعد برای تأکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید، اضافه می کند: «و هر کس برنامه های الهی را بزرگ بشمرد، و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است» (وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

روشن است «حرمت» در اینجا اشاره به «اعمال و مناسک حج» است و

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۸۲، این تفسیر را ذیل آیه مورد بحث از بعضی از مفسران - بی آن که نام ببرد - نقل کرده است.

۲ و ۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۹۰، ابواب الطواف، باب ۲ (جلد ۱۲، صفحه ۴۶۵، چاپ آل البیت).

۴ - این کلمه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «کذلک امر الحج و المناسک».

ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز بر آن افزوده شود. بنابراین، تفسیر آن به خصوص «محرمات» یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی، یا تمام واجبات، خلاف ظاهر آیات است.

ضمناً، باید توجه داشت «حرمت» جمع «حرمة» در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نگردد.

پس از آن به تناسب احکام احرام، به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می گوید: «چهار پایان (همچون شتر، گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می شود و دستور منعش صادر خواهد گشت» (وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْاَنْعَامُ اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ).

جمله «اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ» ممکن است اشاره به تحریم صید بر مُحْرِم، بوده باشد که در آیه ۹۵ سوره «مائده» که بعداً نازل گردیده، به آن اشاره شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ. «ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام کشتار صید نکنید».

و نیز ممکن است اشاره به جمله ای باشد که در ذیل آیه مورد بحث، راجع به تحریم قربانیانی که برای بت ها ذبح می کردند، آمده است؛ زیرا می دانیم: حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آنها نام خدا گفته شود، نه نام بت ها و نه هیچ نام دیگر.

در پایان این آیه، دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنت های جاهلیت بیان می کند:

نخست می گوید: «از پلیدی ها، از بت ها اجتناب کنید» (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ).

«اَوْثان» جمع «وثن» (بر وزن کفن) به معنی سنگ هائی است که مورد

پرستش اقوام جاهلی قرار می گرفت، و در اینجا «أوثان» توضیح کلمه «رجس» است که قبلاً ذکر شده، به این ترتیب، می گوید: از پلیدی اجتناب کنید، بعد می گوید: پلیدی همان بت ها هستند.

این نکته نیز قابل توجه است که: بت پرستان عصر جاهلیت، خون های حیوانات قربانی را بر سر و روی بت هاشان می ریختند، و منظره ای بسیار زشت، پلید و تنفر آمیز پیدا می کرد که تعبیر فوق، ممکن است اشاره به آن نیز باشد.

دستور دوم این است: «از سخن باطل و بی اساس پرهیزید» (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ).

نکته:

«قول زور» چیست؟

بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت «لبیک» گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته اند، زیرا آنها «لبیک» را که آئینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آنچنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زننده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود، می گفتند: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ! تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكٌ. «دعوت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم، ای خدائی که شریکی نداری، جز شریکی که مخصوص تو است، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی».

این جمله، مسلماً سخنی باطل و بیهوده بوده، و مصداق قول زور است که در اصل، به معنی سخن دروغ، باطل و خارج از حد اعتدال می باشد.

با این حال، توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج، مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت، و

پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی باشد.

لذا در بعضی از روایات «اوثان» تفسیر به «شطرنج» (نوعی از قمار) و «قول زور» تفسیر به «خوانندگی حرام» (غنا) و «شهادت به باطل» شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می باشد، نه به معنی انحصار مفهوم آیه در خصوص این امور.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: روزی حضرت برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: *أَيُّهَا النَّاسُ عَدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ بِالشَّرْكِ بِاللَّهِ، ثُمَّ قَرَأَ فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ*: «ای مردم شهادت به باطل همطراز شرک با خدا است سپس این آیه را تلاوت فرمود: *فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ*».

این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است.

۳۱ خُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنْ
السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ
۳۲ ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
۳۳ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ

ترجمه:

۳۱ - (مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی برای خدا باشد! همتائی برای او قائل نشوید! و هر کس همتائی برای خدا قرار دهد، گوئی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان او را می ربایند؛ و یا باد او را به جای دوری پرتاب می کند!
۳۲ - این است (مناسک حج)! و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.
۳۳ - در آن (حیوانات قربانی)، منافع برای شماست تا زمان معینی (روز ذبح آنها) سپس محل آن، خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است.

تفسیر:

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دل ها است
از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته، تأکید روی مسأله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز، همین مسأله مهم را دنبال کرده می گوید:
«مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما

خالص برای خدا باشد، و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد» (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ). (۱)
 «حنفاء» جمع «حنیف» به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند، و به تعبیر دیگر، بر صراط مستقیم گام بردارد؛ زیرا «حنف» (بر وزن صدف) به معنی تمایل است، و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است. و به این ترتیب، آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود؛ چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدائی و شرک در آن نباشد.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: در پاسخ سؤال از تفسیر «حنیف» فرمود: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ: «حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود: خدا توحید را در سرشت انسان ها قرار داده است». (۲)

تفسیری که در این روایت وارد شده، در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد. سپس ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان، سقوط، بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: «کسی که شریک برای خدا قرار دهد گوئی

۱ - «حُنَفَاءَ» و «غَيْرَ مُشْرِكِينَ» هر دو حال هستند از برای ضمیر «فَاجْتَنِبُوا» و «اجْتَنِبُوا» در آیه قبل.

۲ - «توحید صدوق»، صفحه ۳۳۰.

از آسمان به زمین سقوط کرده، و در این میان پرندگان شکاری او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در مقدار پرنده مردار خواری می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند» (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ). (۱)

در حقیقت، آسمان کنایه از «توحید» است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست، لااقل همانند ستاره درخشانی است اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند، گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود:

یا در وسط راه قبل از آن که به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد، و به تعبیر دیگر، با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوس های سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند.

و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آنچنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود، و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته!

مسلماً کسی که از آسمان سقوط می کند، قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد به سوی نیستی پیش

۱ - «تَخْطَفُهُ» از ماده «خطف» (بر وزن عطف) به معنی ربودن با سرعت است و «سَحِيقٌ» به معنی دور و «سحوق» به درخت نخل بلند گفته می شود که شاخه های آن تا نقطه های دور دست آسمان، پیشرفته است.

می رود و سرانجام محو و نابود می گردد.

آری، کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد، دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد، و هر چه در این مسیر جلوتر می رود، شتابش در سقوط فزونی می یابد، و سرانجام، تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد.

راستی تشبیهی گویاتر و زنده تر از این تشبیه، برای «شرک» پیدا می شود؟! این نکته، نیز قابل توجه است که: امروز ثابت شده: انسان در حال «سقوط آزاد» هیچگونه وزنی ندارد، و لذا برای تمرین حالت بی وزنی برای مسافران فضائی، از سقوط آزاد استفاده می کنند، حالت اضطراب فوق العاده ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند، به علت همین مسأله بی وزنی است.

آری، کسی که از ایمان به سوی شرک روی می آورد، و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می دهد، گرفتار چنین حالت بی وزنی در درون روح و جان خود می شود، و به دنبال آن اضطراب فوق العاده ای بر وجود او حاکم می گردد.

آیه بعد، بار دیگر یک جمع بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده می گوید: «مطلب چنین است که گفته شد» (ذلک).

«و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و به نشانه های آئین خدا و پرچم های اطاعت او، احترام بگذارد این از تقوای دل ها است» (وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ).

«شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است، بنابراین «شعائر الله» به معنی «نشانه های پروردگار» است که شامل سر فصل های آئین الهی، برنامه های کلی و آنچه در نخستین بر خورد با این آئین چشمگیر است - و از

جمله مناسک حج - می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد. گر چه، بدون شک «مناسک حج» از جمله شعائری است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصاً مسأله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره، صریحاً جزء شعائر محسوب گردیده جزء آن است، ولی روشن است: با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی، یا همه مناسک حج، وجود ندارد، به خصوص این که: قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه «مِنْ» که برای «تبعیض» است این حقیقت را گوشزد کرده که: قربانی یکی از آن شعائر است، همان گونه که در مورد «صفا و مروه» نیز در آیه ۱۵۸ سوره «بقره» می خوانیم که: «آن هم از شعائر الهی است» (إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

کوتاه سخن این که: تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد، شعائر الهی است و بزرگداشت آن، نشانه تقوای دل ها است. این نکته نیز، قابل توجه است که: منظور از «بزرگداشت» - آنچنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته اند - بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست، بلکه، حقیقت تعظیم، آن است که: مقام و موقعیت این شعائر را در افکار، اذهان، ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.

ارتباط این عمل با تقوای دل ها نیز روشن است؛ زیرا علاوه بر این که «تعظیم» جزء عناوین قصدیه است، بسیار می شود که افراد متظاهر، یا منافق تظاهر به تعظیم شعائر می کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی گیرد، بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می دانیم تقوا، روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر

فرمان های الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است، و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت: احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است. (۱)

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرده، فرمود: التَّقْوَى هَاهُنَا: «حقیقت تقوا اینجا است!». (۲)

* * *

از بعضی از روایات چنین استفاده می شود: گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می شد، و از راه های دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه، و از آنجا به سوی سرزمین مکه می آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد، و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند، و به کلی آن را از خود جدا می پنداشتند، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می گوید: «از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهائی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرا رسد» (لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى).

در حدیثی می خوانیم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام بر می داشت در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِرْكَبْهَا: «بر آن سوار شو!» عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا هَدْيٌ! «ای پیامبر خدا این قربانی است!».

۱ - از این نظر که باید میان «شرط» و «جزا» ارتباطی وجود داشته باشد و هر دو حکم، بر یک موضوع قرار گیرد، در آیه فوق محذوفی وجود دارد و در تقدیر چنین بوده: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّ تَعْظِيمَهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».

این احتمال نیز قریب به نظر می رسد که: جزا به کلی محذوف باشد و جمله «فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى» علتی است که جانشین معلول شده و در تقدیر چنین بوده: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ فَإِنَّ تَعْظِيمَهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۴۴۸.

فرمود: اِرْكَبْهَا وَيَلْكُ! «وای بر تو می گویم سوار شو!» (۱)

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده نیز روی همین مطلب تأکید شده است از جمله «ابوبصیر» از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود: *إِنْ اِحْتِاجَ إِلَى ظَهْرِهَا رَكَبَهَا، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْظَفَ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ حَلَبَهَا حِلَاباً لَا يَنْهَكُهَا:* «اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود، ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند، و اگر شیر دارد، شیرش را بدوشد، اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد» (۲)

در واقع دستور فوق، دستوری است معتدل و حدّ وسط در میان دو کار افراطی و خارج از روبه، از یکسو، بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلاً نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می نمودند که در آیه دوم سوره «مائده» از آن نهی شده (لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشُّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ).

و از سوی دیگر، بعضی آنچنان راه افراط را پیش می گرفتند که: به مجرد این که نام قربانی بر حیوان گذارده می شد، نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند، - هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند - که در آیه مورد بحث این معنی مجاز شمرده شده است.

تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود این است که: در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود، چگونه ضمیر به آن باز می گردد؟

اما با توجه به این که: حیوانات قربانی مسلماً یکی از مصداق های «شعائر

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۳۳.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۹۷.

الله است که در آیه قبل به آن اشاره شده، و بعداً نیز خواهد آمد، پاسخ این ایراد روشن می شود. (۱)

به هر حال، در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی، چنین می گوید: «سپس محل آن خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است» (ثُمَّ مَجِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ). و به این ترتیب، مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده اند می توان از آنها بهره گرفت، و پس از وصول به قربانگاه، باید وظیفه قربانی کردن را درباره آنها انجام داد. البته، طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته اند، اگر قربانی مربوط به حج باشد، در سرزمین «منی» باید ذبح شود، و اگر برای «عمره مفرده» باشد در سرزمین «مکه». و از آنجا که آیات مورد بحث از «مراسم حج» سخن می گوید باید «بیت العتیق» (خانه کعبه) در اینجا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل گردد (دقت کنید).

۱ - آنچه در بالا گفتیم تفسیر روشن آیه است، و در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر کرده اند: نخست این که: ضمیر در «فیها» به تمام مناسک حج بر می گردد، بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «برای شما در مجموع مناسک حج منافی است تا زمان معین (زمان پایان حج یا زمان پایان دنیا) سپس، آخرین مراسم حج که شخص مُحَرَّم از احرام بیرون آمده و مُجَلَّ می شود و در کنار خانه کعبه و پس از انجام طواف زیارت و نساء است» بنابراین آیه فوق شبیه آیه «لیشهدوا منافع لهم» می شود که سابقاً تفسیر شد.

دوم این که: ضمیر «فیها» به همه شعائر الهی و برنامه های چشمگیر اسلام باز می گردد در این صورت معنی آیه چنین می شود: «برای شما پاداش ها و منافع پرارزشی است در مجموع برنامه های اسلامی و شعائر الهی تا پایان جهان، سپس پاداش شما بر آفریننده بیت العتیق خانه کعبه است».

ولی تفسیری که در متن آوردیم از این دو مناسب تر و نزدیک تر و هماهنگ تر با سایر آیات و روایات اسلامی می باشد.

۳۴ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ
الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ
۳۵ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ
وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

ترجمه:

۳۴ - برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنان روزی داده ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است؛ در برابر (فرمان) او تسلیم شوید. و متواضعان و تسلیم شوندگان را بشارت ده.

۳۵ - همانها که چون نام خدا برده می شود، دل هایشان پر از خوف (پروردگار) می گردد؛ و شکیبایان در برابر مصیبت هائی که به آنان می رسد؛ و آنها که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند.

تفسیر:

مخبتان را بشارت ده

در ارتباط با آیات گذشته، و از جمله دستور قربانی، ممکن است این سؤال پیش آید: این چگونه عبادتی است در اسلام تشریع شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند، مگر خداوند نیاز به «قربانی» دارد؟

و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده یا مخصوص مشرکان بوده است؟

قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث، می گوید:

این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید «ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند» (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ).

«راغب» در «مفردات» می گوید: «نُسُك» (بر وزن شتر) به معنی «عبادت» و «ناسک» به معنی «عابد» است، و مناسک حج یعنی مواقفی که این عبادت در آنجا انجام می شود، یا به معنی خود این اعمال است.

ولی طبق گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابوالفتوح رازی» در «روح الجنان» منسک (بر وزن منصب) طبق احتمالی، به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است. (۱) بنابراین «منسک» هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصاً مراسم حج را شامل می شود، ولی در آیه مورد بحث، به قرینه لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...: «تا نام خدا را بر آن ببرند» به معنی خصوص قربانی است.

به هر حال، مسأله «قربانی» همیشه سؤال انگیز بوده است، البته این سؤالات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می آمد که با این عبادت آمیخته شده، مانند قربانی کردن مشرکان برای بت ها با برنامه های خاصی که داشتند، اما ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است، منطقی و کاملاً قابل درک. و لذا در پایان آیه می فرماید: «خدای شما معبود واحدی است» (و برنامه او هم برنامه واحدی است) (فَالِهَكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

۱ - به همین جهت «نَسَكْتُ الشَّاةَ» مفهومش این است که: گوسفند را ذبح کردم.

اکنون که چنین است: «در برابر فرمان او تسلیم شوید» (فَلَهُ أُسْلِمُوا).
«ومتواضعان در برابر فرمان های پروردگار را بشارت ده» (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ). (۱)

و در آیه بعد صفات «مخبتین» (تواضع کنندگان) را به چهار قسمت کرده که دو قسمت جنبه معنوی و روانی دارد، و دو قسمت جنبه جسمانی:
نخست می گوید: «آنها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دل هایشان مملو از خوف پروردگار می گردد» (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ).
نه این که از غضب او بی جهت بترسند، و نه این که در رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسئولیت هائی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده اند، این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در مقابل عظمت، خائف می گردد. (۲)

دیگر این که: «آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می دهد صبر و شکیبائی پیش می گیرند» (وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ).
عظمت حادثه، هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد، در برابر آن زانو نمی زنند، خونسردی خود را از دست نمی دهند، از میدان فرار نمی کنند، مأیوس نمی شوند، لب به کفران نمی گشایند، و خلاصه ایستادگی می کنند، پیش می روند و پیروز می شوند.

۱ - «مُخْبِتِينَ» از ماده «اخبات» از ریشه «خبت» (بر وزن ثبت) گرفته شده که به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی در آن گام بر می دارد، بعداً این ماده به معنی اطمینان و خضوع آمده؛ چرا که راه رفتن در چنین زمینی توأم با اطمینان است و زیر پای راهروان خاضع و تسلیم!

۲ - در زمینه انگیزه های ترس و خوف از خدا در جلد هفتم، صفحه ۸۶ ذیل آیه دوم سوره «انفال» مشروحاً بحث کرده ایم.

سوم و چهارم این که: «آنها نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند» (وَالْمُتَّقِمِ الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

از یکسو، ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر، پیوندشان با خلق خدا مستحکم.

و از این توضیح به خوبی روشن می شود که: مسأله اخبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است، تنها جنبه درونی ندارد بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود.

۳۶ وَ الْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

۳۷ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ

۳۸ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

ترجمه:

۳۶ - و شترهای فربه را (در حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده اند بر آنها ببرید؛ و هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت آنها بخورید، و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید! این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا را به جا آورید.

۳۷ - نه گوشت ها و نه خون های آنها، هرگز به خدا نمی رسد. آنچه به او می رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست. این گونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته، تا او را به خاطر آن که شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده نیکوکاران را!

۳۸ - خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند؛ خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد!

تفسیر:

قربانی برای چیست؟

باز در آیات مورد بحث، سخن از مراسم حج، شعائر الهی و مسأله قربانی است، نخست می گوید: «شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم» (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ). شترها را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم.

آنها از یکسو، به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر، از شعائر و نشانه های خداوند در این عبادت بزرگ هستند؛ چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن سابقاً اشاره کرده ایم.

«بُدْن» (بر وزن قدس) جمع «بدنه» (بر وزن عجله) به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است.

و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی، اطعام فقرا و نیازمندان مناسب تر است مخصوصاً روی آن تکیه شده، و گرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست. همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد.

آن گاه اضافه می کند: «برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است» (لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ). از یکسو از گوشت آنها استفاده می کنید و دیگران را اطعام می نمائید و از سوی دیگر، به خاطر این ایثار، گذشت و عبادت پروردگار، از نتایج معنوی آن بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می جوئید.

سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: «نام خدا را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده اند ببرید» (فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ). بدون شک، ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات، یا نحر کردن شتر، کیفیت

خاصی ندارد و هر گونه نام خدا را ببرند کافی است، چنان که ظاهر آیه همان است ولی، در بعضی از روایات ذکر مخصوصی در اینجا ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است، مفسران از «ابن عباس» آن را نقل کرده اند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ» (۱).

اما در روایتی از امام صادق (علیه السلام) جمله های رساتری نقل شده است فرمود: «هنگامی که قربانی را خریدی آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي» (۲).

واژه «صَوَاف» جمع «صَافَه» به معنی «صف کشیده» است و به طوری که در روایات وارد شده، منظور این است که: دو دست شتر قربانی را از میچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد، با هم ببندند تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.

طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود دستهایش سست می شود، و به روی زمین می خوابد، و لذا در ذیل آیه می فرماید:

«هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع و وسائل معترض را نیز اطعام کنید» (فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ).

فرق میان «قانع» و «معتَر» این است: «قانع» به کسی می گویند که اگر چیزی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۸۶، ذیل آیه مورد بحث، و «روح المعانی»، ذیل همین آیه، با مختصر تفاوتی.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۸، ابواب الذبح، باب ۳۷ (جلد ۱۴، صفحه ۱۵۲، چاپ آل البیت).

به او بدهند قناعت می کند، راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد اما «معتَر» کسی است که به سراغ تو می آید و سؤال و تقاضا می کند و ای بسا به آنچه می دهی راضی نشود و اعتراض کند.

«قانع» از ماده «قناعت» و «معتَر» از ماده «عَرَّ» (بر وزن شرّ و بر وزن حُرّ) در اصل، به معنی بیماری جَرَب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود.

سپس به سؤال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و ای بسا زبان به اعتراض می گشاید) «معتَر» گفته شده است.

مقدم داشتن «قانع» بر «معتَر» نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عقیف النفس و خویشان دارند، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.

این نکته نیز قابل توجه است که: جمله: کُلُوا مِنْهَا: «از آن بخورید» ظاهر در این است که واجب است «حُجَّاج» چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است.

و بالاخره آیه را چنین پایان می دهد: «این گونه ما آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را به جا آورید» (كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آنچنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد، و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که: کاردی در گودی گردن او فرو می برند، خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد).

گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم را از این حیوانات بر می دارد، و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید، تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی آیند.

آیه بعد، در واقع پاسخی است به این سؤال که: خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟

مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می فرماید: «گوشت ها و خون های این قربانیان هرگز به خدا نمی رسد» (لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا).

اصولاً، خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت.

«بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا، پرهیزگای و پاکی اعمال شما بندگان است» (وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ).

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز، به خدا نزدیک تر شوید، همه عبادات، کلاس های تربیت برای شما انسان ها است، قربانی، درس ایثار، فداکاری، گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر، که خون آنها نیز به خدا نمی رسد، با این که خون قابل استفاده نیست، ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هر گاه حیوانی را قربانی می کردند، خون آن را بر سر بت ها و گاه بر در و دیوار «کعبه» می پاشیدند، و بعضی از مسلمانان نا آگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد. (۱)

متأسفانه! هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که: هر گاه

قربانی به خاطر ساختن خانه ای می کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند، و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز، این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیداً با آن مبارزه کنند.

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می گوید: «این گونه، خداوند چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گوئید» (كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ).

هدف نهائی این است که: به عظمت خدا آشنا شوید، همان خدائی که شما را در مسیر تشریع و تکوین، هدایت کرده، از یکسو، مناسک حج و آئین اطاعت و بندگی را به شما آموخت، و از سوی دیگر، این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت، تا از آنها در راه اطاعت خدا، قربانی کردن، نیکی به نیازمندان، و همچنین تأمین زندگی خود استفاده کنید.

و لذا در پایان آیه، می گوید: «بشارت ده نیکوکاران را» (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ). آنها که از این نعمت های الهی در طریق اطاعت او بهره می گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می دهند، و مخصوصاً از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی کنند. این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می کنند که، نسبت به خویشان هم بهترین خدمت را انجام می دهند.

و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که، در آیات قبل به آن اشاره شد، ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب

درگیری های کوچک و بزرگ شود، خداوند در آخرین آیه مورد بحث، مؤمنان را به کمک خود دلگرم ساخته می گوید: «خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند» (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا).

بگذار طوائف و قبائل عرب، یهود، نصارا و مشرکان شبه جزیره، دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است، وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت!

این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که: ما مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا» باشیم که دفاع الهی به دنبال آن، حتمی است و تخلف ناپذیر، آری، خدا از مؤمنان دفاع می کند.

و در پایان آیه، موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می سازد: «خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد!» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ).

همانها که برای خدا شریک قرار دادند، و حتی به هنگام گفتن «لبیک» تصریح به نام بت ها نمودند، و به این ترتیب، خیانتشان مسجل است، همچنین با بردن نام بت ها بر قربانی ها و فراموش کردن نام خدا کفران نعمت های الهی نمودند، با این حال، چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست بدارد؟.

۳۹ اَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهَامٍ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ
 ۴۰ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا
 دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ
 وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ
 اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ
 ۴۱ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
 بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

ترجمه:

۳۹ - به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست.

۴۰ - همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز این که می گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۴۱ - همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پا می دارند، و زکات می دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و پایان همه کارها از آن خداست!

تفسیر:

نخستین فرمان جهاد

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در «مکه» بودند، مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند، و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رسیدند، شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده، تا این که هجرت شروع شد، و مسلمین از «مکه» به «مدینه» رفتند، خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که درباره جهاد نازل شده. (۱)

گر چه در میان مفسران در این که این آیه، آغاز دستور جهاد بوده باشد گفتگو است: بعضی: آن را نخستین آیه جهاد می دانند در حالی که بعضی دیگر آیه: «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ...» (۲) را نخستین آیه می دانند و بعضی دیگر: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...» (۳) را نخستین می شمرند. (۴)

ولی لحن آیه، تناسب بیشتری برای این موضوع دارد، چرا که تعبیر «أُذِنَ» صریحاً در آن آمده، و در آن دو آیه دیگر نیامده است، و به عبارت دیگر تعبیر این آیه منحصر به فرد است. به هر حال، با توجه به آنچه در آخرین آیات گذشته ذکر شد که، خداوند وعده دفاع از مؤمنان را داده، پیوند آیات مورد بحث با آن روشن می شود. در این آیات، نخست می گوید: «خداوند به کسانی که جنگ از طرف

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۸۷ و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۳۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - بقره، آیه ۱۹۰.

۳ - توبه، آیه ۱۱۱.

۴ - «المیزان»، جلد ۱۴، صفحه ۴۱۹.

دشمنان بر آنها تحمیل شده، اجازه جهاد داده است؛ چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند» (أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظُلُمُوا).

آن گاه این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال، تکمیل کرده می فرماید: «و خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد» (وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ).

این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تعبیر به «توانائی خدا»، ممکن است اشاره به این نکته باشد: این قدرت الهی وقتی به یاری شما می آید که خود نیز به مقدار توانائیتان کسب قدرت کنید و آمادگی دفاع داشته باشید تا گمان نکنند می توانند در خانه های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند.

به تعبیر دیگر، شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید، و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد، در انتظار یاری خدا باشید، و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.

پس از آن توضیح بیشتری درباره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشن تر می سازد، می گوید: «همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند» (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ). «تنها گناهشان این بود که می گفتند: پروردگار ما خداوند یکتا است!» (إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ). بدیهی است اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است، نه گناه، این اقرار چیزی نبود که به مشرکان حق دهد آنها را از خانه و زندگیشان بیرون کنند و

مجبور به هجرت از «مکه» به «مدینه» سازند، بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف، در این گونه موارد گفته می شود.

فی المثل به شخصی که در برابر خدمت و نعمت، ناسپاسی کرده می گوئیم: گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم، این کنایه ای است از بی خبری طرف که در برابر خدمت، کیفر گناه داده است. (۱)

سپس، یکی از فلسفه های تشریع جهاد را این چنین بازگو می کند: «اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد، بعضی را به وسیله بعضی دفع ننماید، دیرها، صومعه ها، معبد های یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد» (وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعٌ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا).

آری، اگر افراد با ایمان و غیور، دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوت ها، مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی ببینند، اثری از معابد و مراکز عبادت الهی باقی نخواهند گذارد؛ چرا که معبد ها جای بیداری است، محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم آنها را همچون خدا بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند، تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

این، یکی از اهداف تشریع جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است.

در این که: میان «صوامع»، «بیع»، «صلوات» و «مساجد» چه تفاوتی است؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند، اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که:

۱ - و از اینجا روشن می شود: استثناء در آیه فوق، استثناء متصل است متبھی با معنی کنائی و ذکر فرد ادعائی (دقت کنید).

«صوامع» جمع «صومعه» به معنی مکانی است که معمولاً در بیرون شهرها و دور از جمعیت، برای تارکان دنیا، زهاد و عباد ساخته می شد که در فارسی به آن «دیر» گویند (باید توجه داشت «صومعه» در اصل به معنی بنائی است که قسمت بالای آن به هم پیوسته است، و ظاهراً اشاره به گلدسته های چهار پهلویی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می کردند).

«بیع» جمع «بیعه» به معنی «معبد نصارا» است که «کنیسه» یا «کلیسا» نیز به آن گفته می شود. «صلوات» جمع «صلوة» به معنی «معبد یهود» است، و بعضی آن را معرب «صلوئا» می دانند که در لغت عبرانی به معنی نماز خانه است.

و «مساجد» جمع «مسجد» معبد مسلمین است.

بنابراین، «صوامع» و «بیع» گر چه هر دو متعلق به نصارا است، ولی یکی از این دو، نام معبد عمومی است و دیگری نام مرکز تارکان دنیا.

بعضی نیز «بیع» را لفظ مشترکی دانسته اند که هم بر معابد یهود گفته می شود و هم بر معابد مسیحیان.

ضمناً، جمله: *يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا*: «نام خدا در آن بسیار برده می شود» ظاهراً توصیفی است برای خصوص مساجد؛ چرا که مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرد، پر رونق ترین مراکز عبادت در جهان است، در حالی که بسیاری از معابد دیگر تنها یک روز در هفته و یا روزهائی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد.

در پایان آیه، بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تأکید کرده می گوید: «به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند، یاری می کند» (وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ).

و بدون شک، این وعده خدا انجام شدنی است؛ چرا که «او قوی و قادر و غیر قابل شکست است» (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

تا مدافعان خط توحید، تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سر سخت، تنها و بدون تکیه گاهند.

و از پرتو همین وعده الهی بود که مدافعان راه خدا در میدان های جنگ با دشمنان با این که در بسیاری از صحنه ها از نظر نفرات و ساز و برگ جنگی در اقلیت بودند، بر آنها پیروز می شدند، آنچنان پیروزی که جز از طریق نصرت و یاری الهی، قابل تفسیر و توجیه نبود.

و آخرین آیه، که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است، چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند، و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند» (الَّذِينَ إِذَا مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ).

آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش، و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزی ها و موفقیت ها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند، آنها پس از قدرت یافتن، تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است؛ چرا که «صلوة» (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و «زکات» رمزی برای پیوند با خلق، و «امر به معروف و نهی از منکر» پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود، و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است و در سایه آن سایر عبادات و اعمال

صالح و ویژگی های یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است. (۱)

باید توجه داشت: «مَكْنًا» از ماده «تَمَكَّنَ»، و «تَمَكَّنَ» به معنی فراهم ساختن وسائل و ابزار کار است، اعم از آلات و ادوات لازم، یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری.

«معروف» به معنی کارهای خوب و حق است، و منکر به معنی زشت و باطل، چرا که اولی برای هر انسان پاک سرشتی شناخته شده، و دومی ناشناس است، و به تعبیر دیگر، اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ.

و در پایان آیه می فرماید: «و پایان همه کارها از آن خدا است» (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

یعنی همان گونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می باشد، سرانجام نیز تمام این ها به او باز می گردد که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

* * *

نکته ها:

۱ - فلسفه تشریع جهاد

گر چه در گذشته، پیرامون این مسأله مهم، بحث بسیار کرده ایم (۲) ولی با توجه به این که احتمالاً آیات مورد بحث، نخستین آیاتی است که اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر کرده است، و محتوای آن اشاره ای به فلسفه این حکم دارد، تذکر مجددی در این زمینه لازم به نظر می رسد.

در این آیات به دو قسمت مهم، از فلسفه های جهاد اشاره شده است:

۱ - پیرامون اهمیت «امر به معروف و نهی از منکر»، و سایر مسائل مربوط به این دو وظیفه اسلامی، و همچنین پاسخ سؤالاتی که در این زمینه می شود، مشروحاً در جلد سوم، صفحه ۳۴ تا ۴۲، ذیل آیه ۱۰۴ سوره «آل عمران» بحث کرده ایم.

۲ - درباره فلسفه جهاد در جلد دوم، صفحه ۱۴ به بعد، ذیل آیه ۱۹۳ سوره «بقره» بحث کرده ایم.

نخست، جهاد «مظلوم» در برابر «ظالم و ستمگر» که حق مسلم طبیعی، فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد، برخیزد، فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشاند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

دیگر، جهاد در برابر طاغوت هائی است که قصد محو نام خدا را از دل ها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

در برابر این گروه، نیز باید به پا خاست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده، بنده و برده خویش سازند.

این نکته، نیز قابل توجه است که: ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب، به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند، و آن قدر سرگرمی های ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب، آنها را عملاً به ویرانه ای تبدیل نمایند.

بنابراین، آنها که می گویند: چرا اسلام اجازه داده است مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه، مقاصد خود را پیش ببرند؟ چرا با توسل به منطق هدف های اسلامی پیاده نمی شود؟ پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود.

آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن «لا اله الا الله» از خانه و کاشانه شان آواره می سازد، و هستی آنها را تملک می کند، و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست، می توان با حرف حساب ایستاد؟!.

آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق، جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت؟.

این درست به این می ماند که، بگویند: چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر

یک میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟ همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اخطارها و تصویب نامه های سازمان های جهانی را که مورد اتفاق تمام ملت ها است، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است، آیا چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟! اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه، پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستان ها در زیر بمب های آتش زایش، قطعه، قطعه شده و سوخته اند، کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟ (۱)

همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است، مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند، آیا اینها اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟ به هر حال، اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم، و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم، یقین خواهیم کرد: در بعضی از موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست، و این هم از ناتوانی منطق نیست، بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است، بدون شک هر جا منطق مؤثر افتد، حق تقدم با آن است.

۱ - اکنون که تصحیح این جلد انجام می شود، فلسطین در آتش و خون می سوزد، چند سال است ملت فلسطین با تکیه بر خود، قیام کرده اند، تنها با سنگ بر دشمن حمله می کنند و دشمن از هوا و زمین می کُشد و ویران می کند، مسلمانان فلسطین گاه با حرکتی انتحاری، تعدادی از صهیونیست ها را به درک می فرستند، اما آنها با هلیکوپتر، موشک و تانک از زمین و هوا آنها را به رگبار می بندند، خانه هایشان را با بولدوزر ویران می کنند و مزارعشان را نابود، و این کار و شغل روزانه مسلمانان فلسطین و جوانان آنها است و خداوند یاری آنها قادر است.

و متأسفانه همین امروز ترور «شیخ احمد یاسین» رهبر حماس به دست صهیونیست ها انجام یافت و موجی از خشم در جهان اسلام همراه تظاهرات به راه افتاد. (۳ / ۱ / ۱۳۸۲)

۲ - خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است، خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که: تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات فوق می خوانیم: «لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بَعْضًا».

بنابراین، دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنائی) نمی کند، بلکه به وسیله مؤمنان راستین شر آنها را دفع می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنابراین، وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود، بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامن داری گردد، و البته در این صورت، پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یاد آوری می شود: این گروه از مؤمنان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند، بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ...» نیز رابطه خود را با او همچنان محکم می دارند، و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

در بعضی از روایات اسلامی آیه فوق به حضرت مهدی (علیه السلام) و یارانش، یا آل محمد (صلی الله علیه وآله) به طور عموم، تفسیر شده است، چنان که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ...» فرمود: این آیه تا آخر از آن «آل محمد و مهدی و یاران او» است:

يَمْلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، وَيُظْهِرُ الدِّينَ، وَيُمِيتُ اللَّهَ بِهِ وَأَصْحَابَهُ الْبِدْعَ وَالْبَاطِلَ، كَمَا أَمَاتَ الشُّقَاءَ الْحَقُّ، حَتَّى لَا يُرَى أَيْنَ الظُّلْمُ، وَ

يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ:

«خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی (علیه السلام) و یارانش، بدعت و باطل را نابود می کند آنچنان که تبهکاران، حق را نابود کرده بودند، و آنچنان می شود که: بر صفحه زمین، اثری از ظلم دیده نمی شود (چرا که) آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند».(۱)

در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

اما همان گونه که بارها گفته ایم، این احادیث بیان کننده مصداق های روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست، بنابراین، مفهوم گسترده آیه، همه افراد با ایمان، مجاهد و مبارز را شامل می شود.

۳ - «محسنین»، «محبّین» و «یاوران الله»

در آیات فوق و آیات قبل از آن، گاه دستور می دهد به «محسنین» (نیکوکاران) بشارت ده، و بعد آنها را به عنوان کسانی که ایمان آورده اند، خیانت و کفران نمی کنند، معرفی می نماید. و گاه سخن از «محبّین» (متواضعان) به میان آورده، و آنها را به عنوان کسانی که به هنگام یاد خدا، دل هایشان ترسان می شود و در برابر مصائب، صابر و شکیبا و برپادارنده نماز، و انفاق کننده از همه مواهب هستند، تفسیر می نماید.

و سرانجام ویژگی های «یاران الله» را این می شمرد که: به هنگام پیروزی راه طغیان پیش نمی گیرند، نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر دارند.

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۰۶.

جمع بندی این آیات، نشان می دهد: مؤمنان راستین که دارای همه این ویژگی ها هستند، از یکسو، از نظر اعتقاد و احساس مسئولیت بسیار نیرومند، و از سوی دیگر، از نظر عمل در جنبه های ارتباط با خالق و خلق و مبارزه با فساد قوی و پر استقامتند.

- ۴۲ وَ إِن يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ
 ۴۳ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ
 ۴۴ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ
 كَانَ نَكِيرِ
 ۴۵ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا
 وَ بُثْرٌ مُعْتَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ

ترجمه:

- ۴۲ - اگر تو را تکذیب کنند، (امر تازه ای نیست؛) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.
 ۴۳ - و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.
 ۴۴ - و اصحاب مدین (قوم شعیب)؛ و نیز موسی (از سوی فرعونیان) تکذیب شد؛ اما من به کافران مهلت دادم، سپس آنها را مجازات کردم. دیدی چگونه (عمل آنها را) انکار نمودم؟!
 ۴۵ - چه بسیار شهرها و آبادی هائی که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریخت! و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!

تفسیر:

بئر معطله و قصر مشید!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مشکلات طاقت فرسایی بود که دشمنان اسلام برای مؤمنان فراهم ساخته بودند، آنها را اذیت و آزار می کردند و از خانه و کاشانه شان - به جرم یکتاپرستی - آواره می ساختند، لذا دستور جهاد در برابر آنها صادر شد.

در آیات مورد بحث، از یکسو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان دلداری می دهد و از سوی دیگر، عاقبت شوم کافران را روشن می سازد.

نخست، می گوید: «اگر تو را تکذیب کنند، غمگین مباش! چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبرانشان را تکذیب کردند» (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ).

«و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط، این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند» (وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ).

و نیز «مردم سرزمین مدین، به تکذیب شعیب برخاستند، و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد» (وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى).

همان گونه که این مخالفت ها و تکذیب ها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلماً در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.

ولی این کافران کور دل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این

برنامه های ننگین ادامه دهند: «من در گذشته به کافران مهلت دادم، تا امتحان خود را کاملاً بدهند، و بر آنها اتمام حجت شود، و غرق ناز و نعمت گردند، سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم» (فَأَمَلْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ).
«دیدنی چگونه من شدیداً عملشان را انکار کردم و زشتی آن را نشان دادم» (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ). (۱)

نعمت های آنها را گرفتم و نعمت و بدبختی به آنها دادم، حیاتشان را گرفتم و مرگ در عوض آن دادم.

در آخرین آیه مورد بحث، چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود، به طور گسترده بیان شده است، می فرماید: «چه بسیار شهرها و آبادی ها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که ظالم و ستمگر بودند» (فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ).
«آنها بر سقف های خود فرو ریختند» (فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا).
یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقف ها فرو ریختند و بعد دیوارها به روی سقف ها!.

«و چه بسیار چاه های پر آبی که صاحبانش نابود و آب هایش در زمین فرو رفته بود، معطل و بی مصرف ماندند، نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد» (وَبُئِرَ مُعْطَلَةٌ).

«و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخ های سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گچکاری شده، ویران گشتند» و صاحبانش به دیار عدم شتافتند (وَقَصُرَ

۱ - «نکیر» به معنی «انکار» و در اینجا اشاره به مجازات است.

مَشِيد). (۱)

و به این ترتیب، هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آب هائی که مایه آبادی زمین هایشان بود.

نکته:

جالب است: در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده جمله «وَبُئِرَ مُعْطَلَةٌ» به علماء و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد، تفسیر شده است!

از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر جمله وَ بُئِرَ مُعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ می خوانیم:
الْبُئْرُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ:
«چاه معطل، که از آن بهره نمی گیرند، امام خاموش، و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است».

نظیر همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۲)
این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همان گونه که حضرت مهدی (علیه السلام) و عدالت عالمگیر او در روایات به «ماء مَعِين» (آب جاری) تشبیه شده است.
یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد، همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند، و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور گردد، و مردم اطراف او

۱ - «مَشِيد» از ماده «شید» (بر وزن صید) به دو معنی آمده است: نخست، به معنی ارتفاع، و دیگری به معنی گچ، در صورت اول، «مَشِيد» به معنی قصرهای مرتفع و سر به آسمان کشیده است، و در صورت دوم، به معنی قصرهائی است که بسیار محکم بنا می شود تا از حوادث روزگار مصون بماند؛ زیرا در آن زمان بیشتر خانه ها از گِل ساخته می شده است، و خانه هائی که با گچ می ساختند نسبت به خانه های گلین بسیار محکم تر بود.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۰.

را خالی کرده، نا اهلان به جای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند، و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند.

و در همین زمینه، شاعر عرب چه جالب سروده است:

بُئِرُ مُعْطَلُهُ وَ قَصْرُ مُشْرِفَمَلٍّ لَّالِ مُحَمَّدٌ مُسْتَطَرَفٌ

فَالْقَصْرُ مَجْدُهُمُ الَّذِي لَا يُرْتَقَى *** وَالْبُئْرُ عِلْمُهُمُ الَّذِي لَا يُنْزَفُ:

«چاه متروک و قصر برافراشته، مثال زیبائی برای آل محمد (صلی الله علیه وآله) است.

«قصر»، مجد و عظمت آنها است که کسی به آن نمی رسد، و «چاه»، علم و دانش آنها است که

هرگز پایان نمی گیرد».(۱)

- ۴۶ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
- ۴۷ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ
- ۴۸ وَ كَآئِنْ مِنْ قَرْيَةٍ أُمْلِئَتْ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ

ترجمه:

- ۴۶ - آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هائی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوائی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هائی که در سینه هاست کور می شود.
- ۴۷ - آنان از تو تقاضای شتاب در عذاب می کنند؛ در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد! و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سال هائی است که شما می شمرد!
- ۴۸ - و چه بسیار شهرها و آبادی هائی که به آنها مهلت دادم، در حالی که ستمگر بودند؛ (اما از این مهلت استفاده نکردند،) سپس آنها را مجازات کردم؛ و بازگشت، تنها به سوی من است!

تفسیر:

سیر در ارض و بیداری دل ها

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید، و شهر و دیارشان را ویران ساخت، در نخستین آیه مورد بحث، به عنوان تأکید روی این مسأله می گوید: «آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دل هائی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟ یا گوش های شنوائی که ندای حق را بشنوند» (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

آری، ویرانه های کاخ های ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان، که روزی در اوج قدرت می زیستند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند.

این ویرانه ها، کتاب های گویا و زنده ای است از سرگذشت این اقوام، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان.

این زمین های خاموش، و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دمند که گاه، مطالعه یکی از آنها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور، به انسان درس می دهد، و با توجه به تکرار تاریخ، که اصل اساسی زندگی انسان ها است آینده را در برابرش مجسم می کنند آری، مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا و چشم را بینا می سازد.

و به همین دلیل، در بسیاری از آیات قرآن، دستور جهانگردی داده شده است، اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و «ایوان مدائن» و قصرهای فراعنه را آئینه عبرت بداند.

گاهی از راه «دجله» سری به «مدائن» زند و گاه سیلابی از اشک همچون

دجله بر خاک مدائن جاری سازد.

از دندانانهای قصرهای ویران شده شاهان جبار، پنجهائی نو نو بشنود، و از درون این ذرات خاک، این نغمه را به گوش جان دریابد که: «گامی دو سه، بر ما نه، اشکی دو سه هم بغشان»! (۱)

آن گاه برای این که حقیقت این سخن آشکارتر گردد، قرآن می گوید: چه بسیارند کسانی که ظاهراً چشم بینا و گوش شنوا دارند، اما در واقع کوران و کرانند، «چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هائی که در سینه ها جای دارد، بینائی را از دست می دهد» (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ).

در حقیقت، آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشن دلانی هستند از همه آگاه تر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند!

لذا در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: شَرُّ الْعَمَى، عَمَى الْقَلْبِ «بدترین نابینائی نابینائی دل است»!

وَأَعْمَى الْعَمَى، عَمَى الْقَلْبِ: «نابینائی ترین نابینائی ها نابینائی دل است» (۲)

و در روایت دیگری که در کتاب «غوالی اللئالی» آمده، می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيُشَاهِدُ بِهَا مَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ:

«هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند، چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهائی را که از او پنهان بود، مشاهده کند» (۳).

۱ - در زمینه بررسی تاریخ گذشتگان از طریق جهانگردی و «سیر در ارض»، در جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۰۱ به بعد، ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران» بحث مشروحی داشته ایم.

۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۰۸.

اما این سؤال که: چگونه نسبت درک حقایق به قلب ها که در سینه ها قرار دارد داده شده است، با این که: می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست؟ در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۷ سوره «بقره» مشروحاً به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است:

یکی از معانی «قلب»، «عقل» است و یکی از معانی «صدر»، ذات و سرشت انسان. به علاوه قلب، مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراک هائی که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود، نخستین اثرش، در همین قلب جسمانی، ظاهر می گردد، ضربان قلب دگرگون می شود، خون با سرعت، به تمام ذرات بدن انسان می رسد، و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد، بنابراین، اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود، به خاطر آن است که: نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او است (دقت کنید). جالب توجه این که: مجموعه ادراکات انسان در آیه فوق، به «قلب» (عقل) و «آذان» (گوش ها) نسبت داده شده است، اشاره به این که: برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید انسان از درون جانش جوششی داشته باشد و مسائل را شخصاً تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد.

و یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران خدا و مردان حق بدهد، و یا از هر دو راه به حقایق برسد. (۱)

دومین آیه مورد بحث، چهره دیگری از جهالت و بی خبری کوردلان

بی ایمان را ترسیم می کند، می گوید: «آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند و می گویند: اگر راست می گوئی پس چرا مجازات الهی دامن ما را نمی گیرد؟! (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ). در پاسخ به آنها بگو: زیاد عجله نکنید «خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد!» (وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ).

کسی عجله می کند که بترسد فرصت از دستش برود و امکاناتش پایان گیرد، اما خدائی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست، عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده های خود می باشد.

برای او یک ساعت، یک روز و یک سال، فرق نمی کند: «چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سال هائی است که شما می شمیرید» (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ).

بنابراین، آنها چه از روی حقیقت، و چه از روی استهزاء و مسخره، این سخن را تکرار کنند و بگویند: «چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی شود؟! باید بدانند عذاب در انتظار آنها است، و دیر، یا زود به سراغشان می آید، و اگر مهلتی داده شود، فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر، ولی آنها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب، درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می شود و راهی به سوی نجات نیست.

در مورد جمله «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»، علاوه بر تفسیر بالا (یکسان بودن یک روز و هزار سال در برابر قدرت خدا)، تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.

از جمله این که: ممکن است شما برای انجام دادن کاری یک هزار سال وقت لازم داشته باشید، اما خداوند در یک روز (بلکه کمتر) آن را انجام می دهد،

بنابراین مجازات او مقدمات زیادی نمی خواهد.

دیگر این که: یک روز از ایام آخرت، همانند یک هزار سال در دنیا است (و پاداش و کیفرش نیز به همین نسبت افزایش می یابد) لذا در روایتی می خوانیم: إِنَّ الْفُقَرَاءَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِنِصْفِ يَوْمٍ، خَمْسَمِائَةَ عَامٍ: «تهیدستان قبل از ثروتمندان به نصف روز - پانصد سال - وارد بهشت می شوند»! (۱)

در آخرین آیه، بار دیگر روی همان مسأله ای که در چند آیه قبل، تکیه شده بود تأکید می کند و به کافران لجوج این چنین هشدار می دهد: «چه بسیار شهرها و آبادی ها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (مهلت دادم تا این که بیدار شوند و هنگامی که بیدار نشدند باز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو روند) اما ناگهان آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم» (وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أُمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا).

آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب، شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند، ولی، سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند، فریادشان به جائی نرسید.

آری، «همه به سوی من باز می گردند» و تمام خطوط به خدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروت ها می ماند و وارث همه او است (وَ إِلَى الْمَصِيرِ).

- ۴۹ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ
 ۵۰ فَأَلْذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
 ۵۱ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

ترجمه:

- ۴۹ - بگو: «ای مردم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم!
 ۵۰ - آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنهاست!
 ۵۱ - و آنها که در (محو) آیات ما تلاش کردند، (و چنین می پنداشتند) که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند، اصحاب دوزخند!»

تفسیر:

رزق کریم

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از تعجیل کافران در عذاب الهی بود و این مسأله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود، و حتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در آن اختیاری نیست، نخستین آیه مورد بحث، چنین می گوید: «بگو ای مردم! من تنها برای شما انذار کننده آشکاری هستم» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ). اما این که: در صورت سرپیچی و تخلف از فرمان الهی، کیفر و عذابش دیر یا زود دامان شما را بگیرد، این مربوط به من نیست. بدون شک، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم انذار کننده است، و هم بشارت دهنده، ولی تکیه

کردن بر روی «انذار» در اینجا و عدم ذکر بشارت به خاطر تناسب با مخاطبین مورد بحث است، آنها افراد بی ایمان و لجوجی بودند که حتی مجازات الهی را به باد استهزاء می گرفتند.

اما در دو آیه بعد، چهره ای از مسأله بشارت و چهره ای از انذار را ترسیم می کند، و از آنجا که همواره رحمت و اسعه خدا بر عذاب و کیفرش پیشی دارد نخست، از بشارت، سخن می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آمرزش خدا و روزی پر ارزشی در انتظار آنها است» (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ). نخست، با آب آمرزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاک می شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند.

آن گاه مشمول انواع الطاف و نعمت های ارزشمند او می گردند. «رزق کریم» (با توجه به این که «کریم» به معنی هر موجود شریف و پر ارزش است) مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های گران بهای معنوی و مادی را شامل می شود. آری، خدای کریم در آن سرای کریم، انواع نعمت های کریم را به بنده های مؤمن و صالحش ارزانی می دارد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «کرم» معمولاً به امور نیک و پر ارزشی گفته می شود که بسیار قابل توجه است، بنابراین به نیکی های کوچک، کرم گفته نمی شود. و اگر بعضی «رزق کریم» را به معنی روزی مستمر، بی عیب و نقص، و بعضی به معنی روزی شایسته، تفسیر کرده اند، همه در آن معنی جامع و کلی که

اشیاء پر ارزش و قابل توجه است جمع می شود.

و در آیه بعد، اضافه می کند: «اما کسانی که برای تخریب و محو آیات الهی کوشش کردند و چنین می پنداشتند که، می توانند بر اراده حتمی پروردگار غالب شوند، آنها اصحاب دوزخند»
(وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ). (۱)

«جَحِيم» از ماده «جحم» (بر وزن شرم) به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود، بنابراین، جحیم به معنی جایی است که آتش شعلهور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است.

۱ - «سَعَوْا» از ماده «سعی» در اصل به معنی «دویدن» است، و منظور در اینجا تلاش و کوشش در راه ویرانگری و تخریب و از بین بردن آیات الهی است.
و «مُعَاجِزِينَ» از ماده «عجز» در اینجا به معنی کسی است که می خواهد بر نیروی بی پایان الهی پیروز گردد.

بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند: این احتمال درباره هیچ کس نمی رود که بخواهد خدا را عاجز کند و بر اراده او چیره شود، و به همین دلیل «مُعَاجِزِينَ» را نسبت به پیامبر یا مؤمنان دانسته اند.

در حالی که، این تعبیر در آیات دیگر قرآن در مورد خدا به کار رفته (سوره «جن»، آیه ۱۲ - «توبه»، آیات ۲ و ۳) و منظور از آن این است که: عمل کسی در چنین چهره ای خودنمایی کند.

- ۵۲ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَتَقَى
الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ
آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
- ۵۳ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
- ۵۴ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ
قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

- ۵۲ - هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای
پیش برد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات
شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید؛ و خداوند علیم و حکیم
است.
- ۵۳ - هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دل هایشان
بیماری است، و آنها که سنگدلند؛ و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته اند!
- ۵۴ - و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، در نتیجه به
آن ایمان بیاورند، و دل هایشان در برابر آن خاضع گردد؛ و خداوند کسانی را که ایمان آوردند،
به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

تفسیر:

وسوسه های شیاطین در تلاش های انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آئین الهی، استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود، در آیات مورد بحث، هشدار می دهد: این توطئه های مخالفان برنامه تازه ای نیست، همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست.

نخست، چنین می گوید: «ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود، می کشید شیطان، القائاتی در آن طرح می کرد» (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ). اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی گذاشت «خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید» (فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ).

و این کار، برای خدا آسان است؛ چرا که «خداوند علیم و حکیم می باشد» و از همه این توطئه ها و نقشه های شوم با خبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می داند (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

ولی همواره این توطئه های شیطانی مخالفان، میدان آزمایشی برای آگاهان، مؤمنان و کافران تشکیل می داد، لذا در آیه بعد، اضافه می کند: «این ماجراها برای این بود که: خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد» (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ).

«و ظالمان بیدادگر در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

و نیز «هدف از این ماجرا این بود آنها که عالم اند و آگاه، حق را از باطل تشخیص دهند، و برنامه های الهی را از القائنات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر بدانند آئین خدا حق است، و از سوی پروردگار تو است، در نتیجه به آن ایمان آوردند و دل هایشان در برابر آن خاضع گردد» (وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ). البته خدا این مؤمنان آگاه و حق طلب را، در این مسیر پر خطر، تنها نمی گذارد بلکه «خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند» (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

نکته ها:

۱ - القائنات شیطان چیست؟

آنچه در بالا در تفسیر آیات فوق گفتیم، هماهنگ با نظرات جمعی از محققین است، با این حال، احتمالات دیگری در تفسیر آیه نیز ذکر شده:

از جمله این که: «تمنی» و «امنی» به معنی تلاوت و قرائت است، چنان که در اشعار عرب، گاه به این معنی آمده، بنابراین، آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ...» می گوید: «تمام پیامبران پیشین و انبیاء به هنگامی که کلمات خدا را بر مردم می خواندند شیاطین (مخصوصاً شیاطین از نوع بشر) در لابلای سخنان آنها القائاتی می کردند و مطالبی برای انحراف افکار عمومی در لابلای آن می گفتند، تا اثرات هدایت بخش آنها را خنثی کنند، اما خداوند این القائنات

شیطانی را محو و نابود می کرد و آیات خود را استحکام می بخشید». البته این تفسیر، با جمله «ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» هماهنگی دارد، و با افسانه «غرانیق» که بعداً می آید (طبق بعضی از توجیهات) سازگار است، ولی، مهم این است که «تمنی» و «امنی» کمتر به معنی تلاوت آمده تا آنجا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است. ریشه اصلی «تمنی» که از ماده «منی» (بر وزن مشی) گرفته شده، در اصل به معنی تقدیر و فرض است.

اگر نطفه انسان و حیوانات را «منی» می گویند به خاطر این است که: صورت بندی از طریق آن انجام می گیرد.

اگر به مرگ «منی» گفته می شود به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرا می رسد. آرزوها را از این رو «تمنی» می گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می گیرد. نتیجه این که: ریشه اصلی این کلمه همه جا به «تقدیر و فرض و تصویر» باز می گردد. البته «تلاوت» را می توان به نوعی با این معنی ارتباط داد و گفت: تلاوت عبارت از تقدیر و تصویر الفاظ می باشد، ولی ارتباطی است بسیار دور که کمتر در کلمات عرب اثری از آن دیده شده است.

اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم، (طرح ها و برنامه های پیامبران برای پیشبرد اهداف الهی) تناسب زیادی با معنی ریشه ای «تمنی» دارد.

سومین احتمالی که در تفسیر آیه فوق، از سوی بعضی از مفسران اظهار شده این است: منظور اشاره به پاره ای از «خطورات و وسوسه های شیطانی» است

که گاه، در یک لحظه زودگذر در میان افکار پاک و نورانی انبیاء افکنده می شد، اما چون آنها دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند خدا این خطورات زودگذر و القائنات شیطانی را از صفحه افکارشان محو می کرد و آنها را در همان صراط مستقیم پیش می برد.

این تفسیر، نیز با آیات دوم و سوم مورد بحث، چندان سازگار نیست؛ چرا که قرآن این القائنات شیطانی را وسیله آزمایش کافران و آگاهی مؤمنان می شمرد در حالی که خطورات قلبی پیامبران که به زودی محو می شود چنین اثری نمی تواند داشته باشد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود: تفسیر اول از همه مناسب تر است، که در حقیقت اشاره به فعالیت های شیاطین و وسوسه های آنها در برابر برنامه های سازنده انبیاء است؛ چرا که آنها همیشه می خواستند با القائنات خود این برنامه ها و تقدیرها را بر هم بزنند، اما خدا مانع از آن می شد.

۲ - افسانه ساختگی غرانیق!

در بعضی از کتب اهل سنت، روایات عجیبی در اینجا از «ابن عباس» نقل شده که: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در «مکه» مشغول خواندن سوره «النجم» بود، چون به آیاتی که نام بت های مشرکان در آن بود رسید (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت: تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَى، وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى! «اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است»! (۱)

۱ - «غرانیق» جمع «غرنوق» (بر وزن مزدور) یک نوع پرنده آبی سفید یا سیاه رنگ است و به معانی دیگر نیز آمده (قاموس اللغة).

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد(صلی الله علیه وآله) تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود، در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه وآله) سجده کرد و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اخطار کرد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود، در این موقع آیات مورد بحث (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ...) نازل گردید و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان هشدار داد! (۱)

گر چه جمعی از مخالفان اسلام، برای تضعیف برنامه های پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گمان این که دستاویز خوبی پیدا کرده اند، این قضیه را با آب و تاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگ های زیادی به آن داده اند، ولی قرائن فراوان نشان می دهد که: این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن، و کلمات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به وسیله شیطان صفتان جعل شده است؛ زیرا:

اولاً - به گفته محققان، راویان این حدیث، افراد ضعیف و غیر موثقند، و صدور آن از «ابن عباس» نیز به هیچ وجه معلوم نیست، و به گفته «محمد بن اسحاق» این حدیث از مجعولات «زنادقه» می باشد و او کتابی در این باره نگاشته است. (۲)

ثانیاً - احادیث متعددی در مورد نزول سوره «نجم» و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، و در هیچ یک از این احادیث سخنی از افسانه «غرائیق» نیست، و این نشان می دهد که: این جمله، بعداً به آن افزوده شده است. ۳

ثالثاً - آیات آغاز سوره «نجم» صریحاً این خرافات را ابطال می کند آنجا که

۱ - در «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث، این حدیث از جماعتی از حفاظ اهل سنت از جمله «ابن حجر» نقل شده است.

۲ و ۳ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۵۰.

می گوید: وَ مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: «پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید * آنچه می گوید تنها وحی الهی است» (۱) این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است؟

رابعاً - آیاتی که بعد از ذکر نام بت ها در این سوره آمده، همه بیان مذمت بت ها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می گوید: اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی اساس خود ساخته اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى). (۲)

با این مذمت های شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بت ها شده باشد؟ به علاوه قرآن صریحاً یادآور شده که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف، انحراف و تزییع حفظ می کند چنان که در آیه ۹ سوره «حجر» می خوانیم: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

خامساً - مبارزه پیامبر (صلی الله علیه و آله) با بت و بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر، پی گیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در عمل نشان داد هیچگونه مصالحه، سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی - حتی در سخت ترین حالات - نشان نمی دهد، چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکش جاری شود؟

و سادساً - حتی آنها که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را از سوی خدا نمی دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر، آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزی ها رسید، آیا چنین کسی که شعار اصلیش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مبارزه آشتی

۱ - نجم، آیات ۳ و ۴.

۲ - نجم، آیه ۲۳.

ناپذیر با هر گونه شرک و بت پرستی بوده، و عملاً نشان داده است در ارتباط با مسأله بت ها حاضر به هیچگونه سازشی نیست، چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بت ها این چنین تجلیل به عمل آورد؟!

از مجموع این بحث، به خوبی روشن می شود: افسانه غرائق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بیخبر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین حدیث بی اساسی را جعل کرده اند.

لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن، این حدیث را قویاً نفی و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند.(۱)

البته، بعضی از مفسران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده اند که بر فرض ثبوت اصل حدیث، قابل مطالعه است و آن این که:

«پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آیات قرآن را آهسته و با تأنی می خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دل های مردم آن را به خوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره «نجم» بود و به آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاتَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» رسید، بعضی از شیطان صفتان (مشرکان لجوج) از فرصت استفاده کرده و جمله: «تِلْكَ الْغَرَائِيقُ الْعُلَىٰ، وَ إِنِّ شَفَاعَتُهُنَّ لَتُرْتَجَىٰ» را در این وسط با لحن مخصوصی سر دادند، تا هم دهن کجی به سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیداً محکوم کرد».(۲)

و از اینجا روشن می شود این که: بعضی خواسته اند داستان غرائق را نوعی

۱ - «مجمع البیان»، تفسیر «فخر رازی»، «قرطبی»، «فی ظلال»، تفسیر «صافی»، «روح المعانی»، «المیزان» و تفسیرهای دیگر، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۴۴۷۴ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نیز آن را به عنوان یک احتمال آورده است.

انعطاف از ناحیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جذب آنان به سوی اسلام، بدانند و از این راه تفسیر کنند، مرتکب اشتباه بزرگی شده اند، و نشان می دهد که: این توجیه گران موضع اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر بت و بت پرستی، درک نکرده اند و مدارک تاریخی که می گوید: دشمنان هر بهائی را حاضر شدند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این زمینه بپردازند و او قبول نکرد، و ذره ای از برنامه خود عدول ننمود، ندیده اند، و یا عمداً تجاهل می کنند.

* * *

۳- فرق «رسول» و «نبی»

در مورد فرق میان «رسول» و «نبی» سخن بسیار است، آنچه مناسب تر به نظر می رسد، این است که: «رسول» به پیامبرانی گفته می شود که مأمور تبلیغ و دعوت به آئین خود بوده اند، و چنان که در حالات آنها می خوانیم از هر گونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند، و انواع مشکلات را به جان خریدند.

اما «نبی» چنان که از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می دهد، هر چند مأمور به تبلیغ گسترده نیست، و در واقع به طبیبی می ماند که دردمندان به سراغ او می روند، و از او دارو و درمان می جویند، می دانیم شرائط محیط ها و پیامبران با هم مختلف بوده و هر کدام مأموریتی داشتند.(۱)

* * *

۱- در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۲۴ سوره «بقره» نیز در این زمینه صحبت کرده ایم.

- ۵۵ وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً
أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٌ عَقِيمٌ
- ۵۶ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَخْضَعُونَ بَيْنَهُمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ
- ۵۷ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
- ۵۸ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ
رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
- ۵۹ لِيَدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ

ترجمه:

- ۵۵ - کافران همواره درباره قرآن در شک هستند، تا آن که روز قیامت به طور ناگهانی فرا رسد،
یا عذاب روز عقیم (روزی که قادر بر جبران گذشته نیستند) به سراغشان آید!
- ۵۶ - حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن خداست؛ و میان آنها داوری می کند؛ کسانی که
ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، در باغ های پر نعمت بهشتند.
- ۵۷ - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده ای برای آنهاست!
- ۵۸ - و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند،
خداوند به آنها روزی نیکوئی می دهد؛ که او بهترین روزی دهندگان است.
- ۵۹ - خداوند آنان را در محلی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود؛ و خداوند دانا و
بردار است.

تفسیر:

رزق حسن

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی می گفت، در آیات مورد بحث، اشاره به ادامه این تلاش ها از ناحیه افراد متعصب سرسخت می کند. نخست، می گوید: «کافران همواره درباره قرآن و آئین توحیدی تو در شک هستند، تا (روز) قیامت ناگهان فرا رسد، یا عذاب روز عقیم، روزی که قادر بر جبران نیستند، به سراغشان بیاید» (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ). بدیهی است منظور از «کافران» در اینجا همه آنها نیستند؛ چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند، و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و صفوف مسلمین پیوستند، منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توزند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنی های خود ادامه دادند.

واژه «مِرْيَةٍ» که به معنی شک و تردید است، نشان می دهد: آنها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند، هر چند در الفاظشان چنین اظهار می کردند بلکه، حداقل به مرحله شک تنزل کرده بودند، اما تعصب ها به آنها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد. کلمه «ساعة» گر چه بعضی احتمال داده اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد، ولی آیات بعد، نشان می دهد: منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه «بَغْتَةً» (ناگهانی) مخصوصاً همراه است.

منظور از عذاب «یوم عقیم» مجازات روز قیامت است و این که روز قیامت توصیف به «عقیم» (نازا) شده اشاره به این است که آنها روز دیگری پشت سر

ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخیزند و در سرنوشت خود تغییری ایجاد کنند.

پس از آن به حاکمیت مطلقه پروردگار در روز رستاخیز، اشاره کرده می گوید: «حکومت و فرمانروائی در آن روز مخصوص خدا است» (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ). البته، این اختصاص به روز قیامت ندارد، امروز و همیشه حاکم و مالک مطلق خدا است، منتهی چون در این دنیا مالکان و حاکمان دیگری نیز وجود دارند، هر چند قلمرو حکومتشان بسیار محدود و ضعیف است و جنبه صوری و ظاهری دارد، اما همین امر، ممکن است موجب تداعی این فکر شود که حاکم و مالک دیگری غیر از خداوند وجود دارد اما، در صحنه قیامت که همه این مسائل بر چیده می شود، بیش از هر زمان، این حقیقت آشکار می گردد که حاکم و مالک تنها او است.

به تعبیر دیگر، دو رقم حاکمیت و مالکیت وجود دارد:

حاکمیت حقیقی که حاکمیت خالق بر مخلوق است و حاکمیت اعتباری و قرار دادی که میان مردم معمول است، در دنیا این هر دو وجود دارد، اما در سرای آخرت حکومت های قرار دادی و اعتباری، همه برچیده می شود تنها حکومت حقیقی خالق جهان باقی می ماند. (۱) به هر حال، چون مالک حقیقی او است، حاکم حقیقی هم او خواهد بود، لذا «او در میان همه انسان ها - اعم از مؤمن و کافر - حکومت و داوری می کند» (يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ).

و نتیجه آن، همان است که قرآن به دنبال این سخن فرموده: «آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغ های پر نعمت بهشت قرار دارند»، باغ هایی که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

«اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوار کننده ای برای آنهاست» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

چه تعبیر گویا و زنده ای؟ عذابی که آنها را پست و حقیر می کند، و در برابر آن همه گردنکشی ها، خود برتری بینی ها و استکبار در برابر خلق خدا، آنها را به پائین ترین مرحله ذلت می کشاند، و می دانیم: توصیف «عذاب» به «الیم»، «عظیم» و «مهین» که در آیات مختلف قرآن ذکر شده، هر کدام متناسب نوع گناهی است که از گردنکشان سر می زده است!

جالب توجه این که: درباره مؤمنان، اشاره به دو چیز می کند: «ایمان» و «عمل صالح» و در نقطه مقابل درباره کافران اشاره به «کفر» و «تکذیب آیات الهی» است، که در واقع هر کدام ترکیبی است از اعتقاد درونی و آثار برونی و عملی آن؛ چرا که اعمال انسان، غالباً از یک ریشه فکری و اعتقاد سرچشمه می گیرد.

و از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود، به خاطر نام الله و حمایت از آئین او بیرون رانده شدند، در آیه بعد از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده، می گوید: «کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس شربت شهادت نوشیدند، و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند

به همه آنها روزی نیکوئی می دهد، و از نعمت های ویژه ای برخوردار می کند؛ چرا که او بهترین روزی دهندگان است» (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا كَيُرْزَقَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

بعضی از مفسران گفته اند: «رزق حسن»، اشاره به نعمت هائی است که وقتی چشم انسان به آن می افتد، چنان مجذوب می شود که نمی تواند دیده از آن برگیرد، و به غیر آن نگاه کند، و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد.

بعضی از دانشمندان، شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده اند، که خلاصه اش چنین است: «هنگامی که مهاجران به «مدینه» آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند، آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمت های الهی معرفی کرد». لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته اند که: مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی، هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است (إِنَّ الْمَقْتُولَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَيِّتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ شَهِيدٌ). (۱)

و در آخرین آیه، نمونه ای از این رزق حسن را بازگو کرده، می گوید: «خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود» (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ).

اگر در این جهان، از منزل و مأوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند، خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و مؤوایی جای می دهد که از هر نظر مورد رضایت آنها است، و به این ترتیب، ایثار و فداکاری آنان را به عالی ترین وجه جبران می کند.

و در پایان می فرماید: «خداوند، عالم و آگاه است و از اعمال این بندگانش با خبر، و در عین حال حلیم است» و عجله در مجازات و کیفر نمی کند، تا مؤمنان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ).

- ۶۰ ذَلِكْ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لَيْنُصْرَتُهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ
- ۶۱ ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
- ۶۲ ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

ترجمه:

- ۶۰ - (آری، مطلب) چنین است! و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند، سپس مورد تعدی قرار گیرد، خدا او را یاری خواهد کرد؛ یقیناً خداوند بخشنده و آمرزنده است!
- ۶۱ - این (وعده نصرت الهی) به خاطر آن است (که او بر هر چیز قادر است؛ خداوندی) که شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؛ و خداوند شنوا و بیناست!
- ۶۲ - این به خاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداوند بلند مقام و بزرگ است!

شأن نزول:

در بعضی از روایات آمده است: جمعی از مشرکان «مکه» با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه «محرم» باقی مانده بود، مشرکان به یکدیگر گفتند: یاران محمد(صلی الله علیه وآله) در ماه محرم دست به پیکار نمی زنند

و جنگ را حرام می دانند، و به همین دلیل حمله را آغاز کردند. مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند: در این ماه حرام، جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند، و مردانه جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد (نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت). (۱)

تفسیر:

پیروزمندان کیانند؟

در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل الله بود و وعده های پاداش بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است.

برای این که: تصور نشود وعده الهی، مخصوص آخرت است در نخستین آیه مورد بحث، سخن از پیروزی آنها - در سایه لطف الهی - در این جهان می گوید می فرماید: «مسأله چنین است و هر کس در برابر ستمی که به او شده به همان اندازه دست به مجازات زند، سپس بر او ظلم شود، خداوند او را یاری خواهد کرد» (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُصْرِّئَهُ اللَّهُ).

اشاره به این که: دفاع در مقابل ظلم و ستم، یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.

ولی تعبیر به «مثل» تأکیدی بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند. جمله «ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ»، نیز اشاره به این است که: اگر شخص در مقام دفاع از خویشتن تحت فشار ظلم قرار گیرد، خدا وعده یاری به او داده است، و به این ترتیب، کسی که از آغاز سکوت کند، و تن به ظلم و ستم در دهد، و هیچگونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد، خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۹۳، و «در المنثور»، ذیل آیات مورد بحث.

و عده الهی مخصوص کسانی است که: تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند، و باز هم از طرف دشمن تحت ستم قرار بگیرند. و از آنجا که همیشه قصاص و مجازات باید با عفو و رحمت، آمیخته شود تا افرادی که از کار خود پشیمان گشته اند و سر تسلیم فرود آورده اند، زیر پوشش آن قرار گیرند در پایان آیه می فرماید: «خداوند بخشنده و آمرزنده است» (إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ). این درست به آیات قصاص می ماند که از یک طرف، به اولیای دم اجازه قصاص می دهد، و از سوی دیگر، دستور عفو را به عنوان یک فضیلت (در مورد کسانی که شایسته عفوند) در کنار آن می گذارد.

و از آنجا که وعده نصرت و یاری هنگامی دلگرم کننده و مؤثر است که از شخص قادر و توانائی بوده باشد، لذا در آیه بعد، گوشه ای از قدرت بی پایان خدا را در پهنه عالم هستی چنین بازگو می کند:

«این به خاطر آن است که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند» (دائماً از یکی می کاهد و طبق نظام معینی بر دیگری می افزاید، نظامی پایدار و کاملاً حساب شده که هزاران بلکه میلیون ها سال بر قرار است). (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ).

«یولج» از ماده «ایلاج» در اصل، از «ولوج» به معنی دخول است، این تعبیر همان گونه که گفتیم، اشاره به دگرگونی های تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده شب و روز در فصول مختلف سال است که از یکی کاسته، و به دیگری افزوده می شود. اما این احتمال نیز وجود دارد که: اشاره به مسأله طلوع و غروب آفتاب باشد

که به خاطر شرائط خاص جوّ (هوای اطراف زمین) این امر، به صورت ناگهانی انجام نمی گیرد، بلکه از آغاز طلوع فجر، اشعه آفتاب به طبقات بالای هوا می افتد و آهسته آهسته، به طبقات پائین منتقل می شود، گوئی روز تدریجاً وارد شب می گردد، و لشکر نور، بر سپاهیان ظلمت چیره می شود، و به عکس هنگام غروب آفتاب، نخست نور از قشر پائین جوّ، برچیده می شود و هوا کمی تاریک می گردد و تدریجاً از طبقات بالاتر، تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود، و لشکر ظلمت همه جا را تسخیر کند.

و اگر این موضوع نبود، طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زود گذر، انجام می گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و از روز به شب، هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیانبار بود، و هم از نظر نظام اجتماعی، این تغییر سریع و بی مقدمه، مشکلات فراوان به وجود می آورد.

هیچ مانعی ندارد که آیه فوق، اشاره به هر دو تفسیر باشد.

و در پایان آیه، می گوید: «خداوند سمیع و بصیر است» (وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

تقاضای کمک مؤمنان را می شنود، از حال و کار آنها آگاه است، و در موقع لزوم، لطفش به یاری آنها می شتابد، همان گونه که از اعمال و نیت دشمنان حق با خبر است.

آخرین آیه مورد بحث، در واقع دلیلی است برای آنچه قبلاً گذشت، می گوید: «این به خاطر آن است که: خداوند حق است، و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

اگر می بینید لشکریان حق، پیروز می شوند، باطل عقب نشینی می کند، لطف خدا به یاری مؤمنان می شتابد، و کافران را تنها می گذارد، به خاطر آن است که آنها باطلند و اینان حق، آنها بر خلاف نظام عالم هستی، هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی.

اصولاً، خداوند حق است و غیر او باطل است و تمام انسان ها و موجوداتی که به نحوی با خدا ارتباط دارند حقند، و به همان اندازه که از او بیگانه اند باطلند. (۱)
 کلمه «عَلَى» که از ماده «علو» گرفته شده، به معنی بلند مقام است، و نیز به کسی گفته می شود که: قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او را ندارد.
 «کبیر» نیز اشاره ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است به خوبی می تواند دوستان خود را یاری دهد، و دشمنان را در هم بشکند لذا دوستانش باید به وعده های او دلگرم باشند.

۱ - در تفسیر «المیزان» می خوانیم: اطلاق «حق» بر خدا و «باطل» بر غیر او یا به خاطر این است که: حقی که به هیچ وجه با باطل آمیخته نیست او است، یا به خاطر این که: حقی که در حقانیتش استقلال دارد و دیگران به خاطر رابطه با او رنگ حق به خود می گیرند، خدا است.

۶۳ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

۶۴ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

۶۵ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ

بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ

بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

۶۶ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

ترجمه:

۶۳ - آیا ندیدی خداوند از آسمان، آبی فرستاد، و زمین (بر اثر آن) سر سبز و خرم می گردد؟! و خداوند لطیف و آگاه است.

۶۴ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ و خداوند بی نیاز، و شایسته هر گونه ستایش است!

۶۵ - آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتی هائی را که به فرمان او بر صفحه اوقیانوس ها حرکت می کنند؛ و آسمان (کرات آسمانی) را نگه می دارد، تا جز به فرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟! خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

۶۶ - و او کسی است که شما را زنده کرد، سپس می میراند، بار دیگر زنده می کند، اما این انسان بسیار ناسپاس است.

تفسیر:

نشانه های خدا در صحنه هستی

در آیات گذشته، سخن از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او بود، در آیات مورد بحث، نشانه های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می کند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین خشکیده و مرده به واسطه آن سبز و خرم می گردد؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً). زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود، و چهره ای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیات بخش باران، زنده شد، آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار.

آری «خداوندی که به این سادگی این همه حیات و زندگی می آفریند لطیف و خبیر است» (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

«لطیف» از ماده «لطف» به معنی کار بسیار ظریف و باریک است، و اگر به رحمت های خاص الهی، «لطف» گفته می شود نیز به خاطر همین ظرافت آن است.

«خبیر» به معنی کسی است که از مسائل دقیق آگاه است.

لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاک ها نهفته است پرورش دهد، و آنها را که در نهایت ظرافت و لطافتند از اعماق خاک تیره بر خلاف قانون جاذبه، بیرون فرستد، و در معرض تابش آفتاب، و وزش نسیم قرار دهد، و سرانجام آن را به گیاهی بارور، یا درختی تنومند تبدیل کند.

اگر او دانه های باران را نمی فرستاد، و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم، ملایم و «لطیف» نمی شد آنها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند، اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد.

در عین حال، از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک، تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاه و خبیر است.

خداوند به مقتضای لطفش، باران را می فرستد، و به مقتضای خبیر بودنش، اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حدّ بگذرد، سیل است و ویرانی، و اگر کمتر از حدّ باشد، خشکسالی و پژمردگی، و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.

در آیه ۱۸ سوره «مؤمنون» نیز می خوانیم: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ: «ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین، سپس آن را در زمین ساکن کردیم».(۱)

* * *

نشانه دیگری که برای قدرت بی پایان و حقانیت ذات پاک او می آورد، این است که می گوید: «آنچه در آسمان ها، و آنچه در زمین است از آن خدا است» (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ).

خالق همه او است، و مالک همه نیز او است، و به همین دلیل، بر همه چیز توانائی دارد.

و نیز به همین دلیل «او تنها غنی و بی نیاز در عالم هستی، و شایسته هر گونه

۱ - در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۸۶، ذیل آیه ۱۰۳ سوره «انعام» بحث جالبی درباره «لطیف بودن خداوند» داشتیم، به آنجا مراجعه فرمائید.

حمد و ستایش است» (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

پیوند این دو صفت (غنی و حمید) با هم، یک پیوند بسیار حساب شده است، چرا که: اولاً - بسیاری کسانی که غنی هستند اما بخیلند، استثمارگر و انحصار طلب و غرق غفلت و غرور، و به همین دلیل، عنوان غنی بودن گاهی تداعی این اوصاف را می کند، ولی غنی بودن خداوند توأم است با لطف و بخشندگی، جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می کند.

ثانیاً - اغنیای دیگر، غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخائی دارند در واقع از خودشان نیست؛ چرا که تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است، غنی بالذات و شایسته هر گونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک او است.

ثالثاً - بی نیازان دیگر، اگر کاری می کنند بالاخره سودی از آن عاید خودشان می شود، تنها کسی که بی حساب می بخشد، و سودی عائد او نمی گردد، بلکه می خواهد تا بر بندگان جودی کند، او است، و به همین دلیل، از همه شایسته تر به حمد و ثنا است.

باز به نمونه دیگری از این قدرت بی پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسان ها اشاره کرده، می فرماید: «آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد» و همه مواهب و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد؟ تا هر گونه بخواهید از آن بهره بگیرید؟ (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ).

و همچنین «کشتی ها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می آیند، سینه آب ها را می شکافند و به سوی مقصدها پیش می روند»؟ (وَالْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ).

از این گذشته، «خداوند آسمان را در جای خود نگه می دارد تا بر زمین جز به فرمان او فرود نیفتد» (وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

از یکسو، هر یک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت در آورده، و نیروی «دافعه» حاصل از گریز از مرکز را درست معادل نیروی «جاذبه» آنها قرار داده است، تا هر یک در مدار خود بی آن که در فاصله های آنها دگرگونی حاصل بشود، به حرکت در آیند، و تصادمی در میان کرات روی ندهد.

از سوی دیگر، جوّ زمین را آنچنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه بر خورد با زمین، تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلس ندهند.

آری، این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن، امان و خالی از هر گونه خطر آفریده، تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد، نه سنگ های سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند، نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ).

سرانجام، در آخرین آیه، از قدرت پروردگار در مهمترین مسأله جهان هستی، یعنی مسأله حیات و مرگ، سخن می گوید، می فرماید: «او کسی است که شما را زنده کرد» (خاک بی جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید) (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ).

«سپس بعد از طی دوره حیات، شما را می میراند» (و به همان خاک که از آن برخاستید باز می گردید) (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ).

«و دیگر بار، در رستاخیز حیاتی نوین به شما می بخشد» (و سر از خاک مرده

بر می آورید و آماده حساب و جزا می شوید) (ثُمَّ يُحْشَبُكُمْ). اما با این حال، «این انسان در برابر این همه نعمت هائی که خدا در زمین و آسمان در جسم و جان، به او ارزانی داشته، کفران کننده و ناسپاس است، و با دیدن این همه نشانه های روشن، ذات پاک او را انکار می کنند» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ).

* * *

نکته ها:

۱ - صفات ویژه پروردگار

در آیات فوق، و دو آیه قبل از آن (۵۹ - ۶۵) به ترتیب چهارده بخش، از صفات خداوند (در آخر هر آیه دو صفت) بیان شده است: علیم و حلیم - عفو و غفور - سمیع و بصیر - علی و کبیر - لطیف و خبیر - غنی و حمید - رئوف و رحیم، که هر بخش، از این صفات دو گانه، هماهنگ و مکمل یکدیگرند، عفو خداوند با غفران او، سمیع بودن با بصیر بودن، بلند مقام بودنش با بزرگیش، لطیف بودن با آگاهی، غنی بودن با حمید بودنش، و بالاخره رئوف بودن با مهربانیش، همه هماهنگ، و در عین حال هر کدام از آنها درست متناسب همان بحثی است که در آن آیه مطرح شده، و چون قبلاً در ذیل خود آیات از آن سخن گفته ایم نیاز به تکرار نمی بینیم.

* * *

۲ - حیات و مرگ

آیات فوق، همان گونه که دلیلی بر قدرت خدا است و تأکیدی بر وعده های نصرت الهی نسبت به بندگان با ایمان، همچنین نشانه ای است از حقانیت ذات پاک او که در آیات گذشته روی آن تکیه شده بود، و نیز دلیلی است بر توحید، و

دلیلی است بر معاد؛ چرا که مسأله زنده شدن زمین های مرده به وسیله گیاهان سر سبز در پرتو نزول باران، و همچنین مسأله حیات و مرگ نخستین انسان، شاهد زنده ای است بر این که او قادر است بار دیگر انسان را زنده کند و لباس حیات بر او بپوشاند، چنان که در بسیاری از آیات قرآن به همین امور بر مسأله معاد استدلال شده.

ضمناً، جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» با توجه به این که «کفور» صیغه مبالغه است اشاره به کفر و انکار انسان های لجوج می کند، که حتی با مشاهده این همه آیات عظمت خدا باز راه انکار را پیش می گیرند، و یا اشاره به کفران و ناسپاسی این گونه افراد است که وجودشان غرق نعمت های او است و باز هم نه در مقام شکر منعم اند و نه شناخت او.

۳- تسخیر موجودات زمین و آسمان

همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، تسخیر این امور، برای انسان از این نظر است که خدا آنها را خدمتگزار انسان قرار داده، و در مسیر منافع او می باشند. (۱)
و اگر می بینیم در میان نعمت های زمینی، حرکت کشتی ها بر صحنه اقیانوس ها بالخصوص ذکر شده، به خاطر آن است که این کشتی ها در گذشته و حال مهمترین وسیله ارتباطی، انتقال انسان ها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند، و هیچ وسیله نقلیه ای تاکنون نتوانسته است جای کشتی ها را در این زمینه بگیرد.

۱- شرح مفصل این موضوع را در جلد یازدهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۶۷ به بعد، ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره «نحل» و همچنین در جلد دهم، صفحه ۱۲۰ به بعد، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، بیان کرده ایم.

به طور قطع، اگر یک روز تمام کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها از حرکت باز ایستند، زندگی انسان ها به کلی مختل خواهد شد؛ چرا که راه های خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال این همه وسائل و کالا را ندارد، مخصوصاً در عصر و زمان ما، با توجه به این که: مهمترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر نفت است، و مهمترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر، همان کشتی ها هستند، اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود؛ چرا که گاهی کار یک کشتی نفت کش غول پیکر را «ده هزار اتومبیل» هم نمی تواند انجام دهد! و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است.

۶۷ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى
 رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ
 ۶۸ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 ۶۹ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
 ۷۰ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ
 ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ترجمه:

۶۷ - برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید
 در این امر با تو به نزاع برخیزند! به سوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار
 داری (و راه راست همین است).
 ۶۸ - و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: «خدا از کارهائی که شما انجام می دهید آگاه تر
 است!

۶۹ - و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می کردید، داوری می کند»!
 ۷۰ - آیا نمی دانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟! همه اینها در کتابی
 ثبت است (همان کتاب علم بی پایان پروردگار) و این بر خداوند آسان است!

تفسیر:

هر امتی عبادتی دارد

در بحث های گذشته، گفتگوهای پیرامون مشرکان داشتیم، از آنجا که

مشرکان به طور خصوص، و مخالفان اسلام به طور عموم، جر و بحث هائی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرامون مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمتهائی از احکام شرایع پیشین را نقطه ضعفی برای شریعت اسلام می پنداشتند، در حالی که این دگرگونی ها نه تنها ضعف نبود، که یکی از برنامه های تکامل ادیان محسوب می شد، در نخستین آیه مورد بحث، می فرماید: «برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا خدا را با آن پرستش کنند» (لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ). (۱)

«مناسک» - چنان که قبلاً هم گفته ایم - جمع «منسک» به معنی مطلق عبادت است، و در اینجا ممکن است تمام برنامه های دینی و الهی را شامل شود.

بنابراین، آیه گویای این حقیقت است که امت های پیشین هر کدام برنامه ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرائط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است، ولی مسلماً با دگرگون شدن آن شرائط، لازم بود احکام تازه تری جانشین آنها شود. لذا، به دنبال این سخن، اضافه می کند: «بنابراین نباید آنها در این امر با تو به نزاع برخیزند» (فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ).

«و تو به سوی پروردگارت دعوت کن که راه راست همین است که تو می پویی» (وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ).

۱ - جمعی از مفسران، این آیات را اشاره به پاسخ ایرادی دانسته اند که: از ناحیه مشرکان مطرح می شد که می گفتند:

چگونه گوشت حیواناتی را که ذبح شده است می خورید اما گوشت «میته» (مردار) را نمی خورید؟ در حالی که اولی را شما کشته اید و دومی را خدا!!.

این آیات، نازل شده و به آنها پاسخ گفت، ولی، بسیار بعید به نظر می رسد که: آیات فوق اشاره به چنین مطلبی باشد؛ زیرا خوردن گوشت مردار که گوشت فاسد و زیانباری است ظاهراً در هیچ شریعتی مجاز و مباح نبوده است، تا قرآن بر آن صحه بگذارد و بگوید: هر شریعتی برای خود برنامه ای داشته است.

هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد که دعوت به سوی خدا است، و مسیر تو هدایت، و راهت مستقیم است!

توصیف «هدی» به «مستقیم بودن» یا جنبه تأکید دارد، و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد راه های نزدیک و دور، مستقیم و کج، ولی هدایت الهی، نزدیک ترین و مستقیم ترین راه است.

* * *

«اما اگر باز به مجادله و منازعه ادامه دهند و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها بگو، خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است» (وَإِنْ جَادُلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ).

* * *

«خداوند در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند» و در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و بر طرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می سازد (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ). (۱)

* * *

و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد، در آخرین آیه مورد بحث، اشاره به علم بی پایان خدا کرده، چنین می گوید: «آیا نمی دانی که خداوند آنچه را

۱ - خطاب در این آیه ممکن است متوجه خصوص مخالفان اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد، بنابراین، جمله «اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ...» مقول قول پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. و نیز ممکن است مخاطب هم مسلمانان باشند و هم مخالفان، و بنابراین، این آیه، بیان مستقلى است از ناحیه خداوند نسبت به همگان.

که در آسمان ها و زمین است می داند؟ (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ). آری «همه اینها در کتابی ثبت است» (إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ). کتاب علم بی پایان خداوند، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول، جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد، بلکه همواره تغییر صورت می دهد حتی امواج صدای ضعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال، قبل بر خاسته به کلی نابود نشده است، و همواره در این فضا وجود دارد این یک کتاب بسیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضبط شده است. و به تعبیر دیگر، همه اینها در «لوح محفوظ»، لوح علم الهی ثبت است، و همه این موجودات با تمام خصوصیات و جزئیات نزد او حاضرند. و لذا در آخرین جمله می فرماید: «این بر خداوند آسان است» چرا که همگی موجودات با تمام خصوصیاتشان نزد او حضور دارند (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

* * *

- ۷۱ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ
- ۷۲ وَ إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قُلْ أَ فَاتَّبِعُكُمْ بِشَرِّ مَنْ دَلِكُمْ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بئْسَ الْمَصِيرُ
- ۷۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ
- ۷۴ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

ترجمه:

- ۷۱ - آنها غیر از خداوند، چیزهایی را می پرستند که او هیچگونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی را که علم و آگاهی به آن ندارند! و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست!
- ۷۲ - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی، آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشیت به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند! بگو: «آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) که خدا به کافران وعده داده؛ و بد سرانجامی است»!
- ۷۳ - ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا

می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هر گاه مگس چیزی از آنها بریاید، نمی توانند آن را باز پس گیرند. هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

۷۴ - خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

تفسیر:

معبودانی ضعیف تر از یک مگس!

در این آیات - به تناسب بحث هائی که قبلاً پیرامون توحید و شرک بود - باز سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید:

و از آنجا که یکی از روشن ترین دلائل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچگونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند، در آیه نخست می فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهائی را می پرستند که هیچگونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است» (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا).

در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند: خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده، و این بت ها شفیعان در گاه او می باشند.

آن گاه اضافه می کند: «آنها معبودهائی را می پرستند که علم و دانشی به حقانیت آنها ندارند» (وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ).

یعنی نه از طریق دستور الهی، و نه از طریق دلیل عقل، هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقاً ندارند.

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست، ستمگر است، هم به خویش ستم کرده، و هم به دیگران، و به هنگام گرفتار شدن

در چنگال مجازات الهی، هیچ کس قدرت دفاع از او را ندارد، لذا در پایان آیه می گوید: «برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست» (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ). بعضی از مفسران گفته اند: «نصیر» در اینجا به معنی دلیل و برهان است؛ چرا که یاری کننده حقیقی همان می باشد. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که: مراد از «نصیر»، راهنما است و مکملی است برای بحث گذشته، یعنی نه حجت الهی دارند، نه دلیل عقلی که خود به آن رسیده باشند، و نه رهبر و راهنما و استادی که آنها را در این مسیر یاری کند؛ چرا که آنها ستمگرند و در برابر حق تسلیم نیستند. این تفسیرهای سه گانه، با هم منافاتی ندارند هر چند تفسیر اول روشن تر به نظر می رسد.

پس از آن به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا، و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه، اشاره کرده می گوید: «هنگامی که آیات روشن ما - که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است - بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی» (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ). (۲) در حقیقت، هنگام شنیدن این آیات بینات، تضادی در میان منطق زنده قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود، و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی اختیار آثار آن در چهره هاشان به صورت علامت انکار، نقش می بندد.

نه تنها اثر انکار و ناراحتی در چهره هاشان نمایان می شود، که بر اثر شدت

۱ - «المیزان» و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۶۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - کلمه «منکر» مصدر میمی و به معنی «انکار» است، و از آنجا که انکار، یک حالت درونی است و قابل مشاهده نمی باشد، بنابراین، منظور آثار و علائم انکار است.

تعصب و لجاج «نزدیک است برخیزند و با مشت های گره کرده خود، به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند!» (يَكَاذِبُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا). «يَسْطُونَ» از ماده «سطوت» به معنی بلند کردن دست، و حمله کردن به طرف مقابل است، و در اصل - به گفته «راغب» در «مفردات» - به معنی بلند شدن اسب، بر سر پاها و بلند کردن دست ها است، سپس به معنی بالا اطلاق شده.

در حالی که انسان اگر منطقی فکر کند، هر گاه سخن خلافی بشنود، نه چهره در هم می کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره کرده می دهد، بلکه با بیان منطقی آن را رد می کند.

این عکس العمل های نادرست کافران، خود دلیل روشنی است بر این که آنها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند، تنها جهل و عصبیت بر وجودشان حاکم است.

قابل توجه این که: جمله «يَكَاذِبُونَ يَسْطُونَ» با توجه به این که از دو فعل مضارع تشکیل شده، دلیل بر استمرار «حالت حمله و پرخاشگری» در وجود آنها است که گاه شرائط ایجاب می کرد، عملاً آن را ظاهر کنند، و گاه که شرائط اجازه نمی داد، حالت آمادگی حمله در آنها پیدا می شد، و به تعبیر ما به خود می پیچیدند که: چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند.

قرآن در برابر این بی منطقان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «به آنها بگو: آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم؟! بدتر از این، همان آتش سوزنده دوزخ است!» (قُلْ أَفَأَنْتُمْ بُشِّرُ مِنْ ذَلِكَُمُ النَّارُ). (۱)

۱ - کلمه «النار» در اینجا خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر «هِيَ النَّارُ» بوده.

بعضی نیز احتمال داده اند: «النار» مبتدا باشد و جمله «وَعَذَابُ اللَّهِ...» خبر آن. ولی، احتمال اول صحیح تر است.

ضمناً، «وعد» فعلی است که در اینجا دو مفعول گرفته، مفعول اولش «الذین کفروا» که مؤخر شده و مفعول دومش ضمیر «هاء» می باشد که مقدم گردیده که شاید تقدیم آن برای انحصار است.

یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی، شرّ است، چون با افکار منحرف و نادرستان هماهنگ نیست، من، بدتر از این را به شما معرفی می کنم، که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد، سرانجام دامناتان را خواهد گرفت.

«همان آتش سوزانی که خداوند به کافران وعده داده» (وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و دوزخ آتش سوزانش «بدترین جایگاه است» (وَبُئْسَ الْمَصِيرُ).

در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله های عصبیت و لجاج، همواره در درونشان افروخته است، پاسخی جز آتش دوزخ نیست!؛ چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.

در آیه بعد، ترسیم جالب و گویائی از وضع بت ها، معبودهای ساختگی، و ضعف و ناتوانی آنها، بیان می کند، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشن ترین وجهی آشکار می سازد.

روی سخن را به عموم مردم کرده، می گوید: «ای مردم در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید» (و دَقِيقًا بِهِ أَنْ بِنْدِيشِيد) (یا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ).

«کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند، و دست به دست یکدیگر بدهند» (إِنَّ الَّذِينَ

تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ).

همه بت ها، و همه معبودهای آنها، و حتی همه دانشمندان، متفکران و مخترعان بشر، اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنابراین، چگونه می خواهید شما اینها را هم ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفریننده آسمان ها و زمین و هزاران هزار، نوع موجود زنده در دریاها، صحراها، جنگل ها و اعماق زمین است، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وادار می دارد، آن معبودهای ضعیف کجا؟ و این خالق قادر و حکیم کجا؟

سپس اضافه می کند: نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند که از مقابله با یک مگس نیز عاجزند؛ چرا که «اگر مگس چیزی از آنها را بر باید نمی توانند آن را باز پس گیرند!» (وَإِنْ يَسْأَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ).

موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد، چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات.

آری «هم این طلب کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند، و هم آن مطلوبان و معبودان» (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ).

در روایات می خوانیم: بت پرستان قریش، بت هائی را که در اطراف کعبه گردآوری کرده بودند آنها را با مشک و عنبر، و گاه با زعفران یا عسل می آلودند، و اطراف آنها ندای: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكُ!» که بیانگر شرک و بت پرستی آنها و تحریف لبیک موحدان بود، سر در می دادند، و این موجودات پست و بی ارزش را شریک خدا

می پنداشتند، ولی مگس ها می آمدند، بر آنها می نشستند و آن عسل، زعفران، مشک و عنبر را می ربودند و آنها قدرت بر باز پس گرفتن آن را نداشتند!

قرآن مجید، همین صحنه را عنوان قرار داده و برای بیان ضعف و ناتوانی بت ها و سستی منطق مشرکان از آن بهره می گیرد، می گوید: شما خوب نگاه کنید ببینید معبودهایتان چگونه زیر دست و پای مگس ها قرار گرفته اند و قادر به کمترین دفاع از خود نیستند؟! این چه معبودهای بی عرضه و بی ارزشی هستند که شما حل مشکلات خود را از آنها می خواهید؟!.

در این که: منظور از «طالب» و «مطلوب» چیست؟ حق همان است که در بالا گفتیم: «طالب» عبادت کنندگان بت ها هستند و «مطلوب» خود بت ها که هر دو ضعیف هستند و ناتوان. بعضی از مفسران نیز، احتمال داده اند: «طالب» اشاره به مگس است، و «مطلوب» اشاره به بت ها (زیرا مگس ها به سراغ بت ها می روند تا از مواد غذایی روی آنها بهره گیرند). بعضی دیگر، «طالب» را بت ها دانسته اند و «مطلوب» را مگس (زیرا به فرض که بت ها به فکر آفرینش مگس ضعیفی بیفتند قادر نخواهند بود) ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

قرآن بعد از بیان مثال زنده فوق، نتیجه گیری می کند که: «آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند، نشناختند» (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ).

به قدری در معرفت و شناسائی خدا، ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سر حدّ این معبودهای ضعیف و بی مقدار، تنزل دادند، و آنها را

شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی درباره خدا داشتند، بر این مقایسه خود می خندیدند.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند قوی و عزیز است» (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ). نه همچون بت ها، که قادر بر آفرینش موجود کوچکی نیستند و حتی قدرت دفاع از خویش در برابر مگسی ندارند، او بر همه چیز قادر و توانا است و هیچ کس را قدرت مقابله با او نیست.

نکته:

مثالی روشن برای بیان ضعف ها

گر چه جمعی از مفسران، عقیده دارند: قرآن در آیات فوق، سخن از «مثل» به میان آورده، اما خود «مثل» را صریحاً بیان نکرده است، بلکه اشاره به موارد دیگر قرآن نموده، و یا اصلاً «مثل» در اینجا به معنی اثبات و تبیین مطلب یا چیز عجیب است، نه به معنی معروفش. ولی بدون شک، این نظر نادرستی است؛ چرا که قرآن در آیات فوق، مصداق این مثالی را که دعوت عمومی برای اندیشه در آن کرده است، بیان نموده این مثال، همان «مگس» است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذائی!

این مثال، گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده، ولی با توجه به این که مخاطب همه مردم جهانند (یا أَيُّهَا النَّاسُ) اختصاصی به بت های سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهائی را که جز خدا می پرستند، در این مثال شرکت داده شده اند، اعم از فرعون ها و نمرودها و بت های شخصیت های کاذب و قدرت های پوشالی و مانند آن.

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست، به دست هم بدهند و تمام لشگر و عسکرشان را جمع و جور کنند، و اندیشمندان و فرزانشان را دعوت کنند، قادر به خلق مگسی نیستند، و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آنها بر گیرد توانائی به باز گرداندن آن را ندارند.

* * *

پاسخ به یک سؤال

ممکن است در اینجا گفته شود: انسان امروز، با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است.

وسایل نقلیه سریع السیر و بادپیمائی، ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند.

مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده، که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حل می نماید، آیا این گفتگوها درباره انسان عصر ما نیز صادق است؟

در پاسخ می گوئیم: ساختن این وسایل محیر العقول، بدون شک، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است، اما همه اینها در برابر مسأله آفرینش یک موجود زنده، و خلقت حیات، مسائلی ساده و پیش پا افتاده است.

اگر کتبی را که درباره «فیزیولوژی» موجودات زنده، و فعالیت های بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک مانند مگس بحث می کند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید ساختمان مغز یک مگس، سلسله اعصاب و دستگاه گوارش آن، به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست.

اصولاً «مسأله حیات»، حس و حرکت موجودات زنده، نمو و تولید مثل

آنها هنوز به صورت معمائی در برابر دانشمندان قرار گرفته است، و ریزه کاری ها و ظرافت هائی که در ساختمان این موجودات به کار رفته، خود معماهای دیگری است، معماهایی که هنوز به هیچ وجه حل نشده.

به گفته دانشمندان علوم طبیعی، چشم های بعضی از همین حشرات، خود مرکب از صدها چشم است! یعنی همان چشمی را که ما به صورت یک چشم می بینیم، از چند صد چشم کوچک تر تشکیل یافته که مجموعه آنها را «چشم مرکب» می نامند! به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان، سلول زنده ای بسازد چه کسی می تواند، صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خود دارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاه هائی است، در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد، و اطلاعات را به وسیله آنها به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟

آیا اگر همه انسان ها جمع شوند، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهراً ناچیز اما در واقع بسیار پیچیده و اسرارآمیز، خواهند داشت؟!

و باز به فرض، انسان همه این مسائل را عملی سازد، ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت؟ یا ترکیب و مونتاژی است از وسائل موجود در همین جهان آفرینش؟
آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند؟ و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت؟

۷۵ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
 ۷۶ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
 ۷۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 ۷۸ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

ترجمه:

- ۷۵ - خداوند از فرشتگان رسولانی بر می گزیند، و همچنین از مردم؛ خداوند شنوا و بیناست!
- ۷۶ - آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند؛ و همه امور به سوی خدا باز گردانده می شود.
- ۷۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، و سجود به جا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید، شاید رستگار شوید!
- ۷۸ - و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمائید؛ او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد؛ از آئین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛

خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم. پس نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوئید، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته ای!

شان نزول:

به طوری که جمعی از مفسران، نقل کرده اند، بعضی از مشرکان مانند «ولید بن مغیره» (که مغز متفکر آنان محسوب می شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با تعجب و انکار می گفتند: أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا: «آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهیدست) نازل شده است»؟.

نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت، روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است). (۱)

تفسیر:

پنج دستور سازنده و مهم

با توجه به این که در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای پنداری مشرکان در میان بود، و با توجه به این که جمعی از مردم، فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند، قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: همه رسولان الهی، بندگان سر بر فرمان او هستند «خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسان ها» (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ).

۱ - تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «ابوالفتوح رازی»، و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۶۹ و تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

از فرشتگان رسولانی همچون «جبرئیل»، و از انسان ها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر به «مِنْ» که در اینجا تبعیضیه است، نشان می دهد: همه فرشتگان الهی، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند.

این تعبیر، منافات با آیه اول سوره «فاطر» که می گوید: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا: «خدا فرشتگان را رسولان قرار داده است» ندارد؛ چرا که منظور این آیه نیز بیان جنس است، نه بیان عمومیت افراد.

و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند شنوا و بینا است» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسان ها از کار رسولانش در غیابشان بی خبر باشد، بلکه در هر لحظه، از وضع آنها با خبر است، سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند.

آن گاه اشاره به مسئولیت پیامبران در ابلاغ رسالت، از یکسو و مراقبت های الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده، می گوید:

«خداوند آنچه را در پیش روی آنها، و پشت سر آنها است می داند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ).

هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته، و آنچه را پشت سر نهاده اند. «و همه کارها به خدا باز می گردد، و همه در برابر او مسئولند» (وَالِلَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ). تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگان هستند سر بر فرمان خدا، و دارای مسئولیت در پیشگاه او، و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به

آنها داده است، نه این که معبودان و خدایانی باشند در برابر الله. بنابراین، جمله «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...» در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است، همانند آنچه در سوره «جن» آیات ۲۶ تا ۲۸ آمده است: فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ. «خداوند هیچ کس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند * مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده، و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد * تا روشن شود آیا آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه، و خداوند از آنچه نزد آنان است با خبر است». (۱)

ضمناً، روشن شد: منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» حوادث آینده است و از «ما خَلْفَهُمْ» حوادث گذشته.

در دو آیه بعد، که آیات پایان سوره «حج» است، روی سخن را به افراد با ایمان کرده، یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین، دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه ها است بیان می دارد و با این حسن ختام، «سوره حج» پایان می گیرد. نخست، به چهار دستور مهم اشاره کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید، و سجده به جا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید، تا رستگار شوید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ

۱ - «علامه طباطبائی» در تفسیر «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث، جمله «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...» را اشاره به مسأله عصمت و حمایت الهی از پیامبران می داند، اما با توجه به آنچه در بالا گفتیم این تفسیر چندان نزدیک به نظر نمی رسد.

اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

بیان دو رکن رکوع و سجود، از میان تمام ارکان نماز، به خاطر اهمیت فوق العاده آنها در این عبادت بزرگ است.

دستور عبودیت به طور مطلق، که بعد از این دو بیان آمده، هر گونه عبادت و بندگی خدا را شامل می شود.

تعبیر به «رَبَّكُمْ» (پروردگار شما) در حقیقت، اشاره ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او؛ زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت کننده او است. دستور به «فعل خیرات» هر گونه کار نیکی را - بدون هیچ قید و شرط - شامل می شود، و این که از «ابن عباس» نقل شده: منظور، صله رحم و مکارم اخلاق است در حقیقت، بیان مصداق زنده ای از این مفهوم عام می باشد.

سپس، پنجمین دستور را در زمینه جهاد - به معنی وسیع کلمه - صادر کرده می گوید: «در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید» (وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ).

اکثر مفسران اسلامی، «جهاد» را در اینجا به معنی خصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته اند، بلکه، همان گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود به معنی هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکی ها، و مبارزه با هوس های سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از اکثر مفسران چنین نقل می کند که: منظور از «حق جهاد»، خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است.

بدون شک، «حق جهاد» نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت، مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می شود، اما از آنجا که مرحله «اخلاص» سخت ترین مرحله در جهاد نفس است، روی این مرحله تکیه کرده است؛ چرا که نفوذ افکار و انگیزه های غیر الهی در قلب و اعمال انسان آن قدر مخفی، باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهائی نمی یابند!

در حقیقت، قرآن مجید در این پنج دستور، از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می رساند:

نخست، سخن از رکوع، سپس برتر از آن سخن از سجود، بعد عبادت به طور کلی، و آن گاه انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبادات، و در آخرین مرحله سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون، کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است.

و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود. و از آنجا که ممکن است این تصور پیدا شود، این همه دستورات سنگین که هر یک از دیگری جامع تر و وسیع تر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است؟ در جمله های بعد، تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهد: اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت، مقام و شخصیت شما مؤمنان در پیشگاه او است.

در نخستین تعبیر می فرماید: «او شما را برگزید» (هُوَ اجْتَبَاكُمْ).

اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیت ها بر دوش شما گذارده نمی شد.

و در تعبیر بعد می فرماید: «او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذاشته است» (وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).

یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه، با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند، و اصولاً، چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند. در سومین تعبیر، می گوید: «از این گذشته این همان آئین پدر شما ابراهیم است» (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ).

اطلاق «پدر» بر «ابراهیم» یا به خاطر آن است که عرب ها و مسلمانان آن روز، غالباً از نسل «اسماعیل» بودند و یا به خاطر این که آنها همگی «ابراهیم» را بزرگ می شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می کردند، هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می گوید: «او شما را در کتب پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی» (قرآن) (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا). و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمان های الهی تسلیم است. در این که: مرجع ضمیر «هُوَ» (او) چه کسی است در میان مفسران گفتگو است: بعضی گفته اند: «خدا» است، یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز، نامیده است.

ولی بعضی دیگر آن را اشاره به «ابراهیم» می دانند، چرا که در آیه ۱۲۸ سوره «بقره» می خوانیم: ابراهیم پس از پایان بنای کعبه، از خداوند تقاضاهائی کرد، از جمله این بود: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ.

«پروردگارا! من و فرزندانم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده، و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده ات به وجود آور.»

ولی تفسیر اول، صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا با ذیل آیه سازگارتر است، که می گوید: «او شما را در کتب پیشین و در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید» و این تعبیر درباره «ابراهیم»، تناسب ندارد، بلکه مناسب خداوند است. (۱)

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را درباره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امت ها معرفی می کند، می فرماید: «هدف این بوده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم!» (لَيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

«شهادت» به معنی «شاهد» از ماده «شهد» به معنی آگاهی توأم با حضور است مفهوم این سخن آن است که: شاهد بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر همه مسلمان ها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است، و این با روایات «عرض اعمال» و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می کند کاملاً سازگار می باشد؛ چرا که طبق این روایات، اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه می دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می شود، بنابراین او شاهد و گواه این امت است.

اما شاهد و گواه بودن این امت، طبق بعضی از روایات، به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَغْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ: «ما حجت های خدا در میان خلق و

۱ - در قرآن مجید، در آیه ۳ سوره «مائده» نام این آئین را صریحاً «اسلام» نهاده: «وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و در آیات متعددی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان «اول المسلمین» یاد شده است (انعام، آیه ۱۴ - زمر، آیه ۱۲).

شاهدان او و نشانه هایش در میان مردمیم» (۱).

در حقیقت، مخاطب در جمله «لَتَكُونُوا» ظاهراً همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می باشد، و خطاب به کل به خاطر جزء، در تعبیرات روزمره فراوان است مثلاً در آیه ۲۰ سوره «مائده» می خوانیم: خداوند ضمن بر شمردن نعمت هایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می گوید: «خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد» در حالی که می دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند.

البته «شهود» معنی دیگری نیز دارد و آن «شهادت عملی» است، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد نمونه و بارز، برای اعمال سایرین، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود؛ چرا که آنها امت نمونه ای هستند با برترین آئین که می توانند مقیاس و الگویی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امت ها باشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است، از جمله این که:

در امت های پیشین، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده؛ زیرا می فرماید: «لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۲) یعنی همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه وآله) اسوه و الگوی امت خویش است، شما هم اسوه ها و الگوها برای مردم جهانید.

این تفسیر، در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد، ممکن است همه امت

۱ - «کمال الدین» صدوق، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۲۶، روایات دیگری نیز به همین مضمون در این زمینه نقل شده است.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۱۰۵.

شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز. (۱)

در پایان این آیه، بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری که در سه جمله خلاصه می شود، به عنوان تأکید چنین بازگو می کند: «اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید، نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید» (فَاقِمُْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ).

که «مولی و سرپرست و یار و یاور شما او است» (هُوَ مَوْلَاكُمْ).

«چه مولی و سرپرست خوبی، و چه یار و یاور شایسته ای» (فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ).

در حقیقت، جمله «فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» دلیلی است بر «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ» یعنی این که: به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید، به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولی و شایسته ترین یار و یاور است.

* * *

۱ - در این زمینه، در جلد اول تفسیر «نمونه»، در ذیل آیه ۱۴۳ سوره «بقره» و همچنین در جلد سوم، ذیل آیه ۴۱ سوره «نساء» مشروحاً بحث کرده ایم.

پروردگارا! به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به ذات پاکت، و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهی بر دیگران، و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگت تا پایان بنگاریم! (۱)

خداوند! همان گونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را مسلمان خواندی، توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم!

بار الها! ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار، قصد یورش بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولی و یار و یآوری!

(فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ).

پایان سوره حج (۲)

۵ / ذی الحجه / ۱۴۰۲

۱ / ۷ / ۱۳۶۱

۱ - این دعا به حمد الله مستجاب شده است.

۲ - پایان تصحیح: ۲ / صفر / ۱۴۲۵ - مطابق ۵ / ۱ / ۱۳۸۳ (مشهد مقدس).

سوره مؤمنون

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱۸ آیه است

محتوای سوره مؤمنون

این سوره چنان که از نامش پیدا است، بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

سپس بحث هائی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد.

روی هم رفته، مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول - که از آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز می شود تا چندین آیه بعد، بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید، این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد. و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است

در بخش دوم، به نشانه های مختلف خداشناسی، و آیات افاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه هائی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.

و برای تکمیل جنبه های عملی

در بخش سوم، به شرح سرگذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح، هود، موسی، عیسی (علیهم السلام) پرداخته فرازهائی از زندگی آنها را بیان می کند.

در بخش چهارم، روی سخن را به مستکبران کرده، و با دلایل منطقی و گاه با

تعبیرات تند و کوبنده، به آنها هشدار می دهد، تا دل های آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند.

در بخش پنجم، بحث های فشرده ای درباره معاد بیان کرده است. و در بخش ششم، از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمانش در همه جهان سخن می گوید.

سرانجام در بخش هفتم، باز هم سخن از قیامت، حساب، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان، سوره را پایان می دهد. و به این ترتیب، محتوای این سوره، مجموعه ای است از درس های اعتقادی، عملی، مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان.

این سوره، همان گونه که در آغاز هم گفته ایم در «مکه» نازل شده، ولی برخی از مفسران نوشته اند: بعضی از آیات این سوره در «مدینه» نازل شده است، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که: تمام این سوره نمی تواند در «مکه» نازل شده باشد؛ چرا که زکات نخستین بار در «مدینه» تشریع شد و به دنبال نزول آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» (۱) پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمان داد ماموران جمع زکات به اطراف بروند، و از مردم زکات بگیرند.

ولی باید توجه داشت: «زکات» مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحب را شامل می شود، و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست، لذا، در روایات می خوانیم نماز و زکات همیشه با هم بوده است. (۲)

۱ - توبه، آیه ۱۰۳

۲ - در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می خوانیم: «فَرَضَ اللَّهُ الزَّكَاةَ مَعَ الصَّلَاةِ».

اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در «مکه» نیز واجب بوده، ولی به صورت اجمالی و سر بسته، یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد. اما در «مدینه» که حکومت اسلامی تشکیل شد، زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند.

* * *

فضیلت سوره مؤمنون

در روایات اسلامی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُؤْمِنِينَ بَشَّرَتْهُ الْمَلَائِكَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ وَ مَا تَقْرَأُ بِهِ عَيْنُهُ عِنْدَ نُزُولِ مَلَكِ الْمَوْتِ:

«هر کس سوره مؤمنون را تلاوت کند، فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود» (۱).

و از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُؤْمِنِينَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ إِذَا كَانَ يُدْمِنُ قِرَاءَتَهَا فِي كُلِّ جُمُعَةٍ، وَ كَانَ مَنَزَلُهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ:

«هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد، خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلی (بهشت برین) است، همراه پیامبران و رسولان» (۲).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که: ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه، تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت، انسان سازی و برنامه های عملی است، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد، آن همه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده: هنگام نزول آغاز این سوره فرمود: لَقَدْ أَنْزَلَ إِلَيَّ عَشْرُ آيَاتٍ مَنْ أَقَامَهُنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ: «ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد، وارد بهشت خواهد شد»! (۱)

تعبیر به «أقام» (بر پا دارد) به جای «قرأ» (بخواند) گویای همان حقیقتی است که در بالا اشاره کردیم که: هدف اصلی پیاده کردن محتوای این آیات در متن زندگی است، نه مجرد خواندن.

- ۱ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
- ۲ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ
- ۳ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ
- ۴ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ
- ۵ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ
- ۶ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
- ۷ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ
- ۸ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ
- ۹ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ
- ۱۰ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ
- ۱۱ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - مؤمنان رستگار شدند.

۲ - آنها که در نمازشان خشوع دارند.

۳ - و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

- ۴ - و آنها که زکات را انجام می دهند.
- ۵ - و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند.
- ۶ - تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند.
- ۷ - و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند!
- ۸ - و آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.
- ۹ - و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند.
- ۱۰ - (آری)، آنها وارثانند!
- ۱۱ - (وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند!

تفسیر:

صفات برجسته مؤمنان

همان گونه که قبلاً گفتیم، انتخاب نام «مؤمنون» برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگی های مؤمنان را در عباراتی کوتاه، زنده و پر محتوا تشریح می کند، و جالب این که: نخست، به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤمنان - پیش از بیان صفات آنها - اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دل ها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند. می فرماید: «مؤمنان رستگار شدند، و به هدف نهائی خود در تمام ابعاد رسیدند» (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ).

«افلح» از ماده «فلح» و «فلاح» در اصل، به معنی شکافتن و بریدن است، سپس، به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

در حقیقت، افراد پیروزمند، رستگار و خوشبخت، موانع را از سر راه بر

می دارند و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند. البته فلاح و رستگاری، معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤمنان هر دو بعد منظور است. پیروزی و رستگاری دنیوی، در آن است که انسان آزاد، سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند، و این امور، جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست، و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار، در میان نعمت های جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک، و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.

«راغب» در «مفردات» ضمن تشریح این معنی، می گوید: «فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: بقاء و غنا و عزت، و فلاح اخروی در چهار چیز: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عز بلا ذل، و علم بلا جهل: «بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل».

آن گاه به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد، می گوید: «آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند» (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ). «خاشعون» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد. در اینجا قرآن «اقامه صلوئه» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمرد، اشاره به این که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست، بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او

می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند، که بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان، و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران.

لحظات این نماز، هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود: *أَمَا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ!* «اگر او در قلبش خشوع بود، اعضای بدنش نیز خاشع می شد». (۱)

اشاره به این که: خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد. پیشوایان بزرگ اسلام آنچنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی الله بیگانه می شدند، تا آنجا که در حدیثی می خوانیم: «پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد، اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بر نمی داشت و دائماً به زمین نگاه می کرد». (۲)

* * *

دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع، برای مؤمنان بیان می کند این است که: «آنها از هر گونه لغو و بیهودگی روی گردانند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ). در واقع، تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند، هدفی مفید و سازنده؛ چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است. در حقیقت لغو همان گونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند، هر گفتار و

۱ - تفسیر «صافی» و تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۹۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۹۹ و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۷۷، ذیل آیه مورد بحث.

عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد، و اگر می بینیم:

بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند.

بعضی به معنی همه معاصی.

بعضی به معنی دروغ.

بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام.

بعضی به معنی غنا و لهو و لعب.

و بالاخره، بعضی به معنی شرک، همه اینها مصداق های آن مفهوم جامع و کلی است.

البته لغو، تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود، بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد، همه در مفهوم لغو جمع است.

در واقع، مؤمنان آنچنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن «معرض» و روی گردانند.

در آیه بعد، به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید: «آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ). (۱) و از آنجا که این سوره - همان گونه که قبلاً نیز گفتیم - از سوره هائی است که در «مکه» نازل شده و در آن هنگام، حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود،

۱ - «زکات» در اینجا معنی مصدری دارد و به همین دلیل تعبیر «فاعِلُونَ» بعد از آن آمده است. این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که: زکات به همان معنی معروفش یعنی مقداری از مال می باشد، در این صورت، «فاعِلُونَ» به معنی «مؤدون» (ادا کنندگان) خواهد بود.

مفسران، در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند.

آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که: زکات منحصر، به معنی زکات واجب نیست، بلکه زکات های مستحب در شرع اسلام فراوان است، آنچه در «مدینه» نازل شد، زکات واجب بود ولی زکات مستحب، قبلاً نیز بوده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که: زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حدّ و حدود در «مکه» بوده است، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی، و تأسیس بیت المال، زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصاب ها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد، و مأمورین جمع زکات از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هر سو اعزام شدند.

اما این که: بعضی از مفسران مانند «فخر رازی» و «آلوسی» در «روح المعانی» و «راغب» در «مفردات» نقل کرده اند: «زکات» در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می شود، زکات به همان معنی انفاق مالی است، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست.

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت به طور کامل، و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده، چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که فروج^(۱) خویش را از بی عفتی حفظ می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

۱ - «فروج» جمع «فرج» کنایه از دستگاه تناسلی است.

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند» (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

از آنجا که غریزه جنسی سرکش ترین غرائز انسان است، و خویشتن داری در برابر آن، نیاز به تقوا، پرهیزگاری فراوان، ایمان قوی و نیرومند دارد، بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده و می گوید: «هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است» (فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

تعبیر به محافظت «فروج» گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به «همسران» شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

تعبیر به غَيْرُ مَلُومِينَ: «آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند» ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هر گونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا، در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند، و هر گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می کنند! هر چند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتاب های نویسندگان

خودشان پر است از داستان هائی که در این زمینه نوشته اند.^(۱) به هر حال، امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند، و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند. این نکته، چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنائی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن. همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط به شرائط متعددی است که در کتب فقهی آمده، و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرائط، همان شرائط همسران را دارد.

در هشتمین آیه مورد بحث، به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده، می گوید: «أَنَّهُمْ كَسَانِي هَسْتَنَدَ كَهْ أَمَانَتِ هَا وَ عَهْدِ خُود رَا مَرَاعَاتِ مِي كَنَنَد» (وَ الَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

حفظ و ادای امانت - به معنی وسیع کلمه - و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع امانت، امانت های خدا، پیامبران الهی و همچنین امانت های مردم جمع است، نعمت های مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آئین حق، کتب آسمانی، دستورالعمل های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست ها و مقام ها، همه امانت های اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند، و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسل های برومند آینده خود می سپارند، و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.

۱ - به تاریخ معروف «ویل دورانت» در این زمینه مراجعه شود.

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت، در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده، گاهی امانت به معنی «امامت امامان معصوم» که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده.^(۱) و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جالب این که: «زراره» از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) چنین می گوید: «منظور از جمله «أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»^۲ این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید»!^۳

و این نشان می دهد که: حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان، تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده، از جمله أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ: «به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید».^۴ قابل توجه این که: در بعضی از آیات قرآن تعبیر به «ادای امانت» و یا «عدم خیانت در امانت» شده، در حالی که در آیه مورد بحث، تعبیر به «رعایت امانت» شده که هم شامل ادا می شود، هم محافظت و مراقبت کامل از آن.

بنابراین، اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود، شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد (و به این ترتیب سه کار لازم است: اداء، حفظ و اصلاح).

به هر حال، مسلم است که پایبند بودن به تعهدات، حفظ و ادای امانات از

۱ و ۳ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۰. ۲ - نساء، آیه ۵۸.

۴ - نحل، آیه ۹۱.

مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملت هایی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند، برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت، خود را موظف به انجام این دو برنامه - لاقفل در مسائل کلی اجتماعی - می دانند. (۱)

* * *

بالاخره در نهمین آیه، آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها است بیان کرده می گوید: «آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می کوشند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

جالب این که: نخستین ویژگی مؤمنان را «خشوع در نماز» و آخرین صفت آنها را «محافظت بر نماز» شمرده است، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد. چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است. نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان، و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است. خلاصه نماز، هر گاه با آدابش انجام گیرد، زمینه مطمئنی برای همه خوبی ها و نیکی ها خواهد بود.

یاد آوری این نکته نیز لازم است که: آیه نخست و آیه اخیر، اشاره به دو مطلب متفاوت می کند، و به همین دلیل، در آیه نخست، «صلاة» به صورت

۱ - در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۳۲ به بعد، ذیل آیه ۵۸ سوره «نساء» و در جلد هفتم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۳۶، ذیل آیه ۲۷ سوره «انفال» و در زمینه وفاء به عهد، در جلد چهارم، صفحه ۲۴۲، ذیل آیه ۱ سوره «مائده» و جلد ۱۱، صفحه ۳۸۲، ذیل آیه ۹۱ سوره «نحل» مشروحاً بحث کرده ایم.

«مفرد» و در آیه اخیر به صورت «جمع» است.

اولی، به مسأله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است، و اثر بر تمام اعضاء می گذارد اشاره می کند.

و دومی، به مسأله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.

در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحاً بحث کرده ایم. (۱)

بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهائی آن را به این صورت بیان می کند: «آنها وارثانند» (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ).

«همان وارثانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند» (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

«فردوس» در اصل - به گفته بعضی - یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی «باغ» است، یا باغ مخصوصی که تمام نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا، می توان آن را به عنوان «بهشت برین» (بهترین و برترین باغ های بهشت) نامید.

تعبیر به «ارث بردن» ممکن است اشاره به این باشد که: مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است،

۱ - به جلد نهم، صفحه ۲۶۷، ذیل آیه ۱۱۴ سوره «هود» و جلد چهارم، صفحه ۱۰۴، ذیل آیه ۱۰۳ سوره «نساء» و جلد سیزدهم، ذیل آیه ۱۴ سوره «طه» مراجعه فرمائید.

درست است که نائل شدن به مقامات عالی بهشت، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز به قدری زیاد است که گوئی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که: در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا لَهُ مَنْزِلَانِ: مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْزِلٌ فِي النَّارِ، فَإِنْ مَاتَ وَدَخَلَ النَّارَ وَرِثَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ:

«هر یک از شما بدون استثنا دارای دو منزل است: منزلی در بهشت، و منزلی در دوزخ، اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد، اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند.» (۱)

تعبیر به «ارث» در آیه مورد بحث، ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد. این احتمال را نیز بعضی از مفسران دور ندانسته اند که تعبیر به «ارث» در اینجا اشاره به سرانجام کار مؤمنان است، همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد. به هر حال، این مرحله عالی بهشت، طبق ظاهر آیات فوق، مخصوص مؤمنانی است که دارای صفات بالا هستند، به این ترتیب، دیگر بهشتیان در مراحل پائین تر قرار دارند.

نکته ها:

۱ - انتخاب فعل ماضی «أفلح» در مورد رستگاری مؤمنان برای تأکید هر چه بیشتر است، یعنی رستگاری آنها آن قدر مسلّم است که گوئی قبلاً تحقق یافته، و ذکر کلمه «قد» قبل از آن، نیز تأکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون «خاشعون»، «معرضون»، «راعون» و «یحافظون»... (به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع) همه، دلیل بر آن است که: برنامه های مؤمنان راستین در این اوصاف برجسته، موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است.

۲ - همسر دائم و موقت

از آیات فوق، استفاده می شود: تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران، و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت، این آیه در کتب فقهیه در بحث های «نکاح» در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است. جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت، خواسته اند از این آیه شاهی برای نفی ازدواج موقت بیاورند، و بگویند: آن هم در حکم زنا است!

اما با توجه به این حقیقت که: «ازدواج موقت» (متعّه) به طور مسلّم در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) حلال بوده است، و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها و بعضی می گویند: در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده.

بعضی می گویند: «عمر بن خطاب» از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجه به این واقعیت ها، مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) العیاذ باللّٰه زنا را - حداقل برای مدتی - مجاز شمرده است، و این غیر ممکن است.

از این گذشته، (دقت کنید) «متعّه» بر خلاف پندار این گروه، یک نوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرایط ازدواج دائم، بنابراین،

قطعاً در جمله «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» داخل است، و به همین دلیل، به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (اَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ) با قید مدت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

درباره ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام، و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن، و پاسخ به ایرادات مختلف مشروحاً بحث کرده ایم. (۱)

۳ - خشوع، روح نماز است

اگر رکوع، سجود، قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز، و کسی که با او راز و نیاز می کنیم، روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع، ادب و احترام نیست و به این ترتیب، روشن می شود: مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند، بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب، خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، امور ذیل را دقیقاً توصیه می کنیم:

۱ - به دست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک، و خدا را بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منحرف سازد.

۱ - در جلد سوم، صفحه ۳۳۵ به بعد، ذیل آیه ۲۴ سوره «نساء».

۲ - توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند، به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

۳ - انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز، در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد، مکروه است. و همچنین، در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها.

به همین دلیل، معابد مسلمین هر قدر ساده تر، خالی از زرق و برق و تشریفات باشد، بهتر است؛ چرا که به حضور قلب کمک می کند.

۴ - پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است؛ زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد، و از حضور قلب می کاهد.

۵ - آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.

۶ - انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.

۷ - از همه اینها گذشته، این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت، تمرین، استمرار و پی گیری دارد، بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار، و پی گیری و تداوم، آنچنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد! (دقت کنید).

- ۱۲ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ
 ۱۳ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
 ۱۴ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
 عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ
 أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
 ۱۵ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ
 ۱۶ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ

ترجمه:

- ۱۲ - و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.
 ۱۳ - سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.
 ۱۴ - سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه
 گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوان هائی در آوردیم؛ و بر استخوان ها
 گوشت پوشانیدیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدائی که بهترین
 آفرینندگان است!
 ۱۵ - سپس شما بعد از آن می میرید.
 ۱۶ - سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید!

تفسیر:

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین، و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می دهد در آیات گذشته، این شوق را در دل ها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟

آیات مورد بحث، و قسمتی از آیات آینده، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد.

ابتدا دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و «سیر در عالم انفس» وا می دارد. آن گاه، در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد، او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی، توجه می دهد و به «سیر آفاقی» می پردازد.

نخست، می گوید: «ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ). (۱)

آری، این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آن همه استعداد و شایستگی ها، این افضل مخلوقات، و برترین موجودات جهان شناخته شود که، از خاکی بی ارزش است، خاکی، که در کم ارزش بودن، ضرب المثل است، و این نهایت قدرت نمایی او است که از چنین مواد ساده ای، چنان موجود بدیعی آفرید.

در آیه بعد، اضافه می کند: «سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاهی امن

۱ - «سُلَالَةٌ» (بر وزن عصاره) به معنی چیزی است که از دیگری گرفته می شود، و در واقع خلاصه، عصاره و برگزیده ای از آن است («مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث).

و امان» (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ).

در حقیقت نخستین آیه، به آغاز وجود همه انسان ها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند، که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند. اما در دومین آیه، به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم، توجه می دهد.

در حقیقت این بحث، شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره «سجده» آمده است: وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ: «آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد * و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش».

تعبیر از رحم، به «قرار مکین» (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظ ترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته.

ستون فقرات و دنده ها از یک سو.

استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر.

پوشش های متعدد شکم، از سوی سوم.

حفاظتی که از ناحیه دست ها به عمل می آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

پس از آن، به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر، و چهره های گوناگون خلقت، که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن، و دور از دست بشر ظاهر می شود، اشاره کرده می فرماید:

«سپس، ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته

را به «مضغه» که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعداً آن را به صورت استخوان در آوردیم، و از آن پس بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم» (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعُلُقَةَ مِضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا).

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد، هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد، مملو از شگفتی ها که در علم جنین شناسی امروز، دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتاب ها نوشته اند، ولی، روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتی های آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه، به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است، با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده، می فرماید: «سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم» (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ).

«بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است» (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). آفرین بر این قدرت نمائی بی نظیر، که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجائب و شگفتی ها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که این همه استعداد، لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمناً، باید توجه داشت: «خالق» از ماده «خلق»، و «خلق» در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه «خلق» درباره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مسأله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد، این کلمه (خلق) درباره آن به کار رفته است.

تعبیر به احسن الخالقین: «بهترین آفرینندگان» این سؤال را به وجود می آورد که: مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟!

بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهات نیست، و کلمه «خلق» به معنی اندازه گیری و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است ولی البته خلق خدا، با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

۱ - خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند، تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان، صورت تازه ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

۲ - از سوئی دیگر، خلقت و آفرینش خداوند، نا محدود است و او آفریدگار همه چیز است «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱) در حالی که انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه توأم با انواع ضعف ها و نقص ها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

۳ - از سوی سوم، در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به اذن و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنان که درباره حضرت مسیح (علیه السلام) در سوره «مائده»، آیه ۱۱۰ می خوانیم: وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي: «در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی».

آیه بعد، از مسأله توحید و شناخت مبدأ، به طرز زیبا و ظریفی به مسأله «معاد» منتقل می شود، می گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و «شما بعد از این زندگی همگی می میرید» (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ).

ولی برای این که این تصور پیش نیاید که با مردن انسان، همه چیز پایان می گیرد (پس این آفرینش با این همه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلا فاصله می افزاید: «سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید» (البتة در سطحی عالی تر و در جهانی وسیع تر و گسترده تر) (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ).

نکته ها:

۱ - اثبات مبدأ و معاد با یک دلیل

جالب این که در آیات فوق، برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره «حج» برای اثبات معاد، و آن دلیل، مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقاً در ذیل همین آیات مورد بحث، چنان که دیدیم گریزی به مسأله معاد نیز زده شده است. (۱)

آری، از یکسو، می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم، که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد، شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعتگر و ابداع گر ماهر، در کنار این قطره آب

۱ - در آغاز سوره «حج»، ذیل آیات ۵ تا ۷، در زمینه دلائل معاد از جمله از طریق جنین شناسی بحث کرده ایم. (به آغاز همین جلد چهاردهم مراجعه فرمائید).

نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاه های مختلف حیات می گذرانند. اگر می توانستیم از مراحل رشد، و نمو جنین به طور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم، آن گاه می فهمیدیم چه شگفتی ها در این کار نهفته است؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما، و تحقیقات روز افزون دانشمندان و تجربیات و آزمایش هایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می گیرد بی اختیار جمله «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» را زمزمه می کند.

و از سوی دیگر، این آفرینش های پی در پی که هر روز چهره تازه ای به خود می گیرد، و اصولاً پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل، دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است. (۱)

۲ - آخرین مرحله تکامل انسان در رحم

جالب این که: در مراحل پنجگانه ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده، همه جا تعبیر به «خلق» شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می رسد، تعبیر به «انشاء» می کند. «انشاء» همان گونه که ارباب لغت گفته اند به معنی «ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت آن» است.

۱ - درباره مراحل جنین و شاهکار آفرینش در این زمینه در جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۱۶، ذیل آیه: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» (سوره آل عمران، آیه ۶) نیز بحث کرده ایم.

این تعبیر نشان می دهد: مرحله اخیر، با مراحل قبل (مرحله نطفه، علقه، مضغه، گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می گوید: «سپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم» و بلافاصله پشت سر آن «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» می گوید.

این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است، این، همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود، حس و حرکت پیدا می کند، و به جنبش در می آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله «نفخ روح» (دمیدن روح در کالبد) شده است. اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ، زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسان ها می گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل، آن قدر زیاد است که تعبیر از آن، با جمله «ثُمَّ خَلَقْنَا» کافی نبود و لذا «ثُمَّ أَنْشَأْنَا» فرمود.

در اینجا انسان، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوه ها و آسمان ها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.

در واقع، همینجا است که «عالم کبیر» با همه شگفتیهایش در این «جرم صغیر» منظوی و پیچیده می شود، و به راستی شایسته «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است.

۳- لباس گوشتین بر اندام استخوان ها!

نویسنده تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث، جمله عجیبی نقل می کند و آن این که: جنین بعد از آن که مرحله «علقه» و «مضغه» را پشت سر گذاشت،

تمام سلول هایش تبدیل به سلول های استخوانی می شود، و بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنابراین، جمله «كَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» یک معجزه علمی است که پرده از روی این مسأله که در آن روز برای هیچ کس روشن نبود بر می دارد؛ زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوان ها لباس گوشتی پوشانیدیم، اشاره به این که: مضغه نخست، تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

* * *

۴ - لباس مقاوم برای استخوان ها!

اصولاً، این که: از عضلات تعبیر به «لباس» می کند، خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوان ها نبود، اندام انسان بسیار زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلت هائی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم). از این گذشته لباس، حافظ بدن است، عضلات نیز حافظ استخوان ها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هائی که بر بدن وارد می شد، استخوان ها را مرتباً صدمه می زد، یا می شکست، همچنین، کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند، گوشت ها در نگهداری استخوان ها که ستون اصلی بدن هستند، انجام می دهند اینها همه، نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است.

* * *

- ۱۷ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ
 ۱۸ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ
 بِهِ لِقَادِرُونَ
 ۱۹ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ
 وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ
 ۲۰ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَ صَبْغٍ لِلْكَالِينَ
 ۲۱ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا
 مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ
 ۲۲ وَ عَلَیْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۷ - ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقات هفتگانه آسمان) قرار دادیم؛ و ما (هرگز) از خلق
 (خود) غافل نبوده ایم!
 ۱۸ - و از آسمان، آبی به اندازه معین نازل کردیم؛ و آن را در زمین (در جایگاه مخصوصی)
 ساکن نمودیم؛ و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم!
 ۱۹ - سپس به وسیله آن باغ‌هایی از درختان نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم؛ باغ‌هایی که
 در آن میوه‌های بسیار است؛ و از آن می‌خورید!
 ۲۰ - و (نیز) درختی که از طور سینا می‌روید (درخت زیتون)، و از آن روغن و «نان خورش»
 برای خورندگان فراهم می‌گردد (آفریدیم)!

- ۲۱ - و برای شما در چهارپایان عبرتی است؛ از آنچه در درون آنهاست (از شیر) شما را سیراب می کنیم؛ و برای شما در آنها منافع بسیاری است؛ و از گوشت آنها می خورید.
- ۲۲ - و بر آنها و بر کشتی ها سوار می شوید!

تفسیر:

باز هم نشانه های توحید

گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤمنان، به طرق تحصیل ایمان پرداخته، و در آیات گذشته، چنان که دیدیم، از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت، اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند:

نخست می فرماید: «ما بر فراز شما هفت طریقه آفریدیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ). «طرائق» جمع «طریقه» به معنی «راه» یا به معنی «طبقه» است، در صورت اول، معنی آیه چنین می شود: ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم، ممکن است این راه ها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان.

بنابر معنی دوم، مفهومی این است: ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم. درباره آسمان های هفتگانه، قبلاً سخن بسیار گفته ایم، آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت، این است:

اگر عدد هفت را به معنی «تکثیر» بگیریم مفهومی این است که بر فراز شما

عالم های بسیار و کرات، کواکب و سیارات بی شماری است. تعبیر به «طبقه» هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند، تداعی کند، و چنین تصور شود: قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده، بلکه «طرائق و طبقات» اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک، فوق دیگری است، بعضی دورتر و بعضی نزدیک تر.

و اگر عدد «سبع» (هفت) را، عدد شمارش و تعداد بگیریم، مفهومش این است، غیر از این عالمی که شما می بینید (مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشان ها) شش عالم دیگر، ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است.

و هر گاه، به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گرد آن درست دقت کنیم، تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن این که: از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند، دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است، در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آن هم گرد زمین می چرخد، بر آن بیفزائیم عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می گردد (دقت کنید). (۱)

و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها، ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلا فاصله می فرماید: «ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و

۱ - برای توضیح بیشتر درباره آسمان های هفتگانه به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۹ سوره «بقره» مراجعه شود.

نخواهیم بود» (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ).

تکیه بر روی عنوان «خلق» در اینجا اشاره به این است که: مسأله آفرینش و خلقت، به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است، مگر می شود «آفریننده» از «آفریده» خود غافل باشد؟!.

این احتمال نیز، در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور این است: ما راه های فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.

آیه بعد، به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود، یعنی باران، اشاره کرده می گوید: «ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین» (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ).

نه آن قدر زیاد که زمین ها را در خود غرق کند، و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات، سیراب نگردند.

آری، از «آسمان» که بگذریم و به «زمین» پردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس، به مسأله مهمتری در همین رابطه که مسأله ذخیره آب ها در منابع زیر زمینی است پرداخته می گوید: «ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص، ساکن کردیم، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملاً قدرت داشتیم» (فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذ پذیر و طبقه نفوذناپذیر.

اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آب های باران فوراً در اعماق زمین فرو

می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود! و اگر تمام قشر زمین طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آب های باران در سطح زمین می ماندند، آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند بزرگ و منان، قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده، تا آب ها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع شوند، بی آن که بگنندند و تولید مزاحمت، یا آلودگی پیدا کنند.(۱)

این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن، جان تازه پیدا می کنیم، ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده، و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آن که فاسد شود. به هر حال، کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد، منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آب ها را در آن ذخیره کرده است!.

البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی، بر فراز کوه ها است (به صورت برف ها و یخ ها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می ماند، تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی، به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمین های تشنه را سیراب کند، ولی با توجه به کلمه «فی» در «فی الأرض» چنین به نظر می رسد

۱ - باید توجه داشت که عبور آب های آلوده از قشر نفوذپذیر غالباً موجب تصفیه آن می شود!.

که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند، نه فوق زمینی.

و به دنبال نعمت پر برکت باران، به محصولاتی که از آن می روید اشاره کرده می گوید: «ما به وسیله این آب، باغ هائی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغ هائی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید» (فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه، این دو، محصول عمده و پر ارزش آنها است و گر نه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.

جمله وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ: «از آن می خورید» ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغ های پر برکت، تنها میوه های آنها نیست، بلکه خوردنی، بخشی از آن است.

این باغ ها (از جمله نخلستان ها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد، از برگ های آنها، فرش، و گاهی لباس درست می کنند، از چوب های آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگ ها و میوه های بعضی از این درختان مواد داروئی می گیرند، و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دام ها، و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.

«فخر رازی» در تفسیر خود، این احتمال را نیز داده که: منظور از «مِنْهَا تَأْكُلُونَ» این است که: زندگی و روزی شما از این باغ ها اداره می شود، درست همانند این که در فارسی می گوئیم: فلان کس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است). (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که: در آیات فوق، مبدأ حیات انسانی آب نطفه

۱ - بنابر تفسیر اول «مِنْ»، «تبعیضیه» است، و بنابر تفسیر دوم «ابتدائیه».

شمرده شده، و مبدأ حیات گیاهی آب باران، در واقع این دو نمونه برجسته حیات، هر دو از آب سرچشمه می گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است.

آن گاه به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید: علاوه بر این باغ های نخل و انگور و میوه های دیگر «درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و «نان خورش»^(۱) برای خورندگان به دست می آید» (و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَنِيعٌ لِلْأَكْلِينَ).

در این که: منظور از «طور سیناء» چیست؟ مفسران دو احتمال عمده داده اند:

نخست این که: اشاره به همان «کوه طور» معروف است که در صحرای «سیناء» قرار دارد، و اگر می بینیم قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عرب های حجاز هنگامی که از بیابان های خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درخت های پر بار زیتون برخورد می کردند، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است، مشاهده نقشه جغرافیائی این مطلب را به خوبی روشن می کند.

احتمال دیگر این که: طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی «کوه پر برکت» یا «کوه پر درخت» یا «کوه زیبا» است (چون «طور» به معنی کوه و «سیناء» به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).

۱ - غذائی که همراه با نان می خورند.

واژه «صِبْغ» در اصل، به معنی رنگ است، ولی از آنجا که انسان به هنگام خوردن غذا معمولاً نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند، به تمام انواع نان خورش ها، «صِبْغ» گفته شده است.

به هر حال، کلمه «صِبْغ»، ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند، و یا انواع نان خورش ها که از درختان دیگر استفاده می کردند. در اینجا سؤالی پیش می آید که: چرا در میان انواع میوه ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است: خرما، انگور و زیتون؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که: از نظر تحقیقات علمی غذانشناسان، کمتر میوه ای وجود دارد که: برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤثر باشد.

«روغن زیتون» برای تولید سوختوساز بدن ارزش فراوانی دارد، کالری حرارتی آن بسیار زیاد، دوست صمیمی کبد انسان، برطرف کننده عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی، قولنج های کلیوی، تقویت کننده اعصاب و بالاخره اکسیر سلامتی است.

در مورد «خرما» آن قدر توصیف شده که در این مختصر نمی گنجد: قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذانشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است، دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی، و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذایی در می آورند.

اما «انگور» به عقیده بعضی از دانشمندان، یک داروخانه طبیعی است، از نظر خواص، همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، خون را تصفیه می کند، سموم بدن را دفع می نماید، انواع ویتامین موجود

در آن به انسان نیرو و توان می بخشد. (۱)

پس از بیان گوشه ای از نعمت های پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می یابد، به بخش مهمی از نعمت ها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می گوید: «در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است» (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً). (۲) سپس این عبرت را چنین شرح می دهد: «ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم» (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا).

آری، شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم، تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهراً آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارائی بیرون فرستد.

و اضافه می کند: مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات، منحصر به شیر نیست، بلکه «برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید» (وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

علاوه بر گوشت، که آن نیز در حد اعتدالش بخش های عمده مواد غذائی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام، و از پشم آنها انواع لباس ها و پوشش ها و فرش ها، و از بعضی اجزای بدن آنها مواد داروئی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعت ها تهیه می کنید.

۱ - برای توضیح بیشتر درباره این سه میوه حیات بخش به جلد ۱۱، صفحه ۱۷۲ به بعد، ذیل آیه ۱۱ سوره «نحل» مراجعه فرمائید.

۲ - نکره بودن «عبره» در اینجا اشاره به عظمت آن است.

از همه اینها گذشته، از چهارپایان به عنوان مرکب های راهوار در خشکی و از کشتی ها برای دریاها استفاده کرده «بر چهارپایان و کشتی ها سوار و به منزلگاه های مقصود خود می رسید» (وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ). (۱)

این همه آثار، خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است، هم انسان را به آفریننده این همه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد. (۲)
تنها سؤالی که اینجا باقی می ماند این است که: چگونه چهارپایان و کشتی ها در یک ردیف قرار گرفته اند؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود؛ زیرا انسان به مرکب در همه روی زمین نیاز دارد، در کنار مرکب برای خشکی، مرکب های دریائی یعنی کشتی ها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه ۷۰ سوره «اسراء» که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: «ما آنها را در خشکی ها و دریاها حمل و نقل می کنیم».

۱ - در جلد یازدهم، صفحه ۳۴۴، ذیل آیه ۸۰ سوره «نحل»، در مورد استفاده هائی که از حیوانات می شود مشروحاً بحث کرده ایم.

۲ - در مورد اهمیت کشتی و خواص مختلف ماده که سبب بهره گیری از کشتی ها می شود در جلد یازدهم، صفحه ۱۸۱، ذیل آیه ۱۴ سوره «نحل» و همچنین در همین جلد (جلد چهاردهم)، ذیل آیه ۶۵ سوره «حج»، صفحه ۱۵۹ بحث کرده ایم.

۲۳ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

۲۴ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

۲۵ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ

ترجمه:

۲۳ - و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یکتا را پرستید، که جز او معبودی برای شما نیست؛ آیا (از پرستش بت ها) پرهیز نمی کنید؟!»
 ۲۴ - جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر بودند گفتند: «این مرد جز بشری همچون شما نیست، که می خواهد بر شما برتری جوید! اگر خدا می خواست (پیامبری بفرستد) فرشتگانی نازل می کرد؛ ما چنین چیزی را هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم!»
 ۲۵ - او فقط مردی است که به جنون مبتلاست! پس مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از بیماری رهائی یابد)».

تفسیر:

منطق کوردلان مغرور

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از توحید، معرفت خداوند و دلائل

عظمت او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در آیات مورد بحث و آیات آینده، از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می کند.

نخست، از نوح (علیه السلام) نخستین پیامبر اولوا العزم و منادی توحید شروع کرده می گوید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت: ای قوم من! الله خداوند یگانه یکتا را پرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

«آیا با این بیان روشن از پرستش بت ها پرهیز نمی کنید؟» (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

«اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور از قوم او که چشم ها را در ظاهر پر می کنند (اما از درون خالی هستند)، و کافر شدند گفتند: این مرد تنها بشری همچون شما است با این قید که حس برتری جوئی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند!» (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ).

و به این ترتیب، انسان بودنش را نخستین عیش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه جو است، و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین، همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود!

سپس افزودند: «اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتماً فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: «ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند!» (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ).

ولی این سخنان بی اساس، در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و همچنان به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جوئی و سلطه طلبی در کار او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام «جنون و دیوانگی» بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند: «او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی درباره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد!» (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ).

جالب این که: آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ، تعبیر «بِهِ جِنَّةٌ» را (دارای نوعی جنون است) به کار بردند، تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند: همه اینها درست است، ولی جنون، فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست!!

جمله «فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ» ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند، و ممکن است تأکیدی بر نسبت جنون به او، یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی یابد! (۱)

به هر حال، آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح (علیه السلام) قائل شدند، و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند.

نخست این که: اصولاً ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است! چنین چیزی سابقه نداشته، اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد.

دیگر این که: او مرد سلطه جوئی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن

۱ - بعضی نیز گفته اند: این جمله اشاره به این است که او را مدتی به زندان بیفکنید. و بعضی گفته اند: منظور این است: فعلاً او را به حال خود رها کنید، ولی این دو تفسیر چندان صحیح به نظر نمی رسد.

به این هدف قرار داده است.

سوم این که: او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید: از این رهگذر است! و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده، قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید. زیرا از یکسو، مسلّم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد، تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنائی داشته باشد، به علاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند. از سوی دیگر، از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مسأله برادری، تواضع و نفی هر گونه سلطه جوئی از بارزترین صفاتشان بوده، و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته هاشان به آن اعتراف می کردند.

- ۲۶ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتَنِي
- ۲۷ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
- ۲۸ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
- ۲۹ وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنزَلاً مُبَارَكاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ
- ۳۰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

ترجمه:

- ۲۶ - (نوح) گفت: «پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن!»
- ۲۷ - ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده (همسر و فرزند کافرت؛) و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی غرق خواهند شد.
- ۲۸ - و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید، بگو: «ستایش برای خدائی است که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید!»
- ۲۹ - و بگو: «پروردگارا! ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگان!»

۳۰ - (آری)، در این ماجرا آیات و نشانه هائی است؛ و ما مسلماً (همگان را) آزمایش می کنیم!

تفسیر:

پایان عمر یک قوم سرکش

در آیات گذشته، بخشی از تهمت های ناروائی را که دشمنان نوح(علیه السلام) به او زدند خواندیم ولی، از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که: اذیت و آزار این قوم سرکش، تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند، و نوح حداکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها از چنگال شرک و کفر به خرج داد.

هنگامی که از تلاش های خود مأیوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند، از خدا تقاضای کمک کرد چنان که در نخستین آیه مورد بحث چنین می خوانیم:

«گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب هائی که کردند یاری کن» (قَالَ رَبِّ اَنْصُرْنِیْ بِمَا كَذَّبُوْنِ). (۱)

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح، یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

می فرماید: «ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز» (فَاَوْحَيْنَا اِلَیْهِ اَنْ اَصْنَعْ الْفُلْکَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحِّینَا).

تعبیر بِاَعْيُنِنَا: «در برابر دیدگان ما» اشاره به این است که: تلاش و کوشش تو

۱ - «باء» در «بِما کَذَّبُوْنِ» ممکن است «باء سببیه» باشد، یا «مقابله»، و «ما» در «بِما کَذَّبُوْنِ» ممکن است «مصدریه» باشد یا «موصوله» که معانی آنها با هم تفاوت خواهد داشت، ولی این تفاوت، تفاوت مهمی نیست (دقت کنید).

در این راه در حضور ما و تحت پوشش حمایت ما است، بنابراین با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده، از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمناً، تعبیر به «وَحِينَا» نشان می دهد: نوح(علیه السلام) طرز ساختن کشتی و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت، و گر نه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح(علیه السلام) کشتی را آنچنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود!

چنین ادامه می دهد: «هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است، بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ).

«و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است» (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندان او است) (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ).

و باز اضافه می کند: «و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد، و جای گفتگو نیست» (وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ).

البته، این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح(علیه السلام) تحت تأثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد، و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.

در آیه بعد، می فرماید: «هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شوی و استقرار یافتی، (سپاس خدا را به خاطر این نعمت بزرگ، به جا آور

و) بگو: حمد خدائی را که ما را از قوم ستمگر رهائی بخشید» (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او، یعنی نجات از چنگال ظالمان، از درگاهش چنین تقاضا کن: «بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی» (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ).
واژه «مُنْزِل» ممکن است «اسم مکان» باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان، کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است «مصدر میمی» باشد، یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر؛ چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی، کمبود غذا، انواع بیماری ها، نوح(علیه السلام) از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

و بالاخره آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید: «در این ماجرای نوح و پیروزش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه، آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است!» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ).

«و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم» (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ).

این جمله، ممکن است اشاره به این باشد که: ما قوم نوح(علیه السلام) را کراراً

آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایش ها بر نیامدند هلاکشان کردیم. و نیز ممکن است اشاره به این باشد که: ما همه انسان ها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد، مخصوص مردم عصر نوح(علیه السلام) نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف، آزمایش ها صورت می گیرد، و در این آزمایش ها آنها که خار راه تکامل بشرند، از سر راه برداشته می شوند، تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد.

جالب این که: در آیات فوق، تنها به مسأله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفا شده، و اما این که: سرانجام کار گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده؛ چرا که با وعده الهی «إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ» مسلّم می شود چنین سرنوشتی دامن آنها را گرفته؛ چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است.

ذکر این معنی نیز لازم است که درباره قوم نوح(علیه السلام)، مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان، ماجرای ساختن کشتی و جوشیدن آب از تنور، وقوع طوفان و غرق فرزندان نوح، سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره «هود»، جلد نهم، از صفحه ۶۸ تا صفحه ۱۲۵ مشروحاً آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره «نوح» خواهد آمد.

- ۳۱ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ
- ۳۲ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
أَفَلَا تَتَّقُونَ
- ۳۳ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْنَاهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ
وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ
- ۳۴ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ
- ۳۵ أَوْ يَعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ
- ۳۶ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ
- ۳۷ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ
- ۳۸ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ
- ۳۹ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ
- ۴۰ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ
- ۴۱ فَأَخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

- ۳۱ - سپس جمعیت دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم.
- ۳۲ - و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید؛ جز او

- معبودی برای شما نیست؛ آیا (با این همه، از شرک) پرهیز نمی کنید؟! ۳۳ - ولی اشرافیان (خود خواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه می خورید می خورد؛ و از آنچه می نوشید می نوشد! (پس چگونه می تواند پیامبر باشد)؟! ۳۴ - و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، مسلماً زیانکارید. ۳۵ - آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوان هائی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟! ۳۶ - هیهات، هیهات از این وعده هائی که به شما داده می شود! ۳۷ - مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ پیوسته گروهی از ما می میریم، و نسل دیگری جای ما را می گیرد؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد! ۳۸ - او فقط مردی دروغگوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد! ۳۹ - (پیامبرشان) گفت: «پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن!» ۴۰ - (خداوند) فرمود: «به زودی از کار خود پشیمان خواهند شد؛ (اما زمانی که دیگر سودی به حالشان ندارد)».
- ۴۱ - سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت؛ و ما آنها را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم؛ دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)!

تفسیر:

سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود)
این آیات، به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح (علیه السلام) بر سر کار آمدند

پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده، همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد، و بحث هائی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.

نخست می گوید: «ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند» (ثُمَّ أَثْنَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ).

«قرن» از ماده «اقتران» به معنی نزدیکی است، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند «قرن» گفته می شود.

و گاه به زمان آنها نیز «قرن» می گویند، اندازه گیری مدت قرن به سی سال، یا صد سال صرفاً جنبه قراردادی دارد و تابع سنت های اقوام مختلف می باشد.

از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد، خداوند پیامبر بزرگی را برای نشر دعوت توحید، آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد، چنان که آیه بعد می گوید: «ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست» (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

آن گاه این رسول الهی برای تأکید بیشتر به آنها می گفت: «آیا در برابر این دعوت صریح، باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید؟» (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

در این که: این قوم کدامیک از اقوام بودند؟ و پیامبرشان چه نام داشت؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:

نخست این که: منظور «قوم ثمود» است که در سرزمینی در شمال حجاز

زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی «صالح» (علیه السلام) برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار) از میان رفتند.

شاهد این تفسیر، مجازات «صیحه» است که در پایان آیات مورد بحث، برای آنها ذکر شده، و در سوره «هود»، آیه ۶۷ نیز صریحاً درباره «قوم صالح» آمده است.

دیگر این که: منظور «قوم عاد» است که پیامبرشان «هود» (علیه السلام) بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح (علیه السلام) آمده و این خود قرینه ای بر این تفسیر است. (۱)

اما با توجه به این که: مجازات این قوم، طبق آیات ۶ و ۷ سوره «الحاقه» تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید، روشن می شود تفسیر اول صحیح تر است.

به هر حال، ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟

قرآن در آیه بعد می گوید: «آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستاخیز را تکذیب نمودند، و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم، گفتند: این فقط انسانی است مثل شما، از آنچه شما می خورید، می خورد، و از آنچه می نوشید، می نوشد» (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ).

۱ - به سوره «هود»، آیه ۵۰ و سوره «اعراف»، آیه ۶۵ و سوره «شعراء»، آیه ۱۲۳ مراجعه فرمائید.

آری، جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن «ملاً» بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوس های خود می دیدند، و مزاحم منافع نامشروع، استکبار و برتری جوئی بی دلیلشان مشاهده می کردند، و به خاطر همین ناز و نعمت ها از خدا دور افتاده بودند، و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه بر خاستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح (علیه السلام) داشتند. آنان انسان بودن این رهبران الهی، خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم، دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند، در حالی که این خود تأییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم، برمی خاستند که دردها و نیازهایشان را به خوبی درک کنند.

* * *

پس از آن به یکدیگر گفتند: «اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید به طور قطع زیانکارید!» (وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ). این کوردلان به این نکته توجه نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر هم صدا شوند، اما با این حال، پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرد و قلبش به نور علم پروردگار روشن است، عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان!

* * *

از آن پس، به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان بود، پرداختند و گفتند: «آیا این مرد به شما وعده می دهد، هنگامی که مُردید، خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات

نوبنی را آغاز می کنید؟! (أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ).

«هیئات! هیئات! از این وعده هائی که به شما داده می شود» (وعده های بی اساس و تو خالی!) (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ).
اصلاً مگر ممکن است انسانی که مُرد و خاک شد، و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت، باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال!!

سپس با این سخن تأکید بیشتری بر انکار معاد کردند که: «غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد، و بعد از مرگ، دیگر هیچ خبری نیست! و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!» (إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ).

سرانجام، به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: «او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته، و به همین دلیل، ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!» (إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ).
نه رسالتی از طرف خدا دارد، و نه وعده های رستاخیز او درست است، و نه برنامه های دیگرش، به همین دلیل، یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد.

هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت، تمام پرده های حیا را دریدند، و بی شرمی در انکار رسالت، معجزات و دعوت انسان ساز پیامبرشان را به

آخرین حدّ رساندند، و خلاصه، بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرده، گفت: «پروردگارا! مرا در مقابل تکذیب های آنها یاری کن» (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُون).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی خواستند زدند، تو مرا کمک فرما.

«و از سوی پروردگار به او گفته شد: آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت» و میوه درخت تلخی را که نشانه اند خواهند چشید. (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ). اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است.

و همین طور شد «ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ).

صاعقه ای مرگبار با صدائی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت، بقدری سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در درون همان خانه هایشان مدفون گشتند، چنان که قرآن در پایان این آیات می گوید:

«ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده، روی سیلاب قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً).

«دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر»! (فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

نکته ها:

۱ - زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

در آیات فوق رابطه ای میان «اتراف» (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و «کفر و تکذیب لقای پروردگار» دیده می شود، و به راستی چنین است؛ چرا که صاحبان این گونه زندگانی، معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هر گونه کامجویی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند، و پر واضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز، مانع مهمی در این راه است، هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند، و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.

لذا این گونه افراد یک باره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارند، و راه انکار مبدأ و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم می گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی گلی باید چید و از هر وسیله لذتی، لذت جست! و این چنین خلافتکاری ها و زشتی های اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشته، فراهم ساختن چنان زندگی پر زرق و برق بدون غضب حقوق دیگران، و ظلم و ستم، معمولاً ممکن نیست، تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند این راه برای آنها هموار نخواهد شد.

و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند، به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.

این بینوایان کور دل، و اسیران چنگال هوا و هوس، از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوا، هوس و شهوت را بر گردن می نهند، و خود بنده بندگان دگر می شوند، افکاری منحنی، ارواحی آلوده، و

دل هائی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد، اما از نزدیک وحشتناک است؛ چرا که نا آرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمت ها و مرگ، فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.

۲ - «تراب» و «عظام»

«تراب» به معنی خاک و «عظام» به معنی استخوان ها است، معمولاً بدن انسان نخست، تبدیل به استخوان های پوسیده، سپس خاک می شود، بنابراین، جای این سؤال باقی است که: چرا در آیه فوق، تراب بر عظام مقدم داشته شده است؟

این تعبیر، ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد، نخست، گوشت ها فرو می ریزد و خاک می شود، و استخوان ها سال ها بعد از آن باقی می ماند، سپس می پوسد و از بین می رود.

این احتمال، نیز قابل توجه است که «تراب» اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند، و «عظام» اشاره به پدران که استخوان های پوسیده آنها باقی است. (۱)

۳ - «غناء» چیست؟

در آیات فوق خواندیم: «قوم ثمود» بر اثر صیحه آسمانی همچون «غناء» گشتند. «غناء» در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کف هائی که روی دیگ در حال

۱ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

جوشیدن پیدا می شود نیز، غناء می گویند.

تشبیه اجساد بی جان آنها به «غناء»، اشاره به نهایت ضعف، ناتوانی، در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است؛ چرا که خاشاک روی سیلاب، از هر چیز بی ارزش تر و سبک تر است، نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرونشستن سیلاب، اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی، شرح مبسوطی در جلد نهم، صفحه ۱۶۴، ذیل آیه ۶۷ سوره «هود» داشتیم.

البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود، بلکه چند قوم گنهکار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم.

۴ - یک سرنوشت عمومی

جالب این که: در آخرین جمله از آیات مورد بحث، مسأله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند، می فرماید: «دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا».

و این در حقیقت، نتیجه گیری نهائی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد، از انکار و تکذیب آیات الهی، و انکار معاد و رستاخیز، و نتیجه دردناک آنها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

۴۲ ثُمَّ أَتَشَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ
 ۴۳ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ
 ۴۴ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَا كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَّبَعْنَا
 بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۴۲ - سپس اقوام دیگری را پس از آنها پدید آوردیم.
 ۴۳ - هیچ امتی بر اجل حتمی خود پیشی نمی گیرد، و از آن تأخیر نیز نمی کند.
 ۴۴ - سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد، او را تکذیب می کردند؛ ولی ما آنها را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم، و آنها را احادیثی قرار دادیم؛ (که تنها نامی از آنان باقی ماند). دور باد قومی که ایمان نمی آورند!

تفسیر:

اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند
 پس از پایان داستان قوم ثمود، قرآن در آیات مورد بحث، اشاره به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی (علیه السلام) روی کار آمدند کرده، می گوید: «بعد از آنان جمعیت های دیگری را روی کار آوردیم» (ثُمَّ أَتَشَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ).
 چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که، فیض خود را قطع

نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر ایجاد کردند، آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش همچنان پیش می برد.

اما این اقوام و طوائف گوناگون، هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و «هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گرفت و از آن عقب نمی افتاد» (ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ). بلکه، هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد، از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

«أجل» به معنی عمر و مدت چیزی است، و گاه، به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود، مثل این که می گوئیم: اجل فلان بدهی فلان زمان است (یعنی سر رسید آن). البته، «اجل» همان گونه که قبلاً هم گفته ایم دو گونه است: «حتمی» و «مشروط یا معلق». اجل حتمی، زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد، ولی اجل مشروط یا معلق، زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع، ممکن است کم و زیاد بشود، قبلاً در این زمینه به قدر کافی صحبت کرده ایم. (۱)

روشن است: آیه فوق به «اجل حتمی» اشاره می کند.

آیه بعد، ناظر به این حقیقت است که: دعوت پیامبران در طول تاریخ

۱ - شرح بیشتر در این زمینه را در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۸ به بعد، ذیل آیه ۲ سوره «انعام» مطالعه فرمائید.

هیچگاه قطع نشده، می فرماید: «ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم» (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا).

«تتراً» از ماده «وتر» به معنی پی در پی در آمدن است، و «تواتر اخبار» به معنی خبرهایی است که یکی بعد از دیگری می رسد، و از مجموعه آنها انسان یقین پیدا می کند، این ماده در اصل از «وتر» به معنی «زه کمان» گرفته شده است؛ چرا که «زه» به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به هم نزدیک می کند.^(۱)

به هر حال، این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند، به طوری که: «هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند» (كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ).

هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت، و به قدر کافی اتمام حجت شد «ما این امتهای سرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محویشان کردیم» (فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا).

آنچنان نابود شدند که تنها گفتگوئی از آنها در میان مردم باقی ماند، آری «ما آنها را احادیثی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

اشاره به این که: گاه امتی منقرض می شود اما نفرات و آثار چشمگیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می ماند، ولی گاه، چنان نابود می شود که جز اسمی از آنها بر صفحات تاریخ، یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امت های سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند.^(۲)

۱ - از نظر ساختمان کلمه، «تتراً» در اصل «وتراً» بوده که «واو» آن تبدیل به «ت» شده.

۲ - «أَحَادِيثَ» جمع «حَدِيث» است و تفسیرش همان است که در بالا گفتیم، ولی بعضی احتمال داده اند: جمع «احدوثة» باشد که به معنی اخبار عجیبی است که مردم پیرامون آن با یکدیگر گفتگو می کنند^۲ (تفسیر فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث).

و در پایان آیه، همچون آیات پیشین، می گوید: «دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند» (فَبَعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ).

آری این سرنوشت های دردناک نتیجه بی ایمانی آنها بود، و به همین دلیل، مخصوص آنها نیست، هر گروه بی ایمان، سرکش و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می شود، چنان نابود می گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می ماند.

آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند، که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند؛ چرا که تعبیر آیه، مطلق است و همه را شامل می شود.

- ۴۵ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ
 ۴۶ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ
 ۴۷ فَقَالُوا أُنُوفٍ لِّبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ
 ۴۸ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ
 ۴۹ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

ترجمه:

- ۴۵ - سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم.
 ۴۶ - به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او؛ اما آنها تکبر کردند، و آنها مردمی برتری جوی بودند.
 ۴۷ - آنها گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!»
 ۴۸ - (آری)، آنها این دو را تکذیب کردند؛ و سرانجام همگی هلاک شدند.
 ۴۹ - و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ شاید آنان (بنی اسرائیل) هدایت شوند.

تفسیر:

قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد
 تا اینجا سخن درباره اقوامی بود که پیش از موسی (علیه السلام)، پیامبر اولوالعزم پروردگار، روی کار آمدند و رفتند، اما در آیات مورد بحث، اشاره بسیار کوتاهی به قیام موسی و هارون (علیهما السلام) در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر

کرده می فرماید:

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم» (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ).

در این که: منظور از «آیات» و «سلطان مبین» چیست؟ و این دو، چه تفاوتی با هم دارند؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

۱ - بعضی گفته اند: منظور از «آیات»، معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نه گانه) و منظور از «سلطان مبین»، منطق نیرومند و دلائل داندان شکن موسی (علیه السلام) در برابر فرعونیان است.

۲ - دیگر این که: مراد از «آیات» همه معجزات موسی است و منظور از «سلطان مبین» بعضی از معجزات مهم، مانند معجزه «عصا» و «ید بیضاء» است؛ چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.

۳ - این احتمال را نیز بعضی داده اند که: «آیات» اشاره به آیات «تورات» و بیان احکام و مانند آن است، و «سلطان مبین» اشاره به معجزات موسی است.

ولی با توجه به موارد استعمال «سلطان مبین» در قرآن مجید، تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد؛ چرا که در موارد متعددی کلمه «سلطان» یا «سلطان مبین» در قرآن به معنی دلیل و منطق روشن آمده است. (۱)

آری، موسی و برادرش هارون را با این آیات و سلطان مبین «به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او فرستادیم» (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ).

۱ - در سوره «نمل»، آیه ۲۱ می خوانیم: «لَا عَذَابَ شَدِيداً أَوْ لَا ذُبْحَنَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ».

و در آیه ۲۳ سوره «نجم» می خوانیم: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ».

این که: چرا تنها سخن از «مأ» (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می گوید، و نمی فرماید: آن دو را به سوی همه مردم «مصر» فرستادیم؟
 اشاره به این است که: ریشه همه فساد، اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند، بقیه، کارشان آسان بود.
 از این گذشته، آنها سردمداران و دست اندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر این که سردمدارانش اصلاح شوند.
 «ولی فرعون و اطرافیانش، استکبار کردند» و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فَاسْتَكْبَرُوا).

«و اصولاً آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند» (وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ).
 تفاوت جمله «اسْتَكْبَرُوا» با جمله «كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» ممکن است از این نظر باشد که:
 جمله نخست، اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی (علیه السلام) است، و جمله دوم، اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.
 این احتمال، نیز وجود دارد که: اولی اشاره به استکبار آنها، و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

از نشانه های روشن برتری جوئی آنها این بود که: «گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان، ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند؟! (فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ). (۱)

۱ - «انسان» را از این رو «بشر» می گویند که: «بشره» و پوست تن او برهنه است، به خلاف حیوانات که معمولاً از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده، در واقع آنها چون قدرت بر تهیه وسائل زندگی ندارند، خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و عقل او موکول شده است.

نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم، بلکه آنها همیشه باید بندگی ما کنند! آنها پیامبران را متهم به برتری جوئی و سلطه طلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است.

به هر حال، با این استدلالات واهی به مخالفت با حق برخاستند «و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند و ملک و حکومتشان بر باد رفت» (فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ).

و سرانجام، به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی (علیه السلام) و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید.

در همین مرحله بود که خداوند «تورات» را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد، و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود، چنان که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

قابل توجه این که: در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی و برادرش هارون در میان بود، و تمام ضمیرها به صورت تشبیه آمده، ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده؛ زیرا او

پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود.
 به علاوه، هنگام نزول «تورات» او در کوه طور بود، و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند. (۱)

۱ - درباره موسی (علیه السلام) و چگونگی مبعوث شدن و شرح مبارزاتش با فرعون و فرعونیان بحث های مفصلی در جلد ششم، ذیل آیات ۱۰۳ تا ۱۶۲ سوره «اعراف» و در جلد سیزدهم، ذیل آیات ۸ تا ۹۷ سوره «طه» داشتیم.

۵۰ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ

ترجمه:

۵۰ - و ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را آیت و نشانه ای قرار دادیم؛ و آنها را در سر زمین مرتفعی که دارای امنیت و آب جاری بود جای دادیم.

تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح (علیه السلام) و همچنین مادرش مریم کرده، می گوید: «ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً).

تعبیر به «ابن مریم» به جای «عیسی» برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری، به فرمان پروردگار متولد شد، و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنائی رابطه ای با «عیسی» (علیه السلام) و رابطه ای با مادرش «مریم» دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد؛ چرا که این دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

پس از آن به بخشی از نعمت ها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده، می گوید: «ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش،

امنیت و آب جاری بود جای دادیم» (وَ أَوْثِنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ).
 «رَبْوَةٌ» از ماده «ربا» به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین بلند می باشد.
 «مَعِين» از ماده «معن» (بر وزن شأن) به معنی جریان آب است، بنابراین «ماء معین» به معنی آب جاری است.

بعضی نیز آن را از ماده «عین» یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند. (۱)
 به هر حال، این جمله اشاره سر بسته ای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.

اما این که: این محل کدام نقطه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.
 بعضی آن را «ناصره» (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالاً دریافته بودند، در صدد نابودیش بر آمدند، اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.
 بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین «مصر» می دانند؛ چرا که عیسی (علیه السلام) و مادرش «مریم» مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین «مصر» پناه بردند.
 بعضی دیگر آن را به سرزمین «دمشق» و بعضی سرزمین «رملة» (یکی از

۱ - در صورت اول، میم جزء کلمه است و بر وزن «فعلیل» است و در صورت دوم، میم زائده است و بر وزن «مفعول» می باشد (مانند مبیع).

شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند؛ چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق، قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح(علیه السلام) در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت، و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت، آیه، دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که: اگر تمام تیغ های جهان از جا حرکت کنند، تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانائی نخواهند داشت، و هرگز تنهائی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد.

۵۱ یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ

عَلِيمٌ

۵۲ وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَتَّقُونِ

۵۳ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

۵۴ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ

ترجمه:

۵۱ - ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام

می دهید آگاهم.

۵۲ - و این امت شما امت واحدی است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس، از (مخالفت) من

پرهیزید!

۵۳ - اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی

رفتند؛ هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!

۵۴ - آنها را تا مدتی در جهل و غفلتشان بگذار.

تفسیر:

همگی امت واحدید

در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امت هایشان بود، در نخستین آیه مورد بحث،

همه را مخاطب ساخته چنین می گوید: «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و

عمل صالح به جا آورید که من به آنچه شما عمل

می کنید آگاهم» (یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).
 فرق میان شما و دیگر انسان ها این نیست که شما صفات بشری - همانند نیاز به تغذیه -
 ندارید، تفاوت این است که: شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید، و
 به همین دلیل، برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را
 هدف نهائی خود قرار داده اند به هیچ وجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می روند
 که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد، یا طیب!
 و با توجه به این که: نوع تغذیه در روحيات انسان، مسلماً مؤثر است و غذاهای مختلف، آثار
 اخلاقی متفاوتی دارد، ارتباط این دو جمله روشن می شود که می فرماید: «از غذاهای پاکیزه
 بخورید» و «عمل صالح انجام دهید».

در روایات اسلامی، نیز می خوانیم: خوردن غذای حرام جلو استجابت دعای انسان را می
 گیرد.

حدیث معروفی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، شاهد این مدعی است: مردی
 خدمتش عرض کرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: طَهَّرْ مَأْكَلَكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ
 الْحَرَامَ:

«غذای خود را پاک کن، و از هر گونه غذای حرام بپرهیز!». (۱) - (۲)
 ذکر این نکته نیز لازم است که: جمله إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. «من از آنچه انجام می دهید
 آگاهم» خود دلیل مستقلی برای انجام عمل صالح است؛ چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره
 ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، ابواب الدعاء، باب ۶۷، حدیث ۴ (جلد ۷، صفحه ۱۴۵، چاپ آل
 البیت).

۲ - در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۸۶ سوره «بقره» مشروحاً در این زمینه بحث کرده
 ایم.

نمی شود و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته، تعبیرات آیه فوق، از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمت های پاکیزه ای که نصیب او شده، نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب، در این آیه از سه جهت، برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تأثیر غذای پاک بر صفای قلب.

و از جهت تحریک حس شکرگزاری.

و از جهت توجه دادن به این که خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه «طیب» چنان که قبلاً هم گفته ایم، به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل «خبیث» (ناپاک) است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «طیب» در اصل، به معنی هر امر لذت بخش است، خواه حواس انسان از آن لذت ببرد، و یا روح و جان انسان، ولی در شرع، به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال، بسیاری از بحث های قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می زند:

– به پیامبران دستور می دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

۱ – نه تنها به پیامبران، به همه مؤمنان خطاب می کند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از طیباتی که به شما روزی داده ایم بخورید». (۱)

۲ – اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه می یابند که طیب و پاک باشند: إِلَيْهِ

يَصْنَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: «کلمات طیب به مقام قرب او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد».(۱)

۳ - و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده، و به عنوان یکی از نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد، استفاده از طبیات است: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: «ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهای حمل نمودیم، و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم».(۲)

در یک حدیث کوتاه و پر معنی، از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این حقیقت بازگو شده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا: «ای مردم! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی کند».(۳)

آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوا دعوت کرده چنین می گوید: «این امت شماست امت واحد» (و تفاوت های میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بر دوگانگی و چندگانگی نیست) (وَإِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً). «و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من بپرهیزید» (وَ أَنَا رَبُّكُم فَاتَّقُونِ).

۱ - فاطر، آیه ۱۰.

۲ - اسراء، آیه ۷۰.

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۴۵۱۹، ذیل آیه مورد بحث.

به این ترتیب، آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی، و حذف هر گونه تبعیض و جدائی دعوت می کند، همان گونه که او پروردگار واحد است انسان ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل، باید از یک برنامه پیروی کنند، همان گونه که پیامبرانشان نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود: توحید و شناسائی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طبیات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی.

بعضی از مفسران «امت» را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند، نه به معنی جمعیت و جماعت، در حالی که ضمیر جمع در جمله «أَنَا رَبُّكُمْ» شاهد بر آن است که: منظور از امت، همان جماعت انسان ها است.

و لذا در تمام مواردی که کلمه «امت» در قرآن مجید به کار رفته، معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنائی که توأم با قرینه خاصی بوده و «امت» مجازاً به معنی مذهب به کار رفته است، مانند: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ: «ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم» (۱).

قابل توجه این که: مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره «انبیاء» آیه ۹۲ آمده است: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع «هذه» اشاره به امت های انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی، امت واحده بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت.

آن گاه، به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد، انسان ها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد: «اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند» (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا).

و عجب این که: «هر یک از این احزاب و گروه ها به آنچه نزد خود دارند خوشحالند و از دیگران بیزار» (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

«زُبُر» جمع «زبره» (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است، بنابراین جمله «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا» اشاره به تجزیه امت ها به گروه های مختلف است.

بعضی نیز احتمال داده اند: «زُبُر» جمع «زبور» به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را نفی کردند، در حالی که همه از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.

به هر حال، آیه فوق، یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروه ها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند، و اجازه نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!

این حالت که از خود خواهی، حب ذات افراطی، خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرد، بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت

امت ها است.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن، و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه غیر آن است، گاه به جایی می رسد که: اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود، انگشت در گوش می گذارد، و جامه بر سر می کشد و پا به فرار می نهد مبدا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود، آنچنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح (علیه السلام) بیان می کند: وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا:

«بار الها! هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی، انگشت ها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند».(۱)

و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.

لذا در آخرین آیه مورد بحث، می گوید: «اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل، گمراهی، غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند» که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ).

کلمه «حین» ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه «غَمَرَةٌ» (بر وزن ضربه) در اصل از «غمر» به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود

«غمیر» و «غامر» گفته اند، و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری هائی که انسان را در خود فرو می برد، نیز اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث، به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

- ۵۵ أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُنَادُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ
 ۵۶ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ
 ۵۷ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ
 ۵۸ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ
 ۵۹ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ
 ۶۰ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
 ۶۱ أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

ترجمه:

- ۵۵ - آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی که به عنوان کمک به آنان می دهیم.
 ۵۶ - برای این است که درهای خیرات را با شتاب به روی آنها بگشاییم!! (چنین نیست) بلکه آنها نمی فهمند.
 ۵۷ - مسلماً کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند.
 ۵۸ - و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند.
 ۵۹ - و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.
 ۶۰ - و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال، دل هایشان هراسناک است از این که به سوی پروردگارشان باز می گردند.
 ۶۱ - (آری) چنین کسانی در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.

تفسیر:

سبقت گیرندگان در خیرات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروه های لجوج، متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند، در آیات مورد بحث، به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده، می گوید: «آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم...» (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ).

«برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشاییم؟! (نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ).

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند؟ و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟.

نه، هرگز چنین نیست «بلکه آنها نمی فهمند» (بَلْ لَا يَشْعُرُونَ).

آنها نمی دانند، این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است.

آنها نمی دانند، خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد، تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک تر باشد؛ زیرا اگر درهای نعمت ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی ها پیدا کند، مجازات ها زیاد دردناک نخواهد بود. اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.

به علاوه این فراوانی نعمت، پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او

ضحیم تر می کند، تا آنجا که راه باز گشت بر او غیر ممکن می شود. این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به «استدراج در نعمت» تعبیر شده است. (۱)

ضمناً، جمله «نُمِدُّ» از ماده «امداد» و «مد» به معنی کامل کردن نقصان چیزی، و جلوگیری از قطع و پایان آن است.

* * *

بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه، چگونگی حال مؤمنان و سرعت کنندگان در خیرات را، ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید: نخست می گوید: «کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند» (إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

قابل توجه این که: «خشیت» به معنی هر گونه ترس نیست، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد، همچنین «مشفق» از ماده «اشفاق» و از ریشه «شفق» به معنی روشنایی آمیخته با تاریکی، به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است.

و از آنجا که «خشیت» بیشتر جنبه قلبی دارد، و «اشفاق» جنبه عملی را شامل می شود، ذکر این دو، به صورت علت و معلول در آیه، روشن می گردد، در حقیقت می فرماید: آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دل هایشان جای کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبت‌هایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است.

و به تعبیر دیگر «اشفاق» مرحله تکامل «خشیت» است که در عمل اثر

۱ - برای توضیح بیشتر درباره «استدراج»، به جلد هفتم، صفحه ۳۲، ذیل آیه ۱۸۲ سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

می گذارد، و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیت ها و می دارد.

آن گاه اضافه می کند: «کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ).

بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می رسد، می گوید: «کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی ورزند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ).

در واقع نفی شرک، نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است، و یا به تعبیر دیگر، ایمان به آیات پروردگار به «صفات ثبوتی» او اشاره می کند و نفی شرک، اشاره به «صفات سلبی» است، به هر حال، نفی هر گونه شرک - اعم از آشکار و نهان - (جلی و خفی) در این جمله درج است.

بعد از این، مرحله ایمان به معاد و رستخیز و توجه خاصی که مؤمنان راستین به این مسأله دارند، فرا می رسد، توجهی که آنها را در عمل، کاملاً کنترل می کند، می گوید: «و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند، اما با این حال خود را مقصر می دانند و دل هایشان ترسان از این است که سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند» (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ).

اینان همچون افراد کوتاه فکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجیبی پیدا کنند که

همه را در برابر خود کوچک و بی مقدار ببینند.

بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند، عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد، علی وار می گویند: آه، مِنْ قَلَّهِ الزَّادُ وَبُعْدَ السَّفَرِ! «آه، از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت»!

بعد از شرح این صفات چهارگانه، می فرماید: «چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند» (أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ). در واقع خیرات، نیکی ها و سعادت واقعی، آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا می پندارند، خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگی های اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند. آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است، از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند (دقت کنید).

ضمناً تعبیر به «يُسَارِعُونَ» که از باب «مفاعله» و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود، مشخص می کند، و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند.

- ۶۲ وَ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ
- ۶۳ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ
- ۶۴ حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ
- ۶۵ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهُ لَا تَنْصَرُونَ
- ۶۶ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ
- ۶۷ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ

ترجمه:

- ۶۲ - و ما هیچ کس را جزء به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم؛ و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید؛ و به آنان هیچ ستمی نمی شود.
- ۶۳ - ولی دل های آنها از این نامه اعمال (و روز حساب) در بی خبری فرو رفته؛ و اعمال (زشت) دیگری جز این دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.
- ۶۴ - تا زمانی که متنعمان مغرور آنها را در عذاب گرفتار سازیم؛ در این هنگام، ناله های دردناک سر می دهند!
- ۶۵ - (اما به آنها گفته می شود:) امروز فریاد نکنید، زیرا از سوی ما یاری نخواهید شد!
- ۶۶ - (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته آیات من پیوسته بر شما خوانده می شد؛ اما شما اعراض کرده به عقب باز می گشتید؟!
- ۶۷ - در حالی که در برابر او (پیامبر) استکبار می کردید، و شب ها در جلسات خود به بدگوئی می پرداختید!

تفسیر:

دل های فرو رفته در جهل!

از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤمنان - که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد - این اندیشه را برمی انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال، کار همه کس نیست، و از عهده همه بر نمی آید.

در نخستین آیه مورد بحث، به پاسخ پرداخته می گوید: «ما هیچ کس را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی کنیم» و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می خواهیم (وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

این تعبیر نشان می دهد: وظائف و احکام الهی در حدود توانائی انسان ها است، و در هر مورد، بیش از میزان قدرت و توانائی باشد، ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول: این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد، و بر آنها مقدم است.

و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید: چگونه اعمال این همه انسان ها از کوچک و بزرگ، مورد حساب و بررسی قرار می گیرد؟

اضافه می کند: «و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود» (وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هائی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت و نزد خداوند محفوظ است، پرونده هائی که گوئی زبان دارد و حق را بازگو می کند، به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند. (۱)

۱ - درباره «نامه اعمال» و حقیقت آن در جلد دوازدهم، ذیل آیه ۱۳ سوره «اسراء» بحث مشروحی داشته ایم، و همچنین در همان جلد، ذیل آیه ۴۹ سوره «کهف» بحث دیگری در این زمینه آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور از این کتاب که نزد پروردگار است، لوح محفوظ باشد و تعبیر به «لَدَيْنَا» (نزد ما) این تفسیر را تأیید می کند.

به هر حال، آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی شود، و همه دقیقاً ثبت خواهد شد، ایمان به این واقعیت، نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.

جمله یَنْطِقُ بِالْحَقِّ: «به حق سخن می گوید» که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده، شبیه تعبیری است که در فارسی نیز می گوئیم: فلان نامه به قدر کافی گویاست، یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد، گوئی خودش سخن می گوید و بدون احتیاج به مطالعه، حقایق را بازگو می کند.

جمله «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» نیز اشاره به این است که: با ثبت دقیق اعمال جائی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

ولی از این نظر که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند، بلافاصله اضافه می کند: «اما دل های این جمعیت کافر لجوج آن چنان در جهل و بی خبری فرو رفته که از نامه اعمال، روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است، غافلند» (بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا). (۱)

این انغمار و فرو رفتن در جهل و بی خبری به آنها اجازه نمی دهد، حقایق روشن را مشاهده کنند، شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند.

پس از آن، می افزاید: «آنها جز این اعمال دیگری هم دارند که پیوسته آن را

۱ - «هذا» ممکن است اشاره به نامه اعمال، و روز جزا، یا قرآن مجید، و یا برنامه صالحان بوده باشد که در آیات قبل به آن اشاره شده است.

انجام می دهند» (وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ). مفسران برای جمله «لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ» تفسیرهای گوناگونی گفته اند: بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند (بنابراین، «ذلک» اشاره به جهل آنها است) و اعمال، اشاره به گناهیانی است که از آنها از این رهگذر سر می زند. بعضی دیگر گفته اند: منظور این است: آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند. و بالاخره بعضی احتمال داده اند: منظور این است: برنامه این کافران با برنامه مؤمنان به کلی از هم جدا است، و دو خط مختلف را تعقیب می کند. این تفسیرها در نهایت، با هم منافاتی نداشته، قابل جمعند، آنچه باید به آن توجه داشت این است که: سر چشمه اعمال ننگین آنان، همان قرار گرفتن قلب هایشان در «غمره» و فرو رفتن در جهل و نادانی است.

اما آنها در این غفلت و بیخبری همچنان باقی می مانند «تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم، در این هنگام نعره استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد» و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ).

اما به آنها خطاب می شود: «فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد!» (لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ).

ذکر خصوص «مترفین» در اینجا با این که گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا

به خاطر آن است که آنها سردمداران گمراهی و ضلالتند، و یا برای آن که مجازات در مورد آنها دردناک تر خواهد بود.

ضمناً، منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا، یا عذاب آخرت و یا هر دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامنشان را فرا می گیرد، نعره و فریاد بر می آورند و استغاثه می کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.

آیه بعد، در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است، می گوید: «در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می شد اما به جای این که از آن، درس بیاموزید و بیدار شوید، اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید» (قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِرُ الصُّوْنَ).

«تَنْكِرُ الصُّوْنَ» از ماده «نکوص» به معنی عقب، عقب بر گشتن است، و «أَعْقَاب» جمع «عقب» (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است، مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و به قدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می گردد.

نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردید که «در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتید» (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ). (۱)

۱ - در این که ضمیر «به» به کدام کلمه باز می گردد در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به مسجد الحرام و حرم مکه باز گردانده اند، نظر به این که استکبار آنها به اتکاء این بود که خود را صاحبان حرم و متولیان خانه خدا می دانستند، ولی این احتمال ضعیف است؛ زیرا در آیات گذشته مطلقاً سخن از کعبه و حرم در میان نبوده است، بلکه ظاهر این است که: این ضمیر به قرآن مجید یا پیامبر باز می گردد، یعنی شما در برابر آیات قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) استکبار داشتید.

و یا اشاره به حالت عقب گرد آنها است که شما با این عقب گرد قصر استکبار و بی اعتنائی داشتید.

علاوه بر این «جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر، قرآن و مؤمنان بدگوئی می نمودید» (سامراً تَهْجُرُونَ).

«سامراً» از ماده «سمر» (بر وزن ثمر) به معنی گفتگوهای شبانه است.

بعضی از مفسران گفته اند: معنی اصلی این ماده «سایه ماه در شب» است که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده.

و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود - چنان که نقل کرده اند مشرکان عرب شب های ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می گفتند - این واژه در مورد آن به کار رفته، و اگر می بینیم به افراد گندم گون و یا خود گندم، «سمراء» گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است.

«تَهْجُرُونَ» از ماده «هجر» (بر وزن فجر) در اصل، به معنی دوری کردن و جدائی است، سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده؛ چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز «هجر» (بر وزن کفر) به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدائی است.

در آیه فوق، همین معنی اخیر منظور است یعنی شب ها تا مدت طولانی بیدار می مانید، همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.

و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است، به جای این که روز روشن با شهادت، بر منطق و دلیل تکیه کنند، شب های تاریک که چشم مردم در خواب است را انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتی های درون و گشودن عقده ها به ناسزاگوئی می پردازند.

قرآن می گوید: مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که: شما نه شهادت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه

بر خورد شما با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، یک بر خورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید.

- ۶۸ أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ
 ۶۹ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ
 ۷۰ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
 ۷۱ وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ
 بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ
 ۷۲ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
 ۷۳ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ۷۴ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ

ترجمه:

- ۶۸ - آیا در این گفتار نیندیشیدند، یا این که چیزی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟!
- ۶۹ - یا این که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند)، از این رو او را انکار می کنند؟!
- ۷۰ - یا می گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیشترشان از حق کراهت دارند (و گریزانند).
- ۷۱ - و اگر حق از هوس های آنها پیروی کند، آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری برای آنهاست، اما آنان (از آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند!
- ۷۲ - یا این که تو از آنها مزد و هزینه ای (در برابر دعوت) می خواهی؟ با این که مزد

پروردگارت بهتر، و او بهترین روزی دهندگان است.

۷۳ - به طور قطع، تو آنان را به راه راست دعوت می کنی.

۷۴ - اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرفند!

تفسیر:

بهانه های رنگارنگ منکران

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود، در آیات مورد بحث از بهانه هائی که ممکن است آنها برای خود در این زمینه بتراشند، و پاسخ دندان شکن آن، سخن می گوید، ضمناً علل واقعی اعراض و روی گردانی آنها را نیز شرح می دهد، که در پنج قسمت خلاصه می شود:

نخست می گوید: «آیا آنها در این گفتار (آیات الهی) تدبر و اندیشه نکردند؟ (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ).

آری، نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است، که اگر بود، مشکلات آنها حل می شد.

در دومین مرحله می گوید: «یا این که مطالبی برای آنها آمده است که برای نیاکانشان نیامده؟! (أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکیها و پاکیزگیها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که اینها سخنان نو ظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم.

و نیز می توانستند بگویند: اگر این مطالب حق بود، چرا خدا - که به همه انسان ها نظر لطف و مرحمت دارد - برای گذشتگان نفرستاد؟!»

ولی با توجه به این که: محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت همه پیامبران است، این بهانه جوئی ها بی معنی است.

در سومین مرحله، می گوید: «یا این که آنها پیامبرشان را نشناختند، لذا او را انکار می کنند» (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود، ممکن بود بگویند: سخنانش حق است، اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

اما اینها سابقه تو را به خوبی می دانند، در گذشته «محمد امین» ات می خواندند، به عقل، دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جایی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

در چهارمین مرحله، می گوید: «یا این که می گویند: او دیوانه است؟! (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ). یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم، مشکوک و مرموز نیست، اما به عقل و فکر او ایمان نداریم، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید؛ چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی، خود دلیل بر دیوانگی است!.

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جوئی نیز می گوید: «پیامبر برای آنها حق آورده است و سخنانش گواه بر این حقیقت است» (بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ).

«عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند!» (وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ).

آری، اینها سخنان حکیمانه است متنها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست، آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز، به آن می زنند!

در حالی که هیچ لزومی ندارد حق تابع تمایلات مردم باشد، که: «اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمان ها، زمین و هر آن کس در آنها است تباه می شدند!» (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ).

زیرا هوا و هوس های مردم معیار و ضابطه ای ندارد، بلکه، در بسیاری از موارد به سوی زشتی ها می گراید.

اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد، هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت!

سپس برای تأکید بیشتر، روی این موضوع می گوید: «بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر، یادآوری، توجه به خدا و مایه شرف، آبرو و حیثیت آنها است، ولی آنها از چیزی که مایه یادآوری و شرف و آبروی آنها است روی گردانند» (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ). (۱)

در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: «آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر، مزد و هزینه ای در برابر دعوت تقاضا می کنی؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است» (أَمْ تَسْأَلُهُمْ

۱ - تعبیر به «ذکرِهِمْ» ممکن است به معنی یادآوری آنها و بیداریشان تفسیر شود. و ممکن است به معنی شرف و حیثیت و یاد آنها در جامعه بشری بوده باشد. در عین حال این دو معنی با هم منافاتی ندارد و ما از هر دو معنی در تفسیر آیه استفاده کردیم.

خَرَجًا فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ). (۱)

بدون شک، اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند، علاوه بر این که: بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، وی را متهم می سازند که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی، این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزی ها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟.

به هر حال، قرآن با بیان گویائی که در این پنج مرحله، بیان داشته روشن می سازد: این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند، بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

در آیه بعد، به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت، چنین می گوید: «به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی» (وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی، صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیک ترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی نهایت است.

۱ - «خرج» و «خراج» از ماده «خروج» به معنی چیزی است که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می گردد، ولی «خرج» معنی وسیع تری از «خراج» دارد. «خرج» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: نقطه مقابل «دخل» است، ولی «خراج» معمولاً مالیات یا مال الاجاره ای است که برای زمین تعیین می شود.

گر چه، در بعضی از روایات اسلامی، صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده (۱) ولی چنان که بارها گفته ایم، این گونه روایات بیان بعضی از مصادق های روشن است، و هیچ منافاتی با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن، ایمان به مبدأ و معاد، تقوا، جهاد و عدل و داد ندارد.

و نتیجه طبیعی این موضوع، همان است که بدین صورت بازگو می کند: «و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، به طور مسلم از این صراط منحرفند» (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ).

«ناکب» از ماده «نکب» و «نکوب» به معنی انحراف از مسیر است، و «نکبت دنیا» - در مقابل روی آوردن دنیا - به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است: منظور از «صراط» در این آیه، همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است. این نیز، مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد، در جهان دیگر هم از صراط بهشت، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند؛ چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است.

تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت، و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق، به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد، احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا أُبُوَابَهُ وَصِرَاطَهُو سَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ:

«خداوند ما (رهبران دینی و الهی) را درهای وصول به معرفتش، صراط، طریق و جهتی که از آن به او می‌رسند قرار داده، بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند، از صراط حق منحرفند» (۱).

نکته‌ها:

۱ - حق پرستی و هوا پرستی

در آیات فوق، اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هوا پرستی بود، می‌فرمود: اگر حق، تابع هوا و هوس مردم گردد، نه تنها زمین و اهلش، که آسمان‌ها هم به فساد کشیده می‌شوند، تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست زیرا:

۱ - بدون شک، هوا و هوس‌های مردم یکسان نیست، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد، و حتی بسیار می‌شود هوا و هوس‌های یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال، اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد، نتیجه‌ای جز هرج و مرج، از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می‌پرستند، و بتی برای خود ساخته‌اند، اگر حق تسلیم این خواسته‌ها گردد، و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچ کس پنهان نخواهد بود.

۲ - تمایلات هوس‌آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقض‌هایش) نیز مفسده‌انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد، نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

۳ - تمایلات هوس‌آلود، همیشه یک بُعدی است و تنها یک زاویه را

۱ - «اصول کافی»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۴۹.

می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم، یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن، مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره «انبیاء» آمده است نیست: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند، به فساد کشیده می شوند».

بدیهی است «حق» همچون «صراط مستقیم» یکتا و یگانه است، این هوا و هوس ها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش «حق» و «هوا»، از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان، زمین و همه موجودات است؟ و یا از حق که رمز وحدت، توحید، نظم و هماهنگی است؟.

نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

۲ - صفات رهبر

از آیات فوق، ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:

آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکی ها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان، نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر این که: آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوس های مردم نمی شوند و به عکس آنچه دنیای امروز می پسندد، بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی گذارند.

آنها در ترویج مکتب حق، اصرار می‌ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد. دیگر این که: آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی‌طلبند. با انواع محرومیت‌ها می‌سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی‌کنند؛ چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!

* * *

۳ - چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! کدام اکثریت؟ در بسیاری از آیات قرآن - همچون آیات فوق - «اکثریت» مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که: می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و این امر بسیار سؤال‌انگیز است. در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه «اکثر»، ضمیر «هم» را ذکر می‌کند و غالباً به کافران، مشرکان و امثال آنها اشاره می‌کند، سخن نمی‌گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی می‌گوئیم که عنوان «اکثر الناس» (اکثر مردم) دارد مانند:

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: «ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند». (۱)

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: «ولی اکثر مردم نمی‌دانند». (۲)

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ: «ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند». (۳)

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ: «اکثر مردم هر چند کوشش و

۱ - بقره، آیه ۲۴۳.

۲ - اعراف، آیه ۱۸۷.

۳ - هود، آیه ۱۷.

تلاش کنی ایمان نمی آورند».(۱)

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا: «اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند».(۲)
وَأِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی
تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند».(۳)

از سوی دیگر، در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح
مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره «نساء» می خوانیم: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا:
«هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید، و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به
همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم، و بد جایگاهی دارد».

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض، می بینیم: یکی از معیارهای ترجیح، همان
شهرت در میان اصحاب، یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان که امام صادق(علیه السلام)
فرمود: يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَاتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَّا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَصْحَابِكَ
فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ
فِيهِ:

«(هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد) باید
نگاه کرد کدام یک از آن دو روایت مشهور و مورد قبول اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و
روایتی که شاذ و نادرست است و نزد

۱ - یوسف، آیه ۱۰۳.

۲ - اسراء، آیه ۸۹.

۳ - انعام، آیه ۱۱۶.

اصحاب تو مشهور نیست رها کرد؛ چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست» (۱).
و در «نهج البلاغه» می خوانیم: وَ الزُّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ:
«همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی پرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ»! (۲)
و نیز در «نهج البلاغه» می خوانیم: وَ الزُّمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ: «آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید» (۳).
و به این ترتیب، ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی سوم، ممکن است این فکر پیدا شود که: اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید؛ چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

اما با کمی دقت، در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:
جان کلام اینجا است که: اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.
ولی اگر اکثریت، ناآگاه و جاهل و بی خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن، چنان که قرآن

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۷۶، کتاب القضاء، باب ۹ از ابواب صفات القاضی (جلد

۲۷، صفحه ۱۰۶، چاپ آل البیت).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۲۷.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۱.

می گوید، انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب، برای به دست آمدن یک «دموکراسی سالم» باید نخست کوشش کرد: توده های جامعه، آگاه و مؤمن گردند، آن گاه نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گونه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که به اعتقاد ما، حتی اکثریت آگاه، رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است: بخشی از الزامات جوامع امروز، در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت، از اینجا ناشی می شود که: آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء، حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده های مردم است، و از آنجا که قدرت آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند، به علاوه بسیار می شود ناآگاهی توده ها برای آنها مقرون به صرفه است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده، تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز، قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید: بسیاری از بدبختی هائی که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که - حتی ذکر آنها شرم آور است - با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتش هائی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟.

و چه مظالم و بیدادگری هائی که اکثریت غیرمؤمن بر آن صحنه نگذارده است؟!.

- ۷۵ وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُؤُا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
- ۷۶ وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ
- ۷۷ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ
- ۷۸ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
- ۷۹ وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
- ۸۰ وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۷۵ - و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاری ها و مشکلاتشان را برطرف سازیم، (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و سرگردان می‌مانند!
- ۷۶ - و به راستی ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند، و نه به درگاهش تضرع می‌کنند!
- ۷۷ - تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنان بگشائیم، (و چنان گرفتار می‌شوند که) ناگهان به کلی مأیوس گردند.
- ۷۸ - و او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد؛ اما کمتر شکر او را به جا می‌آورید.
- ۷۹ - و او کسی است که شما را در زمین آفرید؛ و به سوی او محشور می‌شوید!
- ۸۰ - و او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ و رفت و آمد شب و روز از آن اوست؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث، خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می گوید.

نخست، می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی «اگر آنها را به وسیله نعمت ها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم (چنان آلوده اند که) باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی همچنان سرگردان می مانند» (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت و نعمت بیدار نشدند، از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست، زیرا «ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند، و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند» (وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ). (۱)
«تضرع» چنان که پیش از این هم گفته ایم، در اصل از ماده «ضرع» به معنی

۱ - «اسْتَكَانُوا» از ماده «سکون» به معنی ساکن شدن در هیئت خضوع و خشوع است، و در این صورت از باب «افتعال» خواهد بود که در اصل «استکنوا» بوده، فتحه کاف اشباع و تبدیل به الف و در نتیجه «اسْتَكَانُوا» شده است.

و بعضی گفته اند: از ماده «کون» از باب «استفعال» است به معنی طلب استقرار در مکان توأم با خضوع و خشوع می باشد، و به هر حال، حالت تواضع بنده را در برابر پروردگار منعکس می کند و این که بعضی آن را به معنی دعا ذکر کرده اند به خاطر آن است که دعا کردن یکی از مصادیق خضوع و تواضع است.

احتمال سومی نیز وجود دارد که از ماده «کین» (بر وزن عین) از باب «استفعال» باشد؛ زیرا این ماده به معنی خضوع آمده است، و تمام این معانی قریب الافق می باشند.

پستان گرفته شده، و «تضرع» به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است. یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور، سرکشی و خودکامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند. و اگر در پاره ای از روایات «تضرع» به معنی بلند کردن دست ها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده، در واقع بیان یکی از مصداق های این معنی وسیع است.

به هر حال، ما به این رحمت ها، نعمت ها و مجازات های بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان، سرکشی و لجajتشان، «تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود را به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مأیوس گردند» (حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ). (۱) در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد «مجازات های تربیتی» و «مجازات های پاکسازی و استیصال».

هدف در مجازات های قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند، ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند. ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرد این است که: به حکم و فرمان آفرینش ریشه کن شوند؛ چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده، و این خارهای راه تکامل انسان ها باید کنار زده شوند.

۱ - «مُبلِس» از ماده «ابلاس» به معنی اندوهی است که از شدت حادثه رخ می دهد و انسان را غالباً به سکوت و حیرت یا نومیدی و یأس می کشاند.

در این که: منظور از باباً ذا عذاب شدید: «دری از عذاب دردناک» چیست؟ در میان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ، سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند. بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر(صلی الله علیه و آله) چند سال دامن مشرکان را گرفت، تا آنجا که مواد غذایی به کلی نایاب شد، و مجبور به خوردن اشیائی شدند که در حال عادی هیچ کس حاضر به خوردن آنها نیست. بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان «بدر» بر سر آنان فرود آمد.

این احتمال، نیز وجود دارد که: این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند، که آغازش رحمت است، و سپس گوشمالی ها و کیفرهای تربیتی، و سرانجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده.(۱)

قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمت های الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته، می گوید: «او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می آورید» (وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

تکیه بر این سه نعمت (گوش، چشم و عقل) به خاطر آن است که: ابزار اصلی شناخت انسان، این سه می باشد، مسائل حسی را غالباً از طریق چشم و گوش درک می کند، و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل.

۱ - آیه «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» که قبل از این آیات است این تفسیر را تأیید می کند.

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینائی و شنوائی)، کافی است حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد، در نظر بگیریم که تا چه حدّ دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنائی، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو، عملاً بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویائی که در آغاز از طریق شنوائی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است، دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با این که زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب، این دو حس، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماورای طبیعت است، و در عین حال مأمور نقادی، نتیجه گیری، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر، کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟

و اگر نعمت گوش و چشم، در آیه فوق، بر عقل مقدم داشته شده، دلیلش روشن است. اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می دارد؟ ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان، برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد، و چشم مدتی بعد از آن. چرا که چشم های بسته در محیط تاریک رحم، هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل، بعد از تولد، مدت ها بسته است تا

تدریجاً به نور عادت کند، در حالی که گوش چنین نیست، حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنینی نیز قدرت شنوایی را دارد (۱) و صدای قلب مادر را می شنود. در حقیقت، بیان مواهب سه گانه فوق، انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می فرستد (همان گونه که علمای عقائد، بحث «شکر منعم» را پایه ای برای وجوب عقلی معرفه الله دانسته اند).

* * *

سپس در آیه بعد، به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته، چنین می گوید: «او کسی است که شما را در زمین آفرید» (وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ). (۲)

و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می گردید و دیگر بار «برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می شوید» (وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ). و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش، بیندیشید، کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مسأله معاد را دریابید.

* * *

بعد از ذکر مسأله آفرینش انسان، به مسأله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز - که از آیات بزرگ پروردگار است - پرداخته چنین می گوید: «او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است، آیا اندیشه نمی کنید؟! (وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

۱ - درباره ابزار سه گانه شناخت، در جلد ۱۱، صفحه ۳۳۵ به بعد، ذیل آیه ۷۸ سوره «نحل» سخن گفته ایم.

۲ - «ذَرَأَكُمْ» از ماده «ذرع» (بر وزن زرع) در اصل، به معنی آفرینش و ایجاد و اظهار است، ولی ماده «ذرو» (با واو که آن هم بر وزن زرع است) به معنی پراکنده ساختن آمده، این دو ماده را نباید با هم اشتباه کرد، و آیه مورد بحث ما از ماده اول است (متأسفانه در جلد هفتم تفسیر «نمونه» (در چاپ های قبل از تصحیح) صفحه ۱۹ اشتباهی در این زمینه رخ داده که به این وسیله اصلاح می کنیم).

و به این ترتیب، در آیات سه گانه اخیر، از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده، و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی، بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر، سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که، همه چیزش به فرمان او، و با اراده او صورت می گیرد.

جالب این که: آفرینش «مرگ» و «حیات» را در کنار آفرینش «شب» و «روز» قرار می دهد؛ چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی، همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است، همان گونه که در پرتو امواج نور، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند، و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می گراید.

همین گونه موجودات زنده با نور حیات، حرکت خود را آغاز می کنند، و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.

این نکته را سابقاً گفته ایم که: اختلاف شب و روز، ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک «خلف» و جانشین دیگری می شود.

و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول چهارگانه سال را به وجود می آورد، و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.

در هر حال، همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد.

به همین دلیل، در پایان آیه می گوید: أَفَلَا تَعْقِلُونَ: «آیا اندیشه نمی کنید؟!»

- ۸۱ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ
 ۸۲ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَافاً أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
 ۸۳ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
 ۸۴ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
 ۸۵ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
 ۸۶ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 ۸۷ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
 ۸۸ قُلْ مَن يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
 ۸۹ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ
 ۹۰ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

ترجمه:

- ۸۱ - (نه)، بلکه آنان نیز مثل آنچه پیشینیان گفته بودند گفتند.
 ۸۲ - آنها گفتند: «آیا هنگامی که مُردیم و خاک و استخوان هائی (پوسیده) شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!»
 ۸۳ - این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه های پیشینیان است!
 ۸۴ - بگو: «زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می دانید؟!»
 ۸۵ - به زودی می گویند: «همه از آن خداست!» بگو: «آیا متذکر نمی شوید؟!»

- ۸۶ - بگو: «چه کسی پروردگار آسمان های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟»
- ۸۷ - به زودی خواهند گفت: «همه اینها از آن خداست!» بگو: «آیا تقوا پیشه نمی کنید؟!»
- ۸۸ - بگو: «اگر می دانید، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی پناهان پناه می دهد، و نیاز به پناه دادن ندارد؟!»
- ۸۹ - خواهند گفت: «همه اینها از آن خداست!» بگو: «با این حال چگونه می گوئید سحر شده اید (و این سخنان سحر و افسون است)؟!»
- ۹۰ - نه، (واقع این است که) ما حق را برای آنها آوردیم؛ و آنان دروغ می گویند!

تفسیر:

قرآن وجدان آنها را به داوری می طلبد
آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را، به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد، در آیات مورد بحث، اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، می فرماید: «آنها همان می گویند که پیشینیان می گفتند» (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ).

«آنها از روی تعجب می گفتند: آیا هنگامی که ما مُردیم، خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟» (قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ). (۱)

۱ - مقدم داشتن «تراب» (خاک) بر «عظام» (استخوان ها):

یا به خاطر این است که: بازگشت خاک به زندگی نخستین عجیب تر است از بازگشت استخوان ها.

و یا اشاره به این که اجداد ما خاک شده اند و پدران ما تبدیل به استخوان پوسیده.

و یا اشاره به این که: نخست گوشت بدن انسان خاک می شود و در کنار استخوان ها قرار می گیرد و سپس استخوان ها خاک می گردند.

این باور کردنی نیست! «اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد» (لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ).
 «اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است» (إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).
 آفرینش مجدد، اسطوره ای است، حساب و کتاب افسانه ای دیگر، و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست!

* * *

و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مسأله معاد وحشت داشتند، و به همین دلیل، با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحاً و به طور مؤکد از معاد سخن می گوید.

لذا در دنباله آیات مورد بحث، از سه راه، منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد: از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی، سپس ربوبیت او، و سر انجام حاکمیتش بر مجموعه جهان، و از تمام این بحث ها چنین نتیجه می گیرد که او از هر نظر قدرت و توانائی بر مسأله معاد را دارد، و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان، عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب این که: در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرد و سخن آنها را به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید: «بگو زمین و کسانی که در زمین اند از آن کیست، اگر شما می دانید؟! (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

* * *

آن گاه اضافه می کند: آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند «در پاسخ تو می گویند: مالکیت زمین و آنچه در آن است

برای خدا است» (سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ).

ولی تو به آنها «بگو: اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید، چرا متذکر نمی شوید؟» (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

با این اعتراف صریح و روشن، چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمیرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ، دور می دانید؟

دگر بار دستور می دهد از آنها سؤال کن و «بگو: چه کسی پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟» (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند، «می گویند: همه اینها از آن خدا است» (سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ).

با این اقرار آشکار، به آنها «بگو: شما که خود به این واقعیت معترفید، چرا از خدا نمی ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید؟» (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمان ها و زمین سؤال کن! و «بگو: چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟» (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ).

«چه کسی به همه بی پناهان پناه می دهد؟ و نیاز به پناه دادن کسی ندارد؟» (وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ).

«اگر راستی از این واقعیت ها آگاهید» (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و «می گویند: ملکوت و حاکمیت، حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است» (سَيَقُولُونَ لَئِنْ).

«بگو: با این حال، چگونه می گوئید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) شما را سحر کرده و مسحور او شده اید؟» (قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ).

اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را «مالک» هستی می دانید، او را «خالق» هستی معرفی می کنید، او را «مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه» می شمیرید. کسی که این همه قدرت و توانائی دارد، و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است، آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده، باز هم به خاک باز گشته، لباس حیات در تنش بپوشاند، و مبعوث و محشورش کند؟!

چرا از واقعیت ها طفره می روید؟ چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را ساحر یا دیوانه می شمیرید؟ شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید!

سرانجام، به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه، می فرماید: نه سحر است، نه جادو و نه چیز دیگر، «بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند» (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

در بیان حقایق، از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.

نکته ها:

۱ - معنی چند لغت

«اساطیر» جمع «اسطوره» به گفته ارباب لغت، از ماده «سטר» در اصل، به معنی «صف» می باشد، از این رو، به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند، سطر می گویند.

به این ترتیب، «اسطوره» به معنی نوشته ها و سطور است که از دیگران به یادگار مانده، و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه، معمولاً به حکایات و داستان های خرافی و دروغین گفته می شود.

واژه «اساطیر» در قرآن نه (۹) بار تکرار شده، و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران، به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است.

«رب» - همان گونه که در جلد اول در تفسیر سوره «حمد» گفته ایم - به معنی «مالک مصلح» است، بنابراین، به هر کس که مالک چیزی باشد اطلاق نمی شود، بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح، حفظ و تدبیر ملک خویش است، به همین دلیل، گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است.

«ملکوت» از ریشه «ملک» (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است، و اضافه «واو» و «ت» برای تأکید و مبالغه می باشد.

«عرش» به معنی تخت پایه بلند است، و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود، این کلمه، هنگامی که در مورد پروردگار، به کار می رود به معنی «مجموعه عالم هستی» است که در حقیقت تخت حکومت و فرمان روائی او محسوب می شود، اما گاهی این کلمه، فقط بر جهان ماوراء طبیعت اطلاق می گردد، در مقابل «کرسی» که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند: «وَسِعَ»

كُرْسِيُّهٔ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۱).

۲ - معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

از آیات قرآن به خوبی بر می آید که: بیشترین مخالفت منکران معاد، روی مسأله معاد جسمانی و تعجب از بازگشت انسان خاک شده به زندگی و حیات بوده است. لذا بسیاری از آیات معاد روی مسأله قدرت خداوند تکیه می کند، و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد، تا تعجب آنها از مسأله حیات بعد از مرگ زائل گردد. در آیات مورد بحث، نیز همین مسأله از سه راه تعقیب شده:

نخست قدرت او را در مورد زمین و زمینیان.

و سپس آسمان ها و عرش عظیم.

و سرانجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش.

و به این ترتیب، هر سه، مصداق هائی از یک مفهومند.

این احتمال نیز وجود دارد که: هر یک از این سه بحث، اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد، می گوید:

اگر انکار شما به خاطر آن است که انسان های پوسیده و خاک شده، از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند، این اشتباه است؛ چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید. و اگر به خاطر این است که می گوئید: زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار

۱ - بقره، آیه ۲۵۵ - درباره «عرش» در جلد ۶، صفحه ۲۰۴، ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» مشروحاً بحث کرده ایم.

قادری دارد، شما که خودتان خدا را پروردگار آسمان ها و عرش می خوانید.
و اگر این انکار به خاطر آن است که: در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد مردگان ایراد دارید، آن هم بی جا است؛ زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید، به این ترتیب جایی برای انکار شما باقی نمی ماند.
همهانگ بودن پاسخ کفار، در سه مورد (سَيَقُولُونَ لَئِنْ تَفْسِيرُ اُولَی را تقویت می کند.

* * *

۳ - تفاوت آخر آیات

جالب این که: پس از ذکر سؤال و جواب اول، جمله: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: «آیا متذکر نمی شوید».
و پس از سؤال و جواب دوم: أَفَلَا تَتَّقُونَ: «آیا از خدا نمی ترسید».
و پس از سؤال و جواب سوم: فَأَنَّى تُسْحَرُونَ: «چگونه می گوئید اغفال و مسحور شده اید» آمده است.

در حقیقت اینها توبیخ ها و سرزنش هائی است که مرحله، به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روش های معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند، نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند، بعداً شدید و سرانجام شدیدتر!

* * *

۹۱ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ
وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ
۹۲ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

ترجمه:

۹۱ - خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می کنند!
۹۲ - او دانای نهان و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می دهند!

تفسیر:

شرک جهان را به تباهی می کشد

در آیات گذشته بحث هائی در زمینه معاد، مالکیت، حاکمیت و ربوبیت پروردگار بیان شد، آیات مورد بحث، به مسأله نفی شرک پرداخته، قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده، و به آن پاسخ می گوید:

نخست می فرماید: «خداوند هرگز فرزندی برای خود برگزیده است و معبود دیگری با او نیست» (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ).

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا، منحصر به مسیحیان نیست که «عیسی» (علیه السلام) را فرزند حقیقی! او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکین پیشین گرفته بودند.

از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشی از پدر است، برای فرشتگان یا حضرت مسیح (علیه السلام) و غیر او، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشن ترین مظاهر شرک است.

پس از آن به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته، چنین می گوید: «اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد، هر یک از این خدایان، مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد» (و طبعاً هر بخشی از عالم، با نظام خاصی اداره می شد، و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست) (إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ).

«به علاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود، سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند» و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (و لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

و در پایان آیه، به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

عصاره این سخن، این است که: ما به خوبی مشاهده می کنیم نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکم فرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است.

و به گفته دانشمندان، اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرد، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسائل جدید درباره جهان های دور دست کرده اند، نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است،

این از یکسو.

از سوی دیگر، لازمه «تعدد» همیشه نوعی «تباین» است؛ چرا که اگر دو چیز، از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنابراین، اگر برای این جهان، خدایان متعدد فرض کنیم، این چند گانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته، هر موجودی خواهان تکامل خویش است، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم، و طبعاً هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند، طبیعی است هر کدام در صدد تکامل خویش باشد، بخواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب، هر یک از دو جمله آیه فوق، اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که: ما برای این دلایل جنبه اقتناعی قائل باشیم نه منطقی. (۱)

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است: اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند، چه مانعی

۱ - مرحوم «علامه طباطبائی» در تفسیر «المیزان» برای جمله «وَأَعْلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» تفسیر دیگری دارد که خلاصه اش این است:

نظام های حاکم بر جهان گاهی در عرض یکدیگر قرار دارند، مانند نظام حاکم بر صحرا و دریا، و گاه در طول هم اند مانند نظام کلی حاکم بر مجموع منظومه شمسی و نظام حاکم بر کره زمین که جزئی از آن کلی است.

در صورت دوم یکی از این نظام ها، فوق دیگری قرار دارد و اگر هر یک از آنها وابسته به خدائی باشد، باید قبول کنیم که خدای حاکم بر نظام کلی در هر مورد برتر از خدای حاکم بر نظام جزئی است، و به این ترتیب، باید برای خدایان، سلسله مراتب قائل شویم (مانند سلسله مراتبی که در وزراء، استانداران و فرمانداران یک کشور است!) و قبول سلسله مراتب برای خدایان محال است (تفسیر المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۶۶).

دارد - فی المثل - جهان را با نظام شورائی اداره کنند؟! پاسخ این سؤال را مشروحاً در جلد سیزدهم ذیل آیه ۲۲ سوره «انبیاء» در بحث برهان تمنع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم.

آیه بعد، پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است، می گوید: «خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است» او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید، سراغ ندارد (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد، شما از آن آگاه باشید، اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بی خبر باشد؟! این بیان، در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه ۱۸ سوره «یونس» آمده است: قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ

بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ: «بگو آیا شما به خدا چیزی را خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست»؟! و سرانجام با این جمله، خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد: «خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند» (فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

پایان این آیه، کاملاً شبیه پایان آیه ۱۸ سوره «یونس» است در آنجا نیز می خوانیم: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»، و این نشان می دهد: هر دو آیه، یک مطلب را دنبال می کند. این جمله، ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است، و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد.

- ۹۳ قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيتْنِي مَا يُوعَدُونَ
 ۹۴ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
 ۹۵ وَ إِنَّا عَلَىٰ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ
 ۹۶ اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ
 ۹۷ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
 ۹۸ وَأَعُوذُ بِكَ رَبُّ أَنْ يَحْضُرُونِ

ترجمه:

- ۹۳ - بگو: «پروردگار من! اگر عذاب هائی را که به آنان وعده داده می شود به من نشان دهی (و در زندگی من آن را ببینم).
 ۹۴ - پروردگار من! مرا (در این عذاب ها) با گروه ستمگران قرار مده!»
 ۹۵ - و ما توانائیم که آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم!
 ۹۶ - بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)، ما به آنچه توصیف می کنند آگاهتریم!
 ۹۷ - و بگو: «پروردگارا! از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.
 ۹۸ - و از این که آنان نزد من حاضر شوند (نیز) - ای پروردگار من - به تو پناه می برم».

تفسیر:

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید
 گر چه در این آیات، روی سخن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، ولی هدف آیات گذشته
 را که تهدید کفار و مشرکان لجوج، به عذاب های الهی است، تعقیب می کند.
 نخست می گوید: «ای پیامبر! بگو: پروردگارا! اگر بخشی از عذاب هائی را که به این گروه
 سرکش، وعده می دهی به من نشان دهی...» (قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیْنِی مَا یُوعَدُونَ). (۱)

«پروردگارا! مرا در این عذاب ها با قوم ستمگر همراه مگردان» (رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ
 الظَّالِمِینَ).

تقاضایم این است: هر گاه عذاب قطعی تو دامن اینها را فرو گیرد، بر من منت گذار و مرا از
 این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم.
 بدون شک، عمل و برنامه پیامبر(صلی الله علیه وآله) چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی
 کند.

و نیز بدون شک، در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک
 مملکت عظیم یک نفر خداپرست وظیفه شناس باشد، و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار
 عذاب شوند، خدا آن یک نفر را نجات خواهد داد.
 ولی این دعای پیامبر(صلی الله علیه وآله) که به فرمان الهی انجام می گیرد، به خاطر این است
 که:

اولاً - به کافران مشرک اخطار کند که مسأله آن قدر جدی است که حتی

۱ - «إِمَّا» در آیه فوق مرکب از «إِنْ شرطیه» و «مَاء زائده» است که در اینجا به منظور تأکید
 آورده شده، و معمولاً برای این که «إِنْ شرطیه» بتواند بر سر فعلی در آید که با «نون تأکید»
 همراه است باید کلمه «ما» فاصله شود.

پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) باید خود را به خدا بسپارد، و نجات را از او بخواهد. ثانیاً - تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر، که هرگز از عذاب الهی ایمن نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.

و اما این که: منظور از این عذاب، چه عذابی است؟ بیشتر مفسران معتقدند: منظور مجازات های دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت، از جمله شکست سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ «بدر» بر آنها وارد آمد. (۱)

و با توجه به این که سوره «مؤمنون» مکی است و در آن روز مؤمنان، سخت در فشار بودند، این آیات یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود (نظیر این معنی در سوره «یونس» آیه ۶۶ نیز آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند: هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد. (۲) اما تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد.

و باز برای تأکید بیشتر، روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان، در آیه بعد اضافه می کند: «ما حتماً قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم» (وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُثَبِّتَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ).

و چنان که می دانیم، این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ - از جمله در صحنه جنگ بدر - به مرحله فعلیت در آمد، و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود، به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۱۷ و «المیزان» و «فی ظلال» و «ابوالفتح رازی» و «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۱۷، ذیل آیات مورد بحث.

دشمنان پیروز شد.

سپس، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: با این گروه، مدارا کن و «بدی های آنها را با عفو، گذشت و نیکی دفع کن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو» (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ).

در این راه عجله و شتابی نداشته باش، و بدان «ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاه تریم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ).

می دانیم: حرکات ناشایست، گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها، تو را ناراحت می کند، اما تو وظیفه نداری در برابر آن خشونت ها و زشت گوئی ها مقابله به مثل کنی، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روش ها برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است.

ولی در عین حال، باز هم خودت را به خدا بسپار «و بگو: پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم» (وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ).

نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه «به تو از این که آنها نزد من حاضر شوند پناه می برم» (وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ).

به تو پناه می برم که در جلسات من حضور یابند، که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است.

نکته ها:

۱ - «همزات شیاطین» چیست؟

«همزات» جمع «همزه» به معنی دفع و تحریک با شدت است، و اگر به حرف همزه، «همزه» می گویند، به خاطر آن است که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید، و به گفته بعضی از مفسران «همز»، «غمز» و «رمز» هر سه یک معنی را می رساند، منتهی «رمز» به مرحله خفیف، «غمز» از آن شدیدتر و «همز» نهایت شدت را بیان می کند. (۱)

و با توجه به این که: شیاطین، جمع است، همه شیطان های آشکار و پنهان، انس و جن را شامل می گردد.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» می خوانیم: امام (علیه السلام) در معنی آیه «وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» فرمود: مَا يَفْعُ فِي قَلْبِكَ مِنْ وَسْوَئِ الشَّيَاطِينِ: «منظور از آن، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد». (۲)

آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی، چنین تقاضائی را از خدا می کند، تکلیف دیگران روشن است، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است، بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارد نه تنها تحت تأثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند، که در مجلس آنها نیز حضور نیابند.

به این ترتیب، همه رهروان راه حق، باید به طور مداوم از القائات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.

۲ - پاسخ بدی به نیکی!

از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج، آن است که بدی ها

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی».

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۵۲.

را به نیکی پاسخ دهند، اینجاست که شور و غوغائی از درون وجدان آنها برمی خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل، حق را به طرف می دهد، و همین امر، در بسیاری از موارد، سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.

در سیره پیشوایان، روش عملی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی(علیهم السلام) بسیار خواننده ایم افراد یا جمعیت هائی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند، به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند، و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و باز گشت آنها به طریق حق گردیده.

قرآن بارها - و از جمله در آیات فوق - این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدی ها به مسلمانان گوشزد می کند، و حتی در آیه ۳۴ سوره «فصلت» می گوید: «نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند» (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

ولی ناگفته پیدا است این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد، و بر جرأت و جسارتش افزوده نگردد.

و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری، قبول و تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست، و شاید به همین دلیل، بعد از بیان این دستور در آیات فوق، بلافاصله به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده شده است: از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببر.

۹۹ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ
 ۱۰۰ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ
 بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

ترجمه:

۹۹ - تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: «پروردگار من! مرا باز گردانید!
 ۱۰۰ - شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می
 گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید! و پشت سر آنان برزخی است
 تا روزی که برانگیخته شوند!

تفسیر:

تقاضای ناممکن!

در تعقیب بحث هائی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر
 باطلشان گذشت، در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار
 می گیرند، چنین توصیف می کند:
 «آنها به این راه غلط خود همچنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد»
 (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ). (۱)

۱ - «حَتَّىٰ» در حقیقت غایتی است برای جمله محذوفی که از عبارات گذشته فهمیده می شود،
 و در تقدیر چنین است: إِنَّهُمْ يَسْتَمِرُّونَ عَلَىٰ هَذَا الْحَالِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ:
 «آنها بر این طریقه ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد» و این معنی از جمله «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا
 يَصِفُونَ» که در دو آیه قبل آمده، استفاده می شود (دقت کنید).

در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می بینند، پرده های غرور و غفلت از مقابل دیدگان شان کنار می رود گوئی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می بینند، عمر و سرمایه های از دست رفته و کوتاهی هائی را که در گذشته کرده و گناهانی را که مرتکب شده اند، و عواقب شوم آن را مشاهده می کنند.

اینجا است که فریاد او بلند شده، «می گوید: ای پروردگار من! مرا باز گردانید!» (قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ).

مرا باز گردانید «شاید گذشته خود را جبران کنم، و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم به جا آورم» (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).

اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچ کس، - نه نیکوکار و نه بدکار - نمی دهد، به او چنین پاسخ داده می شود: «نه! هرگز راه بازگشتی وجود ندارد» (كَلَّا).

«این سخنی است که او به زبان می گوید» (إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخاسته است، این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات، و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار، می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشیند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.

این شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره «انعام» می خوانیم: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ: «آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند».

و در پایان آیه، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به جهان اسرار آمیز «برزخ»

کرده، می گوید: «در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد» (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

نکته ها:

۱ - مخاطب در جمله «رب ارجعون» کیست؟

با توجه به این که کلمه «رَبِّ» مخفف «رَبِّی» به معنی «پروردگار من» می باشد، آغاز این جمله، نشان می دهد مخاطب، خداوند متعال است، ولی از آنجا که «ارجعون» (باز گردانید مرا) به صیغه «جمع» آمده، مخاطب نمی تواند خدا باشد، و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سؤال انگیز شده است.

جمعی از مفسران معتقدند: مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است (از این نظر که هر بزرگی اطرافیانی دارد) در زبان فارسی ما نیز معمول است که به مخاطب واحد، هنگام احترام «شما» می گوئیم.

ولی با توجه به این که این تعبیر در زبان عربی، مخصوصاً در اعصار گذشته، رایج نبوده، و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود، ضعف این تفسیر روشن است. (۱)

جمع دیگری از مفسران گفته اند: مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند، و گفتن کلمه «رَبِّ» یک نوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روزمره ما نیز فراوان است که: وقتی انسان در بحرانی سخت قرار

۱ - بعضی از مفسران آیه ۹ سوره «قصص» «قُرْءُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ» را که از زبان همسر فرعون به هنگام گرفتن قنداقه موسی از آب می باشد، نمونه ای از این تعبیر دانسته اند، که در آغاز آن مخاطب فرعون است، و در دنباله آن، مخاطب فرعون و اطرافیان او هستند که مأمور قتل پسران بنی اسرائیل بودند (دقت کنید).

می گیرد، نخست به درگاه خدا استغاثه می کند، و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند: «ای خدا! ای خدا! مرا نجات دهید، به کمک من بشتابید».

این تفسیر صحیح تر به نظر می رسد.

۲ - تفسیر جمله «فیما ترکت»

در آیات فوق خواندیم: کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند آنها را بازگردانند تا «آنچه را ترک گفته اند» با عمل صالح جبران کنند.

بعضی معتقدند: «فَیْمَا تَرَکْتَ» اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به «ترکه میت» تعبیر می شود.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است شاهی است بر این معنی، آنجا که فرمود: مَنْ مَنَعَ قِیْرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا مُسْلِمٍ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَکْتُ:

«کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و سخن خداوند «رب ارجعون...» نیز همین را می گوید» (۱).

در حالی که بعضی دیگر معنی وسیع تری برای آن قائلند و «ما ترکت» را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته، می دانند، یعنی: خداوند! مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام، جبران کنم، و حدیثی که در بالا نقل کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد، منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد.

و با توجه به این که این گونه افراد از تمام فرصت هائی که از دست داده اند،

۱ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۵۰۳ (چاپ دار الکتب الاسلامیه) و «ثواب الاعمال» و «من لایحضره الفقیه» (طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۵۲).

پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند، تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد. ضمناً، تعبیر به «لَعَلَّ» در جمله: لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً: «شاید عمل صالحی انجام دهم» ممکن است اشاره به این باشد که: این افراد آلوده و منحرف، از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند، و کم و بیش می دانند این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است، و ای بسا اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد، و حقیقت نیز همین است.

۳- «كَلَّا» در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

«كَلَّا» کلمه ای است که در لغت عرب برای منع، جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید، و در واقع نقطه مقابل «إِی» (آری) است که برای تصدیق می باشد. در پاسخ سؤال فوق، بعضی گفته اند: «كَلَّا» نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است، یعنی: راه بازگشت بسته شده و به هیچ وجه امکان پذیر نیست. بعضی دیگر گفته اند: این کلمه، برای نفی ادعای آنها است که می گویند: اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد، خداوند می گوید: این یک ادعای بی اساس و تو خالی است، اگر آنها باز گردند برنامه، همان برنامه پیشین است. در عین حال، هیچ مانعی ندارد این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که: این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده، ولی مسلّم است اختصاص به آنها ندارد، بلکه

تقاضای همه گنهکاران، ستمگران و آلودگان است که با دیدن سرنوشت دردناک خود در آستانه مرگ، از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.

۴ - جهان برزخ چیست؟

عالم برزخ چه عالمی است؟ و کجا است؟

دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست؟

آیا برزخ برای همه است؟ یا برای گروه معینی؟

و بالاخره وضع حال مؤمنان و صالحان و نیز کافران و بدکاران در آنجا چگونه است؟ اینها سؤالاتی است که در این زمینه وجود دارد، و در آیات و روایات اشاراتی به آن شده است و لازم است تا آنجا که وضع این نوشته اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم. واژه «برزخ» در اصل، به معنی چیزی است که در میان دو شیء، حائل می شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد «برزخ» گفته شده است، روی همین جهت، به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، «برزخ» گفته می شود.

دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به «عالم قبر» و یا «عالم ارواح» می شود، از طریق ادله نقلیه است، آیات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.

آیه مورد بحث (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) ظاهر در وجود چنین عالمی است، - هر چند بعضی خواسته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی

برای بازگشت به این دنیا معرفی کنند و گفته اند: مفهوم آیه این است که پشت سر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند - .

ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا تعبیر به *إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ*: «تا روز رستاخیز» دلیل بر این است که: این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته، نه میان انسان و دنیا. از آیاتی که صریحاً وجود چنین جهانی را اثبات می کند، آیات مربوط به حیات شهیدان است مانند: *وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ*: «هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (۱).

در اینجا خطاب به پیامبر است، و در آیه ۱۵۴ سوره «بقره» خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ*. نه تنها در مورد مؤمنان عالی مقامی همچون شهیدان، جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحاً در آیه ۴۶ سوره «مؤمن» آمده است، می فرماید:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ: «آنها (فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود: آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید». البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که: در صراحت و ظهور، به پایه آیات فوق نمی رسد، تنها مطلبی که در آیات برزخ، باید مورد توجه

قرار گیرد، این است که: به جز آیه مورد بحث - که مسأله برزخ را به طور کلی بیان کرده - بقیه مسأله را به صورت خصوصی - مثلاً در مورد «شهداء» یا «آل فرعون» - طرح کرده اند. اما روشن است: نه آل فرعون خصوصیتی دارند، - که همانند آنها در جهان بسیار بوده - و نه شهیدان؛ چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده، در آیه ۶۹ سوره «نساء» پیامبران، صدیقان، شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد و می فرماید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ».

درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ، سخنی داریم که در پایان این بحث به خواست خدا خواهد آمد.

و اما از نظر روایات - در کتب معروف شیعه و اهل تسنن، روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت، از جهان برزخ، عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد، سخن می گوید:

۱ - در حدیث معروفی که در کلمات قصار «نهج البلاغه» آمده است، می خوانیم: علی (علیه السلام) هنگام مراجعت از جنگ «صفین» وقتی نزدیک کوفه، کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید، رو به سوی قبرها کرده، چنین گفت:

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ! يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ! يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ! يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ! يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ! أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ، أَمَّا الدُّوْرُ فَقَدْ سَكَنْتَ، وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحْتَ، وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ؟

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَاخْبَرُوكُمُ أَنْ خَيْرَ

الرَّادِ التَّقْوَى:

«ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکان های خالی، و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! ای وحشت زدگان! شما در این راه بر ما پیشی گرفتید، و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، اگر از اخبار دنیا برسید: به شما می گویم: خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسراتان به نکاح دیگران در آمدند، و اموالتان تقسیم شد، اینها خبرهایی است که نزد ما است، نزد شما چه خبر؟!»

سپس رو به یارانش کرده، فرمود: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتماً به شما خبر می دهند: بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است» (۱)

روشن است: تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یک نوع حیات برزخی است، می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.

۲ - در حدیث دیگری از «اصبغ بن نباته» از علی (علیه السلام) می خوانیم: روزی حضرت از «کوفه» خارج شد و به نزدیک سرزمین «غری» (نجف) آمد و از آن گذشت «اصبغ» می گوید: ما به او رسیدیم، در حالی که دیدیم روی زمین دراز کشیده است «قنبر» گفت: ای امیرمؤمنان! اجازه نمی دهی عبا را زیر پای شما پهن کنم؟ فرمود: نه، اینجا سرزمینی است که خاک های مؤمنان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است. «اصبغ» می گوید: عرض کردم، خاک مؤمن را فهمیدم چیست؟ اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

فرمود: يَا بَنَ نَبَاتِهِ! لَوْ كُشِفَ لَكُمْ لَرَأَيْتُمْ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الظَّهْرِ حَلَقًا حَلَقًا، يَتَزَاوَرُونَ وَ يَتَحَدَّثُونَ، إِنَّ فِي هَذَا الظَّهْرِ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ بِوَادِي بَرَهوتِ نَسَمَةُ كُلِّ كَافِرٍ:

«ای فرزندان «نباته» اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود، ارواح مؤمنان را می بینید که در اینجا حلقه، حلقه نشسته اند، یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤمنان است و در وادی برهوت ارواح کافران».(۱)

۳ - در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْقَبْرَ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ!

«قبر باغی است از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنم»! ۲.

۴ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ... وَ اللَّهُ مَا نَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ:

«برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ»! ۳.

۵ - در حدیث دیگری که در کتاب «کافی» نقل شده است، بعد از ذکر این جمله، می خوانیم: راوی از امام سؤال کرد: وَ مَا الْبَرْزَخُ؟ «برزخ چیست؟» امام فرمود: الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد» ۴.

۶ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می کنند: ارواح مؤمنان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟! امام فرمود: لا، الْمُؤْمِنُ

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۴۲. ۲ و ۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه

أُكْرِمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ وَلَكِنْ فِي أُنْدَانٍ كَأُنْدَانِهِمْ: «چنین نیست، مؤمن نزد خدا گرامی تر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند، بلکه ارواح مؤمنین در بدن هائی همانند بدن هایشان قرار دارد».(۱)

این حدیث، اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد، ولی دارای یک نوع تجرد برزخی است.

۷ - باز در حدیث دیگری که در کتاب «کافی» نقل شده از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: در مورد ارواح مؤمنین از حضرتش سؤال کردند، فرمود: فِي حُجُرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا: «آنها در حجره هائی از بهشت قرار دارند، از غذاهای بهشتی می خورند، و از نوشیدنی هایش می نوشند، و می گویند: پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده هائی که به ما داده ای وفا فرما».(۲)

۸ - در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است: هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می رود، ارواح مؤمنین او را احاطه می کنند و از کسانی که در دنیا بوده اند، زنده اند یا مرده اند جستجو می کنند، اگر بگویند فلان کس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نمی بینند، می گویند: حتماً سقوط کرده (یعنی در دوزخ قرار گرفته!) ۳.

پیدا است منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق، بهشت و دوزخ برزخی است، نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.

۱ - «کافی»، طبق نقل «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۶۸.

۲ و ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۶۹.

خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می کنیم:

روایات فراوانی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می گوید.

روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می کند.

روایاتی که از حوادث «شب معراج» و تماس پیامبر(صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیاء و پیامبران سخن می گوید.

روایاتی که می گوید: نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده، بعد از مرگ به او می رسد... و مانند آن.(۱)

۵ - برزخ و ارتباط با عالم ارواح

گرچه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم ارواح دارند دروغ می گویند، یا گرفتار تخیل و پندارند، ولی طبق تحقیقاتی که انجام شده است این امر به اثبات رسیده که «ارتباط با عالم ارواح» امکان پذیر است، و این امر برای جمعی از آگاهان، به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح، حقایقی را درک کرده اند.

این امر، خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است، و نشان می دهد: بعد از عالم دنیا و مرگ جسم، و قبل از قیام آخرت، جهان دیگری وجود دارد.(۲)

۱ - این روایات را مرحوم «سید عبدالله شبّر» در کتاب «تسلیه الفؤاد فی بیان الموت و المعاد» گردآوری کرده است.

۲ - برای توضیح بیشتر در مسأله ارتباط ارواح به کتاب «عود ارواح و ارتباط با ارواح» و کتاب «جهان پس از مرگ»، مراجعه فرمائید.

همچنین دلائل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فناء جسم در دست داریم، خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است (دقت کنید).

۶ - ترسیمی از عالم برزخ

اگر از شاخ و برگ ها صرف نظر کنیم، در میان علمای اسلام، در مورد مسأله برزخ، عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد، و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است؛ زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن همان گونه که گفتیم صریحاً در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی ندارند. (۱)

نه تنها این دسته از نیکوکاران متنعمند، که گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنان که درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت، قبلاً اشاره کردیم. (۲) و روایات نیز چنان که دانستیم در منابع اسلامی در حدّ تواتر است.

بنابراین، اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست، مهم آن است که: بدانیم زندگی برزخی چگونه است؟ که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشن ترین آنها آن است که: روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان، در اجساد لطیفی قرار می گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف برکنار است،

۱ - آل عمران، آیه ۱۶۹

۲ - غافر، آیه ۴۶.

و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن «قالب مثالی» یا «بدن مثالی» می گویند که نه، به کلی مجرد است، و نه مادی محض، بلکه دارای یک نوع «تجرد برزخی» است. بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که: در آن حال، ممکن است با مشاهده نعمت هائی به راستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متألم شود آنچنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می شود، و به هنگام دیدن خواب های هولناک، فریاد می کشد، نعره می زند، پیچ و تاب می خورد، بدن او غرق عرق می شود. حتی بعضی معتقدند: در حال خواب، به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می کند، و حتی بالاتر از آن معتقدند: روح قوی در حال بیداری نیز می تواند همان تجرد برزخی را پیدا کند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خواب های مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد.^(۱)

بلکه بعضی تصریح می کنند: قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی، جدا می شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدائی - چنان که گفتیم - برای او حاصل می شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم، اصل مطلب را نمی توان انکار کرد؛ چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

۱ - مرحوم «علامه مجلسی» ضمن بیان این مطلب در «بحار الانوار» تصریح می کند: تشبیه حالت برزخ به حالت رویا و خواب در بسیاری از اخبار وارد شده، و حتی امکان دارد نفوس قویه عالیه، دارای جسدهای مثالی متعددی باشند، و به این وسیله روایاتی که می گوید: امامان نزد هر کس در حال جان دادن حاضر می شوند، نیاز به توجیه و تفسیری نخواهد داشت (بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۱).

ضمناً، از آنچه گفتیم، پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می گویند: اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مسأله تناسخ است؛ چرا که تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسم های متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم «شیخ بهائی» به طرز روشنی بیان کرده است، او می گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند، این است که: روح بعد از ویرانی این بدن، به بدن دیگری در همین عالم بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در «جهان برزخ» تا قیام قیامت که باز به بدن های نخستین به فرمان خدا بر می گردد، هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد، و اگر می بینید ما تناسخ را شدیداً انکار کرده و معتقدان آن را تکفیر می کنیم، به خاطر آن است که: آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند، و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند. (۱)

و اگر همانطور که بعضی گفته اند: قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد، پاسخ مسأله تناسخ روشن تر می شود؛ زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده، بلکه بعضی از قالب های خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است.

سؤال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که: از بعضی آیات قرآن استفاده می شود، گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنان که در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره «روم» می خوانیم: «گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند، ولی به زودی مؤمنان آگاه به آنها می گویند: شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت، مکث

کرده اید و هم اکنون روز قیامت است». پاسخ این ایراد، در روایات متعددی چنین داده شده است: مردم سه گروهند: گروهی مؤمنان خالص، گروهی کافران خالص، و گروهی متوسط و مستضعفند. جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است، اما گروه سوم در یک نوع حالت بی خبری، عالم برزخ را طی می کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد ۶ «بحار الانوار» بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود).

- ۱۰۱ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
 ۱۰۲ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 ۱۰۳ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
 ۱۰۴ تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ

ترجمه:

- ۱۰۱ - هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند!
 ۱۰۲ - کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است، همان رستگارانند!
 ۱۰۳ - و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند.
 ۱۰۴ - شعله های سوزان آتش (همچون شمشیر) به صورتهایشان نواخته می شود؛ و در دوزخ چهره ای عبوس دارند.

تفسیر:

- گوشه ای از مجازات بدکاران
 در آیات گذشته، چنان که دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث، سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

نخست چنین می گوید: «هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤال نمی کنند» (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ). می دانیم طبق آیات قرآن دو بار «نفخ صور» می شود: یک بار به هنگام پایان گرفتن این جهان، و پس از نفخ صور، تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت، پس از نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسان ها به حیات نوین باز می گردند، و آماده حساب و جزا می شوند.

«نفخ صور» به معنی دمیدن در شیپور است، ولی این تعبیر، تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره «زمر»، بیان خواهیم کرد. به هر حال، در آیه فوق، به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده:

یکی از کار افتادن نسب ها است؛ زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است، سبب می شود افراد مجرم از بسیاری از مجازات ها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش، و هیچ کس نمی تواند حتی از برادر، فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.

دیگر این که: آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی، از حال یکدیگر به هیچ وجه سؤال نمی کنند، آن روز، روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، و برادر، برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند، ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است!

چنان که در آغاز سوره «حج» خواندیم: «يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ».

این احتمال در تفسیر جمله «وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ» نیز وجود دارد که: منظور این است از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند؛ زیرا می دانند این تقاضا به هیچ وجه مفید و مؤثر نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: منظور از نفی سؤال، آن است که از نسب هم نمی پرسند، و تأکیدی است بر جمله «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ».

البته تفسیر اول، از همه روشن تر به نظر می رسد، هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد، و ممکن است جمله فوق، اشاره به همه این معانی باشد.

در اینجا سؤال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده، و آن این که: از پاره ای از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود در روز قیامت، مردم از یکدیگر سؤال می کنند، مانند آیه ۲۷ سوره «صافات» که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: «آنها رو به یکدیگر نموده و سؤال های (سرزنش آمیز) از یکدیگر می کنند».

و در همان سوره، آیه ۵۰ از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت، رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند) سؤال می کنند (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ).

نظیر این معنی در آیه ۲۵ سوره «طور» نیز آمده.

اکنون سؤال این است: این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید: در قیامت از یکدیگر سؤال نمی کنند، سازگار می باشد؟

ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم، پاسخ این سؤال را روشن می سازد؛ زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر، بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است. در حالی که نفی سؤال از یکدیگر، مربوط به مراحل نخستین رستخیز است که هول و اضطراب و وحشت آن قدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند. و به تعبیر دیگر، قیامت «مواقفی» دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف، منشأ سؤالاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.

بعد از قیام قیامت، نخستین مسأله، مسأله سنجش اعمال است، با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده، گروهی اعمال پروزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، درباره این گروه می فرماید: «کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگارانند» (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

«موازين» جمع «میزان» به معنی وسیله سنجش وزن است، و چنان که قبلاً به طور مشروح گفته ایم، منظور از «میزان سنجش اعمال» یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار می رود نیست.

بلکه منظور، وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند، و به تعبیر دیگر، میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل سنجش را شامل می شود، و به طوری که از روایات مختلف برمی آید، میزان سنجش اعمال انسان ها و حتی خود انسان ها در آن روز، پیشوایان بزرگ و انسان های نمونه اند.

در حدیثی می خوانیم: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ هُمُ الْمَوَازِينُ:

«امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و امامان از دودمان او میزان های سنجش اعمالند» (۱). بنابراین، انسان ها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند، و در این مقایسه روشن می شود تا چه اندازه با آنها شباهت دارند. از همین طریق، «افراد» و «اعمال» وزین، از بی وزن و سنگین، از تو خالی و با ارزش، از بی ارزش، و پرمایه ها از بی مایه، تشخیص داده می شوند. ضمناً، سرّ ذکر «موازن» به صورت جمع، نیز روشن می گردد؛ چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند، متعددند. این احتمال، نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان، و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای به طور آشکارتری می درخشیدند، و به این ترتیب، هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.

* * *

«اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح، میزان اعمالشان سبک (یا بی وزن) است کسانی هستند که: سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود» (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ). تعبیر، به خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ: «جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند» اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه، یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند، بی آن که در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

* * *

آیه بعد، بخشی از عذاب های دردناک آنها را چنین شرح می دهد: «شعله های گرم و سوزان آتش، همچون شمشیر به صورت های آنها نواخته می شود» (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ). «و آنها از شدت ناراحتی و عذاب، در دوزخ، چهره ای عبوس و در هم کشیده دارند» (وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ).

«تَلْفَحُ» از ماده «لفح» (بر وزن فتح) در اصل، به معنی ضربه شمشیر است و از آنجا که شعله های آتش، یا نور شدید آفتاب، و باد سموم، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود، به طور کنایه در این معنی به کار می رود.

«کالح» از ماده «کلوح» (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که: بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود، به طوری که لب ها از هم باز می ماند. (۱)

نکته ها:

۱ - آن روز که نسب ها از اثر می افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسان ها حکم فرما است غالباً در جهان دیگر، دگرگون می شود، از جمله، مسأله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است، و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.

اما با توجه به این که ارزش های زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و

۱ - تفسیر «قرطبی» - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۳ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۱۹ و تفسیر «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

عمل صالح است، مسأله انتساب به فلان شخص، یا طایفه و قبیله، جائی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاری ها نجات می دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است، و نه از فرزندان کاری ساخته است: **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**: «روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان * تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد». (۱)

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برسد، باز مشمول همین حکم است، و به همین دلیل، در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان بزرگوار می خوانیم، که بعضی از نزدیک ترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان، یا انحراف از خط اصیل اسلام، رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گرچه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: **كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَ نَسَبِي**: «پیوند هر حسب (۲) و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من». (۳)

ولی به گفته مرحوم «علامه طباطبائی» (رحمه الله) در «المیزان» به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتاب های خود گاهی از «عبدالله بن عمر» و گاهی از خود «عمر بن الخطاب» و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسب ها در قیامت می دهد، و اصولی که از قرآن استفاده شده، و از طرز رفتار

۱ - شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲ - «حسب» از نظر لغت به معنی افتخاراتی است که نیاکان و پدر و اجداد انسان داشته اند و گاه به معنی خلق و خوی خود انسان نیز می آید ولی در اینجا منظور همان معنی اول است (به لسان العرب، ماده حسب مراجعه شود).

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۱۹، ذیل آیه مورد بحث.

پیامبر با منحرفان بی ایمان، بر می آید این است که: تفاوتی میان انسان ها از این نظر نیست. لذا در حدیثی که صاحب کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» از «طاووس» (یمانی) از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده، می خوانیم: خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا: «خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی او کند هر چند فرزندی از قریش باشد». (۱)

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندارد که این احترام، خود احترامی است به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده، نیز ظاهراً ناظر به همین معنی است.

* * *

۲ - داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که «غزالی» در کتاب «بحر المحبۃ» از «اصمعی» نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

«اصمعی» می گوید: «در «مکه» بودم، شبی بود ماهتابی، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم، صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم، چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:

۱ - «مناقب ابن شهر آشوب»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۶۴.

یا سَیِّدِی وَ مَوْلایِ نَامَتِ الْعُیُونُ وَ غَابَتِ النُّجُومُ، وَ أَنْتَ مَلِکُ حَیِّ قَیُّومُ، لَا تَأْخُذُکَ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ، غَلَقْتَ الْمُلُوکُ أَبْوَابَهَا وَ أَقَامْتَ عَلَیْهَا حُرَّاسَهَا وَ حُجَّابَهَا وَ قَدْ خَلَى کُلُّ حَبِیبٍ بِحَبِیبِهِ، وَ بَابُکَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِینَ، فَهَا أَنَا سَائِلُکَ بِبَابِکَ، مُذْنِبٌ فَقِیْرٌ، خَاطِئٌ مُسْکِنٌ، جِئْتُکَ أَرْجُو رَحْمَتَکَ یا رَحِیمُ، وَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَیَّ بِطُفُفِکَ یا کَرِیمُ!

«ای بزرگ و ای آقای من! ای خدای من! چشم های بندگان در خواب فرو رفته، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده، و از دیده ها پنهان شده اند، و تو خداوند حی و قیومی، هرگز خواب سنگین و خفیف دامن کبريائی تو را نمی گیرد. در این دل شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و نگهبانان و حاجبان بر آنها گمارده اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده، تنها در خانه ای که برای سائلان گشوده است، در خانه تو است.

هم اکنون به در خانه تو آمده ام، خطاکار و مستمندم، آمده ام از تو امید رحمت دارم ای رحیم! آمده ام نظر لطف را می طلبم ای کریم!». سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.

یا مَنْ یُجِیبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِی الظُّلَمِیَا کَاشِفَ الْکَرْبِ وَ الْبُلُوْیَ مَعَ السَّقَمِ
قَدْ نَامَ وَ قَدْ کَانَ حَوْلَ الْبَیْتِ وَ انْتَبَهَوْا *** وَ عَیْنُ جُودِکَ یا قَیُّومُ لَمْ تَنَمْ
إِنْ کَانَ جُودُکَ لَا یَرْجُو إِلَّا ذُوْوَ شَرَفٍ *** فَمَنْ یَجُودُ عَلَی الْعَاصِیْنَ بِالنَّعَمِ...
«ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکی های شب اجابت می کنی.

ای کسی که دردها، رنج ها و بلاها را بر طرف می سازی.
 میهمانان تو بر گرد خانه ات خوابیده اند و بیدار می شوند.
 اما چشم جود و سخای تو ای قیوم هرگز به خواب فرو نمی رود.
 اگر جود و احسان تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد.
 پس چه کسی بر گناهکاران جود و بخشش کند؟
 (گناهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند)؟
 سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:
 إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! إِنَّ أَطْعَمَكَ بِعِلْمِي وَ مَعْرِفَتِي فَلَكَ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّةُ عَلَيَّ وَ إِنَّ عَصَيْتَكَ
 بِجَهْلِي فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ:
 «خدای من! آقا و مولای من! اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام حمد شایسته تو
 است و رهین منت توام.
 و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است...»
 بار دیگر سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت: يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ مَا طَابَتْ الدُّنْيَا
 إِلَّا بِذِكْرِكَ، وَ مَا طَابَتْ الْعُقْبَى إِلَّا بِعَفْوِكَ، وَ مَا طَابَتْ الْأَيَّامُ إِلَّا بِطَاعَتِكَ، وَ مَا طَابَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا
 بِمَحَبَّتِكَ وَ مَا طَابَتْ النَّعِيمُ إِلَّا بِمَغْفِرَتِكَ!
 «ای خدای من و ای آقا و مولای من! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست، و آخرت بی عفو تو
 شایسته نیست، روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است، و دل ها بی محبتت آلوده، و
 نعمت ها بی آمرزش ناگوار...»
 «اصمعی» می گوید: آن جوان باز هم ادامه داد، و اشعار تکان دهنده و بسیار جذاب دیگری در
 همین مضمون بیان کرد، و آن قدر خواند و خواند که بی هوش شد و به روی زمین افتاد،
 نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم (نور ماهتاب در

صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد(علیه السلام) است.

سرش را به دامن گرفتم، و سخت به حال او گریستم، قطره اشکم بر صورتش افتاد به هوش آمد، چشمان خویش را گشوده، فرمود: مَنْ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ؟! «کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته؟».

عرض کردم: اصمعی هستم ای سید و مولای من، این چه گریه و این چه بی تابی است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده؟ مگر خداوند درباره شما فرموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». امام برخاست و نشست و فرمود:

ای اصمعی! هیئات هیئات! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده، هر چند غلام حبشی باشد، و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد، مگر قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: ... فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ... «هنگامی که نفخ صور می شود و قیام قیامت، نسب ها به درد نمی خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد».

اصمعی می گوید: هنگامی که چنین دیدم او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم». (۱)

۳- تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده ایم که: عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان، متناسب با جرم هائی است که انجام می گیرد و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق، سوختگی شدید صورت ها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لب ها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای «سبک وزنان» بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است، و با توجه به این معنی که آنها غالباً کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند، و گاه، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند، و با استهزاء و سخریه می نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود.

- ۱۰۵ اَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ
 ۱۰۶ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ
 ۱۰۷ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ
 ۱۰۸ قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ
 ۱۰۹ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا
 وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
 ۱۱۰ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحَّكُونَ
 ۱۱۱ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ

ترجمه:

- ۱۰۵ - (به آنها گفته می شود:) آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد، پس آن را تکذیب می کردید؟!
 ۱۰۶ - می گویند: «پروردگارا! بدبختی ما بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم.
 ۱۰۷ - پروردگارا! ما را از این (دوزخ) بیرون آر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)»!
 ۱۰۸ - (خداوند) می گوید: «دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگوئید!
 ۱۰۹ - (فراموش کرده اید) گروهی از بندگانم می گفتند: «پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ ما را ببخش و بر ما رحم کن؛ و تو بهترین رحم کنندگانی!
 ۱۱۰ - اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید تا شما را از یاد من غافل کردند؛ و شما به آنان می خندیدید!

۱۱۱ - ولی من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم؛ آنها پیروز و رستگارانند!

تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته، سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن، آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند.

نخست خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز، مخاطب ساخته می گوید: «آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد، و آن را تکذیب می کردید؟» (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ). (۱)

آیا به اندازه کافی آیات و دلایل روشن به وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم؟ آیا با شما اتمام حجت نکردم، اما شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید؟! مخصوصاً با توجه به جمله «تُتْلَىٰ» و «تُكَذِّبُونَ» که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می شود، تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همان گونه که تکذیب آنها در برابر این آیات!

آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می کنند «می گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم» (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ).

«شِقْوَةٌ» و «شَقَاوَةٌ» ضد سعادت است، و به معنی فراهم بودن اسباب

۱ - در حقیقت، این جمله دارای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَلَمْ تَكُنْ...».

گرفتاری، مجازات و بلا است، و به تعبیر دیگر، شرّ و آفتی است که دامان انسان را می گیرد، در حالی که سعادت، به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال، گفتار و نیت ما نمی باشد.

و اعتقاد به این که سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می شود، پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاش های همه راهنمایان و معلمان بشر است، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیت ها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاری ها درست شده، یا برای تفسیر موارد ناآگاهی ها.

بر این اساس، گنهکاران دوزخی صریحاً اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد، اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

شاید با این اعترافات می خواهند جلب رحمت پروردگار کنند، لذا بلافاصله اضافه می کنند: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر!» و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا).

«هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم» و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فَإِنْ عُدْنَا فَنَا ظَالِمُونَ).

آنها این سخن را در حالی می گویند که: گوئی از این واقعیت بی خبرند، که سرای آخرت دار جزا است نه عمل، و باز گشت به دنیا امکان پذیر نیست.

به همین دلیل، با قاطعیت تمام، به آنها چنین پاسخ داده: «خداوند می گوید:

دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگوئید!» (قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ).

جمله «اخسئوا» که به صورت فعل امر است، معمولاً برای دور کردن سگ به کار می رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

آن گاه دلیل این سخن را چنین بیان می کند: «آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من، می گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، ما را ببخش بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی؟! (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ).

«اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آن قدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد» (فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي).

«و شما پیوسته به آنها می خندیدید و بر سخنان، عقائد، رفتار و کردارشان پوزخند می زدید» (وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحَكُونَ).

«ولی امروز، به خاطر آن صبر، استقامت و پایمردی در مقابل آن همه استهزا و عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند» (إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید، کسی به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.

و به این ترتیب، در چهار آیه اخیر، عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است.

گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را به دست خود فراهم ساختند با مسخره کردن یاران حق، و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند، آری آنها که مؤمنان را تحقیر کردند، باید گرفتار بدترین تحقیر شوند. و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایداریشان در برابر دشمنان مغرور، از خود راضی و بی منطق و استقامت در ادامه راه «الله» بزرگ ترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند.

- ۱۱۲ قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ
 ۱۱۳ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِثِينَ
 ۱۱۴ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 ۱۱۵ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْتُمْ خُلِقْتُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لَا تَرْجِعُونَ
 ۱۱۶ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

ترجمه:

- ۱۱۲ - (خداوند) می گوید: «چند سال در روی زمین توقف کردید؟»
 ۱۱۳ - (در پاسخ) می گویند: «تنها به اندازه یک روز، یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند بپرس!»
 ۱۱۴ - می گوید: «(آری)، شما مقدار کمی توقف نمودید اگر می دانستید!»
 ۱۱۵ - آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟!
 ۱۱۶ - پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از این که شما را بی هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!

تفسیر:

کوتاهی عمر این جهان

از آنجا که در آیات گذشته، بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود، در تعقیب آن در این قسمت از آیات، نوعی دیگر از مجازات های روانی آنها که

به صورت سرزنش های الهی است مطرح شده:

نخست، می گوید: «در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده، می گوید: شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید؟» (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ). کلمه «ارض» در این آیه و همچنین قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می دهد: منظور سؤال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است. و این که جمعی از مفسران گفته اند: منظور سؤال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد، بعید به نظر می رسد، هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود. (۱)

اما آنها در این مقایسه، زندگی دنیا را به قدری کوتاه می بینند که «در پاسخ می گویند: ما تنها به اندازه یک روز، یا حتی کمتر از آن، به اندازه بخشی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم» (قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ). در حقیقت، عمرهای طولانی در دنیا گوئی لحظه های زودگذری هستند در برابر زندگی آخرت، که هم نعمت هایش جاویدان است و هم مجازات هایش نامحدود.

۱ - در سوره «روم»، آیات ۵۵ و ۵۶ می خوانیم: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ:

«هنگامی که قیامت بر پا می شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که ما جز ساعتی درنگ نکردیم، آری، آنها این گونه در دنیا نیز دروغ می گفتند * ولی آنها که دارای علم و ایمانند به آنان می گویند: مدت توقف شما در کتاب الهی ثبت است، و تا روز رستاخیز توقف کردید، و هم اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید».

این آیه نشان می دهد: سؤال و پاسخ، مربوط به توقف در برزخ است و اگر آن را قرینه بر آیات مورد بحث قرار دهیم، مفهوم آن نیز توقف در برزخ خواهد بود، ولی همانگونه که گفتیم: قرائن موجود در آیات مورد بحث، برتری دارد و نشان می دهد: سؤال و جواب مربوط به توقف در دنیا است.

سپس برای تأکید سخن خود، یا برای این که پاسخ دقیق تری گفته باشند، عرض می کنند: خداوند! «از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سؤال کن» (فَسْئَلِ الْعَادِّينَ).

ممکن است منظور از «عادّین» (شمرندگان) همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقاً نگاه داشته اند؛ زیرا آنها بهتر و دقیق تر از هر کس این حساب را می دانند.

اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها «می فرماید: آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید» (قَالَ إِنَّ لِبَيْتِكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ). در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند آنچنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود، که دنیا را جاودانی می پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه! لذا خداوند می فرماید: آری، اگر شما آگاهی داشتید، به این واقعیت که در قیامت به آن پی بردید، در همان دنیا آشنا می شدید. (۱)

در آیه بعد، از راهی دیگر، راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می شود، و می گوید: «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده

۱ - طبق آنچه در بالا گفتیم: کلمه «لَوْ» در آیه فوق «شرطیه» است، و جمله ای نیز در تقدیر است و مجموعاً چنین می شود: «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، عَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ مَا لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا». ولی بعضی از مفسران گفته اند: کلمه «لَوْ» در اینجا به معنی «لیت» است، بنابراین، جمله چنین معنی می دهد: «ای کاش شما این مطلب را در دنیا می دانستید».

آفریده ایم، و به سوی ما باز گشت نخواهید کرد»؟! (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ).

این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلائل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن این که: اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه هائی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد، چنان که در نکته ها شرح داده خواهد شد.

و از آنجا که این گفتار، یعنی عبث نبودن خلقت، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد، در آیه بعد اضافه می کند: «خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست، و پروردگار عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد» (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيم).

در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند، که جاهل و ناآگاه، یا ضعیف و ناتوان، یا ذاتاً وجودی باطل و بیهوده باشد، اما خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (الله). خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الْمَلِكُ). و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الْحَقُّ) چگونه ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد؟!.

و اگر تصور شود ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با جمله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: «هیچ خدائی جز او نیست» آن را نفی می کند و با تأکید بر

ربوبیت خداوند (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) که مفهومش مالک مصلح است، هدفدار بودن جهان را مشخص تر می سازد.

خلاصه این که در این آیه، علاوه بر ذکر کلمه «الله» که خود اشاره اجمالی به تمام صفات کمالیه خدا است، بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده: مالکیت و حاکمیت خدا، سپس حقانیت وجود او، و دیگر عدم وجود شریک برای او، و سرانجام مقام ربوبیت، و اینها همه دلیلی است بر این که او کاری بی هدف انجام نمی دهد، و دنیا و انسان ها را عبث نیافریده است.

کلمه «عرش» چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند، محسوب می شود (زیرا عرش در لغت به معنی تخت پایه بلند مخصوصاً تخت حکومت زمامداران است، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت پروردگار).

برای توضیح بیشتر درباره معنی «عرش» در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۰۴ به بعد، ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

و اما این که «عرش» توصیف به «کریم» شده است، به خاطر این است که: واژه «کریم» در اصل، به معنی شریف، پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است، توصیف به «کریم» شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که: توصیف به «کریم» مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسان ها نیست، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود چنان که در سوره «حج» ذیل آیه ۵۰ در مورد مؤمنان صالح می خوانیم: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. «برای آنها آمرزش و روزی کریم (پر ارزش و پر برکت) است» و به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: این صفت در مورد نیکی های کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود، بلکه مخصوص مواردی است که

خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد.

نکته:

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم، از جمله دلائلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده، «مسأله مطالعه نظام این جهان» است، و به تعبیر دیگر، مطالعه این «نشأه اولی» گواهی می دهد که «نشأه آخری» بعد از آن است.

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم:

ما از یکسو می بینیم جهان آفرینش، هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم، فوق العاده وسیع، پرشکوه و اعجاب انگیز است، اسرار این جهان به قدری است که دانشمندان بزرگ معترفند، تمام معلومات بشر در برابر آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ، بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است.

هر یک از کهکشان های عظیم این عالم، شامل چندین میلیارد ستاره است، تعداد کهکشان ها و فواصل آنها آن قدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور، که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند، وحشت آور است.

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته، همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیم ترین واحدهای آن دیده می شود.

و انسان در این میان، لافل، کامل ترین موجودی است که ما می شناسیم و عالی ترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم، اینها همه از یکسو.

از سوی دیگر، می بینیم این عالی ترین محصول شناخته شده عالم هستی

یعنی انسان، در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتی ها و مشکلاتی بزرگ می شود! او هنوز دوران طفولیت را با همه رنج ها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته، و نفسی تازه نکرده، دوران پر غوغای جوانی با طوفان های شدید و کوبنده اش فرا می رسد. و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقت بارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است هدف این دستگاه بزرگ و عظیم، و این اعجوبه خلقت، که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید این دوران های سه گانه را با رنج ها و مشکلاتش طی کند، مقداری غذا مصرف کرده، لباسی بپوشد، بخوابد و بیدار شود، و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد؟!.

اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست؟

آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟! فرض کنید: ملیون ها سال نوع انسان در این دنیا بماند، و نسل ها یکی پس از دیگری بیایند و بروند، علوم مادی آن قدر ترقی کند که بهترین تغذیه، لباس، مسکن و عالی ترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد، اما آیا این خوردن، نوشیدن، پوشیدن، خوابیدن و بیدار شدن، ارزش این را دارد که این همه تشکیلات برای آن قرار دهند؟

بنابراین، مطالعه این جهان با عظمت به تنهایی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیع تر و گسترده تر، جاودانی و ابدی، تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد، و آن را از هیچی و پوچی در

آورد.

به همین دلیل، عجیب نیست فلاسفه مادی گرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند، این عالم را بی هدف و پوچ بدانند.

به راستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها هم صدا می شدیم، این است که می گوئیم: اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود، لذا در آیه ۶۶ سوره «واقعہ» می خوانیم: **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ**: «شما که این جهان - نشأه اولی - را دیدید، چرا متذکر نمی شوید» و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟! *

۱۱۷ وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

۱۱۸ وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

ترجمه:

- ۱۱۷ - و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ یقیناً کافران رستگار نخواهند شد!
- ۱۱۸ - و بگو: «پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن؛ و تو بهترین رحم کنندگانی!»

تفسیر:

رستگاران و نارسنگاران

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مسأله «معاد» بود و تکیه بر صفات پروردگار، در نخستین آیه مورد بحث، به توحید و نفی هر گونه شرک اشاره کرده و بحث «مبدأ و معاد» را به این وسیله تکمیل نموده، می فرماید: «هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود» (وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ). (۱)

۱ - بعضی از مفسران جمله «فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» را جزای شرط در جمله «وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ» دانسته اند و جمله «لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» جمله معترضه میان شرط و جزا می دانند و نتیجه اش تأکید هدف نهائی جمله است.

ولی بعضی دیگر جمله «لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» را جزای شرط دانسته و جمله «فَإِنَّمَا حِسَابُهُ...» را تفریع می دانند، اما این احتمال، با قواعد شناخته شده از ادبیات عرب هماهنگ نیست؛ چرا که طبق قاعده باید در این گونه موارد «فاء» بر سر جزاء باشد و گفته شود: «فَلَا بُرْهَانَ لَهُ». ۲

بعضی نیز احتمال داده اند: این جمله صفت یا حال باشد ولی احتمال اول از همه نزدیک تر به نظر می رسد، هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نیست.

آری، مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیل های آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن، مطالبی واهی و بی اساس است، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند، اما شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند، و مسلّم است خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند، می رسد.

و در پایان آیه می فرماید: «کافران رستگار نخواهند شد» و نتیجه کارشان در این حسابرسی الهی روشن است (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ).

چه جالب است که: این سوره با «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شد و با «لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» بحث هایش به پایان می رسد، و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

در آخرین آیه این سوره شریفه، به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «بگو پروردگارا! مرا ببخش، و مشمول رحمت خود قرار ده، و تو بهترین رحم کنندگانی» (وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند، و جمعی گرفتار ظلم و ستم، تو خود را به خدا بسپار، در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

و مسلّم است این دستور، برای همه مؤمنان است هر چند مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) می باشد.

در روایتی نقل شده است: «آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش

خدا است، و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند، و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و فلاح و رستگاری است» (۱).

بعید نیست، منظور از سه آیه نخست این سوره، سه آیه ای است که بعد از جمله «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آمده که: یکی دعوت به خشوع در نماز، و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده، و سومی دعوت به زکات می کند، که یکی رابطه انسان است با خدا، و دیگری با خلق، و سومی با خویشان.

و منظور از چهار آیه اخیر، آیه ۱۱۵ به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق، مسأله معاد، و آن گاه توحید، و سپس انقطاع الی الله و توجه به پروردگار می گوید.

بار الها! به حق مؤمنانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای - که در طلیعه آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) هستند - ما را در صف این گروه قرار ده! و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس!

خداوند! ما را مشمول غفران و رحمتت فرما! که «ارحم الراحمین» توئی! پروردگارا! پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاه ها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن.

إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

پایان سوره مؤمنون (۲)

شب ۲۵ / محرم الحرام / ۱۴۰۳

۲۱ / ۸ / ۱۳۶۱

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۸، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - پایان تصحیح: ۵ / صفر / ۱۴۲۵ - مطابق ۸ / ۱ / ۱۳۸۳ (مشهد مقدس).

سوره نور

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۶۴ آیه است

جزء ۱۸ قرآن کریم

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگی های جنسی دانست؛ چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق مختلف از آلودگی های جنسی دور می زند و این هدف، در چند مرحله پیاده شده است: مرحله اول - بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده.

مرحله دوم - به این امر می پردازد که: اجرای این حدّ شدید، مسأله ساده ای نیست، و از نظر موازین قضائی اسلام شرط سنگینی دارد، نسبت به غیر مرد و همسرش «چهار شاهد» و در مورد مرد و همسرش برنامه «لعان» که شرح آن خواهد آمد باید اجرا گردد، و حتی اگر کسی که دیگری را متهم می سازد نتواند ادعای خود را در محکمه قضاوت اسلامی به ثبوت برساند خود مجازات شدید (چهار پنجم حدّ زنا) خواهد داشت، تا کسی تصور نکند می تواند، با متهم ساختن دیگران به سادگی آنها را به مجازات اسلامی بکشاند، بلکه به عکس، خودش گرفتار مجازات خواهد شد.

سپس به همین مناسبت «حدیث معروف افک» و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می کند، تا کاملاً روشن شود، شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

در مرحله سوم - برای این که تصور نشود، اسلام تنها به مجازات گنهکار قناعت می کند، به یکی از مهمترین راه های پیشگیری از آلودگی های جنسی

پرداخته، مسأله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان، و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده، مشروحاً در این زمینه بحث می کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم چرانی و بی حجابی است، و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگی ها بر طرف نخواهد شد.

در مرحله چهارم - باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت، دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می کند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی، با ارضای نامشروع مبارزه کند.

در مرحله پنجم - بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می کند، که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اطاق آنها نشوند، و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد.

و به همین مناسبت، بعضی دیگر از آداب زندگی خانوادگی را، هر چند با مسائل جنسی ارتباط ندارد، ذکر می کند.

در مرحله ششم - که در لابلای این بحث ها طرح شده، بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدأ و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ذکر می کند؛ چرا که پشتوانه همه برنامه های عملی و اخلاقی، همان مسائل اعتقادی، ایمان به مبدأ و معاد و حقانیت نبوت است، و تا این ریشه نباشد آن شاخ و برگ ها و گل و میوه ها شکوفا نمی گردد.

ضمناً، به مناسبت بحث های مربوط به ایمان و عمل صالح، سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل، به میان آمده و به بعضی از دستورات دیگر اسلام نیز اشاره شده است که در مجموع یک واحد کامل و جامع را تشکیل می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نُورٍ أُعْطِيَ مِنْ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ فِيمَا مَضَى وَ فِيمَا بَقِيَ: «کسی که سوره نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده، ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَ فُرُوجَكُمْ بِتِلَاوَةِ سُورَةِ النُّورِ وَ حَصَّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ، فَإِنَّ مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَتَهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يَزِنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ:

«اموال خود را از تلف و دامن خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد، احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد».(۲)

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته، نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۲۲، آغاز سوره «نور».

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، و کتاب «ثواب الاعمال»، صفحه ۱۰۹ (طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۶۸).

- ۱ سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
- ۲ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
- ۳ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - (این) سوره ای است که آن را فرو فرستادیم، (و عمل به آن را) واجب نمودیم، و در آن آیات روشنی نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید!
- ۲ - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!
- ۳ - مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است!

تفسیر:

حدّ «زانی» و «زانیه»

می دانیم نام این سوره، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است، ولی گذشته از این، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است، به انسان ها، به خانواده ها، به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبان ها و سخن ها نورانیت تقوا و راستی، و به دل ها و جان ها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد.

نخستین آیه این سوره، در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحث های سوره دارد، می گوید: «این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید» (سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

«سوره» از ماده «سور» به معنی ارتفاع و بلندی بنا است، سپس به دیوارهای بلندی که سابقاً اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند، «سور» می گفتند، و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد، تدریجاً این کلمه، به قطعه و بخشی از چیزی - از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است - اطلاق گردیده.

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند: «سوره» به بناهای زیبا، بلند و برافراشته گفته می شود، و به بخش های مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می گویند، به همین تناسب به بخش های مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است. (۱)

۱ - «لسان العرب»، جلد ۴، ماده «سور».

به هر حال این تعبیر، اشاره به این حقیقت است که: تمام احکام و مطالب این سوره، اعم از عقائد، آداب و دستورات، همه دارای اهمیت فوق العاده ای است؛ زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

مخصوصاً جمله فَرَضْنَاهَا: «آن را فرض کردیم» با توجه به معنی «فرض» که به معنی «قطع» می باشد نیز این معنی را تأکید می کند.

تعبیر به «آیات بینات» ممکن است اشاره به حقایقی از توحید، مبدأ، معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده، در برابر «فَرَضْنَاهَا» که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره، بیان گردیده، و به عبارت دیگر، یکی اشاره به «عقائد» است و دیگری اشاره به «احکام».

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «آیات بینات»، دلائلی است که برای احکام مفروض، در این سوره آمده است.

جمله لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: «شاید شما متذکر شوید» بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسان ها نهفته است، و بر این اساس، توضیح آنها یک نوع «تذکر و یاد آوری» محسوب می شود.

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم، پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته، می گوید: «زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید» (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ).

و برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: «هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رأفت (محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید» (وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و سر انجام، در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل و نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده، می گوید: «و باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند» (وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ). در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱ - حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر، و بدون مجوز شرعی است).

۲ - تأکید بر این که در اجرای این حدّ الهی گرفتار محبت ها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد متنها برای خشتی کردن انگیزه های این گونه احساسات، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد؛ چرا که نشانه ایمان به مبدأ و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریع نشده، و ایمان به معاد، سبب می شود که انسان در برابر تخلف ها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که توجه به آن لازم است:!

يُؤْتَى بِوَالٍ نَّقْصٍ مِنَ الْحَدِّ سَوْطًا فَيَقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟

فَيَقُولُ: رَحْمَةً لِّعِبَادِكَ، فَيَقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي؟ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، وَيُؤْتَى بِمَنْ زَادَ سَوْطًا، فَيَقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟

فَيَقُولُ لِيُتَّهَوا عَنْ مَعَاصِيكَ! فَيَقُولُ: أَنْتَ أَحْكَمُ بِهِ مِنِّي؟ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ!

«روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حدّ الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟

می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به

آنها از من مهربان تر بودی؟! و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید!

دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حدّ الهی افزوده، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاه تر و حکیم تر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند» (۱).

۳ - دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است؛ چرا که هدف تنها این نیست گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود.

و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همان گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب، اساس پاسخ این سؤال که: چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود؛ زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است «خداوند ستار العیوب» راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه، و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً، در یک جامعه سالم باید «تخلف از قانون» با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۴۸.

آبروی خود، بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس های سرکش آنها است.

از آنجا که در آیه مورد بحث، سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است، سؤالی پیش می آید که: ازدواج مشروع با چنین زنانی چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می گوید: «مرد زناکار جز با زن آلوده دامن یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همان گونه که زن آلوده دامن جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد» (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ). «و این کار بر مؤمنان تحریم شده است» (وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

در این که این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگی ها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت «جمله خبریه» بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند: این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد؛ چرا که بیماری های اخلاقی همچون بیماری های جسمی غالباً واگیردار است.

و از این گذشته، این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

به علاوه، فرزندان که در چنین دامن های لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات، اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله «وَ حُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» است که در آن تعبیر به تحریم شده. و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند. حتی بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته اند: «مردی از مسلمانان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه خواست که با «ام مهزول» - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود، و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! - ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت». (۱)

در حدیث دیگری نیز از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حَلَّ الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود». (۲)

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که: بسیاری از احکام به صورت «جمله خبریه» بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت «امر» و «نهی» باشد. ضمناً، باید توجه داشت عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث، و «قرطبی» در تفسیر خود ذیل همین آیه، این حدیث را نقل کرده اند.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث.

اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» همپراز گناه «شرک» است؛ چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده: شخص زناکار در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود قال رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)... لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخُلْعِ الْقَمِيصِ: «شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مؤمن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همان گونه که پیراهن را از تن»! (۱)

* * *

نکته ها:

۱ - مواردی که حکم زنا اعدام است
آنچه در آیه فوق در مورد حدّ زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله «زناى محصن و محصنه» است که حدّ آن با تحقق شرائط، اعدام است. منظور از «محصن» مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و «محصنه» به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است. هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود، حدّ او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم، در کتب فقهی مشروحاً آمده است.

۱ - «اصول کافی»، جلد دوم، صفحه ۳۲، حدیث ۱، طبع دار الکتب الاسلامیه، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۷۱.

و نیز زناى با محارم حکم آن اعدام است.
همچنین زناى به عُنْف و جبر حکم آن نیز همین است.
البته در بعضی از موارد، علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

۲ - چرا زانیه مقدم ذکر شده؟
بدون شک این عمل منافى عفت، از همه کس قبیح است، ولى از زنان، زشت تر و قبیح تر است؛ چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن، دلیل بر تمرد شدیدتری است.
از این گذشته، عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود، اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.
این احتمال نیز وجود دارد که: سر چشمه وسوسه این کار، بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد، عامل اصلی محسوب می شوند.
مجموع این جهات، سبب شده که زن آلوده، بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم شده است.
ولى زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

۳ - مجازات در حضور جمع چرا؟
آیه فوق که به صورت «امر» است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حدّ زنا می رساند، ولى ناگفته پیدا است قرآن شرط نکرده حتماً در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح، متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور

چه تعداد از مردم لازم است. (۱)

فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم:

اولاً - درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع.

ثانیاً - شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً - هر گاه اجرای حد، در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعاً - حضور جمعیت، مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.

خامساً - ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد پردازد که حضور جمعیت موضع را روشن ساخته و جلوی فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

۴ - حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» چنین بر می آید، قبل از نزول حکم سوره «نور» درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد، تعیین شده است (فَأُمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایداء و آزار بوده است (فَاذْوَهُمَا).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث، آن را در یک صد تازیانه محدود و معین نموده.

۱ - جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حد تردید کرده اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است، نه استحباب.

بنابراین، حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یک صد تازیانه حدّ و حدودی برای حکم آزار است. (۱)

۵ - افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع!

بدون شک، مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند حداکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بی گناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد، عفو و گذشت شود.

ولی بعد از ثبوت جرم، و مسلم شدن حدّ باید قاطعیت به خرج داد، و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیان بخش است بپرهیزند.

مخصوصاً در آیه مورد بحث، تعبیر به «فِي دَيْنِ اللَّهِ» شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز، نهی شده؛ زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز، بر آنها بیشتر است، اما نمی توان انکار کرد که: اقلیتی وجود دارند طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز - همان گونه که سابقاً اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۰۶ به بعد، ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

۶ - شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم: ظاهر آیات فوق، تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند. بنابراین، اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده، و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان «زانی» و «زانیه» بر آنها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید: تفسیر آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...» چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَرِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا، قَدْ شَهَرُوا وَعُرِفُوا بِهِ، وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ، فَمَنْ أَقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّنَا، أَوْ شَهَرَ بِالزَّنَا، لَمْ يَنْبَغِ لِاحِدٍ أَنْ يُنَاكِحَهُ حَتَّى يُعْرِفَ مِنْهُ تَوْبَتَهُ.

«این آیه، اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود». (۱)

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۵ (جلد ۲۰، صفحه ۴۳۹، چاپ آل البیت).

۷- فلسفه تحریم زنا

فکر نمی‌کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل، دامن فرد و جامعه را می‌گیرد، بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک، نظام خانواده را در هم می‌ریزد. رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می‌کند. فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می‌شوند، در جامعه زیاد می‌کند.

این عمل ننگین، سبب انواع برخوردها و کشمکش‌ها در میان هوسبازان است. به علاوه بیماری‌های روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است، بر کسی پنهان نیست. کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن، از آثار شوم این عمل می‌باشد. (۱)

* * *

۱- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۳۲ سوره «اسراء» مطالعه فرمائید.

- ۴ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
- ۵ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۴ - و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند!
- ۵ - مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته، مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار، بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلا فاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می کنند، باید برای اثبات این ادعا، چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر

یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید!» (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند:

«و هرگز شهادت آنها را نپذیرید» (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

«و آنها فاسقانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به این ترتیب، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، که در دراز مدت نیز، سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، به علاوه داغ فسق بر پیشانیان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است، حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَنْمَاتَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ: «هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد، ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب»! (۱)

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل، توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد، خدا

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۶۹، باب التهمه و سوء الظن (جلد ۲، صفحه ۳۶۱، چاپ آل البيت).

غفور و رحیم است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). در این که این استثناء، تنها از جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» است و یا به جمله «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» نیز باز می گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است، اگر به هر دو جمله باز گردد، نتیجه اش این است که: به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می شود. اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در «اصول فقه» پذیرفته شده، استثنائاتی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد، مگر این که: قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه ای موجود است؛ زیرا هنگامی که به وسیله توبه حکم فسق برداشته شود، دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود؛ چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجدداً تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) رسیده نیز روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند، از شخص سؤال کننده، می پرسد: «فقهائی که نزد شما هستند چه می گویند؟» عرض می کند: آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!

امام (علیه السلام) می فرماید: بِئْسَ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَلَمْ يُعْلَمْ مِنْهُ إِلَّا

خَيْرٌ جَازَتْ شَهَادَتُهُ: «آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه کند، و جز خیر از او دیده نشود، شهادتش پذیرفته خواهد شد».(۱)

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابدأ» در جمله «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» دلیل بر عمومیت حکم است، و می دانیم هر عموم قابل استثناء می باشد (مخصوصاً استثنای متصل) بنابراین تصور این که تعبیر «ابدأ» مانع از تأثیر توبه خواهد بود، اشتباه محض است.

نکته ها:

۱ - معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر، یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است در بسیاری از موارد آسیب هائی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد، دشنام دادن و نسبت های ناروا به کار رفته است؛ چرا که گوئی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که: در آیات مورد بحث، و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است، مثلاً نفرموده است: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزِّنَا: «کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند»؛ زیرا در مفهوم «يَرْمُونَ» مخصوصاً با توجه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است.

ضمناً، عدم تصریح به آن، آن هم در جائی که سخن از زنان پاکدامن در میان است یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن، محسوب می شود.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، کتاب الشهادات، باب ۳۶، صفحه ۲۸۲ (جلد ۲۷، صفحه ۳۸۳، چاپ آل البیت)

۲ - چهار شاهد چرا؟

می دانیم معمولاً برای اثبات حقوق و جرم ها در اسلام، دو شاهد عادل کافی است حتی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می شود، ولی در مسأله اتهام به زنا، چهار شاهد الزامی است.

ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبان ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، «ابو حنیفه» فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس».

گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟!.

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوئید؟

ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد.

امام فرمود: «این به خاطر آن است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد

جاری می شود، و حلی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حدّ درباره قاتل جاری می گردد» (۱).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حدّ جاری می شود (مانند زنا به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنائی دارد، آنچه معمول و متعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

۳- شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست، بلکه، علاوه بر همه اینها شخص گنهکار، باید در مقام جبران بر آید. اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند، و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.

جمله «وَأَصْلَحُوا» بعد از ذکر جمله «تَابُوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص، از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده اند بر آیند. این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند، و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام، نقل شده، در جواب این سؤال که: «آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حدّ شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟». فرمودند: «آری».

هنگامی که سؤال کردند: توبه او چگونه است؟. فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: «من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم». (۱)

۴ - احکام قذف

در کتاب «حدود» بابی تحت عنوان «حدّ قذف» داریم. «قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن تیر یا چیزی به سوی یک نقطه دور دست است، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد، حدّ آن همان گونه که در بالا گفته شد، هشتاد تازیانه است.

و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، مجازات گناهای است که حدّ معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که: با توجه به خصوصیات مجرم، کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرد).

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳، ابواب الشهادات، باب ۳۶، حدیث ۴ (جلد ۲۷، صفحه ۳۸۴، چاپ آل البیت).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت هائی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک، یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبت ها حدّ قذف دارد، اما اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند، یک حدّ دارد، اما اگر جدا، جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حدّ مستقلى دارد!

این موضوع، به قدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند، و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده، و مطالبه اجراء حدّ کنند، البته از آنجا که این حکم، مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد، حدّ او ساقط می شود، مگر این که آن قدر این جرم تکرار شود که: حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند، در اینجا حدّ از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند.

بنابراین، هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه، تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند، و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال، هدف از این حکم اسلامی:

اولاً - حفظ آبرو و حیثیت انسان ها است.

ثانیاً - جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامن جامعه را می گیرد؛ چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروائی به هر کس بدهند، و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود: به خاطر این تهمت های ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع

بودن فرزند خود!.

خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند. اینجا است که: باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام، در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند، تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند!

- ۶ وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
۷ وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
۸ وَ يَذَرُونَهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
۹ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
۱۰ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

- ۶ - و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است.
۷ - و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.
۸ - آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می دهد) از دروغگویان است.
۹ - و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد.
۱۰ - و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این که او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات می شدید)!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات از «ابن عباس» چنین نقل شده: «سعد بن عباد» (بزرگ انصار) خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: «ای پیامبر خدا! هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی، این مجازات دارد که اگر آن را اثبات نکند، باید هشتاد تازیانه بخورد، پس من اگر وارد خانه خودم شدم، و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است چه باید کنم؟ اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیابند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده و فرار نموده است.

و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم. و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من زده خواهد شد»!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود:

آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

آنها در مقام عذر خواهی بر آمده، عرض کردند: ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید، به خاطر شدت غیرت او است.

«سعد بن عباد» به سخن در آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، به خدا سوگند می دانم که این حکم الهی است، و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود

حل کنم) پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: حکم خدا همین است، او نیز عرض کرد: «صدق الله و رسوله».

و چیزی نگذشت که پسرعمویش به نام «هلال بن امیه» از در وارد شد، در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمد، او با صراحت گفت:

من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم! پیامبر(صلی الله علیه وآله) به قدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

«هلال» عرض کرد: من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم، ولی به خدا قسم، من راست می گویم، دروغ در کارم نیست، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت: «حدّ قذف» را درباره «هلال» اجرا کند؛ چرا که او شاهی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام «انصار» به یکدیگر می گفتند، دیدید همان داستان «سعد بن عباد» تحقق یافت، آیا به راستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) «هلال» را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمرد؟!.

در این موقع وحی بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد، و آثار آن در چهره او نمایان گشت، همگی خاموش شدند، تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است. «آیات فوق نازل شد» (۱) و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که، شرح آن

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۲۸ - «فی ظلال» - «نور الثقلین» - «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث (البته با تفاوت های مختصر).

را در ذیل می خوانید.

تفسیر:

مجازات تهمت به همسر!

همان گونه که از شأن نزول بر می آید این آیات، در حکم استثناء و تبصره ای بر حکم حدّ قذف است، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند، و بگوید: او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حدّ قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود.

و از سوی دیگر، ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد؛ چرا که ممکن است راست بگوید، و نیز ممکن است دروغ بگوید. در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می کند که مسأله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد.

و آن این که: نخست باید شوهر، چهار بار شهادت دهد که: در این ادعا راستگو است. چنان که قرآن می فرماید: «کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است» (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

«و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

به این ترتیب، شوهر برای اثبات مدعای خود از یکسو، و دفع حدّ قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ

فِيْمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزُّنَا: «من به خدا شهادت می دهیم در این نسبت زنا که به این زن دادم، راست می گویم».

و در مرتبه پنجم می گوید: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ: «لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم».

در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود، مجازات و حدّ زنا در مورد او ثابت می گردد.

اما «او نیز می تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است» (وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

«و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت از راستگویان باشد» (وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و به این ترتیب، زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دائر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد، چهار بار با این عبارت: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَيَمَّا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزُّنَا: «خدا را به شهادت می طلبم که او در این نسبتی که به من داده است از دروغگویان است».

و در پنجمین بار می گوید: إِنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَىَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ: «غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید».

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق

«لعان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت: نخست این که: بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می شوند. دیگر این که: برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد. سوم این که: حدّ قذف از مرد و حدّ زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حدّ قذف و اگر زن باشد حدّ زنا در مورد او اجرا می گردد). چهارم این که: فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبیتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

البته، جزئیات این احکام در آیات فوق، نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث، قرآن می گوید: «و اگر فضل خدا و رحمتش و این که او توبه پذیر و حکیم است نبود، بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازات های سخت!» (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ).

در واقع این آیه، یک اشاره اجمالی برای تأکید احکام فوق است؛ زیرا نشان می دهد: برنامه «لعان» یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.

از یکسو، مرد را مجبور نمی کند اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند، و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر، زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حدّ زنا محصنه قرار نمی دهد و حق دفاع به او عطا می کند.

از سوی سوم، شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صحنه ای روبرو شد به

دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم، این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشویی نیستند از هم جدا می سازد و حتی اجازه نمی دهد در آینده با هم ازدواج کنند؛ چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی زناشویی نیستند، و اگر هم دروغ باشد، عواطف زن آنچنان جریحه دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می سازد؛ چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است.

و از سوی پنجم، تکلیف فرزند را هم روشن می سازد.

این است فضل و رحمت خداوند، و ثواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف، حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست بیندیشم، حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هر یک از این چهار «شهادت» را در مورد زن و شوهر جانشین یک «شاهد» کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

نکته ها:

۱ - چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم، استثنائی در مورد اتهام آنها صادر شده؟.

پاسخ این سؤال را از یکسو، می توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن این که هر گاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند، اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟.

اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حدّ قذف درباره او اجرا می شود؛ زیرا قاضی چه می داند او راست می گوید، شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد.

به علاوه، ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر، افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند، و به همین دلیل، در مورد بیگانگان آوردن چهار شاهد لازم است و الا حدّ قذف اجرا می گردد، ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل، حکم مزبور از ویژگی های آنهاست.

۲ - برنامه مخصوص «لعن»

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد، به اینجا رسیدیم که برای دفع حدّ قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است، چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص، جانشین شهادی شده است، و در مرتبه پنجم، برای تأکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به این که: اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است، هنگامی که کسی ببیند، باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خود داری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.

اما این که زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ است، به این خاطر می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار

شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد. می دانیم «لَعْنَت»، دوری از رحمت است اما «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد؛ زیرا «غضب» مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت، و لذا در تفسیر سوره «حمد» گفتیم: «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» از «ضالّین» (گمراهان) بدترند، با این که «ضالّین» مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

۳- جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث، به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید:

اگر فضل و رحمت الهی و این که خداوند ثواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید: چه می شد، اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب، ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد. مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد: اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید. و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسان ها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد. (۱)

۱ - در تفسیر «المیزان» جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شود، و می گوید: تقدیر در واقع چنین است: «لَوْ لَا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ نِعْمَةِ الدِّينِ وَ تَوْبَتِهِ لِمَذْنِبِكُمْ وَ تَشْرِيعِ الشَّرَائِعِ لِنُظْمِ أُمُورِ حَيَاتِكُمْ، لَزِمَتْكُمْ الشَّقْوَةُ، وَ أَهْلَكَتْكُمْ الْمَعْصِيَةُ وَ الْخَطِيئَةُ، وَ اخْتَلَّ نِظَامُ حَيَاتِكُمْ بِالْجَهَالَةِ».

- ۱۱ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
- ۱۲ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ
- ۱۳ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ
- ۱۴ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
- ۱۵ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّبْتِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ
- ۱۶ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۱۱ - مسلماً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!

- ۱۲ - چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند: این دروغی بزرگ و آشکار است؟
- ۱۳ - چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویانند!
- ۱۴ - و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید!
- ۱۵ - به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!
- ۱۶ - چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است»؟!

شان نزول:

برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده است:

شان نزول اول، که مشهورتر است، در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده، چنین است:

«عایشه» همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که می خواست سفری برود، در میان همسرانش قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات (۱) قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی قرار

۱ - جنگ «بنی المصطلق»، در سال پنجم هجرت.

داشتم، جنگ به پایان رسید، و ما بازگشتیم نزدیک «مدینه» رسیدیم، شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است، به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم، دیدم لشکر حرکت کرده، هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند، در حالی که گمان می کرده اند من در آنم؛ زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند به علاوه من سن و سالی نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً «صفوان» یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آن که یک کلمه با من سخن بگوید، جز این که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناچه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره، سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، «عبدالله بن ابی سلول» بود. ما به «مدینه» رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دیدن من می آمد ولی لطف سابق را در او نمی دیدم، و نمی دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک، از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به

خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر رفتم از مادرم پرسیدم: مردم چه می گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند، درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) و «اسامه بن زید» را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟ اما «اسامه» گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنائی به سخنان مردم نکن).

و اما علی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید: آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون «عایشه» برانگیزد هرگز دیده ای؟

کنیز گفت: به خدائی که تو را به حق مبعوث کرده است، من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرده، گفت: ای گروه مسلمین! آیا من معذورم مردی (منظورش عبدالله بن ابی سلول بود) را مجازات کنم که: مرا در مورد خانواده ام - که جز پاکی از او ندیده ام - ناراحت کند؟! و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام، تکلیف چیست؟

«سعد بن معاذ انصاری» برخاسته، عرض کرد: تو حق داری چنین کسی را مجازات کنی، اگر او از طایفه «اوس» باشد من گردنش را می زنم (سعد بن معاذ

بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه «خزرج» باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

«سعد بن عباد» که بزرگ «خزرج» و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبدالله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود) رو به «سعد» کرده، گفت:

تو دروغ می گوئی! به خدا سوگند توانائی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد، نخواهی داشت!

«اسید بن خضیر» که پسر عموی «سعد بن معاذ» بود رو به «سعد به عباد» کرده، گفت: تو دروغ می گوئی! به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می کنی!

در این هنگام، چیزی نمانده بود که قبیله «اوس» و «خزرج» به جان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر منبر ایستاده بود، حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت، غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود، یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد. سر انجام روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود: بشارت باد بر تو که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، این هنگامی بود که آیات: «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْأَفْكِ...» تا آخر آیات نازل گردیده بود.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند، بر همگی

حدّ قذف جاری شد). (۱)

شان نزول دوم، که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: «ماریه قبطیه» یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) از سوی «عایشه» مورد اتهام قرار گرفت؛ زیرا او فرزندی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام «ابراهیم» داشت، هنگامی که «ابراهیم» از دنیا رفت پیامبر (صلی الله علیه وآله) شدیداً غمگین شد، «عایشه» گفت: چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند «جریح قبطی» بود!!

هنگامی که رسول (صلی الله علیه وآله) خدا این سخن را شنید، علی (علیه السلام) را مأمور کشتن «جریح» کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی (علیه السلام) با شمشیر برهنه به سراغ «جریح» رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود، فرار کرده از درخت نخلی بالا رفت، و زمانی که احساس کرد، ممکن است علی (علیه السلام) به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد او اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی (علیه السلام) به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟

فرمود: باید تحقیق کنی، علی (علیه السلام) جریان را عرض کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکر خدا را به جای آورده، فرمود: شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرده است.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد. (۲)

۱ - آنچه در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتب تفسیر، با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

۲ - نقل با تلخیص از تفسیر «المیزان»، «نور الثقلین»، و «صافی».

تحقیق و بررسی

با این که نخستین شأن نزول - همان گونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو، چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱ - از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوت هائی که دارد - به خوبی استفاده می شود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست، و حتی بر خورد خود را با «عایشه» تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد، در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد عتاب ها و سرزنش های شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که: چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند؟

چرا مطالبه چهار شاهد نمودند؟ شامل شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز بشود؟!.

این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شأن نزول، لاقول گرفتار تردید می کند.

۲ - با این که ظاهر آیات، چنین نشان می دهد که: حکم مربوط به «قذف» (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان «افک» نازل شده است، چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه «عبدالله بن ابی سلول» و

جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود، و حدّ الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر این که گفته شود: آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر، آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است). (۱)

و اما در مورد شأن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است، چرا که: اولاً: مطابق این شأن نزول، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید، گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آنچنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیورها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند، همه به صورت جمع آمده است، و این، با شأن نزول دوم به هیچ وجه سازگار نیست.

ثانیاً: این سؤال باقی است که: اگر «عایشه» مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدّ تهمت بر او اجرا نکرد؟ ثالثاً: چگونه امکان دارد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با این که رقابت در میان زنان یک مرد عادی است، این امر ایجاب می کرد احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او بدهد. به هر حال، آنچه برای ما مهم است این شأن نزول ها نیست، مهم آن است که: بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود شخص بی گناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود: این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و به ظاهر مسلمان ها می خواستند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند، که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشانند.

بدیهی است، این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پی گیری و مو شکافی نموده و در نهایت حل و فصل کرده است.

تفسیر:

داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث، بی آن که اصل حادثه را مطرح کند، می گوید: «کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند» (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكِ غَصْبَةٌ مِنْكُمْ). زیرا از فنون فصاحت و بلاغت آن است که: جمله های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات، قناعت نمایند.

واژه «افک» (بر وزن فکر) بنا به گفته «راغب» به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعی دگرگون شود، مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی، انحراف یافته «مؤتفکه» می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق

پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، - و از جمله دروغ و تهمت - «افک» گفته می شود.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» معتقد است: «افک» به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد، بنابراین کلمه «افک» خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه «عُصْبَه» (بر وزن لقمه) در اصل از ماده «عصب» به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند، پیوند، ارتباط، همکاری و همفکری دارند «عصبه» گفته شده است.

به کار رفتن این واژه، نشان می دهد: توطئه گران در داستان «افک» ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می دادند.

بعضی گفته اند: این تعبیر، معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود. (۱)

به هر حال قرآن به دنبال این جمله، به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند، دلداری می دهد که «گمان نکنید این ماجرا برای شما شرّ و بد است بلکه برای شما خیر خواهد بود» (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

چرا که پرده از روی نیات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کور دل برداشت، و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند.

۱ - در تفسیر «روح المعانی» این معنی از کتاب «صحاح» نقل شده است.

و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند، در آینده ضربه سخت تر و خطرناک تری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان، آنها را به روزهای سیاه می کشاند، باید در برابر این کار، به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که: تنها به ظاهر حوادث ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که «خیر کثیر» در آن نهفته است.

جالب این که: با ذکر ضمیر «لَکُم» همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می شمرد و به راستی چنین است؛ زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدائی و بیگانگی ندارند و در غم ها و شادی ها شریک و سهیمند.

آن گاه در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند: نخست می گوید: «اینها که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت» (لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ).

اشاره به این که مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه، هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد، بار گناه آن را بر دوش می کشد.

نکته دوم این که: «از میان آنها کسی که بخش عظیم این گناه را بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد» (وَ الَّذِی تَوَلَّى کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ).

مفسران گفته اند: این شخص «عبدالله بن ابی سلول» بود که سر سلسله «اصحاب افک» محسوب می شد.

بعضی دیگر نیز «مسطح بن اثاثه» و «حسان بن ثابت» را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.

به هر حال، کسی که بیش از همه، در این ماجرا فعالیت می کرد، نخستین شعله های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهِش مجازات بزرگتری دارد (بعید نیست تعبیر به «تَوَكَّلِي» اشاره به مسأله رهبری او باشد).

پس از آن، روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تأثیر واقع شدند، کرده، آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می گوید:

«چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟! (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند، بر خورد نکردید؟.

«و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است» (وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هائی که بر ضد پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ناحیه دشمنان صورت می گرفت، واقف بودید.

با این همه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید، چه رسد به این که: خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر

آن شوید!

جالب این که: در آیه فوق، به جای این که: تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید، می گوید: «شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید». این تعبیر - چنان که گفتیم - اشاره به این است که: جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گوئی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار به درد آورد قراری برای دیگر اعضا باقی نمی ماند، و همان گونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشان در برابر اتهامات می داند، باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند. (۱)

استعمال کلمه «انفس» در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز، دیده می شود از جمله آیه ۱۱ سوره «حجرات»: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ: «غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید!» و این که تکیه بر روی «مردان و زنان با ایمان» شده، اشاره به این است: ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمان های بد باشد.

تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد، یعنی به هر حساب، جای این نبود که: مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.

سپس، به بعد قضائی مسأله توجه کرده می گوید: «چرا آنها را موظف به

۱ - و این که بعضی گفته اند: در اینجا «مضاف» محذوف است و در تقدیر چنین بوده: «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِ بَعْضِهِمْ خَيْرًا» گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می برد.

آوردن چهار شاهد ننمودید؟ (لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ).
«اکنون که چنین گواہانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند» (فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این مؤاخذه و سرزنش نشان می دهد: دستور اقامه شهود چهار گانه و همچنین حدّ قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات «افک» نازل شده بود.
اما این سؤال که: چرا شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) اقدام به اجرای این حدّ نکرد پاسخش روشن است؛ زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد، اقدام به چنین امری ممکن نیست؛ زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام و لو به طور موقت ابراز شود، چنان که طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

سر انجام، تمام این سرزنش ها را جمع بندی کرده، می گوید: «اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود، به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت» (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضَيْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

با توجه به این که: «أَفْضَيْتُمْ» از ماده «افاضه» به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین بر می آید که: شایعه اتهام مزبور آنچنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد!

آیه بعد، در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که: چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه‌ور شدند، می گوید: «به خاطر بیاورید

هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید» (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتِّكُمْ).

«و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید» (و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ).

«و گمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است» (و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند:

نخست، به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

دوم، منتشر ساختن شایعه ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).

سوم، آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه، و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب این که: در یک مورد تعبیر بالسِّتِّكُمْ: «با زبانتان».

و در جای دیگر: بِأَفْوَاهِكُمْ: «با دهانتان» آمده است، با این که همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد.

اشاره به این که: شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید و نه در پخش آن، تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند، بار دیگر در آیه بعد، روی آن تکیه کرده، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکم تر بر روح آنها نواخته، می گوید: «چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید، نگفتید: ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم (چرا که تهمت است بدون دلیل)، منزه می تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است!» (وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که: چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید: علاوه بر حسن ظن، شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید لب به چنین تهمتی بگشائید، چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید، و به یاد پاکی و منزه بودن پروردگار می افتادید، و از این که: آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

اما مع الاسف، شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید - سهل است - به آن نیز دامن زدید، و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه «شایعه سازی»، «انگیزه ها» و «راه مبارزه با آن» و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

- ۱۷ یَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
 ۱۸ وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
 ۱۹ إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 ۲۰ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۱۷ - خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید!
 ۱۸ - و خداوند آیات را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است.
 ۱۹ - کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می داند و شما نمی دانید!
 ۲۰ - و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و این که خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را می گرفت)!

تفسیر:

اشاعه فحشاء ممنوع!

باز در این آیات سخن از «داستان افک»، عواقب شوم و دردناک شایعه سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است؛ چرا که این مسأله به قدری مهم است که قرآن لازم می بیند، چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مسأله را تحلیل

کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده، چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود. نخست، می گوید: «خداوند شما را اندرز می دهد که: مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید» (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۱) یعنی این نشانه ایمان است که: انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد، یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست، باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

و بعد برای تأکید بیشتر - که، توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد - می گوید: «خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است» (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش، دستورات لازم را می دهد.

یا به تعبیر دیگر، به مقتضای علمش، از نیازهای شما و عوامل خیر و شران آگاه است، و به مقتضای حکمتش، دستورات و احکامش را با آن هماهنگ

۱ - این جمله می تواند کلمه ای در تقدیر داشته باشد و آن، کلمه «لا» است (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ لَا تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا) و اگر نخواهیم در تقدیر بگیریم، جمله «يَعِظُكُمُ» باید به معنی «ینهاکم» باشد یعنی خداوند شما را از بازگشت به این گونه کار باز می دارد.

می سازد.

باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع، خارج ساخته، می گوید: «کسانی که دوست می دارند زشتی ها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

قابل توجه این که، نمی گوید: کسانی که اشاعه فحشاء نمایند، بلکه می گوید: «دوست دارند چنین کاری را انجام دهند» و این نهایت تأکید در این زمینه است.

به عبارت دیگر، مبدا تصور شود: این همه اصرار و تأکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا شخص دیگری - در پایه او - متهم شده است، که در مورد هر کس و هر فرد با ایمان، چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تأکیدات و اصرارها در مورد او صادق است؛ چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد، جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجه داشت: «اشاعه فحشاء» منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، بکله این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد، اشاعه زشتی ها، قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه «فاحشه» یا «فحشاء» در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار رفته، ولی «فحش»، «فحشاء» و «فاحشه»، از نظر مفهوم لغوی، چنان که «راغب» در «مفردات» گوید: به معنی هر گونه

رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد.

در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند: وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ: «کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند...» (۱).

و به این ترتیب، وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

اما این که می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه، و عکس العملهای اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوائی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید: «و خدا می داند و شما نمی دانید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.

در آخرین آیه مورد بحث، - که در عین حال آخرین آیات «افک» و مبارزه با «اشاعه فحشاء» و «قذف» مؤمنان پاکدامن است - بار دیگر این حقیقت را تکرار و تأکید می کند که: «اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد، و اگر خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آنچنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباہ گردد» (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ). (۱)

نکته ها:

۱ - اشاعه فحشاء چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند، از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن، همچون حریم خانه او محسوب می شود، پاکی جامعه، به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگیش. روی همین اصل، در اسلام با هر کاری که جوّ جامعه را مسموم، یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می بینیم در اسلام، با غیبت، شدیداً مبارزه شده، یکی از فلسفه هایش این است که: غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

۱ - این جمله، همان گونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم، محذوفی دارد و تقدیرش همان است که در آیه ۱۴ گذشت: «لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... لَمَسَّكُمْ فِيمَا افَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

و لازم است توجه شود که در آیه ۱۰ نیز محذوفی وجود دارد و در آیه ۲۱ نیز همین بیان با جواب «ما زکی منکم من احد» آمده، گر چه پایان آیه دهم «تواب حکیم» و در اینجا «رؤف رحیم» است، تفاوت این دو نیز مورد توجه باشد.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده، یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: الْمَذْبَعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَرُّ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ: «آن کس که گناه را نشر دهد مخدول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است».(۱)

و اگر می بینیم در آیات فوق، موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق العاده کوبنده محکوم شده، نیز دلیلش همین است.

اصولاً، گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود، باید سعی و تلاش کرد که آتش، خاموش، یا حداقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق، همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته، عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه، از آلودگی ها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء، نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا: «کسی که کار زشتی را نشر دهد، همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده».(۲)

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: مردی خدمتش آمده، عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب ستر الذنوب.

۲ - «اصول کافی»، باب التَّغْيِير. (جلد ۲، صفحه ۳۵۶، چاپ دار الکتب الاسلامیه).

را ناخوش داشتیم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود: كَذَبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَوَ إِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قُسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلٌ فَصَدَّقْتَهُ وَ كَذَبْتَهُمْ، وَ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ:

«گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید: نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن، که از آنها خواهی بود که: خداوند درباره آنها فرموده: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند» (۱) - (۲)

ذکر این نکته نیز لازم است که «اشاعه فحشاء» اشکال مختلفی دارد:

گاه، به این می شود که: دروغ و تهمتی را دامن بزند، و برای این و آن بازگو کند.

گاه، به این است: مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه، به این است که: وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارد و یا آنها را به گناه تشویق کند.

بالاخره گاه، به این حاصل می شود که: پرده حیا را بدرد و مرتکب گناه در ملاء عام شود، همه

اینها مصداق «اشاعه فحشاء» است؛ چرا که مفهوم این کلمه،

۱ - کتاب «ثواب الاعمال»، صفحه ۲۴۷، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۸۲.

۲ - البته این مسأله استثنائاتی دارد، از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی برای نهی از منکر که هیچ راهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد.

وسیع و گسترده می باشد (دقت کنید).

۲- بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده، یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند، دست به پخش شایعات می زند، و از این طریق، افکار عمومی را نگران، به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاح های مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان، پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث - طبق شأن نزول های معروف - منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او، دست به جعل نا جوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند، و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤال کشیدند، و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که، مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند، تا این که: وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گرچه در جامعه هائی که خفقان سیاسی وجود دارد، نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می شود، ولی انگیزه های دیگری همچون انتقام جوئی، تصفیه حساب های خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ، و منحرف ساختن افکار، از مسائل اساسی نیز، از عوامل پخش شایعات

محسوب می باشد.

این کافی نیست که: ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است، مهم آن است: جامعه را از این که آلت دست شایعه سازان گردد، به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد، بر حذر داریم، و به مردم توجه دهیم: باید هر شایعه را همانجا که می شنویم دفن کنیم و گر نه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم، و گرنه، مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

۳- کوچک شمردن گناه

در آیات فوق، از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفت، این بود که: شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می شوید، و در عین حال آن را کوچک می شمردید. به راستی کوچک شمردن گناه، خود یکی از خطاها است، کسی که گناهی می کند، و آن را بزرگ می شمرد، و از کار خود ناراحت است، در مقام توبه و جبران بر می آید، اما آن کس که آن را کوچک می شمرد، و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید: «خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد»!

چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته، و همچنان به گناه خود ادامه می دهد. به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ: «شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد». (۱)

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۳۴۸.

۲۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۲۲ وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۲۳ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

۲۴ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

۲۵ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ

ترجمه:

۲۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از گام های شیطان پیروی نکنید! هر کس پیرو گام های شیطان شود (گمراهش می سازد، زیرا) او به فحشاء و منکر فرمان می دهد! و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند، خدا شنوا و داناست!

۲۲ - آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛

آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است!

۲۳ - کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.

۲۴ - در آن روز زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد!

۲۵ - آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی کم و کاست می دهد؛ و می داند که خداوند حق آشکار است.

تفسیر:

مجازات هم حسابی دارد!

گر چه این آیات، صریحاً داستان «افک» را دنبال نمی کند ولی تکمیلی برای محتوای آن محسوب می شود، و هشدار است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی، گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود، وقتی انسان متوجه می گردد، که کار از کار گذشته است.

بنابراین، هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشاء، یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همان جا در مقابل آن ایستاد، تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه، روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از گام های شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گام های شیطان پیروی کند، به انحراف، گمراهی، فحشاء و منکر کشیده می شود؛ چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می کند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ)

وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۱). اگر «شیطان» را به معنی وسیع کلمه، یعنی «هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر» تفسیر کنیم، گستردگی این هشدار، در تمام ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان، یک مرتبه در آغوش فساد قرار نمی گیرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد:

گام اول، معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم، شرکت در مجلس آنها.

گام سوم، فکر گناه.

گام چهارم، ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم، انجام گناهان صغیره.

و بالاخره در گام های بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست به کسی می ماند که زمام خویش به دست جنایتکاری سپرده، او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری، این است «خطوات شیطان» (۲).

پس از آن، به یکی از مهمترین نعمت های بزرگش بر انسان ها در طریق هدایت اشاره کرده، چنین می گوید: «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، احدی از شما هرگز پاک نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند، و خدا شنوا و دانا است» (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

۱ - جمله «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» در حقیقت محذوفی دارد (جزای شرط) و تقدیر چنین است: «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ارْتَكَبَ الْفَحْشَاءَ وَالْمُنْكَرَ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِهِمَا» (روح المعانی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۲، ذیل آیات مورد بحث). و باید توجه داشت جمله «فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» نمی تواند جزای شرط باشد.

۲ - در مورد فرق میان «فحشاء» و «منکر» در جلد ۱۱، صفحه ۳۷۰، ذیل آیه ۹۰ سوره «نحل» بحث کرده ایم.

بدون شک، فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان ها از آلودگی ها، انحرافات و گناهان می شود؛ چرا که از یک سو، موهبت عقل را داده، و از سوی دیگر، موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد، ولی از میان این مواهب، توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش که شامل حال انسان های آماده، مستعد و مستحق می گردد، مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله «مَنْ يَشَاءُ» - چنان که بارها گفته ایم - به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد، هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد، آن کس که طالب این راه است، در آن گام می نهد و جهاد می کند، دستش را می گیرد، از وسوسه شیاطین حفظش می کند، و به سر منزل مقصود می رساند.

و به تعبیر دیگر، فضل و رحمت الهی، گاه جنبه «تشریعی» دارد، و آن از طریق بعثت پیامبران، نزول کتب آسمانی، تشریع احکام و بشارت ها و انذارها است.

و گاه، جنبه «تکوینی» دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (به قرینه جمله «مَنْ يَشَاءُ») بیشتر ناظر به قسمت دوم است.

ضمناً، باید توجه داشت: «زکات» و «تزکیه» در اصل، به معنی «نمو یافتن» و «نمو دادن» است، ولی در بسیاری از موارد، به معنی «پاک شدن» و «پاک کردن» به کار رفته، و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد؛ زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و رذائل نباشد، نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

جمعی از مفسران، برای دومین آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده اند که:

پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد و آن این که:

«این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند، آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد».

این شأن نزول را «قرطبی» در تفسیرش از «ابن عباس» و «ضحاک»، و مرحوم «طبرسی» از «ابن عباس» و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد.

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن، اصرار دارند بگویند: این آیه در خصوص «ابوبکر» نازل شده که بعد از داستان «افک»، کمک مالی خود را به «مسطح بن اثاثه» که «پسر خاله» یا «پسر خواهر» او بود، و به مسئله افک دامن می زد، قطع کرده، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد: گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمک های خود از این مجرمان گرفته بودند، و آیه، آنها را از این کار نهی کرد. به هر حال، می دانیم: آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می گردد، یعنی توصیه می کند: مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند، و در برابر لغزش ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

با توجه به این شأن نزول، به تفسیر آیه باز می گردیم:

قرآن می گوید: «آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان،

مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع کنند» (وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر، نشان می دهد: جمعی از کسانی که آلوده افک شدند، از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیم هائی که بیش از حد استحقاق باشد، درباره آنها بگیرند.

ضمناً، جمله «لَا يَأْتَلِ» از ماده «آلَیَّه» (بر وزن عطیّه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده «أَلُو» (بر وزن دلو) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنابراین، آیه طبق معنی اول، نهی از سوگند در قطع این گونه کمک ها می کند. (۱)

و بنابر معنی دوم، نهی از کوتاهی و ترک این عمل می نماید.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر، اضافه می کند: «باید عفو کنند و گذشت نمایند» (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا).

«آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد» (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

پس همان گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش ها دارید، باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید.

«و خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

عجب این که از یکسو، با آن همه آیات کوبنده، «اصحاب افک» را شدیداً محکوم می کند، اما برای این که افراد افراطی از حد تجاوز نکنند، با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذاب تر است، احساساتشان را کنترل می نماید:

۱ - در این صورت باید کلمه «لا» قبل از «يُؤْتُوا» در تقدیر گرفته شود، که تقدیر چنین می شود: «وَلَا يَأْتَلِ... أَنْ لَا يُؤْتُوا».

نخست، امر به عفو و گذشت می کند.

پس از آن می گوید: آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. و سر انجام، دو صفت از صفات خدا که «غفور» و «رحیم» است را به عنوان تأکید ذکر می نماید، اشاره به این که: شما نمی توانید داغ تر از فرمان پروردگار باشید، خداوند که صاحب اصلی این حکم است، غفور و رحیم است، او دستور می دهد کمک ها را قطع نکنید، شما چه می گوئید؟!

بدون شک، همه مسلمانانی که در ماجرای «افک» درگیر شدند، با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما پایه گذار بودند، و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو. بدون تردید، همه آنها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی بایست با همه یکسان معامله کنند.

به هر حال، آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان، که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزش، نباید در کیفر، از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود، و نباید درهای کمک های را به روی آنها بست، تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند، و در صف آنها قرار گیرند.

آیات فوق، در حقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» اسلامی است: آیات افک و مجازات شدید تهمت زندگان به نوامیس مردم، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید، بیانگر جاذبه است!.

و بار دیگر به مسأله «قذف» و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان، به اتهام ناموسی بازگشته، و به طور مؤکد و قاطع می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را، به نسبت های ناروا متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است» (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع، سه صفت برای این زنان ذکر شده، که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت، وارد می گردد:

مُحْصَنَات: «زنان پاکدامن»، غَافِلَات: «دور از هر گونه آلودگی» و مُؤْمِنَات: «زنان با ایمان» و به این ترتیب، نشان می دهد: تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه، ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است. (۱)

تعبیر به «غَافِلَات» تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی عفتی مشخص می کند، یعنی آنها نسبت به آلودگی های جنسی آن قدر بی اعتنا هستند که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند؛ زیرا موضع انسان در برابر گناه، گاه به صورتی در می آید که: اصلاً تصور گناه از فکر و مغز او بیرون می رود، گوئی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد، و این مرحله عالی تقوا است.

این احتمال، نیز وجود دارد که: منظور از «غَافِلَات»، زنانی باشد که از نسبت های ناروایی که به آنها داده شده، بی اطلاعند، و به همین دلیل، از خود دفاع نمی کنند، و در نتیجه آیه مورد بحث، مطلب تازه ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می کند؛ چرا که در آیات گذشته، سخن از تهمت زندگانی بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه سازانی

۱ - «المیزان»، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲، ذیل آیات مورد بحث.

است که خود را از مجازات و حدّ شرعی پنهان داشته اند، قرآن می گوید: اینها تصور نکنند: با این عمل، می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گر چه آیه فوق، بعد از داستان افک قرار گرفته، و به نظر می رسد: نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود، و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب این که: بعضی از مفسران مانند «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و بعضی دیگر اصرار دارند: مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدانند، و این گناه را در سر حدّ کفر قرار دهند، و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است، و اگر در مورد همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد، گناه بزرگ تر و عظیم تری محسوب می شود، ولی به تنهایی موجب کفر نیست، و لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در داستان «افک» با این گونه افراد معامله «مرتد» نمود، بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم، توصیه به عدم خشونت بیش از حدّ در مورد آنان فرمود، که با کفر سازگار نیست.

و اما «لعن» دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره، صادق است، لذا در همین آیاتی که درباره حدّ قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه «لعن» در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کراراً کلمه «لعن» درباره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است، حدیث: لَعَنَ اللَّهُ فِي الْخَمْرِ عَشْرَ طَوَائِفَ...: «خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده...» معروف است.

آیه بعد، چگونگی حال گروه تهمت زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده، می گوید: «آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبان های آنها، دست ها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شده اند، گواهی می دهند» (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آن که خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند، این مجرم بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم، بر خلاف میل باطنی خود صریحاً اقرار به گناه کرده، و همه چیز را فاش می سازند؛ چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید، و حتی طبق آیات قرآن، پوست تن آنها سخن می گوید، گوئی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر، در آنها نقش بسته است، آری، در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانی ها است، ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن، اشاره به روز قیامت، می فرماید: «امروز ما بر دهان آنها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید» (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۱) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد؛ چرا که ممکن است در آغاز زبان ها از کار بیفتند و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید، که گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

سپس می گوید:

«در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد»

(يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

«و در آن روز می دانند که خداوند حق مبین است» (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ). اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند، در آن روز نشانه های عظمت، قدرت و حقانیتش آنچنان واضح می شود که سر سخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند.

۲۶ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ
وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ

ترجمه:

۲۶ - زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاکند! اینان از نسبت های ناروائی که (ناپاکان) به آنان می دهند مبرا هستند؛ و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پر ارزشی است!

تفسیر:

نوریان مر نوریان را طالبند!...

آیه فوق، در حقیقت تعقیب و تأکیدی بر آیات افک، و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد، که تشریع نیز با آن هماهنگ است. می فرماید: «زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، همان گونه که مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند» (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ). و در نقطه مقابل نیز «زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند» (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ).

و در پایان آیه، به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید: «آنها از نسبت های نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند» (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ). و به همین دلیل «آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

نکته ها:

۱ - «خبیثات» و «خبیثون» کیانند؟

در این که: منظور از «خبیثات» و «خبیثین» و همچنین «طیبات» و «طیبین» در آیه و مورد بحث، کیست؟ مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱ - گاه گفته شده: منظور سخنان ناپاک، تهمت، افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد، و به عکس سخنان پاک، از آن مردان پاک و با تقوا است، و «از کوزه همان برون تراود که در او است».

۲ - گاه گفته می شود: «خبیثات» به معنی «سیئات» و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس «حسنات» تعلق به پاکان دارد.

۳ - «خبیثات» و «خبیثون» اشاره به زنان و مردان آلوده دامن است، به عکس «طیبات» و «طیبون» که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تأیید می کند:

الف - این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب - جمله *أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ*: «آنها (زنان و مردان پاکدامن) از نسبت های ناروائی که به آنان داده می شود، منزّه و پاکند» قرینه دیگری بر این تفسیر می باشد.

ج - اصولاً قرینه مقابله، خود نشانه این است که، منظور از «خبیثات» جمع مؤنث حقیقی است، و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل «خبیثون» که جمع مذکر حقیقی است.

د - از همه اینها گذشته، در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: «این آیه همانند *«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»* می باشد، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد، و این عمل را ناپسند شمرد».(۱)

ه - در روایات «کتاب نکاح» نیز می خوانیم: یاران امامان، گاه سؤال از ازدواج با زنان «خبیثه» می کردند که با جواب منفی روبرو می شدند، این خود نشان می دهد «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است نه «سخنان» و نه «اعمال» ناپاک.(۲)

سؤال دیگر این که: آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا «طیب» بودن آنها همان جنبه های عفت و «ناموسی» است؟ یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود؟.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده، در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه، به معنی اول صحیح تر به نظر می رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود: خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۳۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۷، باب ۱۴، از ابواب ما یحرم بالمصاهره و نحوها.

منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست.

روی این جهت بعید به نظر نمی رسد: مفهوم نخستین آیه، همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک، فلسفه و علت، قابل تعمیم و گسترش است. و به تعبیر دیگر، آیه فوق، در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث، سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید (دقت کنید).

۲- آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی

بدون شک، قانون «نوریان مر نوریان را طالبند» و «ناریان مر ناریان را جاذبند» و ضرب المثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز» و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: «السُّخْيَةُ عَلَّةُ الْإِنْصِمَامِ»، همه، اشاره به یک سنت تکوینی است که «ذره، ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهربا جذب می کنند». همه جا، همنوعان سراغ همنوعان می روند، و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه «الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحَهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حداقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند، ممنوع است.

مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنت های الهی در تشریع و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).

۳ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود، گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است: همسر «نوح» (علیه السلام) و همسر «لوط» (علیه السلام) زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (۱) و در مقابل، همسر فرعون از زنان با ایمان و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود. (۲)

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام، نیز کم و بیش نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می باشد.

در پاسخ، علاوه بر این که: هر قانون کلی استثناهائی دارد، باید به دو نکته توجه داشت:

۱ - در تفسیر آیه، گفتیم: منظور اصلی از «خبثت» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و «طیب» بودن نقطه مقابل آن می باشد، به این ترتیب، پاسخ سؤال روشن می شود؛ زیرا هیچ یک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح (علیه السلام) و لوط (علیه السلام) جاسوسی کردن به نفع کفار است، نه خیانت ناموسی.

اصولاً این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران از اوصافی که موجب نفرت مردم است باید پاک باشد، تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است، عقیم نماند.

۲ - از این گذشته، همسران پیامبران و امامان در آغاز کار، حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که، مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همان گونه که همسر فرعون

۱ - تحریم، آیه ۱۰.

۲ - تحریم، آیه ۱۱.

در آغاز که با فرعون ازدواج کرد، به موسی ایمان نیاورده بود، اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد، ایمان آورد و چاره ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت، مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود.

۲۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
۲۸ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ
ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ
۲۹ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

ترجمه:

۲۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هائی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید؛ این برای شما بهتر است؛ شاید متذکر شوید!
۲۸ - و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود؛ و اگر گفته شد: «بازگردید!» بازگردید؛ این برای شما پاکیزه تر است؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

۲۹ - (ولی) گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آن متاعی متعلق به شما وجود دارد؛ و خدا آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می دارید، می داند!

تفسیر:

بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید

در این آیات، بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که

ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد، بیان شده است، و آن طرز ورود به خانه های مردم، و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هائی که غیر از خانه شما است داخل نشوید، تا این که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید» (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلاً به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید) (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا).

«این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

جالب این که: در اینجا جمله «تَسْتَأْذِنُوا» به کار رفته است نه «تَسْتَأْذِنُوا» زیرا جمله دوم، فقط اجازه گرفتن را بیان می کند، در حالی که جمله اول که از ماده «انس» گرفته شده، اجازه ای توأم با محبت، لطف، آشنائی و صداقت را می رساند، و نشان می دهد: حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه، دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.

بنابراین، هر گاه این جمله را بشکافیم، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است، مفهومی این است: فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه این که: این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» و «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» همراه می کند، که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام، ریشه در اعماق عواطف، عقل و شعور انسانی دارد

که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

در آیه بعد، با جمله دیگری این دستور، تکمیل می شود: «اگر در آن خانه کسی را نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ). ممکن است منظور از این تعبیر، آن باشد که: گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد، و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، در این صورت شما حق ورود نخواهید داشت.

و یا این که: اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد، و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد، در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که: بدون اذن داخل نشوید.

آن گاه اضافه می کند: «و اگر به شما گفته شود: بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است» (وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ). اشاره به این که: هرگز جواب رد، شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان، نیست!

و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی، گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود، و به این فکر این می افتند از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع، مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه

می فرماید: «خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

و از آنجا که هر حکم، استثنائی دارد که رفع ضرورت ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود، در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می نماید: «و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ).

شاید اشاره به این است که گاه، بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم، وارد خانه های غیر مسکونی می شوند، تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است، وارد شوند، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می شناسد.

نکته ها:

۱ - امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بُعد است، بُعد فردی و بُعد اجتماعی، و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است: زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگی هائی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس، طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است: ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز

خسته کننده و درد سر آفرین است.

او می خواهد مدتی از شبانه روز آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد، با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند، و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل، به خانه خصوصی خود پناه می برد، با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتاً از جامعه جدا می سازد، و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند، آزاد می شود.

حال باید در این محیط آزاد، با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد، و به حریم امن آن تجاوز کند، دیگر آن آزادی، استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت، و مبدل به محیط کوچه و بازار می شود.

به همین دلیل، همیشه در میان انسان ها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جائی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند، مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسلام، نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده، و آداب و ریزه کاری هائی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.

در حدیثی می خوانیم: «ابو سعید» از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه ورود به منزل گرفت، در حالی که رو به روی در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاده بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به هنگام اجازه گرفتن رو به روی در نایست!

در روایت دیگری می خوانیم: خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی

می آمد، رو به روی در نمی ایستاد، بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت)؛ زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند. (۱)

حتی در روایات اسلامی می خوانیم: انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر، یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود، اجازه بگیرد. در روایتی آمده است: مردی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا به هنگامی که می خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری.

عرض کرد: مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟! فرمود: أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا غُرْبَانَةً؟! «آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی»؟! عرض کرد: نه.

فرمود: فَاسْتَأْذِنْ عَلَیْهَا! «اکنون که چنین است از او اجازه بگیر»! (۲) در روایت دیگری می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه (علیها السلام) شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ»، فاطمه (علیها السلام) پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد: وارد شو ای رسول خدا!! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود؟ فاطمه (علیها السلام) عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود را به

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۹۸، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۸۶.

حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر(صلی الله علیه وآله) مجدداً سلام کرد و فاطمه(علیها السلام) جواب داد، و مجدداً اجازه ورود برای خودش گرفت، و بعد از پاسخ موافق فاطمه(علیها السلام) اجازه ورود برای همراهش «جابر بن عبداللّه» گرفت. (۱)

این حدیث به خوبی نشان می دهد: تا چه اندازه پیامبر(صلی الله علیه وآله) که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود، این نکات را دقیقاً رعایت می فرمود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم: باید سه بار اجازه گرفت:

اجازه اول را بشنوند.

به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند.

به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند! (۲)

حتی بعضی لازم دانسته اند: در میان این سه اجازه، فاصله ای باشد؛ چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند.

و اگر اجازه نداد، بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

۲ - منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

در پاسخ این سؤال، در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: منظور ساختمان هائی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۸۷.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱۲۳.

همگانی دارد، مانند کاروانسراها، مهمانخانه ها، و همچنین حمام ها و مانند آن، این مضمون در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) صریحاً آمده است. (۱)

بعضی دیگر آن را به خرابه هائی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می تواند وارد آن شود، این تفسیر، بسیار بعید به نظر می رسد؛ چه این که کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکان هائی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود، و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند.

این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور خانه هائی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده، و هنگام گذاردن، رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سر کشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر، با هم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول، با معنی آیه سازگارتر است. ضمناً، از این بیان روشن می شود: انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه ای دارد نمی تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

۳- مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند
در کتب فقهی و حدیث آمده است: اگر کسی عمداً به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد، آنها می توانند در مرتبه اول او را نهی

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱، حدیث سوم.

کنند.

اگر خود داری نکرد، می توانند با سنگ او را دور کنند.

اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند.

و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود، خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند، یعنی تا آنجا که از طریق آسان تر این امر امکان پذیر است از طریق خشن تر وارد نشوند.

۳۰ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

۳۱ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ترجمه:

۳۰ - به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمات) فرو گیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است!

۳۱ - و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان،

یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان، یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پای های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید!

شأن نزول:

در کتاب «کافی» در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق، از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده است: جوانی از «انصار» در مسیر خود با زنی روبرو شد - و در آنروز زنان مقنعه خود را در پشت گوش ها قرار می دادند - (و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن، نظر آن جوان را به خود جلب کرد، و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد، در حالی که راه خود را ادامه می داد تا این که: وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد، ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت!

هنگامی که زن گذشت، جوان به خود آمد، دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت: به خدا سوگند من خدمت پیامبر می روم و این ماجرا را بازگو می کنم، هنگامی که چشم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او افتاد فرمود چه شده است؟

و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام «جبرئیل»، پیک وحی خدا نازل

شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...). (۱)

تفسیر:

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم: این سوره در حقیقت سوره عفت، پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است، و بحث های مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد، آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن، چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد نیز کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحث های مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست، می گوید: «به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامن خود را حفظ کنند» (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

«يَغُضُّوا» از ماده «غض» (بر وزن خز) در اصل، به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود.

بنابراین، آیه نمی گوید مؤمنان باید چشم هاشان را فرو بندند، بلکه می گوید: باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این، تعبیر لطیفی است به این منظور که: اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می شود، بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او بر گیرد، و چشم خود را پائین اندازد گوئی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۳۹، و تفسیر «نور الثقلین»، و «المیزان»، و «روح المعانی» (با تفاوت مختصری)، ذیل آیه مورد بحث.

کرده است.

قابل توجه این که: قرآن نمی گوید: از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم بگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات، مخصوصاً آیه بعد که سخن از مسأله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می شود: منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است، شأن نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تأیید می کند.^(۱)

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود: مفهوم آیه فوق، این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاه های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است:

انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند، اما راه و چاه خود را ببیند و این که «عَصَ» را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است (دقت کنید).

دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است.

«فرج» چنان که قبلاً هم گفته ایم در اصل، به معنی «شکاف» و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می باشد، و ما برای حفظ معنی کنائی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می گذاریم.

منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: كُلُّ آيَةٍ فِي

۱ - در این که «مِنْ» در جمله «يَعْضُوا مِنْ أُبْصَارِهِمْ» چه معنی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را برای «تبعيض»، بعضی «زائده» و بعضی «ابتدائیه» دانسته اند، ولی ظاهر همان معنی اول است.

الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الزُّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ: «هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه منظور از آن، حفظ کردن از نگاه دیگران است». (۱)

و از آنجا که گاه به نظر می رسد: چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است» (ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ).

آن گاه به عنوان اخطار، برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند، می گوید: «خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

در آیه بعد، به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: «و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را فرو گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامن خود را حفظ نمایند» (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

و به این ترتیب، «چشم چرانی» همان گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

پس از آن به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

۱ - «آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر

۱ - «اصول کافی» - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۱۰۱، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۵۸۷ و ۵۸۸.

است» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

در این که منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی، زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه «زینت» به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر، آن را به معنی «محل زینت» گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینت ها است، یعنی گوش ها و گردن و دست ها و بازوان.

بعضی دیگر، آن را به معنی خود «زینت آلات» گرفته اند متنها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

(این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مسأله تعقیب می شود). حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنابراین، زنان حق ندارند زینت هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود، و به این ترتیب آشکار کردن لباس های زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن را به قلاده: «گردنبند»، دملج: «بازوبند» و خلخال: «پای

«برنجن» همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند» تفسیر شده است. (۱)

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به «انگشتر»، «سرمه» و مانند آن تفسیر شده، می فهمیم منظور از زینت باطن نیز خود زینت هائی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).

۲ - دومین حکمی که در آیه بیان شده این است: «آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند» (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ).

«خمر» جمع «خمار» (بر وزن حجاب) در اصل، به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسی).

«جیوب» جمع «جیب» (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است، که از آن تعبیر به «گریبان» می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که: زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد، قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد. (از شأن نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

۳ - در سومین حکم، مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می دهد:

«آنها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

«مگر (در دوازده مورد):

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث.

- ۱ - برای شوهرانشان «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ».
 - ۲ - «یا پدرانشان» (أَوْ آبَائِهِنَّ).
 - ۳ - «یا پدران شوهرانشان» (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).
 - ۴ - «یا پسرانشان» (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ).
 - ۵ - «یا پسران همسرانشان» (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).
 - ۶ - «یا برادرانشان» (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).
 - ۷ - «یا پسران برادرانشان» (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ).
 - ۸ - «یا پسران خواهرانشان» (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ).
 - ۹ - «یا زنان هم کیششان» (أَوْ نِسَائِهِنَّ).
 - ۱۰ - «یا بردگانشان» (کنیزانشان) (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).
 - ۱۱ - «یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند» (افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد) (أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ).
 - ۱۲ - «با کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند» (أَوْ الطُّفُلُ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).
 - ۴ - و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: «آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود» (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).
- آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعلهور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آنچنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخال را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان، اعم از مرد و زن، به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد، می گوید: «همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان! تا رستگار شوید» (و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

و اگر در گذشته، کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد، از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح، به سوی خدا آئید که رستگاری تنها بر در خانه او است، و بر سر راه شما لغزشگاه های خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید!

درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی نداشت، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگی های جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح، از «مستقلات عقلیه» است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسئولیت کافی است.

نکته ها:

۱ - فلسفه حجاب

بدون شک، در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند، و افراد غرب زده، بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند، سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمان های گذشته!

ولی مفاسد بی حساب، مشکلات و گرفتاری های روز افزونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای

این سخن پیدا شود.

البته در محیط های اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می کند: این مسأله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.

مسأله این است: آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع، بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند؟ و یا باید این امور، مخصوص همسرانشان گردد؟

بحث در این است: آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوس های آلوده مردان درگیر باشند؟ و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟!

اسلام، طرفدار برنامه دوم است و حجاب، جزئی از این برنامه محسوب می شود، در حالی که غربی ها و غرب زده های هوسباز، طرفدار برنامه اولند!

اسلام، می گوید: کامیابی های جنسی اعم از آمیزش و لذت گیری های سمعی، بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد که جمله «ذَلِكْ أَزْكَىٰ لَهُمْ» در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

- ۱ - برهنگی زنان، که طبعاً پیامدهائی همچون آرایش، عشوه گری و امثال آن همراه دارد، مردان - مخصوصاً جوانان را - در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجان های بیمار گونه عصبی و

گاه سر چشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟.

مگر همه پزشکان روانی نمی گویند: هیجان مستمر عامل بیماری است؟
مخصوصاً توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است، و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته اند: «هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر این که پای زنی در آن در میان است»!
آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله‌ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟
آیا این کار عاقلانه ای است؟

اسلام، می خواهد مردان و زنان مسلمان، روحی آرام، اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه های حجاب است.

۲ - آمارهای قطعی و مستند، نشان می دهد: با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که: «هر چه دیده بیند دل کند یاد» و هر چه «دل» در اینجا یعنی هوس های سرکش بخواد، به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، و به این ترتیب هر روز دل، به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.
در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.
ولی در «بازار آزاد برهنگی» که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند، دیگر قداست پیمان زناشویی

مفهومی نمی تواند داشته باشد، و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

۳ - گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است، که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی گوئیم، عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرأً بی حجابی است، نمی گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می گوئیم: یکی از عوامل مؤثر آن مسأله برهنگی و بی حجابی محسوب می شود.

و با توجه به این که: «فحشاء» و از آن بدتر «فرزندان نامشروع» سر چشمه انواع جنایت ها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مسأله روشن تر می شود. هنگامی که می شنویم در «انگلستان»، در هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید.

و هنگامی که می شنویم: جمعی از دانشمندان «انگلیس» در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند - نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی - بلکه، به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده اند، به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنائی پای آنها در میان است، به اهمیت این مسأله کاملاً پی می بریم، و در می یابیم مسأله گسترش فحشاء، حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه های اخلاقی قائل نیستند

فاجعه آفرین است.

بنابراین، هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه ها محسوب می شود، و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدرسی که در آن دختر و پسر با هم درس می خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می کنند، و بی بند و باری در آنها حکم فرما است، کم کاری، عقب افتادگی، و عدم احساس مسئولیت، به خوبی مشاهده شده است.

۴ - مسأله «ابتذال زن» و «سقوط شخصیت او» در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد.

هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون تر از او دارد.

و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیت و وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاق های انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان، سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حدّ یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، و ارزش های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی، زیبایی و خودنمایش می شود.

و به این ترتیب، به وسیله ای تبدیل خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت!

در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگی های اخلاقی، علم و آگاهی و دانایش جلوه کند، و حائز مقام والائی گردد؟!

به راستی، درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما

قبل از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم، شهرت، آوازه، پول، در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام «هنرمند و هنر پیشه»، معروف شده بودند، و هر جا قدم می نهادند گردانندگان محیط های آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند!

شکر خدا را، که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتذال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد، شخصیت خود را باز یافت، حجاب بر خود پوشید، اما بی آن که منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

۲ - خرده گیری های مخالفان حجاب

در اینجا می رسیم به ایرادهائی که مخالفان حجاب مطرح می کنند، که باید به طور فشرده بررسی شود:

۱ - زنان نیمی از جامعه

مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مسأله حجاب ذکر می کنند، این است که: زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می راند، مخصوصاً در دوران شکوفائی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است، از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی

است!.

به این ترتیب، آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند. اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند.

زیرا:

اولاً؛ چه کسی گفته است: حجاب اسلامی، زن را منزوی می کند، و از صحنه اجتماع دور می سازد؟.

اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز، بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست؛ زیرا با چشم خود گروه، گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره ها، در کارگاه ها، در راهپیمائی ها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستان ها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً در مراقبت های پزشکی برای مجروحین جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن این که: وضع موجود، پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از «امکان» چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر «وقوع» آن قرار گرفته ایم، و فلاسفه گفته اند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیاً؛ از این که بگذریم، آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسان هائی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخ های عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم، آباد و پر حرکت بی خبرند، آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی، اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند، و بچه های خود را به شیرخوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند، در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند، به آنها بچشانند. غافل از این که: با این عمل، شخصیت آنها را در هم می کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

۲ - حجاب دست و پا گیر است

ایراد دیگری که آنها دارند این است: حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیت های اجتماعی مخصوصاً در عصر ماشین های مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند، یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟!

ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن این که: حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد، به پوشش قناعت می شود.

زنان کشاورز و روستائی ما، مخصوصاً زنانی که در برنج زارها مهمترین و مشکل ترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند، عملاً به این پندارها پاسخ گفته اند، و نشان داده اند: یک زن روستائی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد، حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می کند، بی آن که حجابش مانع کارش شود.

۳- حجاب، مردان را حریص تر می کند

ایراد دیگر این که آنها می گویند: حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می افکند، طبع حریص مردان را آزمندتر می کند، و به جای این که: خاموش کننده باشد، آتش حرص آنها را شعله‌ورتر می سازد که: «الإنسان حَرِیصٌ عَلَى ما مُنِعَ!».

پاسخ این ایراد، یا صحیح تر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثناء حکم فرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد.

آن روز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده ها بی بند و باری عجیبی حکم فرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر. نمی گوئیم امروز، همه اینها ریشه کن شده، اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانی ها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن، به مرحله مطلوب خواهد رسید.

۳- استثناء وجه و کفین

در این که آیا حکم حجاب، صورت و دست ها حتی از مچ به پائین را نیز شامل می شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند: پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حداقل احتیاط می کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند، نیز آن را مقید به صورتی می کنند که منشأ

فساد و انحرافی نگردد، و گر نه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء، و تأیید قول اول وجود دارد از جمله:

الف - استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق، خواه به معنی محل زینت باشد، یا خود «زینت» دلیل روشنی است بر این که پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب - دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر، گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

توضیح این که: همان گونه که در شأن نزول نیز گفته ایم عرب ها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه، پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود.

اسلام آمد، این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.

ج - روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدعا است (۱) هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشأ فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که: نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۵، باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح.

مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تأکید و تکرار می کنیم: این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که: استثناء وجه و کفین از حکم حجاب، مفهومی این نیست که جایز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

۴ - منظور از «نسائهن» چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر نسائهم: «زنان خودشان» چنین استفاده می شود که زن های مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده این است که: ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان توصیف کنند و این، برای زنان مسلمانان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب «من لا یحضر...» آمده امام صادق (علیه السلام) چنین می فرماید: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِزَوَاجِهِنَّ: «سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود؛ چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان توصیف می کنند».(۱)

۱ - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحه ۵۶۱، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۹۳.

۵ - تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد: زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است: منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی شود، در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: لَا يَنْظُرُ الْعَبْدُ إِلَى شَعْرِ مَوْلَاتِهِ: «غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه کند».(۱)

ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

۶ - تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ»

«إِربَة» در اصل از ماده «ارب» (بر وزن عرب) - چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای بر طرف ساختن آن چاره جوئی می کند، گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می شود.

و منظور از «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر، بنابراین «غیر اولی الاربه» کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست.

در این که منظور از این عنوان چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند:

القواعد من النساء: «زنانی که از سر حلّ ازدواج

۱ - «وسائل الشیعه»، باب ۱۲۴، از مقدمات نکاح، حدیث ۸

بیرون رفته اند و از این نظر بازنشسته شده اند.
 بعضی دیگر آن را به مردان خَصِیّ: «خواجه».
 و بعضی دیگر به «ختی» که آلت رجولیت مطلقاً ندارد، تفسیر کرده اند.
 اما آنچه بیش از همه می تواند قابل قبول باشد و در چند حدیث معتبر از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده، این است که: منظور از این تعبیر، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند، و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می کنند، تعبیر به «التابعین» نیز همین معنی را تقویت می کند.^(۱)
 اما از آنجا که این وصف، یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست مفهوم آیه توسعه داشته و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند.
 در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است.
 ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان همانند محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

* * *

۷ - کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند
 گفتیم: دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.
 جمله «لَمْ يَطْهَرُوا» گاهی به معنی لَمْ يَطْلَعُوا: «آگاهی ندارند» و گاه به معنی

۱ - برای توضیح بیشتر به «جواهر الکلام»، جلد ۲۹، صفحه ۹۴ به بعد، و همچنین «وسائل الشیعه»، باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۱۴، صفحه ۱۴۸) و همچنین «تهذیب»، جلد ۷، صفحه ۴۶۸ مراجعه شود.

لَمْ يَقْدِرُوا: «توانائی ندارند» تفسیر شده؛ زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این، و گاه در آن به کار رفته.

مثلاً در آیه ۲۰ سوره «کشف» می خوانیم: إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ: «اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند».

و در آیه ۸ سوره «توبه» می خوانیم: كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَ ذِمَّةً: «چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان».

ولی به هر حال، این تفاوت در آیه مورد بحث، تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانائی دارند و نه آگاهی.

بنابراین، اطفالی که به سنی رسیده اند که این تمایل و توانائی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان، حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

۸- چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤال انگیز این که: در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با این که به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی باشد. ممکن است نکته آن این باشد که: قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد، و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید.

از آنجا که استثنای «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان می دهد: «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرمند روشن می شود: عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می باشند.

و به تعبیر روشن تر محرمیت دو جانبه است، هنگامی که از یکسو، فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر، و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند (دقت کنید).

۹- هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث این که: در آخر آیه فوق آمده است: نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال هایشان به گوش رسد! این امر نشان می دهد: اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی اجازه به کارگیری عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکس های تحریک آمیز، فیلم های اغوا کننده، رمان ها و داستان های جنسی را نخواهد داد.

و بدون شک، محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد، و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند، پاک و مبرا باشد.

۳۲ وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 ۳۳ وَ لَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۳۴ وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِمَّنْ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۳۲ - مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

۳۳ - و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند. و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه (قرار داد آزاد شدن) هستند، با آنان قرار داد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید. و کنیزان خود را برای دستیابی به متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و

هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اجبار آنها، آمرزنده و مهربان است. (توبه کنید، تا خداوند شما را ببخشد)!

۳۴ - ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند، و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند، و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران!

تفسیر:

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره، تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تأثیر به سزائی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگی ها دارد.

در آیات مورد بحث، به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده؛ زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچگونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را» (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ).

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قَیم) در اصل، به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب، تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه «بکر» باشند یا «بیوه».

تعبیر اَنْكِحُوا: «آنها را همسر دهید» با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته

به میل طرفین است، مفهومی این است که: مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست.

خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شک، اصل تعاون اسلامی، ایجاب می کند: مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله تا به آن پایه است که: در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا:**

«بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی گری کنی، تا این امر به سامان برسد»! (۱)

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: **ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوْجَ أَخَاهِ الْمُسْلِمِ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا:**

«سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۲۰، صفحه ۴۵، چاپ آل البیت).

کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد»! (۱) و بالاخره، در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یکسال عبادت در نامه عمل او می نویسند» (كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا). ۲ و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است، قرآن به پاسخ آن پرداخته، می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد» (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ). و خداوند قادر بر چنین کاری هست؛ چرا که «خداوند واسع و علیم است» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آنچنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، مخصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد. در این زمینه تحلیل روشنی داریم، و همچنین روایات متعددی، که در آخر این بحث خواهد آمد.

ولی از آنجا که گاه، با تمام تلاش و کوشش، که خود انسان و دیگران می کنند

۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۲۰، صفحه ۴۵، چاپ آل البیت).

وسیله ازدواج فراهم نمی گردد، و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذرانند، مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت، چنین ایجاب می کند.

لذا بلا فاصله دستور پارسائی را - هر چند مشکل باشد - به آنها داده، می گوید: «و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد» (وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی، تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند، که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان، شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای بیازمایند.

و از آنجا که اسلام، به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید، عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید با آنها قرارداد ببندید» (وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله «عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانائی برای انجام آن داشته باشند، و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند.

اما اگر توانائی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع، به ضرر

آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانائی حاصل گردد.

سپس برای این که: بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد: «چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید» (وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ). در این که: منظور از این مال، چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات، - همان گونه که در آیه ۶۰ سوره «توبه» آمده است - به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور آن است که صاحب برده، قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته، به او باز گرداند، تا توانائی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی، پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد: در آغاز کار که بردگان توانائی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند، تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که: مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم: «تَضَعُ عَنْهُ مِنْ»

تُجْومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ» (۱)

اشاره به این که: بعضی برای این که کلاه شرعی درست کنند و بگویند: ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند! امام صادق (علیه السلام) از این کار نهی می فرماید و می گوید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد»!

در دنباله آیه، به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند!» (وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته اند: «عبدالله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برایش او از طریق خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد، آنها به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد» (۲).

این آیه نشان می دهد: تا چه حد در عصر جاهلیت، مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می دادند، تا این که آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد.

اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۰۱.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث و تفسیر «قرطبی» (با مختصر تفاوت).

نهاده اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت، نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند، و به مراکز فساد می کشاندند و با طرح های شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این طریق در آمدهای سرشاری را فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن، جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک تر است، خداوند مردم جهان را از شر این انسان های متمدن نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی، به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که: جمله *إِنْ أُرْدُنَ تَحْصُنَا*: «اگر آنها می خواهند پاک بمانند...» مفهومش این نیست که اگر خود آن زنها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است و گر نه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای آن است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها بر خورد، مفهوم آیه این است: این کنیزان که ظاهراً در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید، چرا تن به چنین پستی در می دهید؟!

در پایان آیه - چنان که روش قرآن است - برای این که: راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند، می گوید: «و هر

کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است» (وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ). این جمله، چنان که گفتیم، ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشتن هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار، تن به این کار می دادند.

* * *

در آخرین آیات مورد بحث - همان گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی اشاره به بحث های گذشته کرده می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقائق بسیاری را تبیین می کند» (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ). و نیز «مثل ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند» (و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است) (وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ). و نیز «موعظه و پند و اندرز برای پرهیزکاران» (وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - ازدواج یک سنت الهی

گرچه امروز مسأله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور، برای جوانان در آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد. اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر می دارد، نیز در این زمینه تعبیرات

جالب و مؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) است:

تَنَازَعُوا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَأَنْتَ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالْإِسْقَاطِ: «ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده، در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم»! (۱)

و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم: مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي: «کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد» (۲).

چرا که غریزه جنسی، نیرومندترین و سرکش ترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ: «بدترین شما مجردانند» (۳).

به همین دلیل، در آیات مورد بحث، و همچنین روایات متعددی، مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان، و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان، مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی تفاوت هستند، شریک جرم انحراف فرزندان شان شمرده است، چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ وَ عِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأُخْذَتْ قَالَ أُنْتُمْ بَيْنَهُمَا: «کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می شود»! (۴).

۱ و ۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۶۱ (ماده زوج).

۳ و ۴ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

و باز به همین دلیل، دستور مؤکد داده شده است: هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت ها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین، که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا: «زن بد قدم، زنی است که مهرش سنگین باشد» (۱).

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده، می خوانیم: مِنْ شَوْمِهَا شِدَّةٌ مَثُونَتِهَا: «یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد» (۲).

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند، در آیات فوق صریحاً گفته شده است: «فقر» نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی می شود. دلیل آن هم با دقت، روشن می شود؛ زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می کند، و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد، و به همین دلیل مجردان غالباً خانه به دوش و تهی دستند!

اما بعد از ازدواج، شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسائل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل، تمام هوش، ابتکار و استعداد خود

۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، باب ۵، من ابواب المهور، صفحه ۱۰.

را به کار می گیرد، در حفظ درآمدهای خود و صرفه جوئی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْعِيَالِ: «روزی همراه همسر و فرزند است».(۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مردی خدمت حضرتش رسید، از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: تَزَوَّجْ، فَتَزَوَّجَ فَوْسَعَ لَهُ: «ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد»!(۲)

بدون شک، امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود، اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ:

«کسی که از ترس فقر ازدواج را ترک کند، گمان بد به خدا برده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد».(۳)

البته، روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۹۵.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۵، باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۲۰، صفحه ۴۳، چاپ آل البيت).

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۴، باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح (جلد ۲۰، صفحه ۴۲، چاپ آل البيت).

۲ - منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه این که: در آیات مورد بحث، به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید، به طور کلی دستور می دهد، برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی قدر تفسیر «المیزان» و همچنین تفسیر «صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد، این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی، باز جای این سؤال باقی است که: چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم، منظور چیز دیگری باشد و آن این که: در شرائط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند به طوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند.

اگر با این حال، اقدام به تزویج آنها می شد، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند، اقدام به ازدواج کنید، و مفهومش این است که: در مورد بقیه، نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود، تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

۳ - عقد مکاتبه؟

گفتیم: اسلام برنامه «آزادی تدریجی بردگان» را طرح کرده، و به همین

دلیل، از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است، یکی از مواد این برنامه، مسأله «مکاتبه» است که به عنوان یک دستور، در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

«مکاتبه» از ماده «کتابت» و «کتابت» در اصل از ماده «کتب» (بر وزن کسب) به معنی «جمع» است، و این که: نوشتن را کتابت می گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می کند، و چون در «مکاتبه» قرار دادی میان «مولا» و «عبد» نوشته می شود آن را «مکاتبه» نامیده اند.

عقد مکاتبه یک نوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود، و عبد موظف می گردد، از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به «مولا» پردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط، بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به عللی عبد، از پرداختن اقساط عاجز شد، باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند: اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد، خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات حساب کند.

این عقد یک عقد لازم است و هیچ یک از طرفین حق فسخ آن را ندارد.

روشن است: با این طرح، هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانائی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند، و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

«مکاتبه» احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی «کتاب المکاتبه» آمده است.

۳۵ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مُصْبِحٌ
 الْمُصْبِحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
 مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ
 لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ
 اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
 ۳۶ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
 وَالْآصَالِ
 ۳۷ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
 الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ
 ۳۸ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَزِيَدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ
 يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

ترجمه:

۳۵ - خداوند نور آسمان ها و زمین است؛ مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن
 چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک
 ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده
 که نه شرقی است و نه غربی؛ (روغنش آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون
 تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر

کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند، و خدا برای مردم مثل ها می زند و خداوند به هر چیزی داناست.

۳۶ - (این چراغ پر فروغ) در خانه هائی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از شیاطین در امان باشد)؛ خانه هائی که نام خدا در آنها برده می شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند.

۳۷ - مردانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات، غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دل ها و چشم ها زیر و رو می شود.

۳۸ - (آنها به سراغ این کارها می روند) تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد، و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید؛ و خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد).

تفسیر:

آیه نور!

در تفسیر آیات فوق، سخن بسیار گفته شده است، و مفسران، فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحث های فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات، با آیات گذشته از این نظر است که: در آیات پیشین، سخن از مسأله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، به خصوص غریزه جنسی - که نیرومندترین آنها است - بدون استفاده از پشتوانه «ایمان» ممکن نیست، سر انجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می گوید.

نخست می فرماید: «خداوند نور آسمان ها و زمین است» (اللَّهُ نُورٌ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چه جمله زیبا، جالب و پر ارزشی! آری، خدا نور آسمان ها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها.

گروهی از مفسران کلمه «نور» را در اینجا به معنی «هدایت کننده».

بعضی به معنی «روشن کننده».

و بعضی به معنی «زینت بخش» تفسیر کرده اند.

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه، باز هم از این گسترده تر می باشد.

توضیح این که: در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان «نور» یاد شده است:

۱ - قرآن مجید - چنان که در آیه ۱۵ سوره «مائدة» می خوانیم: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ: «از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد».

و در آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» نیز می خوانیم: وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: «کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است، آنها رستگارانند».

۲ - ایمان - چنان که در آیه ۲۵۷ «بقره» آمده است: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمت های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند».

۳ - هدایت الهی و روشن بینی - چنان که در آیه ۱۲۲ سوره «انعام» آمده: أَوْ مَنْ كَانَ مُتَّبِعًا فَآخِيزْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا:

«آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد»؟!۱

۴ - آئین اسلام - چنان که در آیه ۳۲ سوره «توبه» می خوانیم: یَا بَنِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: «خداوند ابا دارد جز از این که نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند».

۵ - شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) - در آیه ۴۶ سوره «احزاب» درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا: «ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش».

۶ - امامان و پیشوایان معصوم - چنان که در زیارت «جامعه» آمده: خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شَيْءٍ مُخْذِقِينَ: «خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید». و نیز در همان زیارت نامه آمده است: وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ: «شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید».

۷ - و بالاخره از علم و دانش نیز به عنوان نور یاد شده چنان که در حدیث مشهور است: الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ: «علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند»... (۱) اینها همه از یکسو.

و از سوی دیگر، باید در اینجا خواص و ویژگی های نور را دقیقاً بررسی کنیم، با مطالعه اجمالی روشن می شود که «نور» دارای خواص و ویژگی های زیر است:

۱ - نور زیباترین و لطیف ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه

۱ - «مصابح الشریعه»، صفحه ۱۶.

همه زیبایی ها و لطافت ها است!

۲ - نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد، نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافت های فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری است، یعنی مسافتی را که نور در یکسال با آن سرعت سرسام آورش، می پیماید.

۳ - نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن، چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم «ظاهر» است و هم «مُظْهَر» (ظاهر کننده غیر).

۴ - نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گل ها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند.

۵ - امروز ثابت شده تمام رنگ هائی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه، موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!

۶ - تمام انرژی های موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی) همه، از نور آفتاب سرچشمه می گیرد، حرکت بادهای، ریزش باران، حرکت نهرها، سیل ها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود.

سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید، نیز از گرمی آفتاب است؛ چرا که همه اینها طبق

تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند، بنابراین حرکت موتورهای نیز از برکت آن است.

۷- نور آفتاب نابود کننده انواع میکرب ها و موجودات موزی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود، کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند!

خلاصه، هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور)، بیشتر می نگریم و دقیق تر می شویم آثار گران بها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود.

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه، اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه «نور» می توان استفاده کرد؟!

همان خدائی که پدید آورنده تمام جهان هستی است، روشنی بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد، همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند. و جالب این که: هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد، به همان اندازه نورانیت و روشنائی کسب می کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آئین اسلام نور است چون آئین او است.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

ایمان نور است چون رمز پیوند با او است.

علم نور است چون سبب آشنائی با او است.

بنابراین، «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی «هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر» در این صورت به کار بردن کلمه «نور» در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت؛ چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است.

در کتاب «توحید» از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) چنین آمده: از آن حضرت تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» را خواستند فرمود: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ: «او هدایت کننده اهل آسمان ها و هدایت کننده اهل زمین است».

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است، اما مسلماً منحصر به آن نمی باشد، و به این ترتیب، تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند، می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است.

جالب این که: در فراز چهل و هفتم از دعای «جوشن کبیر» که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم: یا نُورَ النُّورِ، یا مُنَوَّرَ النُّورِ، یا خَالِقَ النُّورِ، یا مُدَبِّرَ النُّورِ، یا مُقَدِّرَ النُّورِ، یا نُورَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً قَبْلَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ، یا نُوراً لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ.

«ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشنایی ها، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری، و ای نوری که همانندش نوری نیست»!

و به این ترتیب، همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد، و به نور ذات پاک

او منتهی می شود.

قرآن، بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید: «مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده، همچون یک ستاره فروزان» (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ).

و «این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی» (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ).

«آنچنان روغنش صاف و خالص است که گوئی بدون تماس با آتش می خواهد شعلهور شود!» (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ).

«نوری است بر فراز نور» (نُورٌ عَلَى نُورٍ).

و «خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند» (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و برای مردم مثل ها می زند» (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ).

«و خداوند به هر چیزی آگاه است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است:

«مشکاء» در اصل، به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغ های معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان، در آن می نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشانند، تا هم داخل اطاق روشن شود، و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز

مصون بماند.

و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می نهادند، گفته شده است. کوتاه سخن این که: «مشکاء» محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالباً در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود. «زجاجه» یعنی «شیشه»، و در اصل به سنگ های شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن «زجاجه» گفته شده. و در اینجا به معنی حبایی است که روی چراغ می گذاشتند، تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده، بر نور و روشنائی شعله بیفزاید. «مصباح»، به معنی خود «چراغ» است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است.

جمله «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است؛ چرا که «روغن زیتون» که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته می شود، یکی از بهترین روغن ها برای اشتعال است آن هم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.

و با این توضیح، به اینجا می‌رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر، نیاز به چهار عامل داریم:

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آن که از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.

حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچ وجه مانع تابش نور نگردد.

چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوئی بدون تماس با شعله آتش، می‌خواهد شعله‌ور گردد.

اینها همه از یکسو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

از سوی دیگر، مفسران بزرگ اسلامی در این که: محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح «مُشَبَّه» کدام نور الهی است، تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته‌اند: منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دل‌های مؤمنان بر افروخته، و به تعبیر دیگر، منظور «ایمان» است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است.

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می‌گردد دانسته‌اند.

بعضی، تشبیه را اشاره به شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله).

بعضی اشاره به دلائل توحید و عدل پروردگار.

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده‌اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده

در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است، و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور «هدایت» است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرد، و با دلائل توحید آبیاری می شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است.

توضیح این که: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:

«مصباح» همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.

«زجاجه» و حباب، قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.

«مشکاة» سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر، مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.

و «شجره مبارکه زیتونه» همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعلهور و پر بار می گردد.

در حقیقت این نور خدا است، همان نوری است که آسمان ها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده، و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند. دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند، با نور وحی آمیخته می شود و مصداق «نُورٌ عَلَى نُورٍ» می گردد.

و هم در اینجا است که دل های آماده و مستعد، به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» در مورد آنان پیاده می گردد.

بنابراین، برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف، آگاهی ها، خودسازی ها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این

مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون «زجاجه» برنامه آن را تنظیم نماید. و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد. و این نور وحی باید از آلودگی به گرایش های مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود، برکنار باشد.

آنچنان صاف، زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف، که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر، تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق «يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» گردد. هر گونه تفسیر به رأی، و پیش داوری های نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند، از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد.

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است. از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می شود: اگر در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) که در تفسیر این آیه رسیده است، گاه «مشکاه»، به قلب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، «مصباح» به نور علم، «زجاجه» به وصی او علی (علیه السلام) و «شجره مبارکه» به ابراهیم خلیل (علیه السلام) که ریشه این خاندان از او است، و جمله «لَا شَرْفِيَّةَ وَلَا عَرَبِيَّةَ» به نفی گرایش های یهود و نصارا تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است، نه این که منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران، این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

تا به اینجا ویژگی ها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است؟ و محل آن چگونه است؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد. لذا در آیه بعد، می فرماید: «این مشکاء در خانه هائی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند» (تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد) (فی بُیُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ).

«خانه هائی که نام خدا در آن ذکر شود» (و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند) (و يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ).

بسیاری از مفسران، آیه فوق را همان گونه که در بالا تفسیر کرده ایم مربوط به آیه قبل دانسته اند (۱) ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می دانند که چندان صحیح به نظر نمی رسد. اما این که: بعضی گفته اند: وجود این چراغ پر فروغ، در خانه هائی که ویژگی هایش در این آیه بیان شده، چه اثری دارد پاسخش روشن است؛ زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم، بیدار

۱ - تقدیر آیه در واقع چنین بوده است: «هَذِهِ الْمَشْكَاةُ فِي بُيُوتٍ...» یا «هَذَا الْمَصْبَاحُ فِي بُيُوتٍ...» یا «هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ فِي بُيُوتٍ...» یا «نُورُ اللَّهِ فِي بُيُوتٍ...».

در حالی که در تفسیر دوم «فی بُیُوتٍ» را متعلق به «یُسَبِّحُ» می دانند که مفهوم آیه چنین می شود: «در خانه هائی که خداوند اجازه داده است آن را برافرازند، مردانی صبح و شام تسبیح خدا می گویند ولی این تفسیر با ذکر کلمه «فیها» سازگار نیست؛ چرا که تکرار محسوب می شود به علاوه با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده نیز هماهنگ نمی باشد. (دقت کنید).

و هشیار در آن به پاسداری مشغولند، ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است، به علاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنائی هستند از محل آن با خبر می شوند و به دنبال آن می شتابند.

اما این که: منظور از این بیوت: «خانه ها» چیست؟

پاسخ آن از ویژگی هائی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می شود، آنجا که می گوید: «در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند» (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ). (۱)

«مردانی که نه تجارت، آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات باز می دارد و نه خرید و فروش» (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ).
«آنها از روزی می ترسند که دل ها و دیده ها در آن دگرگون و زیر و رو می شود» (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ).

این ویژگی ها نشان می دهد: این بیوت همان مراکزی است که: به فرمان پروردگار استحکام یافته، و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد، و در این معنی وسیع و گسترده، مساجد، خانه های انبیاء و اولیا، مخصوصاً خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خانه علی (علیه السلام) جمع است.

و این که بعضی از مفسران آن را منحصرأ به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند، دلیلی بر این انحصار نیست، و اگر مشاهده می کنیم در بعضی

۱ - «غُدُوٌّ» (بر وزن علو) به معنی صبحگاهان است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «غُدُوٌّ» به اول روز گفته می شود، و در قرآن در مقابل «آصال» قرار گرفته، در حالی که «غداة» در برابر «عشی» آمده.

«آصال» جمع «اصل» (بر وزن رسل) و آن هم به نوبه خود جمع «اصیل» به معنی «عصر» است. اما این که چرا کلمه «غُدُوٌّ» به صورت مفرد و «آصال» به صورت جمع آمده؟ «فخر رازی» می گوید: به خاطر این است که «غُدُوٌّ» جنبه مصدری دارد و مصدر جمع بسته نمی شود.

از روایات، مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ بَيْتٌ عَلَى مِنْهَا:

«این آیه، اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود». (۱)
یا در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند: منظور چه بیوتی است؟ فرمود: «بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ» است «ابوبکر» پرسید: این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی (علیهما السلام) کرد) نیز از آن جمله است؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نَعَمْ مِنْ أَفَاضِلِهَا: «آری این از برترین آنها است». (۲)
همه اینها اشاره به مصداق های روشن است؛ زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن را بیان می کند.

آری، هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده، نام خدا در آن برده می شود، و هر صبح و شام، مردان با ایمانی - که زندگی مادی آنها را به خود مشغول نمی دارد و از یاد خدا غافل نمی کند - به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هائی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:

نخست این که: به فرمان خدا بنیاد شده.

دیگر این که: پایه ها و دیوارهایش آنچنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند.

و سوم این که: مرکز یاد خدا است.

و سرانجام این که: مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۰۷.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۴۴، ذیل آیه مورد بحث.

خدا مشغولند، و جاذبه های دنیای فریبنده، آنها را از حق غافل نمی سازد.

این خانه ها با این ویژگی ها، سر چشمه هدایت و ایمان اند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: در این آیه، هم «تجارت» آمده است و هم «بیع» با این که: به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد، ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که: تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید: آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند، بلکه می گوید: تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار، که از شدت وحشتش دل ها و چشم ها در آن دگرگون می شود، بیمناکند (توجه داشته باشید جمله «یخافون» به مقتضای این که فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد، خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیت ها و رسالت ها وادار می کند).

در آخرین آیه مورد بحث، به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت، اشاره کرده، چنین می گوید:

«این به خاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید» (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ).

و این جای تعجب نیست؛ زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست «و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد و

از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد» (وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

در این که: منظور از «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند: اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات، مستحبات، کوچک و بزرگ. بعضی دیگر معتقدند: اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر، و گاه هفتصد برابر یا بیشتر، پاداش می دهد، چنان که در آیه ۱۶۰ «انعام» می خوانیم: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا:

«کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می گیرد».

و در آیه ۲۶۱ سوره «بقره» در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که: منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود!

و این از فضل خداوند دور نیست؛ چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد مواهب و بخشش ها بی حساب است؛ چرا که ذات پاکش نامحدود است، و «نعمتش نامتناهی کرمش بی پایان».

نکته ها:

نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود، در لابلای آن بیان

کردیم، اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیری لازم است:

۱ - در کتاب «روضه کافی» از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه نور می خوانیم: إِنَّ الْمَشْكَاءَ قَلْبُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله)، وَالْمُصْبَاحُ النُّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ، وَالزُّجَاجَةُ قَلْبُ عَلِيٍّ أَوْ نَفْسُهُ:

«مشکات قلب محمد است، و مصباح همان نور علم و هدایت، و زجاجه اشاره به علی (علیه السلام) یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت».(۱)

۲ - در حدیث دیگری که در «توحید صدوق» آمده است چنین می خوانیم: امام باقر (علیه السلام) فرمود: إِنَّ الْمَشْكَاءَ نُورُ الْعِلْمِ فِي صَدْرِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) وَالزُّجَاجَةُ صَدْرُ عَلِيٍّ... وَ نُورٌ عَلَى نُورِ إِمَامٍ مُؤَيَّدٌ بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ فِي أَثَرِ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ذَلِكَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَهَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَةً عَلَى خَلْقِهِ، لَا تَخْلُوا الْأَرْضُ فِي كُلِّ عَصْرٍ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ:

«مشکات، نور علم در سینه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و «زجاجه» سینه علی (علیه السلام) است، و «نور علی نور» امامانی از آل محمد (صلی الله علیه وآله) هستند که یکی بعد از دیگری می آیند، و با نور علم و حکمت مؤیدند، و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیائی هستند که خداوند آنان را خلفای روی زمین قرار داده، و حجت خویش بر بندگانش، و در هیچ عصر و زمانی صفحه

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۶۰۲ و ۶۰۳، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد بود».(۱)

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) «مشکات» به فاطمه(علیها السلام) و «مصباح» به حسن(علیه السلام) و «زجاجه» به حسین(علیه السلام) تفسیر شده است. ۲. البته همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم آیات، مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات فوق، بیان مصداق روشنی از آن است، بی آن که از عمومیت آیه صرفنظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست.

۴ - در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم که با «قتاده» فقیه معروف اهل «بصره» گفتگوئی داشت، و در ضمن، از حضور در مجلس امام(علیه السلام) و ابهت خاص آن حضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود، اظهار شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می دانی کجا نشسته ای؟ در برابر همانها که خدا درباره آنها گفته: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ».

سپس فرمود: فَأَنْتَ نَمَّ وَنَحْنُ أَوْلَئِكَ: «تو آن هستی که گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می گوید»!

«قتاده» در جواب گفت: صَدَقْتَ وَاللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، وَاللَّهِ مَا هِيَ بُيُوتٌ حِجَارَةٌ وَلَا طِينٌ: «راست گفتی فدایت گردم، به خدا سوگند منظور خانه های سنگی و گلی نیست» (منظور خانه های وحی و ایمان و هدایت است). ۳.

۱ و ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۶۰۲ و ۶۰۳، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۰۹، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

۵ - در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود: هُمُ التَّجَارُ الَّذِينَ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، إِذَا دَخَلَ مَوَاقِيتُ الصَّلَاةِ أُدْوُوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ فِيهَا:

«آنها تاجرانی هستند که تجارت و بیع، آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد، هنگامی که وقت نماز داخل می شود حق آن را اداء می کنند».(۱)

اشاره به این که: آنها در عین فعالیت های سازنده و مثبت اقتصادی، تمام فعالیت هایشان تحت الشعاع نام خدا است، و چیزی را بر آن مقدم نمی شمردند.

۶ - درخت «زیتون» چنان که در آیات فوق خواندیم به عنوان «شجره مبارکه» (درخت پر برکت) توصیف شده است. و اگر در آن روز که قرآن نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود، امروز برای ما واضح و آشکار است؛ زیرا دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده اند، به ما می گویند: از این درخت با برکت محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پرازش ترین روغن ها است و نقش مؤثری در سلامت بدن دارد.

«ابن عباس» می گوید: این درخت، تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی خاکستر آن نیز دارای فائده و منفعتی است، و اولین درختی است که بعد از طوفان «نوح» (علیه السلام) روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۶۰۲ و ۶۰۳، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

۷ - مفسران بزرگ، در تفسیر جمله «نُورٌ عَلَى نُورٍ» تعبیرات گوناگونی دارند: مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می آیند، و راه هدایت را تداوم می بخشند. «فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آنچنان که درباره «مؤمن» وارد شده:

«مؤمن، در میان چهار حالت قرار دارد: اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می گوید، اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است، اگر سخن بگوید راست می گوید، و اگر داوری کند عدالت را می جوید.

او در میان توده های مردم ناآگاه، همچون انسان زنده ای در میان مردگان است، او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور، عملش نور، محل ورودش نور، محل خروجش نور، و هدفش نور خدا در روز قیامت است».

این احتمال، نیز وجود دارد که: نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور هدایت الهی از طریق وحی است، و نور دوم نور هدایتش از طریق عقل، و یا نور اول نور هدایت تشریع است و نور دوم نور هدایت تکوینی است، بنابراین نوری است بر فراز نور. و به این ترتیب، این جمله، گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده (انبیاء)، گاه به انواع مختلف نور، و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است (دقت کنید).

۳۹ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا
جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ
الْحِسَابِ

۴۰ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجْجٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ
لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

ترجمه:

۳۹ - کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد، و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را به طور کامل می دهد؛ و خداوند سریع الحساب است!

۴۰ - یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمت هائی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!

تفسیر:

اعمالی همچون سراب!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران، در آیات مورد

بحث، سخن از ظلمت کفر، جهل و بی ایمانی، و کافران تاریکدل و منافقان گمراه به میان آمده، سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان «نور علی نور» بود، وجود آنها «ظلمات بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» است!

سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی، به جای آب، دنبال سراب می روند، و از تشنگی جان می دهند، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده اند.

نخست می گوید: «کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً).

اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد» (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا).
اما خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند! (وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ).

«و خداوند سریع الحساب است!» (وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

«سراب» در اصل از ماده «سَرَب» (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سرایشی است و «سَرَب» (بر وزن چرب) به معنی راه سرایشی است، به همین مناسبت «سراب» به تالُلوی می گویند که از دور در بیابان ها و سرایشی ها نمایان می شود و به نظر می رسد که در آنجا آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست. (۱)

«قِيعَه» به عقیده بعضی، جمع «قاعه» به معنی زمین گسترده و وسیعی است

۱ - دانشمندان فیزیکدان امروز می گویند: هنگامی که هوا گرم می شود، طبقه هوای مجاور زمین بر اثر شدت گرما انبساط بیشتری پیدا می کند، و با توده مجاور تفاوت می یابد، امواج نور در آن می شکند و سراب به خاطر همین شکست نور است.

که آب و گیاه ندارد، و به تعبیر دیگر به زمین های کویر مانند می گویند، که سراب نیز غالباً در آنجا به چشم می خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت، این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن «قیعان» یا «قیعات» است. (۱)

گرچه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می کند: مفرد باشد؛ زیرا «سراب» به صورت مفرد ذکر شده و طبعاً چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابان ها (دقت کنید).

آن گاه به مثال دوم می پردازد و می گوید: «و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز موج، موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است» (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجَى يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ).

و به این ترتیب «ظلمت هائی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته!» (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

«آنچنان که هر کس در میان آن گرفتار شود، آن قدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!» (إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا). آری، نور حقیقی در زندگی انسان ها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تاریک و ظلمانی خواهد بود.

اما این نور ایمان، تنها از سوی خدا است «و کسی که خدا نوری برایش قرار

۱ - به تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۴۶، «روح المعانی»، تفسیر «قرطبی»، تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۷ و «مفردات راغب» مراجعه شود.

نداده نوری برای او نیست» (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ). برای درک عمق این مثال، قبلاً لازم است به معنی واژه «لُجِّي» توجه شود. «لُجِّي» (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل، از ماده «لجج» به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس، به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است. و از آنجا که دریا هر قدر عمیق تر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاها و عمیق و پهناور به کار می رود. دریای خروشان و موجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است این از یک طرف، و از طرف دیگر، می دانیم نور آفتاب که قوی ترین نورها است تا حدّ معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریباً در عمق هفتصد متری محو و نابود می گردد، به طوری که در اعماق بیشتر، ظلمت دائم و شب جاویدان حکم فرما است؛ چرا که مطلقاً در آنجا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد، نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکنند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر این موضوع را نیز اضافه کنیم که: ابری تیره و تار بر بالای این امواج خروشان سایه افکنده باشد، ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم. (۱)
ظلمت اعماق آب از یکسو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت

۱ - باید توجه داشت که «سحاب» چنان که در «لسان العرب» آمده به معنی ابری است باران زا، و با توجه به این که ابرهای باران زا غالباً ابرهای متراکمند معمولاً تیره و تارتر می باشند.

ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است، و بدیهی است در چنین ظلمتی نزدیک ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند، به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته اند: این ظلمت های سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه‌ورند، عبارتند از: ظلمت اعتقاد غلط، ظلمت گفتار نادرست، و ظلمت کردار بد.

و به تعبیر دیگر، اعمال افراد بی ایمان، هم از نظر زیر بنا تاریک است، هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان، از هر نظر ظلمانی است. بعضی دیگر گفته اند: این ظلمت های سه گانه عبارت از مراحل جهل آنها است: نخست این که: نمی دانند، دوم این که: نمی دانند که نمی دانند، سوم این که: با این حال فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

بعضی دیگر گفته اند: از آنجا که عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنان که در آیه ۷۸ سوره «نحل» آمده: وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ:

«خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد» کفار هم نور قلب را از

دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمت ها غوطه‌ورند! (۱) اما روشن است: این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد. به هر حال، در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهائی به اینجا می‌رسیم که: اعمال افراد بی ایمان، نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می‌شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی‌شناند، که به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می‌دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می‌شود، باطنی هولناک مملو از ظلمت ها و تاریکی های متراکم و هراس انگیز، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می‌افتد و نزدیک ترین اشیاء محیط بر او پنهان می‌گردد، حتی خودش را نمی‌تواند ببیند چه رسد به دیگران!

بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی، انسان در تنهایی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرو می‌رود، نه راه را پیدا می‌کند، نه همسفرانی دارد، نه موضع خود را می‌شناسد، نه وسیله ای در اختیار دارد؛ چرا که از منبع نور یعنی «الله» کسب روشنائی نکرده، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید، گفتیم: نور سرچشمه تمام زیبایی ها، روشنائی ها، حیات و زندگی، جنبش و حرکت است، اما به عکس، ظلمت، منبع زشتی ها، مرگ و نیستی، سکون و سکوت می‌باشد، ظلمت، کانون وحشت و نفرت است، ظلمت، همراه با سردی و افسردگی است، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می‌دهند و در ظلمت کفر فرو می‌روند.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۴۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ
صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
۴۲ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۴۱ - آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان ها و زمینند برای خدا تسبیح می کنند، و پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

۴۲ - و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین؛ و بازگشت (همه) به سوی اوست!

تفسیر:

همه تسبیح گوی او هستند

در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود، و در آیات مورد بحث، از دلایل توحید که نشانه های انوار الهی و اسباب هدایت است، سخن می گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، برای خدا تسبیح می کنند»؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و پرندگان در حالی که بال ها را بر فراز آسمان گسترده اند مشغول تسبیح او هستند»؟! (وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ).

«همه آنها از نماز و تسبیح خود، آگاه و باخبرند» (كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ).
 «و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می دهند آگاه است» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات، دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می گردند، اضافه می کند: «و از برای خدا است مالکیت آسمان ها و زمین، و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است» (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته، سخن از علم خداوند به اعمال همه انسان ها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه، به دادگاه عدل او در جهان دیگر، و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می کند.

نکته ها:

۱ - جمله أَلَمْ تَرَ: «آیا ندیدی»، به گفته بسیاری از مفسران به معنی أَلَمْ تَعْلَمْ: «آیا نمی دانی» است؛ زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان، چیزی نیست که با چشم دیده شود، بلکه به هر معنی که باشد، با قلب و عقل، درک می گردد، اما از آنجا که این مسأله آن قدر واضح است که گوئی با چشم دیده می شود، تعبیر به «أَلَمْ تَرَ» شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که: مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر

اسلام(صلی الله علیه وآله) می باشد اما به گفته جمعی از مفسران، منظور از آن عموم مردم است، و این در قرآن امثال و نظائر فراوان دارد.

اما بعضی گفته اند: این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است؛ چرا که خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد، و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب اویند به مقام شهود عینی می رسند، ولی در مورد عموم مردم، جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی.(۱)

۲ - تسبیح عمومی موجودات عالم

آیات مختلف قرآن، سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می گوید: تسبیح، حمد، سجده و نماز، در آیه مورد بحث سخن از «نماز» و «تسبیح» بود. و در آیه ۱۵ سوره «رعد» سخن از «سجود» عمومی است «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

و در آیه ۴۴ سوره «اسراء» سخن از تسبیح و حمد تمامی موجودات عالم هستی است «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

درباره حقیقت «حمد» و «تسبیح» عمومی موجودات جهان، و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است در ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» مشروحاً بحث کرده ایم که فشرده آن را در اینجا می آوریم:

در اینجا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد:

۱ - تمامی ذرات این عالم اعم از آنچه آن را عاقل می شماریم یا بی جان یا

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

غیر عاقل، همه دارای نوعی درک و شعورند، و در عالم خود، تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما قادر به درک آن نیستیم، شواهدی از آیات قرآن نیز برای این تفسیر اقامه شده است.

۲ - منظور از تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می نامیم، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی زبانی، با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی انتهای او سخن می گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی، حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یکسو، صفات برجسته او را بیان می دارد (حمد) و از سوی دیگر، عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن همه عجائب و شگفتی های بی پایانش. (۱)

البته اگر جمله «يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به معنی تسبیح گفتن کسانی که در آسمان ها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه «مَنْ» را در ذوی العقول حفظ کنیم، «تسبیح» در اینجا به معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم؛ زیرا پرندگان در آیه فوق، در کنار «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» قرار گرفته اند، البته این موضوع عجیب نیست؛ زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی از پرندگان آمده است. (۲)

۱ - برای شرح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۳۳ به بعد مراجعه فرمائید.

۲ - به تفسیری که در ذیل آیه ۳۸ سوره «انعام»، جلد ۵ صفحه ۲۲۱ آوردیم، مراجعه فرمائید.

۳ - تسبیح ویژه پرندگان

در این که: چرا در آیه فوق، از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح پرندگان، آن هم در حالتی که بال های خود را بر فراز آسمان گسترده اند تکیه شده؟ نکته ای وجود دارد و آن این که:

پرندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادشان، ویژگی هائی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند، این اجسام سنگین، بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان ها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند، مخصوصاً هنگامی که بال های خود را صاف نگه داشته اند، بر امواج هوا سوارند، و بی آن که فشاری به خود آورند، با سرعت به هر سو که مایل باشند می چرخند و پیش می روند، وضع جالبی دارند.

آگاهی های عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیائی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت، از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب، و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمایی می کند، از شگفت انگیزترین مسائل، و از روشن ترین دلائل توحید است.

رادار مخصوصی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب، تمام موانع را بر سر راه خود می بیند، و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد، از ویژگی های حیرت انگیز این پرنده است!!
به هر حال، عجائبی در وجود پرندگان نهفته شده، که قرآن به خاطر آن مخصوصاً روی آنها تکیه کرده است.

۴ - تفسیر جمله «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ»

جمعی از مفسران ضمیر «عَلِمَ» را به «كُلُّ» بر گردانده اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می شود: «هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرندگان، از کیفیت و راه و رسم نماز و تسبیح خود آگاهند».

ولی بعضی دیگر آن را به خدا باز گردانده اند، یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است، اما تفسیر اول با معنی آیه متناسب تر می باشد.

به این ترتیب، هر یک از تسبیح کنندگان راه و رسم «تسبیح» و شرائط و ویژگی های «نماز» خود را می داند.

اگر منظور «تسبیح آگاهانه» باشد مفهوم این سخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومش این است که هر کدام نظام ویژه ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهره ای از قدرت و حکمت اویند.

۵ - منظور از «صلاة» چیست؟

جمعی از مفسران مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «آلوسی» در «روح البیان» صلاة را در اینجا به معنی «دعا» تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است. و به این ترتیب، موجودات زمین و آسمان با زبان حال، یا زبان قال، در پیشگاه خدا دعا می کنند، و از محضر او تقاضای فیض دارند، و او هم که فیاض مطلق است، بر حسب استعدادهایشان به آنها می بخشد و دریغ ندارد.

منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.

به علاوه، آنها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم، در پیشگاه با عظمت او

خاضعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم، و از سوی دیگر، با تمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند، و هر گونه نقصی را از او نفی می نمایند، و به این ترتیب، عبادات چهارگانه آنها «حمد»، «تسبیح»، «دعا» و «سجود» تکمیل می شود.

۴۳ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى
الْوَدَّاقَ يُخْرِجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ
فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ
بِالْأَبْصَارِ

۴۴ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ
۴۵ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا
يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۴۳ - آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آنها پیوند می دهد، و بعد آن را متراکم می سازد؟! در این حال، دانه های باران را می بینی که از لابلای آن خارج می شود؛ و از آسمان - از کوه هائی (ابرهای همچون کوه) که در آن است - تگرگ نازل می کند، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند، و از هر کس بخواهد این زیان را بر طرف می کند؛ نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشم ها را ببرد!

۴۴ - خداوند شب و روز را دگرگون می سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!
۴۵ - و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید؛ گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می روند؛ خداوند هر چه را بخواهد می آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!

تفسیر:

گوشه ای دیگر از شگفتی های آفرینش
 باز، در این آیات، به گوشه دیگری از شگفتی های آفرینش، علم و حکمت و عظمتی که
 ماورای آن نهفته است بر خورد می کنیم که همه، دلایل توحید ذات پاک اویند.
 باز، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده می گوید: «آیا ندیدی که خداوند ابرهائی
 را به آرامی میراند، سپس آنها را با هم پیوند می دهد، و بعد متراکم می سازد؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
 يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا).
 «و در این حال، دانه های باران را می بینی که از لابلاهای ابرها خارج می شوند» و بر کوه،
 دشت، باغ و صحرا فرو می بارند (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ).
 «يُزْجِي» از ماده «ازجاء» به معنی راندن با ملایمت است، راندنی که برای ردیف کردن
 موجودات پراکنده می باشد، و این تعبیر، دقیقاً در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از
 آن از گوشه ای از دریاها برمی خیزد، سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می
 راند و پیوند می دهد، و متراکم می سازد.
 «رُكَام» (بر وزن غلام) به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده اند.
 «وَدْق» (بر وزن شرق) به عقیده بسیاری از مفسران، به معنی دانه های باران است که از خلال
 ابرها بیرون می آید، ولی به گفته «راغب» در «مفردات» معنی دیگری نیز دارد، و آن ذرات
 بسیار کوچکی از آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود،
 اما معنی اول، در اینجا مناسب تر است؛ زیرا آنچه بیشتر، نشانه عظمت پروردگار است همان
 دانه های حیاتبخش باران می باشد، نه آن ذرات غبار مانند آب.
 به علاوه در هر مورد که قرآن مسأله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح

کرده، به مسأله باران اشاره می کند.

آری، باران است که زمین های مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می کند.

آن گاه به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می گوید: «و خدا از آسمان، از کوههایی که در آسمان است، دانه های تگرگ نازل می کند» (وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ).

«تگرگ هائی که به وسیله آن به هر کس که بخواهد زیان می رساند» شکوفه های درختان، میوه ها و زراعت ها، و حتی گاه حیوان ها و انسان ها از آسیب آن در امان نیستند (فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و از هر کس بخواهد، این عذاب و زیان را بر طرف می سازد» (وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ). آری او است که از یک ابر گاهی باران حیات بخش نازل می نماید و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگ های زیانبار و حتی کشنده می کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود، زیان، مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده، بلکه در دل هم قرار داده است!.

و در پایان آیه، به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می گوید: «نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشم های انسان را ببرد» (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ).

ابرهائی که در حقیقت از ذرات «آب» تشکیل شده است، به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آنچنان «آتشی» از درونش بیرون می جهد که برقش چشم ها را خیره، و رعدش گوش ها را از صدای خود پر می کند، و گاه همه جا را می لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف، راستی شگفت انگیز

است!

پاسخ به یک سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است: کدام کوه در آسمان است که تگرگ ها از آن فرو می ریزند؟

در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱ - بعضی گفته اند جبال: «کوه ها» در اینجا جنبه کنائی دارد، همان گونه که می گوئیم: کوهی از غذا، یا کوهی از علم، بنابراین مفاد آیه فوق، این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می آید، و از آنها بخشی در شهر، و بخشی در بیابان فرو می ریزد، و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می گیرند.

۲ - بعضی دیگر گفته اند: منظور از کوه ها، توده های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

۳ - نویسنده تفسیر «فی ظلال» در اینجا بیان دیگری دارد که مناسب تر به نظر می رسد، و آن این که: توده های ابر در وسط آسمان، به راستی شبیه کوه ها هستند گر چه از طرف پائین که به آنها می نگریم صافند. اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند، غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوه ها و دره ها و پستی ها و بلندی هائی می مانند که در روی زمین است، و به تعبیر دیگر، سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست، و همانند سطح زمین دارای ناهمواری های فراوان است، و از این نظر، اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است. (۱)

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که: به عقیده دانشمندان تَکْوُن

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۱۰۹.

تگرگ در آسمان، به این طریق است که: قطره های باران از ابر جدا می شود، و در قسمت فوقانی هوا، به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفان های کوبنده ای که در آن منطقه حکم فرما است گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند، و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر، مجدداً یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود، و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می گیرد و فرود می آید، و یا این که طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند.^(۱)

با توجه به این مطلب، نکته علمی که در کلمه «جبال» در اینجا نهفته است روشن تر می شود؛ زیرا به وجود آمدن تگرگ های درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان، دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که توده های ابر بسان کوه های مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکون تگرگ شود (دقت کنید).^(۲) در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان، می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

۱ - «دائرة المعارف فرهنگ نامه»، ماده «تگرگ».

۲ - در جمله «وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» سه بار کلمه «مِنْ» تکرار شده است که از نظر ادبیات عرب نخستین آنها «مِنْ ابتدائیه» است، و دومین آن نیز تناسب با «ابتدائیه» دارد و اما سومین طبق تفاسیری که در بالا گفته شد متفاوت است، بنابر تفسیر اول «مِنْ بیانیه» خواهد بود، و مفهوم جمله این می شود: خداوند از آسمان از کوه هائی که از تگرگ است تگرگ هائی فرو می فرستد (بنابراین مفعول «يُنَزِّلُ» محذوف است) و آن کلمه «البرد» بوده که از قرینه کلام فهمیده می شود.

اما بنابر تفسیر دوم و تفسیر سوم که ما انتخاب کردیم «مِنْ» یا زائد خواهد بود (چنان که در تفسیر روح المعانی از اخفش در اینجا نقل شده) و یا تبعیضیه است (دقت کنید).

«آیات مورد بحث، صریحاً به کوه هائی که از یخ یا در آنها نوعی از یخ وجود دارد، اشاره می کند و این بسیار جالب است؛ زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهائی متشکل و مستور، از سوزن های یخ رسیدند که درست عنوان کوه هائی از یخ بر آنها صادق است، و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی، چندین بار از آنها به عنوان «کوه های ابر» یا «کوه هائی از برف» یاد کرده است، و به این ترتیب، روشن می شود که به راستی در آسمان کوه هائی از یخ وجود دارد. (۱)

در آیه بعد، به یکی دیگر از آیات خلقت، و نشانه های عظمت پروردگار، که همان خلقت شب و روز و ویژگی های آنها است اشاره کرده، می فرماید: «خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این، عبرتی است برای صاحبان بصیرت» (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).

در این که این دگرگونی از چه نظر است؟ چند تفسیر ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی «آمد و شد شب و روز» گرفته اند که یکی می آید و دیگری را محو می کند.

بعضی آن را به معنی «کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری» که به صورت تدریجی انجام می یابد دانسته اند، که پیدایش فصول نیز به آن مربوط است.

و بالاخره بعضی آن را به معنی دگرگونی هائی از قبیل گرما، سرما و حوادث

۱ - «باد و باران در قرآن»، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱ (برای توضیح بیشتر به کتاب مزبور مراجعه فرمائید).

دیگری که در شب و روز صورت می گیرد دانسته اند.^(۱)

ولی نا گفته پیداست، این تفسیرها با هم هیچگونه منافاتی ندارند و ممکن است همه آنها در مفهوم جمله «يُقَلَّبُ» جمع باشد.

بدون شک - همان گونه که علم ثابت کرده است - هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای «اولی الأبصار».

تابش یک نواخت آفتاب، درجه حرارت هوا را بالا می برد، موجودات زنده را می سوزاند، و اعصاب را خسته می کند، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب، قرار می گیرد آن را کاملاً تعدیل می کند.

تغییرات تدریجی روز و شب، که سر چشمه پیدایش فصول چهارگانه است عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول باران ها و ذخیره آب در زمین ها است.^(۲)

آخرین آیه مورد بحث، به یکی از مهمترین چهره های نظام آفرینش که از روشن ترین دلائل توحید است یعنی مسأله حیات در صورت های متنوعش اشاره کرده می گوید: «خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید» (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ).

و با این که: اصل همه آنها به آب باز می گردد، با این حال خلقت های بسیار متفاوت و شگفت انگیزی دارند: «گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند» (خزندگان) (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ).

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۵، و تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۴۸، و تفسیر «روح المعانی».

۲ - در این زمینه در جلد هشتم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۲۸، ذیل آیه ۶ سوره «یونس» نیز بحث کرده ایم.

«و گروهی بر روی دو پا راه می روند» (انسان ها و پرندگان) (و مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ).
 «و گروهی بر روی چهار پا راه می روند» (چهارپایان) (و مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعِ).
 تازه منحصر به اینها نیست، و حیات، چهره های فوق العاده متنوع دارد، اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می کنند، و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت، لذا در پایان آیه می فرماید: «خداوند هر چه را اراده کند می آفریند» (يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).
 «چرا که خدا بر همه چیز، توانا است» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

* * *

نکته ها:

منظور از «ماء» در اینجا چیست؟

در این که کلمه «ماء» (آب) در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی است در میان مفسران گفتگو است، و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده.

۱ - منظور، آب «نطفه» است، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که: همه جنبنندگان، از آب نطفه به وجود نمی آیند؛ زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده (دابه) هستند، از طریق تقسیم سلول ها به وجود می آیند نه از نطفه، مگر این که گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه عمومی.

۲ - دیگر این که: منظور پیدایش نخستین موجود است؛ زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسان ها را بعداً از

آن آب آفرید، و هم طبق فرضیه های علمی جدید، نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده، و این پدیده، قبل از همه جا بر اعماق، یا کنار دریاها حاکم شده است. (البته آن نیروئی که موجود زنده را با آن همه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد، و در مراحل بعد هدایت کرد، یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).

۳- آخرین تفسیر، این است که: منظور از خلقت موجودات زنده از آب، این است که در حال حاضر، آب ماده اصلی آنها را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است، و بدون آب هیچ موجود زنده ای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته این تفسیرها با هم منافاتی ندارند اما در عین حال، تفسیر اول و دوم صحیح تر به نظر می رسد. (۱)

۲- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که: حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان، دو پایان و چهارپایان) بلکه، جنبندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟

پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است؛ زیرا در جمله بعد می فرماید: **يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**: «خدا هر چه را بخواهد می آفریند».

۱- بعضی از طرفداران تکامل انواع، برای اثبات فرضیه خود، روی این آیه تکیه کرده اند ولی ما ثابت نبودن این فرضیه را در جلد ۱۱، از صفحه ۸۱ به بعد، ذیل آیه ۲۶ سوره «حجر» شرح داده ایم.

این نکته نیز قابل توجه است که: اصولاً نباید آیات قرآن را با فرضیه ها تطبیق کرد؛ چرا که آیات قرآن حقیقت ثابتی دارند و فرضیه های علمی، متغیرند.

به علاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد، همین سه گروه است، از این گذشته، بعضی معتقدند: حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند، تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می شود. (۱) - (۲)

۳ - چهره های متنوع حیات

بدون شک عجیب ترین پدیده این جهان، پدیده حیات است، همان مسأله ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده، همه، می گویند: موجودات زنده از مواد بی جان این عالم به وجود آمده.

اما هیچ کس نمی تواند دقیقاً تحت چه شرائطی، چنین جهشی صورت گرفته؛ زیرا در هیچ آزمایشگاهی، تبدیل موجودات بیجان به موجودات زنده، هنوز مشاهده نشده است، هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده اند.

البته شبیحی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است، اما تنها شبیحی است، آنچه مسلم است، اسرار حیات و زندگی آن قدر پیچیده است که علوم و دانش های بشری با تمام گستردگی از کشف و درک آن هنوز عاجز است.

در شرائط فعلی جهان، موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می آیند، و هیچ موجود زنده ای از موجودی بی جان پا نمی گیرد، ولی مسلماً در

۱ - تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - توجه به این نکته نیز از نظر ادبی لازم است که ضمیر «مِنْهُمْ» با این که معمولاً برای جمع عاقل است در آیه فوق، به غیر عاقل نیز بازگشته، همچنین کلمه «مَنْ» و این به خاطر آن است که این کلمات، گاهی در غیر موجودات عاقل نیز به کار می رود.

گذشته های دور چنین نبوده، و به تعبیر دیگر، حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد، اما چگونه و با چه شرائطی؟ معمائی است که بر هیچ کس روشن نیست.

و از آن عجیب تر تنوع حیات است، در این همه چهره های کاملاً متفاوت، از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوب پیدا می شوند، گرفته، تا وال های دریائی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می کند، و کوهی است از گوشت شناور!

از حشرات، که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده، گرفته، تا پرندگانی که در هزاران هزار، چهره ظاهر می شوند، و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.

کتاب های حیوان شناسی که امروز، بخش عظیمی از کتابخانه های بزرگ جهان را تشکیل می دهند تنها گوشه ای از این اسرار را برای ما بازگو می کنند، مخصوصاً حیوانات دریائی - که همیشه دریا دیار عجائب بوده - و با تمام اطلاعاتی که اخیراً از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است.

به راستی چه بزرگ است خدائی که این همه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده، و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده!

و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرائط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است!

و عجب این که: همه آنها در آغاز، از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده اند.

* * *

- ۴۶ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ۴۷ وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ
 بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
 ۴۸ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
 مُعْرِضُونَ
 ۴۹ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
 ۵۰ أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

- ۴۶ - ما آیات روشنگری نازل کردیم؛ و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند!
- ۴۷ - آنها می گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می شوند؛ آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند!
- ۴۸ - و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می شوند!
- ۴۹ - ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد و) حق داشته باشند با سرعت و تسلیم به سوی او می آیند.
- ۵۰ - آیا در دل های آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند، یا می ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آنها خودشان ستمگرند!

شأن نزول:

مفسران، برای بخشی از این آیات، دو شأن نزول ذکر کرده اند: نخست این که: یکی از منافقان، با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی یک فرد منافق به ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خواند، اما منافق زیر بار نرفت، و او را به داوری «کعب بن اشرف یهودی»! دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحاً گفت: ممکن است «محمد» در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

دیگر این که: میان امیرمؤمنان «علی» (علیه السلام) و «عثمان» (یا طبق روایتی میان آن حضرت و «مغیره بن وائل») بر سر زمینی که از علی (علیه السلام) خریداری کرده بود، و سنگ هائی از آن بیرون آمد، و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن فسخ کند، اختلافی در گرفت.

علی (علیه السلام) فرمود: میان من و تو رسول الله (صلی الله علیه وآله) داوری کند، اما «حکم بن ابی العاص» که از منافقان بود، به خریدار گفت: این کار را مکن! چرا که اگر نزد پسر عموی او - یعنی پیامبر - بروی، مسلماً به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد. (۱)

تفسیر:

ایمان و پذیرش داوری خدا

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ایمان به خدا، دلایل توحید و نشانه های

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۰، تفسیر «روح المعانی»، تفسیر «تبیان»، تفسیر «قرطبی»، تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۰، تفسیر «صافی» و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۱۵ (ذیل آیه مورد بحث، با کمی تفاوت).

او در جهان تکوین بود، در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتاب های توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می گوید: «ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم» (لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

آیاتی که دل ها را به نور ایمان و توحید روشن می کند، افکار انسان ها را نور و صفا می بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می کند.

البته وجود این «آیات مبینات» زمینه را برای ایمان فراهم می سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد؛ چرا که «خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند» (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

و می دانیم: اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست، او نور هدایت را به دل هائی می افکند که آماده پذیرش آن هستند، یعنی مجاهده را آغاز کرده اند، و گام هائی به سوی او برداشته اند.

آن گاه به عنوان مذمت از گروه منافقان، که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست، می فرماید: «می گویند: به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند» (وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی گردد؟

بعد از آن به عنوان یک دلیل روشن، برای بی ایمانی آنها می فرماید:

«هنگامی که از آنها دعوت شود: به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها اعراض می کنند» (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ).

برای تأکید بیشتر، و روشن شدن شرک و دنیاپرستی‌شان اضافه می کند: «اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد، با نهایت تسلیم به سوی او می آیند» (وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ).

قابل توجه این که: در یک عبارت، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ولی عبارت بعد یعنی جمله «لِيَحْكُمَ» به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می گردد.

ضمناً، باید توجه داشت ضمیر «إِلَيْهِ» به شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا داوری او باز می گردد.

این نکته نیز، باید مورد توجه قرار گیرد که: در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل این که: گروه دیگر تا این حدّ بی حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

در آخرین آیه مورد بحث، ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در سه جمله بیان می کند، می گوید: «آیا در دل های آنها بیماری است» (بیماری نفاق) (أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند، اما به خاطر

انحرافی که در دل از اصل توحید دارند، هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیستند.

یا اگر بیماری نفاق بر دل های آنها چیره نشده «به راستی در شک و تردیدند؟» (أَمْ ارْتَابُوا). و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود. یا این که اگر نه آن است و نه این، و از مؤمنانند «آیا به راستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند؟!» (أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ). در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می داند، و حکمش را حکم خدا می شمرد، ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل، یا نیاز، یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است. «بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند» (بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). آنها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می دانند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد، تسلیم داوری او نمی شوند. به گفته نویسنده تفسیر «فی ضلال»: این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است: اولی برای اثبات است، دومی برای تعجب، و سومی برای انکار! در جمله اول، می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم، هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و

صحت داوری او با این که مدعی ایمانند.

و جمله سوم، اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود. (۱) تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود، این است که: او جمله «أَمْ إِرْتَابُوا» را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرفته، در حالی که ظاهر این است شک در اصل نبوت را می گوید همان گونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.

نکته ها:

۱ - بیماری نفاق

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید، به تعبیر «مرض» در مورد نفاق بر خورد می کنیم، قبل از آن در اوائل سوره «بقره»، ضمن بیان صفات منافقان، چنین آمده بود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا: «در دل های آنها یک نوع بیماری است، و خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید»!

همان گونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم، «نفاق» در حقیقت بیماری و انحراف است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می کشد، و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است، اما این که: ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یک نوع بیماری است.

و از آنجا که این گونه افراد، بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه هایشان مستحق لطف و هدایت خدائی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می گذارد تا

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۱۱۵.

این بیماریشان افزون گردد.

و به راستی خطرناک ترین افراد در یک جامعه، همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست، نه واقعاً دوستند و نه ظاهراً دشمن! از امکانات مؤمنین استفاده می کنند، و از مجازات کفار ظاهراً مصونند، ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر.

و چنان که می دانیم، چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست، سر انجام پرده ها کنار می رود و باطن آلوده آنان ظاهر می شود، چنان که در آیات مورد بحث و شأن نزول آن ملاحظه کردیم، که پیش آمدن یک صحنه داوری، مشت آنها را باز کرد و خبث درویشان را آشکار ساخت. (۱)

۲ - حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کند، باز ممکن است به طور ناخودآگاه گرفتار این امور بشود، مگر این که: معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیل، می گوئیم: قانونگذار حقیقی تنها خدا است؛ زیرا علاوه بر این که: تمام نیازهای انسان را با علم بی پایش می داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد، هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغض ها نمی گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز، عادلانه ترین داوری ها، داوری خدا، پیامبر و امام معصوم است، و بعد از آن، داوری کسانی که راه آنها را می پویند و شباهتی به

۱ - برای توضیح بیشتر درباره صفات منافقان به جلد اول تفسیر «نمونه»، آغاز سوره «بقره»، ذیل آیه ۱۰ به بعد مراجعه فرمائید.

آنان دارند.

ولی این بشر خود خواه، تن به این داوری های عادلانه نمی دهد، و این قوانین عدالت گستر را نمی پسندد، دنبال قانون، حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شهوت او را بیشتر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده: **أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**: «ستمگران واقعی آنها هستند»!

ضمناً، قرار گرفتن در برابر چنین صحنه هائی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد»!

جالب این که: قرآن در جالی دیگر می گوید: مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر تسلیم داوری تَوَافِقْ، که در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوری های تو نمی کنند، هر چند ظاهراً به زیانشان باشد: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً**:

«سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن، تسلیم حق گردند» (۱).

اما آنها که حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند!

- ۵۱ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
- ۵۲ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
- ۵۳ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةُ مَعْرُوفَةٍ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
- ۵۴ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

ترجمه:

- ۵۱ - سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم». و اینها همان رستگاران واقعی هستند.
- ۵۲ - و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، چنین کسانی همان پیرومندان واقعی هستند!
- ۵۳ - آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی، (از خانه خود) بیرون می روند (و جان را در طبق اخلاص می گذارند)؛ بگو: «سوگند یاد نکنید؛ شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».
- ۵۴ - بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!»

تفسیر:

ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق

در آیات گذشته، عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و «بعضها فوق بعض» قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیدیم، که چگونه از داوری عدل پیامبر (صلی الله علیه وآله) سر باز می زدند، گوئی می ترسیدند خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) حق آنها را پایمال کنند!

آیات مورد بحث، نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤمنان را با این داوری الهی تشریح می کند، و می گوید: «هنگامی که مؤمنان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند، یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم» (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا).

چه تعبیر جالبی سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا: «شنیدیم و اطاعت کردیم» کوتاه و پر معنی.

جالب این که: کلمه «إِنَّمَا» که برای حصر است می گوید: آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا».

کسی که: خدا را عالم به همه چیز می داند، و بی نیاز از هر کس، و رحیم و مهربان به همه بندگان، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟

و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوری هایش نشان دهد؟

و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤمنان راستین و چه آزمون بزرگی؟!

لذا در پایان آیه می فرماید: «رستگاران واقعی آنها هستند» (وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد، بدون شک در همه چیز پیروز است، چه در زندگی مادی و چه معنوی.

دومین آیه، همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می فرماید: «کسانی که اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنند، از خدا بترسند و تقوا پیشه نمایند، آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند» (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ). (۱)
در این آیه، مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان «فائز» توصیف کرده، و در آیه قبل، کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیم اند به عنوان «اهل فلاح» توصیف شده اند.

به طوری که از منابع لغت استفاده می شود «فوز» و «فلاح» تقریباً یک معنی دارد، «راغب» در «مفردات» می گوید:

«فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر توأم با سلامت است» و در مورد «فلاح» می گوید: «فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است» (البته در اصل، به معنی شکافتن می باشد و از آنجائی که افراد پیروزمند موانع را بر طرف می سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می شکافند، و پیش می روند، فلاح در معنی پیروزی به کار رفته است).
و از آنجا که در آیه اخیر، سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا، که یکی عام است و دیگری خاص، نتیجه هر دو

۱ - جمله «يَتَّقْهُ» که با سکون «قاف» و کسر «هاء» قرائت می شود در اصل «يَتَّقِيهِ» بوده، چون شرط واقع شده، یاء آن به خاطر مجزوم شدن، حذف گردیده، و چون دو کسره پشت سر هم ثقیل بوده، یکی از آن دو حذف شده و به صورت فوق در آمده است.

نیز باید یکی باشد.

قابل توجه این که: در آیه اخیر، برای «فائزون»، سه وصف ذکر شده است: اطاعت خدا و پیامبر، خشیت، و تقوا.

بعضی از مفسران گفته اند: اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن، و تقوا شاخه بیرونی آن است، و به این ترتیب، نخست، از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده، سپس از شاخه درونی و بعد برونی.

ذکر این نکته نیز لازم است که: در روایتی در تفسیر جمله «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده: إِنَّ الْمَعْنَى بِالْآيَةِ أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علی)(علیه السلام): «مقصود از این آیه، علی(علیه السلام) است».(۱)

بدون شک، علی(علیه السلام) بارزترین مصداق آیه است، و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی رود.

لحن آیه بعد - و همچنین شان نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده - نشان می دهد: جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامت های شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم، قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها گفت: «آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی، از خانه و اموال خود بیرون می روند (یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می دارند) بگو: سوگند لازم نیست، شما عملاً طاعت خالصانه و صادقانه نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است» (وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أُمِرْتُهُمْ لَيُخْرِجَنَّ قُلٌّ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ).

بسیاری از مفسران، منظور از خروج را در جمله «لَا يَخْرُجَنَّ» خارج شدن برای جهاد دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر، به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هر جا رفتن و در خدمت او بودن، تفسیر کرده اند.

البته کلمه خروج یا مشتقات آن، در قرآن مجید، هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه، زندگی و وطن، لکن تناسب با آیات قبل - که سخن از داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسائل مورد اختلاف می گفت - ایجاب می کند: تفسیر دوم را بپذیریم، به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوری های پیامبر(صلی الله علیه وآله) خدمتش رسیده، سوگند یاد کردند که یک قسمت از اموال که سهل است، اگر دستور فرمائی تمام زندگی را رها کنی، رها خواهیم کرد.

ولی با این حال، مانعی ندارد که هر دو، در معنی آیه جمع باشد، یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم، و هم حاضریم جان بر کف، به میدان جهاد بشتابیم. اما از آنجا که افراد منافق در بر خورد با جو نامساعد اجتماعی، گاه تغییر چهره می دهند، و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است، قرآن صریحاً به آنها پاسخ می گوید: سوگند لازم نیست، عمل نشان دهید، لکن خدا از اعماق دل شما آگاه است، می داند که در این سوگند، دروغ می گوئید و یا واقعاً تغییر جهت می دهید.

لذا در آیه بعد، که آخرین آیه مورد بحث است، مجدداً روی همین معنی تأکید کرده، می فرماید: «به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید» (قُلْ)

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

سپس اضافه می کند: در برابر این فرمان وضع شما از دو حال خارج نیست اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مسئول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم مسئول اعمال خود (و وظیفه شما اطاعت صادقانه است) «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ».

«اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد» (وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا).

زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب، دعوت نمی کند.

و در هر حال «بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) چیزی جز ابلاغ آشکار نیست» (وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

او موظف است، فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند، خواه بپذیرند یا نپذیرند، و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت، سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگز موظف نیست مردم را به هدایت و قبول دعوت، اجبار کند.

جالب این که: در آیه فوق، از مسئولیت ها تعبیر به بار (سنگین) شده است، و در واقع، چنین است: هم وظیفه رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص، توانائی حمل آن را ندارند.

لذا در روایتی امام باقر (علیه السلام) در وصف پیامبر (صلی الله علیه وآله) از خود آن حضرت چنین نقل می کند: يَا مَعْشَرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ: إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ، وَ أَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي:

«ای خوانندگان قرآن! از خداوند بزرگ بترسید، بپرهیزید نسبت به کتابش که

بر دوش شما نهاده است؛ چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید: من در برابر تبلیغ رسالت
مسئولم، اما شما در برابر کتاب الله و سنت من که بر دوشتان نهاده شده است». (۱)

۵۵ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
 فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
 ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
 لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

ترجمه:

۵۵ - خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشیده و دین و آئینی را که برای آنان پسندیده، پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقاند.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران از جمله «سیوطی» در «اسباب النزول» و «طبرسی» در «مجمع البیان» و «سید قطب» در «فی ظلال» و «قرطبی» در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده اند: «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند، و آنچنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند، شب با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند (و)

حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد.
 بعضی این مطلب را آشکارا گفتند: تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟
 آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم، اطمینان و آرامش بر ما
 حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچ کس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که
 آری، چنین زمانی فرا خواهد رسید» (۱).

* * *

تفسیر:

حکومت جهانی مستضعفان

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر (صلی الله
 علیه وآله) بود، آیه مورد بحث، همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را - که همان
 حکومت جهانی است - بیان می کند، و به صورت مؤکد می گوید: «خداوند به کسانی از شما
 که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد آنها را قطعاً خلیفه روی زمین
 کند، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید» (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).
 «و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده، به طور ریشه دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر
 سازد» (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ).
 «و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل نماید» (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا).
 «و آنچه را که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار

۱ - «اسباب النزول»، صفحه ۱۶۳ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۲ - «قرطبی» و «فی
 ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

نخواهند داد» (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید، استقرار آئین الهی و از میان رفتن هر گونه اضطراب و ناامنی، و هر گونه شرک، «کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسقان واقعی آنها هستند» (وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به هر حال از مجموع آیه، چنین بر می آید: خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت: «ایمان» و «عمل صالح» هستند سه نوید داده است:

۱ - استخلاف و حکومت روی زمین.

۲ - نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه «تمکین» استفاده می شود).

۳ - از میان رفتن تمام اسباب خوف، ترس، وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که: با نهایت آزادی خدا را بپرستند، فرمان های او را گردن نهند، هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

البته در نکته هائی که ذیلاً بیان خواهیم کرد، روشن می شود: این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت؟! *

نکته ها:

۱ - تفسیر جمله «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

در این که: این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان (علیهم السلام) دانسته اند؛ چرا که قرآن در آیه ۳۰

سوره «بقره» درباره «آدم» (علیه السلام) می فرماید: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: «من

در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم».

و در آیه ۲۶ سوره «ص» درباره «داود» (علیه السلام) می فرماید: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ: «ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم».

و از آنجا که «سلیمان» (علیه السلام) به مقتضای آیه ۱۶ سوره «نمل» وارث حکومت داود (علیه السلام) بود، خلیفه در روی زمین شد.

اما بعضی دیگر مانند مفسر عالی قدر «علامه طباطبائی» در «المیزان» این معنی را بعید شمرده است، زیرا تعبیر «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» را متناسب انبیاء ندانسته، چرا که در قرآن، این تعبیر، در مورد پیامبران به کار نرفته است، لذا آن را اشاره به امت های پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند، می داند.

ولی جمعی دیگر معتقدند: این آیه، اشاره به «بنی اسرائیل» است، زیرا آنها با ظهور موسی (علیه السلام) و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان، مالک حکومت روی زمین شدند، چنان که قرآن در آیه ۱۲۷ سوره «اعراف» می فرماید: وَ أَوْثَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا:

«ما آن جمعیت مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم، قرار دادیم».

و نیز درباره همان ها می فرماید: وَ تُمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ: «ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم» (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).

درست است که در میان «بنی اسرائیل» حتی در عصر موسی (علیه السلام)، افراد ناباب، فاسق و حتی احیاناً کافری بودند، ولی حکومت به دست مؤمنان صالح

بود (بنابراین ایرادی که بعضی از مفسران به این تفسیر کرده اند با این بیان دفع می شود) تفسیر سوم نزدیک تر به نظر می رسد.

۲- این وعده الهی از آن کیست؟

در آیه خواندیم: خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین، آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است، اما در این که: منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟ باز در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانسته اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، صاحب حکومت در زمین شدند (البته منظور از «ارض» تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می کند).

بعضی دیگر، اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین می دانند.

بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفتند می دانند.

و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی (علیه السلام) گرفته اند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرد، آئین حق در همه جا نفوذ می کند، و ناامنی، خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می یابد.

بدون شک، آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و بدون شک حکومت مهدی (علیه السلام) که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن، سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند - بعد از آن که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد - مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم

آیه نخواهد بود.

نتیجه این که: در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه دار و پر نفوذ خواهند شد. و این که بعضی می گویند: کلمه «ارض» مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرأ مربوط به حکومت مهدی(علیه السلام) است با جمله «كَمَا اسْتَخْلَفُ...» سازگار نیست؛ زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلماً در تمام پهنه زمین نبود. به علاوه شأن نزول آیه نیز نشان می دهد که: حداقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای مسلمانان (هر چند در اواخر عمر آن حضرت) حاصل شده است.

اما باز تکرار می کنیم: محصول تمام زحمات پیامبران، و تبلیغات مستمر و پی گیر آنها، و نمونه اتم حاکمیت توحید، امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی(علیه السلام) آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَ رَجُلٌ مِنْ عَتَرَتِي، إِسْمُهُ إِسْمِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا:

«اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند، تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود، و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد».(۱)

جالب این که: مرحوم «طبرسی» در ذیل آیه، می گوید: از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ - در کتاب «منتخب الاثر»، یک صد و بیست و سه حدیث در این مضمون از منابع مختلف اسلامی مخصوصاً از منابع اهل تسنن نقل شده است، به این کتاب صفحه ۲۴۷ به بعد مراجعه فرمائید.

نقل شده است: إِنَّهَا فِي الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ: «این آیه درباره مهدی آل محمد (صلی الله علیه وآله) می باشد» (۱).

در تفسیر «روح المعانی» و بسیاری از تفاسیر شیعه، از امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: هُمْ وَاللَّهِ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَي رَجُلٍ مِنَّا، وَهُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ...:

«آنها به خدا سوگند، شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که «مهدی» این امت است، زمین را پر از عدل و داد می کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و هم او است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حق وی فرموده: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند...».

همان گونه که گفتیم، این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه، نیست، بلکه بیان مصداق کامل است.

منتها چون بعضی از مفسران همچون «آلوسی» در «روح المعانی» به این نکته توجه نکرده اند، این احادیث را مردود شناخته اند.

«قرطبی» مفسر معروف اهل تسنن، از «مقداد بن اسود» چنین نقل می کند: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم، فرمود: مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ حَجَرٍ وَلَا مَدَرٍ إِلَّا أُدْخِلَهُ اللَّهُ كَلِمَةً الْإِسْلَامِ: «بر روی زمین خانه ای از سنگ یا گل، باقی نمی ماند مگر این که اسلام در آن وارد می شود» (و ایمان و توحید در سر تا سر روی زمین نفوذ می کند). (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۲، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۴۲۹۲.

برای توضیح بیشتر، پیرامون حکومت مهدی (علیه السلام) و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه، به جلد ۷ تفسیر «نمونه»، صفحات ۳۷۲ تا ۳۸۹ ذیل آیه ۳۳ سوره «توبه» مراجعه فرمائید.

۳- هدف نهائی، عبادت خالی از شرک است

جمله «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» چه از نظر ادبی، «حال» باشد و چه «غایت» (۱) مفهومی این است: هدف نهائی از فراهم آمدن حکومت عدل، ریشه دار شدن آئین حق، گسترش امن و آرامش، همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن، به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر این که مرا عبادت کنند» (۲) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسان ها و پرورش دهنده روح و جان آنها است، عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.

بنابراین، بینش اسلامی - بر خلاف بینش های مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است - هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که: عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تأسیس یک حکومت عدل، امکان پذیر نیست.

۱ - در صورت اول جمله، جمله حالیه است برای ضمیر «هُم» که در آیات قبل آمده است، و در صورت دوم «لام» در تقدیر است، و در اصل «لِيَعْبُدُونِي» بوده (بعضی نیز احتمال جمله استینافیه را داده اند، ولی این احتمال ضعیف است).

۲ - ذاریات، آیه ۵۶.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر، گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مسأله در جامعه انسانی جز از طریق تأسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست، به همین دلیل، انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده، مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در نخستین فرصت ممکن، یعنی به هنگام هجرت به «مدینه» اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت: چنین حکومتی تمام تلاش ها و کوشش هایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که: معنی حکومت صالحان، یعنی تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک، این نیست که: در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت، بلکه مفهومی این است که: نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است، و چهره عمومی جامعه خالی از شرک، و گر نه، مادام که انسان دارای آزادی اراده است، ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احیاناً افراد منحرفی وجود داشته باشند (دقت کنید).

۵۶ وَ أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

۵۷ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ

وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۵۶ - و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.

۵۷ - گمان مبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی در زمین فرار کنند! جایگاه آنان آتش است، و چه بد جایگاهی است!

تفسیر:

فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود، و این دو آیه، مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت، بسیج می کند، در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید، در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

نخست می گوید: «نماز را بر پا دارید» (وَ أَقِمْوَا الصَّلَاةَ).

همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است، و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می کند، و میان آنها، فحشاء و منکر حائل می شود.

«و زکات را ادا کنید» (وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

همان زکاتی که نشانه پیوند با «خلق خدا»، و وسیله مؤثری برای کم کردن

فاصله ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.
و به طور کلی، «در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید» (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).
اطاعتی که شما را در خط مؤمنان صالح که شایسته حکومت بر زمینند، قرار می دهد.
«تا در پرتو انجام این دستورات، مشمول رحمت خدا شوید» (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).
و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت.

* * *

و اگر فکر می کنید، ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه، سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان پذیر نیست؛ چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است، بنابراین «گمان نبر که افراد کافر می توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند» (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).
نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند «که در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است» (وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

«مُعْجِزِينَ» جمع «معجز» از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند، و هر چه کوشش می نماید به او دسترسی پیدا نمی کند، و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد، لذا کلمه «معجز» گاه، در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز، اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که: شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید.

* * *

۵۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَصَضُّعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

۵۹ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

۶۰ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۵۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! بردگان شما، و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء؛ این سه وقت خصوصی برای شماست؛ اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر بگردید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید). این گونه خداوند آیات را برای شما بیان می کند، و خداوند دانا و حکیم است!

۵۹ - و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است!

۶۰ - و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس های (روئین) خود را بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خود آرائی نکنند؛ و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست.

تفسیر:

آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر

همان گونه که قبلاً هم گفته ایم، مهمترین مسأله ای که در این سوره، تعقیب شده، مسأله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته، آیات مورد بحث، نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند، و آن مسأله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اطاق هائی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، باید مملوک های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).

«قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء» (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ).

«ظَهْرَهُ» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می گویند: به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع، معمولاً لباس های روئی خود را در می آورند و گاه، مرد و همسرش با هم خلوت می کنند.

«این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است» (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ). «عوره» در اصل از ماده «عار» به معنی «عیب» است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده. کلمه «عوره» گاه، به معنی شکاف در دیوار، لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه، به معنی مطلق عیب می باشد.

اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه گانه، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش - مانند سایر اوقات - نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند. بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند؛ چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند، تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل، مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمناً، اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب، بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «الَّذِينَ» شده و منظور عموم مسلمانان است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی، عورت و غیر آن را تشخیص می دهند؛ زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما این که: این حکم، در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود، روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود، و به همین دلیل، روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه، می فرماید: «بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری، «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

واژه «طَوَافُونَ» در اصل، از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به این که: بعد از آن، «بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می شود: در غیر این سه وقت، شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید، و به هم خدمت کنید.

و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر، در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است؛ چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند، و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل

می شود. (۱)

در آیه بعد، حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند» (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه «حُلُم» (بر وزن کتب) به معنی «عقل» آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند: «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هائی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال، از آیه فوق چنین استفاده می شود: حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است؛ زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل خواهد بود.

و از این گذشته، احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ، طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال، به هنگام ورود بر پدر و مادر، اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی

در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، اشاره به بزرگسالان است که در همه حال، به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند، همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه، برای تأکید و توجه بیشتر، می فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود، بدون هیچگونه تغییر، جز این که در آن آیه، «الآیات» بود و در اینجا «آیات» که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

البته پیرامون خصوصیات این حکم، و همچنین فلسفه آن در «نکات» بحث خواهیم کرد.

در آخرین آیه مورد بحث، استثنائی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد، می گوید: «زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس های (روئین) خود را بر زمین بگذارند به شرط این که در برابر مردم خود آرائی نکنند» (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ).

در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست این که: به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و

به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده اند.

دیگر این که: در حال بر داشتن حجاب، خود را زینت ننمایند.

روشن است: با این دو قید مفسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است: منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباس ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الْجِلْبَابُ وَالْخِمَارُ).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل همین آیه، می خوانیم: الْخِمَارَ وَالْجِلْبَابَ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بَزِينَةٍ: «منظور روسری و چادر است، راوی می گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خود آرائی و زینت نکند» (۱).

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن، از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است. (۲)

در پایان آیه اضافه می کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است» (وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیک تر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده، از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احياناً با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند، در آخر آیه، به عنوان یک

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۷، کتاب النکاح، باب ۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰۲، چاپ آل البیت).

۲ - برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

اخطار می فرماید: «خداوند شنوا و دانا است» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). آنچه را می گوئید، می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پرورانید می داند.

نکته ها:

۱ - فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی، مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل، در این سوره «نور» که در واقع سوره «عفت» است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد. این نشان می دهد: اسلام از هیچ یک از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند، اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان

نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح، و بعد از نماز عشاء، و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با این که قرآن، صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست، به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه، وجوب رعایت این حکم است، اما اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم، باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند، ثابت شده است کودکان (چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان، به منظره هائی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر، و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند!

اینجا است، که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود، مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است. و نیز در همین جا لازم می دانیم، به پدران و مادران توصیه کنیم: این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد، از جمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه های ممیز می خوابند، تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور، از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب این که: در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا: «مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید!». (۱)

۲ - حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب، در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفتگوهائی وجود دارد از جمله این که: در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند، حکم «قواعد» را دارند گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به «مُسِنَّة» شده (زنان سالخورده). (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۹۵.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۴.

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به قعود از نکاح: «بازنشستگی از ازدواج» آمده. (۱)

اما جمعی از فقهاء و مفسرین، آن را به معنی «پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حدّ نازائی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها» دانسته اند. (۲)

ولی ظاهر این است: همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می کند، و آن این که: به سن و سالی برسند که معمولاً در آن سن و سال، کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر، چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند، در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است: مانعی ندارد لباس های خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که: کدام یک از لباس هایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: الجلباب: «چادر». (۳)

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به جلباب و خمار شده است (خمار به معنی روسری است). (۴)

اما ظاهر این است: این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است: مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند، موها، گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء، میچ دست ها نیز استثناء شده است، اما بیش از این مقدار، دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

-
- ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۵.
 - ۲ - «جواهر»، جلد ۲۹، صفحه ۸۵ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۲۶.
 - ۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۱.
 - ۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۲ و ۴.

به هر حال، همه اینها در صورتی است که آنها خود آرائی نکنند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) زینت های پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباس های زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر، آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنان که در ذیل آیه فوق، صریحاً آمده است؛ زیرا احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست.

۶۱ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ترجمه:

۶۱ - بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند)، و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی) غذا بخورید؛ و همچنین خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان، یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هایتان، یا خانه های دایی هایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید؛ و هنگامی که داخل خانه ای شدید، بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلامی پر برکت و پاکیزه. این گونه خداوند آیات را برای شما روشن می کند، شاید که بیندیشید!

تفسیر:

خانه هائی که غذا خوردن از آنها مجاز است

از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین، یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث، در واقع استثنائی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرائط معینی بدون اجازه، وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

نخست می فرماید: «بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود» (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات، اهل «مدینه» پیش از آن که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند، و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس، بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی، غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار، که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیل که بود، با آنها هم غذا نمی شدند، روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند؛ چرا که ممکن بود، مایه ناراحتی دیگران شوند، و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و گفت:

هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند. (۱)
 البته در تفسیر این جمله، مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله این که: آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است.
 و یا این که: منظور این است: شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده، ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.
 ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).
 سپس قرآن مجید، اضافه می کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه های خودتان» (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ).

«یا خانه های پدرانتان» (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ).

«یا خانه های مادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ).

«یا خانه های برادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ).

«یا خانه های خواهرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ).

«یا خانه های عموهایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ).

«یا خانه های عمه هایتان» (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ).

«یا خانه های دایی هایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ).

«یا خانه های خاله هایتان» (أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ).

۱ - تفسیر «در المنثور»، و همچنین تفسیر «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - گروه دیگری از مفسران نیز این روایت را در تفسیر خود آورده اند مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و مرحوم «فیض» در تفسیر «صافی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و «شیخ طوسی» در «تبیان».

«یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است» (أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَ).

«یا خانه های دوستانتان» (أَوْ صَدِیقُکُمْ).

البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه، خواهد آمد.

سپس ادامه می دهد: «بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید» (لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام، از غذا خوردن تنهایی، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند، مدتی گرسنه می ماندند، قرآن به آنها تعلیم می دهد: غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است. (۱)

بعضی نیز گفته اند: گروهی از عرب مقید بودند غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند، و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه، این قیده را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست. ۲

بعضی دیگر گفته اند: جمعی مقید بودند اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره، حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد. ۳

مانعی ندارد که آیه، ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده، می گوید:

«هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه» (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَکَةٌ طَیِّبَةٌ).

و سرانجام با این جمله آیه را پایان می دهد: «این گونه خداوند آیات

خویش را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

در این که منظور از این «بیوت» (خانه ها) چه خانه هائی است؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند.

بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند.

ولی پیدا است آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود، و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها؛ زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست.

و اما این که: منظور از سلام کردن بر خویشستن چیست؟ باز در اینجا چند تفسیر دیده می شود: بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند، همان گونه که در داستان «بنی اسرائیل» (۱) خواندیم: فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ: «بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید به قتل برسانند».

بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر، فرزندان و خانواده دانسته اند؛ چرا که آنها به منزله خود انسانند، و لذا تعبیر به «أَنْفُس» شده است، در آیه مباحله (۲) نیز این تعبیر دیده می شود، و این نشان می دهد: گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود از او تعبیر به «نفس» (خود انسان) کنند، آن گونه که نزدیک بودن علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سبب این تعبیر شد.

بعضی از مفسران، نیز آیه فوق را اشاره به خانه هائی می دانند که شخصی در آن ساکن نیست، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشستن سلام

۱ - بقره، آیه ۵۴.

۲ - آل عمران، آیه ۶۱.

می‌کند: السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ قَبْلِ رَبَّنَا: «درود بر ما از سوی پروردگار ما» - یا - السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ: «درود بر ما و بر بندگان صالح خدا».

ما فکر می‌کنیم: منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان؛ چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که از امام باقر (علیه السلام) از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

«منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است، به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعاً به او پاسخ می‌گویند، و سلام را به خود او باز می‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان».(۱)
و باز از همان امام (علیه السلام) رسیده: إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبَّنَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً.

«هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می‌شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده: تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً».(۲)

نکته ها:

۱ - آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه است؟
چنان که در آیه فوق دیدیم، خداوند اجازه داده است: انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها - که مجموعاً یازده مورد می شود - غذا بخورد، و در آیه، اجازه گرفتن از آنها شرط نشده، و مسلماً مشروط به اجازه نیست، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.
ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است، شرط است؟
ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می شمرد.
اما اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص این که: این گونه افراد، نادرند و معمولاً اطلاقات، شامل این گونه افراد نادر نمی شود.
بنابراین، آیه فوق، در محدوده خاصی، آیات و روایاتی که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آنها کرده است، تخصیص می زند.
ولی تکرار می کنیم، این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.
آنچه در بالا ذکر شد، در میان فقهای ما مشهور است، و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده.
در روایت معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از - جمله او -

صَدِيقُكُمْ - در این آیه از آن حضرت سؤال کردند فرمود: هُوَ وَاللَّهِ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صَدِيقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ: «به خدا قسم منظور این است که: انسان داخل خانه دوستش می شود و بدون اجازه غذا می خورد».(۱)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت، جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد عدم افساد و عدم اسراف نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(۲)
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است: روایتی که در همین باب وارد شده می خوانیم: تنها از مواد غذائی خاصی می توان استفاده کرد، نه هر غذائی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است، سند آن معتبر نخواهد بود.

بعضی دیگر از فقهاء طعام های نفیس و عالی که صاحب خانه احياناً برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است، استثناء کرده اند، و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت، بعید به نظر نمی رسد.(۳)

۲ - فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی، در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم «غصب» در برنامه های اسلامی آمده، سؤال انگیز باشد که: چگونه اسلام

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، کتاب اطعمه و اشربه، ابواب آداب المائده، باب ۲۴، حدیث ۱ (جلد ۲۴، صفحه ۲۸۰، چاپ آل البیت).

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، کتاب اطعمه و اشربه، ابواب آداب المائده، باب ۲۴، حدیث ۴ (جلد ۲۴، صفحه ۲۸۰، چاپ آل البیت).

۳ - برای توضیح بیشتر به «جواهر الکلام»، جلد ۳۶، صفحه ۴۰۶، کتاب الاطعمه و الاشربه مراجعه فرمائید.

با آن همه دقت و سخت گیری که در مسأله تصرف در اموال دیگران نموده، چنین امری را مجاز شمرده است؟!

اما ما فکر می کنیم این سؤال متناسب با محیط های صددرد صدی همچون محیط اجتماعی غربی ها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می کنند! و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حق شناسی و محبت کنند؛ چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می زند، و از عواطف انسانی خبری نیست!.

ولی با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی، مخصوصاً در زمینه نزدیکان، بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچ وجه جای تعجب نیست. در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است، و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ نظری ها و انحصارطلبی ها و خودخواهی ها از آن دور گردد.

بدون شک، احکام غضب در غیر این محدوده حاکم است، ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در واقع الگوئی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

۳ - منظور از «صدیق» کیست؟

بدون شک، صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلماً دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان

آنها ایجاب می کند به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان گونه که در اصل مسأله یاد آور شدیم، در این گونه موارد احراز رضایت، شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضایتی نداشته باشد کافی است.

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می کند.

و بعضی دیگر گفته اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است، و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند.

ضمناً، از این تعبیر اجمالاً روشن می شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند، در واقع دوست نیستند!

در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، بشنویم: امام (علیه السلام) فرمود:

لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبُهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبُهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ:

فَأُولَئِهَا، أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عِلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً.

وَ الثَّانِي، أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَةً وَ شَيْنَكَ شَيْنَةً.

وَ الثَّلَاثَةُ، أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وَلا يَهُ وَلا مَالٌ.

وَ الرَّابِعَةُ، أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ.

وَ الْخَامِسَةُ، وَ هِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ:

«دوستی جز با حدود و شرائطش، دوستی شمرده نمی شود، کسی که این حدود و شرائط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچ یک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط، دوستی آن است که: باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.
دومین شرط، این است که: زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.

سوم، این است که: مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد!
چهارم این است که: آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید!
و پنجم، که جامع همه این صفات است آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند»! (۱)

۴ - تفسیر «ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ»

در پاره ای از شان نزول ها آمده است: در صدر اسلام هنگامی که مسلمان ها به جهاد می رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده ای که قادر بر جهاد نبودند داده، و حتی به آنها اجازه می دادند از غذاهای موجود در خانه بخورند اما آنها احیاناً از ترس این که: مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت، منظور از ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ: «خانه هائی که مالک کلیدهای آنها شده اید» همین است. (۲)

از «ابن عباس» نیز نقل شده: منظور وکیل انسان و نماینده او نسبت به آب، ملک، زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد، و از شیر حیوانات بنوشد.

بعضی نیز آن را به «شخص انباردار» تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۷ (جلد ۲، صفحه ۶۳۹، چاپ دار الکتب الاسلامیه).

۲ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث (در «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۶، باب ۲۴ از ابواب مائده نیز حدیثی به این مضمون آمده است).

ولی با توجه به سایر گروه‌هائی که در این آیه، نام آنها برده شده، ظاهر این است: منظور از این جمله، کسانی هستند که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسماً وکیل بوده باشد، یا نه.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده دار سرپرستی اموال کسی است، تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

۵ - سلام و تحیت

«تحیت» چنان که قبلاً هم گفته ایم، در اصل از ماده «حیات» است، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت «سلام علیکم» باشد یا «السلام علینا» و یا مثلاً «حیاک الله» بوده باشد.

ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند، «تحیت» می‌گویند.

منظور از «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» این است که: تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از «سلام علیکم» این باشد که: «سلام خدا بر تو باد» یا «سلامتی تو را از خدا می‌خواهم»؛ چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالاخره به خدا باز می‌گردد، و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعائی که چنین باشد، هم پر برکت (مبارک) و هم پاکیزه و «طیبه» است. (۱)

۱ - درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۱، ذیل آیه ۸۶ سوره «نساء» بحث کرده ایم

۶۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ
 جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ
 الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ
 لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۶۳ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
 الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لَوْ أَدَّاءُ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ
 تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۶۴ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ
 يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۶۲ - مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و هنگامی که در کار
 مهمی با او باشند، بی اجازه او جائی نمی روند، کسانی که از تو اجازه می گیرند، به راستی به
 خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو
 اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده، و برایشان از
 خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است!

۶۳ - صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید؛ خداوند کسانی
 از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند.
 پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند باید بترسند از این که فتنه ای

دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!

۶۴ - آگاه باشید که برای خداست آنچه در آسمان ها و زمین است؛ او می داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی را که به سوی او باز گردانده می شوند؛ و آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد؛ و خداوند به هر چیزی داناست!

شأن نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث، شأن نزول های گوناگونی نقل کرده اند:

در بعضی از روایات، می خوانیم: این آیه در مورد «حنظله بن ابی عیاش» نازل شده است که می خواست در همان شب که فردای آن جنگ «أحد» در گرفت، عروسی کند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و عرضه داشت: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره او فرمود: «فرشتگان را دیدم که «حنظله» را در میان آسمان و زمین غسل می دهند»!

لذا بعد از آن به عنوان «غسیل الملائکه» نامیده شد. (۱)

در شأن نزول دیگری می خوانیم: آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند، گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۸.

انجام می دادند، و تا چشم مسلمانان را غافل می دیدند، بدون اجازه از پیامبر(صلی الله علیه و آله) آهسته به خانه های خود می آمدند.

اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند، نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمده اجازه می خواستند و به محض این که کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند. (۱)

تفسیر:

پیامبر را تنها نگذارید!

در چگونگی ارتباط این آیات، با آیات قبل، بعضی از مفسران از جمله مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و نویسنده تفسیر «فی ظلال» گفته اند: چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث، کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر، مطرح نموده و لزوم انضباط در برابر او را تأکید می کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت، و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.

این احتمال نیز وجود دارد که: در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) در میان بود، و یکی از شئون اطاعت آن است که: بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث، از این مطلب سخن می گوید.

به هر حال، در نخستین آیه می فرماید: «مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۱۲۶، ذیل آیات مورد بحث.

را ایجاب می کند، با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جائی نمی روند» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ). منظور از «امر جامع»، هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد، خواه مسأله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن، و خواه نماز جمعه در شرائط فوق العاده، و مانند آن.

بنابراین، اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید، تفسیر کرده اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته اند. شأن نزول های گذشته نیز مصداق هائی از این حکم کلی هستند.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است، که: هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد؛ چرا که در این گونه مواقع، گاهی حتی غیبت یک فرد، گران تمام می شود و به هدف نهائی آسیب می رساند، مخصوصاً اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار، پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که: منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه به راستی اجازه گیرد، یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می دهد و در غیر این صورت، باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند.

لذا در دنبال این جمله اضافه می کند: «کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها به

راستی ایمان به خدا و رسولش آورده اند، ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان، مطیع فرمان تواند» (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

«در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود، اجازه بخواهند به هر کس از آنها می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده» (فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ).

روشن است: این گونه افراد با ایمان با توجه به این که برای امر مهمی اجتماع کرده اند، هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند، و منظور از «شأنهم» در آیه، کارهای ضروری و قابل اهمیت است.

و از سوی دیگر، خواست پیامبر (صلی الله علیه وآله) مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آن است که دست رهبر باز باشد، و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.

شاهد این سخن این که: در آیه ۴۳ سوره «توبه»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می کند، می گوید: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ:

«خداوند تو را عفو کرد، چرا پیش از آن که راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند به آنها اجازه دادی؟!».

این آیه نشان می دهد: حتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اجازه دادن به افراد، باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد، و در این امر مسئولیت الهی دارد.

و در پایان آیه می فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می دهی «برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است» (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ).

رَجِیم).

در اینجا این سؤال پیش می آید که: این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر(صلی الله علیه وآله) باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟! این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت: نخست این که: آنها گر چه مأذون و مجازند ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست.(۱)

و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه). ضمناً، این تعبیر نشان می دهد: باید تا می توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبدا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد. دیگر این که: آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می کند.(۲) در عین حال این دو پاسخ، با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد. البته این دستور انضباطی مهم اسلامی، مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام(علیه السلام) و علمائی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است؛ چرا که مسأله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن، مطرح می باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است؛ زیرا اصولاً هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل، پا بر جا نمی ماند، و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۳۹، «روح المعانی» و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۳۹، ذیل آیات مورد بحث.

عجب این که: بعضی از مفسران معروف اهل سنت، این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رأی مجتهد دانسته اند، ولی ناگفته پیداست آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است مربوط به احکام شرع است، نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی به هنگام تصمیم گیری در مسائل اجرایی و موضوعات خارجی رأیش محترم است، اما این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت اندیشی، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.

سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمان های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بیان کرده می گوید: «دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید» (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا). او هنگامی که شما را برای مسأله ای فرا می خواند حتماً یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و به طور جدی پای آن بایستید، دعوت های او را ساده نگیرید که فرمانش، فرمان خدا، و دعوتش، دعوت پروردگار است.

پس از آن ادامه می دهد: «خداوند کسانی از شما که برای جدا شدن از برنامه های مهم پیامبر (صلی الله علیه وآله) پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند» و می بیند (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا).

اما آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنه شان را بگیرد، یا عذاب دردناکی به آنها برسد» (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

«يَتَسَلَّلُونَ» از ماده «تسلَّل» در اصل به معنی بر کردن چیزی است، مثلاً گفته می شود: سَلَّ السَّيْفَ مِنَ الْغَمْدِ: «یعنی شمشیر را از غلاف کشید» و معمولاً به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جایی می گریزند، «مُتَسَلِّلُونَ» گفته می شود.

«لِوَاذًا» از «ملاوذه» به معنی استتار است، و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می کنند، یا در پشت دیواری قرار می گیرند و به اصطلاح افراد را خواب، و فرار می کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می خواند، انجام می دادند.

قرآن مجید، می گوید: این عمل زشت منافقانه شما، اگر از مردم پنهان بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند، و این مخالفت های شما در برابر فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.

در این که منظور از «فتنه» در اینجا چیست؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل، بعضی به معنی گمراهی، بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم، و سرانجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می شود دانسته اند.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از فتنه، فتنه های اجتماعی و نابسامانی ها، هرج و مرج، شکست و سایر آفت هائی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می شود.

ولی، «فتنه» مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می شود، همان گونه که «عذاب الیم» ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.

قابل توجه این که: در تفسیر آیه فوق، غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده اند:

نخست این که: منظور از «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» این است: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را صدا می زنید، با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر؛ زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می رسیدند و در میان جمع یا تنهایی مرتب: یا محمد! یا محمد!... می گفتند، به گونه ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که: او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله و یا نبی الله و با لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند.

در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است، ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه، که سخن از اجابت دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و غائب نشدن از محضر او بدون اذن است، این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، مگر این که بگوئیم هر دو مطلب مراد است، و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم.

تفسیر سوم نیز برای آیه نقل شده که: بسیار ضعیف به نظر می رسد و آن این که: «دعا و نفرین های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را همچون نفرین خودتان درباره یکدیگر نگیرید» (۱). چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی، و مسلماً کارگر خواهد شد. اما با توجه به این که این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز درباره آن نرسیده، قابل قبول نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول، از جمله «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ

۱ - کلمه «دعاء» اگر بعد از آن «لام» باشد به معنی دعا است و اگر «علی» باشد به معنی نفرین است و اگر هیچ کدام نباشد احتمال هر دو را دارد.

يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...» چنین استفاده کرده اند که: اوامر پیامبر (صلی الله علیه وآله) دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در علم اصول به آن اشاره شده است.

آخرین آیه مورد بحث، که «آخرین آیه سوره نور» است اشاره لطیف و پر معنایی است به مسألهء مبدأ و معاد که انگیزه انجام همه فرمان های الهی است و در واقع ضامن (اجرای همه اوامر و نواهی می باشد، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است)، می فرماید:

«آگاه باشید که برای خدا است آنچه که در آسمان ها و زمین است» (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

خدائی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرد، و «می داند آنچه را شما بر آن هستید» (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است) (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ). و تمام این امور، بر صفحه علم او ثبت است «و آن روز که انسان ها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد» و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد (وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا).

«و خدا به هر چیز عالم و آگاه است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

قابل توجه این که: در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسان ها تکیه شده است و این، به خاطر آن است: هنگامی که انسان احساس کند، کسی به طور دائم مراقب او است، و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

بار الها! «مصابح» قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما، و «مشکاة» وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما، تا «صراط مستقیم» پیامبران را به سوی رضای توره سپر شویم و به مصداق «لا شرقیه و لا غربیه» از هر گونه انحراف در سایه لطف مصون بمانیم.

بار الها! چشم ما را به نور عفت، قلب ما را به نور معرفت، روح ما را به نور تقوا، و تمام وجودمان را به نور هدایت، روشن فرما و از سرگردانی، غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان، محفوظ دار.

خداوند! پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بی عفتی ها مصون دار!

إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

پایان جلد ۱۴ تفسیر نمونه

پایان سوره نور(۱)

۱۷ / ربیع الاول / ۱۴۰۳

۲۲ / ۱۰ / ۱۳۶۱

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۶۱۱
- * ۲ - موضوعی ۶۲۲
- * ۳ - احادیث ۶۷۴
- * ۴ - اعلام ۶۷۸
- * ۵ - کتب ۶۸۱
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۸۳
- * ۷ - قبایل و... ۶۸۴
- * ۸ - اشعار ۶۸۵
- * ۹ - لغات ۶۸۶

(فهرست مطالب)

موضوع	صفحه
محتوای سوره حج	۱۵۳...
فضیلت تلاوت این سوره	۱۷۴...
زلزله عظیم رستاخیز	۱۸۶...
پیروان شیطان!	۲۳۱۱...
مجادله به حق و باطل	۲۵۱۳...
مجادله به باطل راه شیطان است	۲۵۱۳...
تفسیر جمله «کُتِبَ عَلَیْهِ»	۲۶۱۴...
دلائل معاد در عالم جنین و گیاهان	۲۹۱۷...
مراحل هفتگانه زندگی انسان	۳۴۲۲...
معاد جسمانی	۳۷۲۵...
«ارذل العمر» چیست؟	۳۸۲۶...
باز هم مجادله به باطل	۴۰۲۸...
آنها که بر لب پرتگاه کفرند!	۴۵۳۳...
رستاخیز پایان همه اختلافات	۵۲۴۰...
مجوس کیانند؟	۵۶۴۴...

موضوع	صفحه
ق	ج
صائبان چه کسانی هستند؟	۵۸ ۴۶...
منحرفان از توحید	۵۹ ۴۷...
همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند	۶۰ ۴۸...
این سجود همگانی چگونه است؟	۶۱ ۴۹...
آیا سجود فرشتگان تشریعی است؟	۶۳ ۵۰...
پاسخ به چند سؤال	۶۳ ۵۱...
دو گروه متخاصم در برابر هم!	۶۷ ۵۴...
مانعان خانه خدا!	۷۲ ۶۰...
منظور از «صد عن سبیل الله» چیست؟	۷۳ ۶۱...
همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند	۷۴ ۶۱...
منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟	۷۶ ۶۴...
«الحاد به ظلم» چیست؟	۷۷ ۶۴...
دعوت عام برای حج!	۸۰ ۶۷...
ایام معلومات کدام است؟	۸۶ ۷۳...
ذکر الله در سرزمین منی	۸۸ ۷۵...
فلسفه و اسرار عمیق حج!	۸۹ ۷۵...
بخش مهم دیگری از مناسک حج	۹۹ ۸۵...

موضوع	صفحه
«قول زور» چیست؟	۱۰۵ ۹۱...
تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دل ها است	۱۰۷ ۹۴...
«مخبّتان» را بشارت ده	۱۱۵ ۱۰۱...
قربانی برای چیست؟	۱۲۰ ۱۰۶...
نخستین فرمان جهاد	۱۲۷ ۱۱۳...
فلسفه تشریع جهاد	۱۳۲ ۱۱۸...
خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟	۱۳۵ ۱۲۰...
«محسنین»، «مخبّتین» و «یاوران الله»	۱۳۶ ۱۲۲...
بئر معطله و قصر مشید!	۱۳۹ ۱۲۴...
سیر در ارض و بیداری دل ها	۱۴۴ ۱۲۹...
رزق کریم	۱۴۹ ۱۳۴...
وسوسه های شیاطین در تلاش های انبیاء	۱۵۳ ۱۳۸...
القائات شیطان چیست؟	۱۵۴ ۱۳۹...
افسانه ساختگی غرائق!	۱۵۶ ۱۴۱...
فرق «رسول» و «نبی»	۱۶۰ ۱۴۴...
رزق حسن	۱۶۲ ۱۴۷...
پیروزمندان کیانند؟	۱۶۸ ۱۵۲...

موضوع	صفحه
ق	ج
نشانه های خدا در صحنه هستی	۱۷۳ ۱۵۷...
صفات ویژه پروردگار	۱۷۷ ۱۶۱...
آیات فوق دلیل بر قدرت خدا است	۱۷۷ ۱۶۱...
تسخیر موجودات زمین و آسمان برای انسان	۱۷۸ ۱۶۲...
هر امتی عبادتی دارد	۱۸۰ ۱۶۳...
معبودانی ضعیف تر از یک مگس!	۱۸۵ ۱۶۸...
مثالی روشن برای بیان ضعف ها	۱۹۱ ۱۷۴...
پنج دستور سازنده و مهم	۱۹۵ ۱۷۸...

محتوای سوره مؤمنون	۲۰۷ ۱۸۹...
فضیلت سوره مؤمنون	۲۰۹ ۱۹۰...
صفات برجسته مؤمنان	۲۱۲ ۱۹۳...
انتخاب فعل ماضی «أفلح» برای چیست؟	۲۱۳ ۲۰۳...
همسر دائم و موقت	۲۲۳ ۲۰۳...
«خشوع» روح نماز است	۲۲۴ ۲۰۴...
مراحل تکامل جنین در رحم مادر	۲۲۷ ۲۰۶...
اثبات مبدأ و معاد با یک دلیل	۲۳۱ ۲۱۰...

موضوع	صفحه
ق	ج
آخرین مرحله تکامل انسان در رحم	۲۳۲ ۲۱۱...
باس گوشتین بر اندام استخوان ها!	۲۳۳ ۲۱۲...
لباس مقاوم برای استخوان ها!	۲۳۴ ۲۱۳...
باز هم نشانه های توحید	۲۳۶ ۲۱۵...
منطق کوردلان مغرور	۲۴۵ ۲۲۴...
پایان عمر یک قوم سرکش	۲۵۰ ۲۲۹...
سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود)	۲۵۵ ۲۳۵...
زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن	۲۶۱ ۲۴۰...
«تراب» و «عظام»	۲۶۲ ۲۴۱...
«غشاء» چیست؟	۲۶۲ ۲۴۲...
اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند	۲۶۴ ۲۴۳...
قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد	۲۶۸ ۲۴۷...
آیتی دیگر از آیات خدا (مسیح)	۲۷۳ ۲۵۱...
همگی امت واحدید	۲۷۶ ۲۵۴...
سبقت گیرندگان در خیرات	۲۸۵ ۲۶۲...
دل های فرو رفته در جهل!	۲۹۰ ۲۶۷...
بهانه های رنگارنگ منکران	۲۹۷ ۲۷۴...

موضوع	صفحه
ق	ج
حق پرستی و هوا پرستی ... ۲۷۹ ۳۰۲	
صفات رهبر ... ۲۸۰ ۳۰۳	
چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟!، کدام اکثریت؟ ... ۲۸۱ ۳۰۴	
طرق مختلف بیدار سازی الهی ... ۲۸۶ ۳۰۹	
قرآن وجدان آنها را به داوری می طلبد ... ۲۹۳ ۳۱۶	
معنی چند لغت: اساطیر، ربّ، ملکوت و عرش ... ۲۹۷ ۳۲۰	
معاد از طریق عمومیت قدرت خدا ... ۲۹۸ ۳۲۱	
شرک جهان را به تباهی می کشد ... ۳۰۰ ۳۲۳	
از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید ... ۳۰۴ ۳۲۸	
«همزات شیطین» چیست؟ ... ۳۰۷ ۳۳۱	
پاسخ بدی به نیکی! ... ۳۰۸ ۳۳۱	
تقاضای ناممکن! ... ۳۱۰ ۳۳۳	
مخاطب در جمله «ربّ ارجعون» کیست؟ ... ۳۱۲ ۳۳۵	
تفسیر جمله «فیما ترکت» ... ۳۱۳ ۳۳۶	
«کَلَّا» در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟ ... ۳۱۴ ۳۳۷	
عالم «برزخ» چیست؟ ... ۳۱۴ ۳۳۸	
برزخ و ارتباط با عالم ارواح ... ۳۲۱ ۳۴۴	

موضوع	صفحه
ترسیمی از عالم برزخ ... ۳۲۱ ۳۴۵	ق
گوشه ای از مجازات بدکاران ... ۳۲۵ ۳۴۹	ج
آن روز که «نسب ها» از اثر می افتد ... ۳۳۰ ۳۵۴	
داستان تکان دهنده اصمعی ... ۳۳۲ ۳۵۶	
تناسب مجازات و گناه ... ۳۳۵ ۳۶۰	
با من سخن نگوئید! ... ۳۳۷ ۳۶۲	
کوتاهی عمر این جهان ... ۳۴۱ ۳۶۶	
مرگ نقطه پایان زندگی نیست ... ۳۴۶ ۳۷۱	
رستگاران و نارسنگاران ... ۳۴۸ ۳۷۴	

محتوای سوره نور ... ۳۵۳ ۳۷۹	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۳۵۳ ۳۸۱	
حدّ «زانی» و «زانیه» ... ۳۵۷ ۳۸۳	
مواردی که حکم زنا اعدام است ... ۳۶۳ ۳۸۹	
چرا «زانیه» مقدم ذکر شده؟ ... ۳۶۴ ۳۹۰	
مجازات در حضور جمع چرا؟ ... ۳۶۴ ۳۹۰	
حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟ ... ۳۶۵ ۳۹۱	

- افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع! ۳۹۲ ۳۶۵...
- شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه ۳۹۳ ۳۶۶...
- فلسفه تحریم «زنا» ۳۹۴ ۳۶۷...
- مجازات «تهمت» ۳۹۵ ۳۶۹...
- معنی «رمی» در آیه چیست؟ ۳۹۸ ۳۷۲...
- چهار شاهد چرا؟ ۳۹۹ ۳۷۳...
- شرط مهم قبولی توبه ۴۰۰ ۳۷۴...
- احکام «قذف» ۴۰۱ ۳۷۵...
- چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟ ۴۱۰ ۳۸۳...
- برنامه مخصوص «لعان» ۴۱۱ ۳۸۴...
- جزای محذوف در آیه ۴۱۲ ۳۸۵...
- تحقیق و بررسی ۴۲۰ ۳۹۱...
- داستان پر ماجرای «افک» (تهمت عظیم) ۴۲۲ ۳۹۴...
- اشاعه «فحشاء» ممنوع! ۴۳۰ ۴۰۱...
- بلای شایعه سازی ۴۳۷ ۴۰۷...
- کوچک شمردن گناه ۴۳۸ ۴۰۸...
- مجازات هم حسابی دارد! ۴۴۰ ۴۱۱...

- نوریان مر نوریان را طالبند! ۴۵۰ ۴۲۱...
- «خیثات» و «خیثون» کیانند؟ ۴۵۱ ۴۲۲...
- آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی؟ ۴۵۳ ۴۲۴...
- پاسخ به یک سؤال ۴۵۴ ۴۲۴...
- بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید ۴۵۶ ۴۲۷...
- امنیت و آزادی در محیط خانه ۴۵۹ ۴۲۹...
- منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟ ۴۶۲ ۴۳۲...
- مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند ۴۶۳ ۴۳۳...
- مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب ۴۶۷ ۴۳۶...
- فلسفه حجاب ۴۷۳ ۴۴۲...
- خرده گیری های مخالفان حجاب ۴۷۸ ۴۴۶...
- استثناء «وجه و کفین» ۴۸۱ ۴۴۹...
- منظور از «نسائهن» چیست؟ ۴۸۳ ۴۵۱...
- تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» ۴۸۴ ۴۵۲...
- تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» ۴۸۴ ۴۵۲...
- کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند ۴۸۵ ۴۵۳...
- چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟ ۴۸۶ ۴۵۴...

- هر گونه عوامل تحریک ممنوع! ۴۸۷ ۴۵۴...
- ترغیب به ازدواج آسان ۴۸۹ ۴۵۶...
- ازدواج یک سنت الهی ۴۹۶ ۴۶۳...
- منظور از جمله «و الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» چیست؟ ۵۰۰ ۴۶۶...
- عقد مکاتبه چیست؟ ۵۰۰ ۴۶۷...
- آیه نور! ۵۰۳ ۴۷۰...
- اعمالی همچون «سراب»! ۵۲۳ ۴۹۰...
- همه تسبیح گوی او هستند ۵۲۹ ۴۹۰...
- تسبیح عمومی موجودات عالم ۵۳۱ ۴۹۷...
- تسبیح ویژه پرندگان ۵۳۳ ۴۹۸...
- تفسیر جمله «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» ۵۳۴ ۴۹۹...
- منظور از «صلاة» چیست؟ ۵۳۴ ۵۰۰...
- گوشه ای دیگر از شگفتی های آفرینش ۵۳۷ ۵۰۲...
- پاسخ سؤال: کدام کوه در آسمان تگرگ ها از آن فرو می ریزند ۵۳۹ ۵۰۴ ...
- منظور از «ماء» در اینجا چیست؟ ۵۴۳ ۵۰۸...
- چهره های متنوع حیات ۵۴۵ ۵۱۰...
- ایمان و پذیرش داوری خدا ۵۴۸ ۵۱۴...

- بیماری نفاق ۵۱۷... ۵۵۲
- حکومت عدل تنها حکومت خدا است ۵۱۸... ۵۵۳
- ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق ۵۲۱... ۵۵۶
- حکومت جهانی مستضعفان ۵۲۷... ۵۶۳
- این وعده الهی از آن کیست؟ ۵۳۰... ۵۶۶
- فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست! ۵۳۵... ۵۷۱
- آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر ۵۳۸... ۵۷۴
- فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن ۵۴۴... ۵۸۰
- حکم حجاب برای زنان سالخورده ۵۴۶... ۵۸۲
- خانه هائی که غذا خوردن از آنها مجاز است ۵۴۹... ۵۸۶
- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه است؟ ۵۵۴... ۵۹۱
- فلسفه این حکم اسلامی ۵۵۵... ۵۹۲
- منظور از «صدیق» کیست؟ ۵۵۶... ۵۹۳
- تفسیر «ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ» ۵۵۸... ۵۹۵
- سلام و تحیت ۵۵۹... ۵۹۶
- پیامبر را تنها نگذارید! ۵۶۲... ۵۹۹

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد ۱۴۶...

یکی از انگیزه های خداشناسی «وجوب شکر منعم» است ۳۱۳...

* فراگیری علم

جدال بدون علم ۲۳...

(ابزار شناخت)

ابزار شناخت ۳۰۹...

طرق مختلف بیدارسازی الهی ۳۰۹...

اهمیت دو حس بینائی و شنوائی ۳۱۲...

* حس و تجربه

چشم و گوش و عقل ابزار شناخت ۳۱۱...

ابزار اصلی شناخت ۳۱۱...

عامل اصلی شناخت ۵۲۷...

* فطرت

قرآن وجدان انسان ها را به داوری می طلبد ۳۱۶...

فطری بودن همه اعتقادات راستین اسلامی ۳۸۴...

(موانع شناخت)

* تقلید کورکورانه

تقلید کورکورانه از پیشینیان ۳۱۶...

* هواپرستی

تضاد بین حق پرستی و هواپرستی ۳۰۲...

هوا و هوس های مردم یکسان نیست ۳۰۲...

* حب دنیا

کوتاهی عمر این جهان ۳۶۶...

* کبر و غرور

تکبر و بی اعتنائی مایه گمراهی ۵۲...

مجازات تکبر و بی اعتنائی ۵۲...

* نفاق

نفاق و عدم پذیرش داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۴۸...

مذمت از گروه منافقان ۵۴۹...

بیماری نفاق ۵۵۲...

سوگند دروغ منافقان ۵۵۸...

تغییر چهره افراد منافق ۵۵۹...

* وسوسه شیاطین

از همزات شیطان به خدا پناه برید ۳۳۰...

* اعمال مانع:

* کفر و اعراض

اعراض از داوری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۵۵۰...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

تقوا پیشه کنید ۱۹...

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دلهاست ۱۰۷...

تعظیم شعائر ثمره تقوا ۱۱۰...

قربانی به سود خدا نیست نتیجه اش تقوای شما است ۱۲۳...

دستور حفظ پاکدامنی و پاکی چشم ۴۶۷...

حفظ چشم برای پاکی بهتر است ۴۶۹...

* ایمان

ایمان و عمل صالح ۴۹... و ۱۶۴

ایمان و پذیرش داوری خدا ۵۴۸...

ایمان اجازه مرخصی را ایجاب می کند ۶۰۱...

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

نزول باران و سرسبزی زمین نشانه توحید ۱۷۳...

نشانه های خداوند در صحنه هستی ۱۷۳...

* خورشید، ماه و ستارگان و زمین

تسخیر موجودات زمین برای انسان ها دلیل خداشناسی ۱۷۵...

قوه جاذبه کرات آسمانی دلیل توحید ۱۷۶...

ربّ آسمان های هفتگانه و عرش ۳۱۸...

* آفرینش انسان

آفرینش انسان از زمین دلیل توحید ۳۱۳...

* شب و روز

پیوستگی شب و روز ۱۶۹...

حیات و مرگ اختلاف شب و روز، آیات الهی ۳۱۳...

* عالم حیات

حیات و مرگ اختلاف شب و روز، آیات الهی ۳۱۳...

حیات مهمترین پدیده نظام آفرینش ۵۴۲...

* ابر و باد و باران

نزول باران به اندازه و نگهداری آن در زمین ۲۳۸...

* دریاها و کشتی ها

حرکت کشتی ها در دریاها دلیل خداشناسی ۱۷۵...

* پرندگان

عجائبی در وجود پرندگان ۵۳۳...

(صفات)

* صفات ذات:

خداوند بر هر چیز قادر است ۳۲...

چهارده صفت ویژه پروردگار ۱۷۷...

او قوی و عزیز است ۱۹۱...

چهار صفت از صفات خداوند ۳۷۰...

* علم:

خداوند عالم به آسمان ها و زمین ها است ۱۸۲...

علم خداوند ۱۸۳...

آگاهی خداوند از رسولان خود و کردارشان ۱۹۶...

خداوند عالم الغیب و الشهاده است ۳۲۶...

خداوند از درون و برون خبر دارد ۴۵۹...

* سمیع

خداوند سمیع و بصیر است ۱۷۰...

* بصیر

خداوند سمیع و بصیر است ۱۷۰...

* توحید:

اگر خدای دیگری وجود داشت می بایست... ۳۲۴...

نظم جهان ۳۲۴...

تعدد خدایان دلیل کامل نبودن است ۳۲۵...

نظام های عرضی و طولی جهان ۳۲۵...

حرکت آرام ابرها و پیوستن به یکدیگر دلیل توحید ۵۳۷...

* توحید عبادت

معنی «علی» و «کبیر» بودن خداوند ۱۷۱...

پرندگان همه مشغول تسبیح خدا هستند ۵۲۹...

همه چیز تسبیح گوی او هستند ۵۲۹...

تسبیح عمومی موجودات جهان ۵۳۱...

پرندگان خدا را تسبیح می گویند ۵۳۳...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

مراحل هفت گانه خلقت انسان دلیل توحید و معاد ۳۴۰۰۰

آفرین بر این خلقت بدیع ۲۲۹۰۰۰

بهترین خالق ۲۳۰۰۰۰

دوران خلقت و تکامل نطفه دلیل مبدأ و معاد ۲۳۱۰۰۰

راه ها و طبقات هفتگانه بالا ۲۳۶۰۰۰

باز هم نشانه های توحید ۲۳۶۰۰۰

آفرینش جنبنندگان دلیل توحید ۵۴۲۰۰۰

حیات مهمترین پدیده نظام آفرینش ۵۴۲۰۰۰

* توحید ربوبیت

مالکیت، ربوبیت و حاکمیت خداوند ۳۱۷۰۰۰

* توحید مالکیت

مالک آسمان ها و زمین او است ۱۷۴۰۰۰

حیات و مرگ و زنده شدن در قدرت او است ۱۷۶۰۰۰

مالکیت «اعتباری» و «حقیقی» ۱۶۳۰۰۰

مالکیت آسمان و زمین از آن خداست ۳۱۷۰۰۰

مالکیت، ربوبیت و حاکمیت خداوند ۳۱۷۰۰۰

ملکوت کل شیء در اختیار او است ۳۱۸۰۰۰

حق را برایشان روشن ساختیم ۳۱۹۰۰۰

مالکیت آسمان ها و زمین از آن خدا است ۵۳۰۰۰۰

آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خدا است ۶۰۶۰۰۰

* توحید حاکمیت (تکوینی)

مالکیت، ربوبیت و حاکمیت خداوند ۳۱۷۰۰۰

* قدرت

قدرت خداوند ۱۷۷...

* غنی

پیوند دو صفت «غنی و حمید» ۱۷۵...

* دیگر صفات

سجده عمومی همه موجودات ۶۰...

خدا حق مطلق است ۱۷۰...

او غافل مخلوقش نیست ۲۳۷...

نفی شریک و فرزند از خدا ۳۲۳...

شرک جهان را به تباهی می کشاند ۳۲۳...

* صفات فعل:

چهارده صفت ویژه پروردگار ۱۷۷...

* رحیم

خداوند رؤوف و رحیم است ۱۷۶...

فضل و رحمت خدا مایه تزکیه است ۴۴۲...

خداوند غفور و رحیم است ۴۹۶...

* غفار

خداوند غفور و رحیم است ۴۹۶...

* عادل

خدا ظالم نیست ۴۲...

حکومت عدل تنها حکومت خدا است ۵۵۳...

* دیگر صفات

خداوند یار ستمدیدگان دفاعگر است ۱۶۸...

قدرت بر عذاب مجرمان ۳۲۹...

(هدف از خلقت جهان)

خلقت آسمان ها و زمین هدفمند است ۳۲...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

هدف از آفرینش انسان چیست؟ ۵۳۲...

* عبادت

روح عبادت «اخلاص» است ۱۰۸...

هر امتی عبادتی دارد ۱۸۰...

هر امتی عبادتی مخصوص خود دارد ۱۸۱...

در دین حرج نیست ۱۹۹...

* عمل صالح

ایمان و عمل صالح ۴۹ و ۱۶۴

وعدۀ حاکمیت به مؤمنان و عاملان صالح ۵۶۳...

(حقیقت انسان)

عالم کبیر و عالم صغیر ۲۳۳...

* جسم

خلقت انسان از عصاره خاک ۲۲۷...

مراحل تکمیل جنین در رحم مادر ۲۲۷...

(صفات و ویژگی های انسان)

مراحل مختلف خلقت انسان از خاک تا پیری ۲۹...

تسلیم در برابر خدای واحد ۱۱۷...

یک روز خدا هزار سال شما ۱۴۷...

مهلت و مجازات ۱۴۸...

مراحل تکامل جنین در رحم مادر ۲۲۷...

جایگاه امن و امان محل پرورش نطفه ۲۲۷...

مراحل مختلف تکامل نطفه تا پوشش گوشتی ۲۲۸...

آفرین بر این خلقت بدیع ۲۲۹...

آخرین مرحله تکامل نطفه در رحم ۲۳۲...

لباس گوشتی بر اندام استخوانی ۲۳۳...

عضلات لباس استخوان ها ۲۳۴...

نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد بعد چشم ۳۱۲...

(مسئولیت های انسان)

وظیفه در حدّ توانائی ۲۹۰...

* در برابر خالق

* ایمان

* آثار ایمان

تلاش های شیطان آزمایش بیمار دلان و تثبیت قلوب مؤمنان ۱۵۳...

قوم بی ایمان از رحمت خدا دور باد ۲۶۷...

* درجات و پایه های ایمان

افراد لب پرتگاه ۴۵...

افرادی که نفع آنها را مؤمن و آزمایش آنها را از راه به در می کند ۴۵...

زیان آشکار ۴۵...

انتحار و خودکشی کار ضعیف الایمان هاست ۵۳...

معیار ایمان واقعی و زبانی ۵۵۲...

* مؤمنین

پاداش مؤمنان ۴۹...

خداوند مدافع مؤمنان ۱۲۵...

مؤمنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند ۱۳۱...

رزق کریم ویژه مؤمنان ۱۳۵...

جنات نعیم پاداش مؤمنان صالح العمل ۱۶۴...

صفات برجسته مؤمنان ۲۱۲...

رستگاری مؤمنان در دنیا و آخرت ۲۱۳...

مؤمنان و خشوع در نماز ۲۱۳...

مؤمنان و دوری از لغو و بیهوده گرایی ۲۱۴...

مؤمنان و پرداخت زکات ۲۱۵...

مؤمنان و پاکدامنی ۲۱۶...

ازدواج و تمتع از کنیزان برای مؤمنان آزاد است ۲۱۷...

مؤمنان و حفظ امانت ۲۱۸...

مؤمنان و رعایت عهد و پیمان ۲۱۸...

محافظت بر نماز یکی از ویژگی های مؤمنان است ۲۲۰...

- مؤمنان و محافظت بر نماز ۲۲۰...
 مؤمنان وارث فردوس ۲۲۱...
 واژه های تأکید کننده بر رستگاری مؤمنان ۲۲۲...
 ایمان به آیات الهی از صفات نیکوکاران ۲۸۷...
 اکثریت مؤمن قابل اعتماد است ۳۰۶...
 خانه های بلند مرتبه ۵۱۴...
 خانه های ذکر الهی در شبانه روز ۵۱۵...
 مردانی که تجارت و تلاشهای مادی آنها را از یاد خدا غافل نساخته ۵۱۵...
 ویژگی های این خانه مرتفع ۴۸۳...
 ویژگی های این مردان الهی ۵۱۶...
 رستگاران ۵۵۶...
 اطاعت خدا و رسول سرمایه نجات ۵۵۷...
 فائزان و پیروزمندان واقعی ۵۵۸...
 سه نوید به مؤمنان و صالحان ۵۶۴...
 وعده حاکمیت دین و رفع شک ۵۲۸...
 * ایمان حقیقی و دروغین
 معیار ایمان واقعی و زبانی ۵۴۹...
 * کفر و شرک
 کفر و «صد عن سبیل الله» ۷۳...
 آئین حنیف خالی از شرک ۱۰۸...
 دل های فرو رفته در جهل ۲۹۰...
 شرک دلیل ندارد ۳۷۴...

* آثار کفر و شرک

مشرک چون کسی است که از آسمان سقوط می کند ۱۰۸...

زندگی پر زرق و برق و اثرات شوم آن ۲۶۱...

* کافر و مشرک

کفار تا دامنه قیامت در تردیدند ۱۶۲...

کافران رستگار نمی شوند ۳۷۴...

* بت پرستی

پیروی از بت هائی که نه زیان دارد و نه نفع گمراهی آشکار ۴۷...

مولا و معاشر بد ۴۸...

از بت پرستی بپرهیزید ۱۰۴...

عبادت بت ها بدون دلیل ۱۸۵...

معبودانی ضعیف تر از یک مگس ۱۸۵...

به یک مثل گوش دهید ۱۸۸...

بت ها همه نمی توانند یک مگس بیافرینند ۱۸۸...

بت ها قادر بر دفاع از خود نیستند ۱۸۹...

طواف مشرکین در اطراف بت ها و شعار آنها ۱۸۹...

ناتوانی بت ها و بت پرستان ۱۸۹...

خدا را چنان که باید نشناختند ۱۹۰...

مثالی برای ضعف و ناتوانی بت ها ۱۹۱...

آیا این مثال با پیشرفت علوم امروز سازگار است ۱۹۲...

* مسئولیتها و احکام:

تعظیم احکام الله ۱۰۳...

حلیت گوشت ۱۰۴...

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب ۴۶۷...

* قراردادها

عقد مکاتبه و آزادی تدریجی بردگان ۵۰۰...

* امور اجتماعی و حکومتی

روابط اجتماعی افراد ۴۵۷...

هدف نهائی از حکومت دینی ۵۶۹...

* عمل

* عبادات:

* نماز

برنامه یاری کنندگان خدا پس از پیروزی ۱۳۱...

پنج دستور مهم: رکوع، سجود، عبادت و کار نیک ۱۹۷...

دستورات پنجگانه با تعبیرات دیگر ۲۰۳...

مؤمنان و خشوع در نماز ۲۱۳...

محافظت بر نماز یکی از ویژگی های مؤمنان است ۲۲۰...

مؤمنان و محافظت بر نماز ۲۲۰...

موقعیت خشوع در نماز و طریق تحصیل آن ۲۲۴...

خشوع روح نماز است ۲۲۴...

* حج

تساوی مکه برای همه ۷۴...

حکم تحریم خرید و فروش خانه های مکه از نظر فقهاء ۷۵...

دعوت عام برای حج ۸۰...

حضور در حج، سواره، پیاده از دور و نزدیک ۸۳...

عاشق باید به زیارت محبوبش رود ۸۴...

حج مرکز منافع مؤمنان ۸۵...

قربانی در حج و استفاده از آن ۸۶...

- منظور از ایام معلومات ۸۶...
ایام تشریق چه روزهایی است ۸۷...
یاد خدا در منی ۸۸...
اسرار حج ۸۹...
ابعاد مختلف حج ۸۹...
تکلیف گوشت قربانی در عصر ما ۹۶...
بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی اشکالی ندارد ۹۷...
مناسک حج ۹۹...
وضع فجیع قربانی کردن در عصر جاهلی ۱۰۵...
صفا و مروه از شعائر الهی است ۱۱۱...
جواز استفاده از منافع قربانی پیش از ذبح ۱۱۲...
محل ذبح و قربانی ۱۱۴...
هر امتی مرکز عبادت و قربانگاهی دارد ۱۱۶...
شتران فربه از شعائر الهی است ۱۲۰...
قربانی برای چیست؟ ۱۲۰...
کیفیت نحر شتران قربانی ۱۲۰...
قربانی به سود خدا نیست نتیجه اش تقوای شما است ۱۲۳...
تسخیر حیوانات قربانی و هدایت شما مایه بزرگداشت خدا ۱۲۴...
* جهاد
نخستین فرمان جهاد به مسلمانان ۱۲۷...
وعده پیروزی از ناحیه خدا ۱۲۸...
دلیل اجازه جهاد ۱۲۹...
از فلسفه های جهاد: تصمیم ستمگران بر تخریب مراکز عبادت ۱۲۹...

خداوند یاری کنندگان آئینش را یاری می کند ۱۳۰...

برنامه یاری کنندگان خدا پس از پیروزی ۱۳۱...

فلسفه تشریع «جهاد» ۱۳۲...

جهاد مظلوم در برابر ظالم و جهاد در برابر طاغوت ها ۱۳۳...

اسرائیل ستمگری خودش ۱۳۴...

خداوند کسی را یاری می کند که از توانش استفاده کند ۱۳۵...

مهاجران فی سبیل الله چه شهید و غیر شهید و دریافت رزق حسن ۱۶۴...

پیروزمندان کیانند؟ ۱۶۸...

جهاد اکبر و اصغر ۱۹۸...

جهاد در راه خدا دستور پنجم ۱۹۸...

* زکات

برنامه یاری کنندگان خدا پس از پیروزی ۱۳۱...

دستورات پنجگانه با تعبیرات دیگر ۲۰۳...

نظریه دیگری در زمان تشریع زکات ۲۰۸...

مؤمنان و پرداخت زکات ۲۱۵...

کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤمن است نه مسلمان ۳۳۶...

* دیگر عبادات

داستان تکان دهنده اصمعی در رؤیت امام سجاد(علیه السلام) در کنار کعبه

۳۵۶...

* غیر عبادات

* ارتباطاتی که مشمول اوامر و نواهی خداوند می گردد

دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ساده تلقی نکنید ۶۰۳...

* در برابر انسانها

مکاتبه برای آزادی بردگان ۴۹۲...

- به آزادی بردگان با مال خود کمک کنید ۴۹۳...
- اوقات آزاد و عدم لزوم استجازه ۵۷۶...
- ✽ ارتباط با خویشان:
- روابط خانوادگی در یک سوره ۳۸۳...
- زناکار با زناکار یا مشرک ازدواج می کند ۳۸۷...
- حرمت ازدواج با زناکار بر مؤمنان ۳۸۷...
- ناپاکان ویژه ناپاکان و پاکان ویژه پاکان ۴۵۱...
- ازدواج یک سنت ۴۹۶...
- ترغیب به ازدواج آسان ۴۸۹...
- ازدواج افراد بی همسر ۴۸۹...
- ازدواج و تکثیر نسل ۴۹۶...
- اهمیت ازدواج در سخنان پیشوایان اسلام ۴۹۷...
- مهریه سنگین دلیل بد قدمی زن ۴۹۸...
- توسعه روزی همراه همسر و عیال است ۴۹۹...
- ترک ازدواج به خاطر ترس از فقر در سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۴۹۹...
- ✽ رابطه با پدر و مادر
- اذن ورود به استراحتگاه والدین ۵۷۴...
- ✽ رابطه با همسر
- راه حل خیانت همسر ۴۰۵...
- سعد بن عبادہ مرد غیور ۴۰۵...
- لعان طریق پایان اتهام خیانت همسر ۴۰۷...
- چهار بار خدا را شاهد گرفتن راه حل تهمت به همسر ۳۷۹...
- تخصیص حکم قذف در مورد همسر ۴۱۰...

* رابطه با فرزندان

فرزندان بالغ باید مانند دیگران اجازه بخوانند ۵۷۷...

* رابطه با ارحام

اشخاص مجاز ۵۸۶...

می توانید از این خانه ها بدون اذن بخورید ۵۸۷...

خوردن از خانه های مذکور مشروط به اجازه نیست ۵۹۱...

* ارتباط با جامعه

* روابط مدیریتی (سیاسی)

ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» اسلامی ۴۷۷...

حنظله غسیل الملائکه و اذن از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۵۹۸...

ادب در برابر رهبران ۶۰۲...

پیامبر را چون یکدیگر صدا زنید ۶۰۳...

* رهبری

صفات رهبر ۳۰۳...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تنها نگذارید ۵۹۹...

* روابط شهروندی

پراکندگی و خوشحالی از حزب گرائی ۲۸۱...

پراکندگی و اتحاد در سخن علی(علیه السلام) ۳۰۵...

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

پنج دستور سازنده ۱۹۵...

اکثریت مؤمن قابل اعتماد است ۳۰۶...

رأی اکثریت در جوامع اسلامی ۳۰۶...

دموکراسی و روابط فضاحت بار ۳۰۷...

تخلف از قانون در هر جامعه سالم مهم تلقی می گردد ۳۸۶...

مؤمنان به هنگام حضور بدون اذن غیبت نمی کنند ۵۹۹...

* امانت و عدالت اجتماعی

حکومت عدل تنها حکومت خدا است ۵۵۳...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* ادب و احترام

ادب در برابر رهبران ۶۰۲...

* آداب میهمانی

بدون اذن و سلام وارد خانه کسی نشوید ۴۵۶...

در منزل کسی که نیست تا اجازه نگیرید وارد نشوید ۴۵۸...

اگر اجازه داده نشد وارد نشوید ۴۵۸...

ورود به خانه های غیر مسکونی مجاز است ۴۵۹...

* تواضع

مخبتان چه کسانی هستند؟ ۱۱۵...

بشارت به مخبتان ۱۱۷...

توصیف مخبتان ۱۱۷...

* آداب مجلس

«سلام» و «تحیت» ۵۸۹...

* آداب معاشرت و دوستی

مفهوم دوستی و شرایط جامع آن در سخن امام صادق(علیه السلام) ۵۹۴...

* نیکی و احسان

پنج دستور مهم: رکوع، سجود، عبادت و کار نیک ۱۹۷...

بدی را با خوبی پاسخ ده ۳۳۰...

روشی بسیار مؤثر در مبارزه با مفسد ۳۳۰...

تأثیر پاسخ بدی به نیکی ۳۳۱...

کمک به افراد خطاکار و حفظ آنها ۴۴۳...

* برادری و اخوت

پراکندگی و خوشحالی از حزب گرائی ۲۸۱...

پراکندگی و اتحاد در سخن علی (علیه السلام) ۳۰۲...

* شکر

تسخیر حیوانات قوی برای انسان مایه شکر ۱۲۲...

یکی از انگیزه های خداشناسی «وجوب شکر منعم» است ۳۱۳...

* خوف و رجاء

ترس از خدا چرا؟ ۱۱۷...

* اخلاص

روح عبادت «اخلاص» است ۹۴...

اطاعت خالص در برابر فرمان ۵۵۶...

اطاعت خالص کافی است ۵۵۹...

* استغفار و توبه

راه توبه به روی همه باز است ۳۹۶...

آثار توبه از تهمت زنا و اصلاح ۳۹۷...

شرط مهم قبولی توبه ۴۰۰...

از گذشته توبه کنید ۴۷۳...

* عفو و گذشت

عفو و گذشت از خطاکاران ۴۴۴...

* وفای به عهد

وفای به نذر ۱۰۱...

- مؤمنان و رعایت عهد و پیمان ۲۱۸...
 * دیگر اخلاقیهای ممدوح
 مؤمنان و دوری از لغو و بیهوده گرایی ۲۱۴...
 مؤمنان و پاکدامنی ۲۱۶...
 مؤمنان و حفظ امانت ۲۱۸...
 مفهوم وسیع امانت ۲۱۸...
 امامت امامان معصوم (علیهم السلام) «امانت» است ۲۱۹...
 محافظت بر نماز یکی از ویژگی های مؤمنان است ۲۲۰...
 مؤمنان و محافظت بر نماز ۲۲۰...
 صفات نیکوکاران ۲۸۵...
 خشیت از صفات نیکوکاران ۲۸۶...
 دوری از شرک از صفت نیکوکاران ۲۸۷...
 ایمان به آیات الهی از صفات نیکوکاران ۲۸۷...
 انجام وظایف ولی باز ترسان، از صفات نیکوکاران ۲۸۸...
 سرعت گیرندگان به سوی خیرات ۲۸۸...
 فلسفه حجاب ۴۷۳...
 ایرادات مخالفان نسبت به حجاب ۴۸۰...
 استثناء وجه و کفین ۴۸۳...
 عفت کسانی که ازدواج برایشان میسر نیست ۴۹۲...
 عفت نگاه داشتن زنان سالخورده بهتر است ۵۷۹...
 تحیت و درود هنگام ورود به منزل ۵۸۸...
 ایمان اجازه مرخصی را ایجاب می کند ۶۰۱...

* اخلاق مذموم

* تهمت

- مجازات تهمت و شرایط آن ۳۶۹...
- تهمت در روایت امام صادق (علیه السلام) ۳۹۶...
- آثار تهمت زنا: عدم قبول شهادت و حکم به فسق ۳۹۶...
- عدم قبول شهادت تهمت زندگان ۳۹۷...
- آثار توبه از تهمت زنا و اصلاح ۳۹۷...
- چهار بار خدا را شاهد گرفتن راه حل تهمت به همسر ۴۱۱...
- اتهام به عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۴۱۵...
- خطر درگیری اوس و خزرج ۴۱۷...
- نزول آیات افک و رفع اتهام ۴۱۸...
- اتهام به ماریه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کشف حقیقت ۴۱۹...
- بررسی اتهام مربوط به عایشه و نادرست بودن شأن نزول ۴۱۹...
- توبیخ مؤمنان در ماجرای افک ۴۲۵...
- تهمت زنا و لزوم اقامه چهار شاهد ۴۲۷...
- فضل و رحمت خدا بر امت در ماجرای افک ۴۲۷...
- در برابر شایعه ها به هوش باشید ۴۲۸...
- سه قسمت از گناهان بزرگ ۴۲۸...
- درباره شایعه ها نباید اظهار نظر کرد و گسترش داد ۴۲۹...
- شایعه را تکرار نکنید ۴۳۰...
- تهمت به زنان مؤمن و غافل ۴۴۶...

* هوا پرستی

تسلیم داوری زمانی که به سود باشد ۵۵۰...

* ظلم

ظالمان یار و یاور ندارند ۱۸۶...

قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد ۲۶۰...

سرنوشت عمومی ۲۶۳...

* اسراف و تبذیر

زندگی پر زرق و برق و اثرات شوم آن ۲۶۱...

* گناه

زنای محصنه ۳۸۹...

زنای با محارم ۳۹۰...

زنای به عنف ۳۹۰...

حدّ زانی در اوائل اسلام ۳۹۱...

فلسفه تحریم زنا ۳۹۴...

مجازات تهمت زنا و شرایط آن ۳۹۵...

گناه آشکار و پنهان در روایتی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ۴۳۵...

گناه همانند آتش است ۴۳۵...

کوچک شمردن گناه خطا است ۴۳۸...

لعن بعضی از مرتکبین گناهان کبیره ۴۴۷...

مجازات نگاه کردن به خانه دیگران ۴۶۳...

سزای نگاه کردن ۴۶۶...

«بی حجابی» سبب ایجاد بیماری های روانی ۴۷۳...

«بی حجابی» سبب افزایش طلاق ۴۷۵...

گسترش دامنه فحشاء از دردناک ترین پیامدهای بی حجابی است ۴۷۴...

ابتدال زن و سقوط شخصیت او در بی حجابی ۴۷۵...

عوامل تحریک ممنوع ۴۸۷...

* جدال و مرء

پاسخ به مجادله ۱۸۲...

حکم الهی برای رفع اختلافات ۱۸۲...

* دیگر اخلاقیهای مذموم

خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد ۱۲۵...

زندگی پر زرق و برق و اثرات شوم آن ۲۶۱...

اکثریت از پذیرش حق کراهت دارند ۲۹۸...

لجاجت و طغیان در اثر نعمت ۳۰۹...

رأفت در مورد عمل بی عفتی هرگز ۳۸۴...

بلای شایعه سازی ۴۲۷...

اشاعه فحشاء ممنوع است ۴۳۰...

علاقمندان به اشاعه فحشاء در بین مؤمنان ۴۳۲...

عواقب شوم اشاعه فحشاء ۴۳۳...

در اسلام با کاری که جامعه را مسموم و آلوده کند مبارزه می شود ۴۳۴...

منظور از اشاعه فحشاء ۴۳۴...

اشاعه فحشاء در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام موسی بن جعفر(علیه

السلام) ۴۳۵...

جنگ روانی یا بلای شایعه سازی ۴۳۷...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین

زمین ۱۷۳...

اثرات دو قشر روئین زمین طبقه نفوذپذیر و نفوذناپذیر ۲۳۸...

خداوند نور آسمان ها و زمین است ۵۰۳...

* خلقت زمین

خلقت آسمان ها و زمین هدفمند است ۳۲...

* موجودات زنده

موجودات زمین مسخر انسان ها ۱۷۸...

چهارپایان نعمت های ارزنده ۲۴۳...

شیر چهارپایان و منافع دیگر آن برای انسان ۲۴۳...

چهارپایان و کشتی ها و مرکب و باربر ۲۴۴...

آفرینش جنبنندگان دلیل توحید ۵۴۲...

حیات، معمای هستی حل نشده ۵۴۵...

* برّی (خشک زی):

تنوع جانداران ۵۴۳...

* بحری (آبی)

تنوع جانداران ۵۴۳...

* پرندگان

تنوع جانداران ۵۴۳...

* حشرات

مگس ۱۹۲...

تنوع جانداران ۵۴۳...

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

الف - حقیقت شیطان و ویژگی ها

خنثی سازی تلاش های شیطان از جانب خداوند ۱۵۳...

هشدار به عدم تبعیت از گام های شیطان ۴۴۰...

گام های شیطان ۴۴۰...

ب - فعالیتهای شیطان

تولی شیطان گمراهی است ۲۵...

مجادله به باطل ۲۵...

جدال در برابر حق ۲۵...

شیاطین برنامه واحدی ندارند ۲۶...

تلاش شیطان برای دخالت در کار پیامبران ۱۵۳...

تلاش های شیطان آزمایش بیمار دلان و تثبیت قلوب مؤمنان ۱۵۳...

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید ۳۲۸...

ج - تابعان شیطان

تبعیت از شیطان مرید ۲۳...

* جمادات

* آب و فوائد آن

خلقت جنبنندگان از آب ۵۴۲...

اولین موجود عالم آب بوده است ۵۴۳...

* کشتی ها و فوائد آنها

فوائد کشتی ها ۱۷۸... و ۲۴۴

چهارپایان و کشتی ها و مرکب و باربر ۲۴۴...

* ابرها

حرکت آرام ابرها و پیوستن به یکدیگر دلیل توحید ۵۳۷...

* منافع آنها

ابرها: فوائد ابرها ۵۳۷...

پیدایش باران از خلال ابرها ۵۳۸...

کوه های ابر یا کوه هائی از برف ۵۴۱...

✽ باران

نزول باران به اندازه و نگهداری آن در زمین ۲۳۸...

از آب باران باغ های نخل، انگور و میوه آفریدیم ۲۴۰...

پیدایش باران از خلال ابرها ۵۳۸...

✽ فوائد باران

فوائد باران ۲۳۸...

✽ اقسام باران

نزول تگرگ از کوه های یخی در آسمان ۵۳۸...

✽ نباتات

✽ درختان

خرما و انگور ۲۴۰...

درخت زیتون در طور سینا و نان خورش ۲۴۱...

منافع زیتون، خرما و انگور ۲۴۲...

درخت مبارک زیتون ۵۱۰...

درخت زیتون ۵۲۱...

✽ میوه ها

✽ فوائد میوه

روغن زیتون شفاف و گران بها ۵۱۳...

✽ آسمان ها

خداوند نور آسمان ها و زمین است ۵۰۳...

کوه های یخی در آسمان ۵۳۹...

* حقیقت آسمان ها

منظور از آسمان های هفتگانه ۲۳۶...

* آسمان های هفتگانه

منظور از آسمان های هفتگانه ۲۳۶...

* خورشید

* فوائد خورشید

فائده های نور خورشید ۵۰۶...

* نظام شب و روز

دگرگونی شب و روز دلیل توحید ۵۴۱...

* شب و روز

* حقیقت نور

چند چیز نور شمرده شده است ۵۰۴...

خداوند نور آسمان ها و زمین است ۵۰۳...

نور ظاهر است و مظهر ۵۰۸...

همه انوار هستی از الله نور می گیرند ۵۰۸...

خواص و ویژگی های نور ۵۰۵...

* فوائد نور

خواص و ویژگی های نور ۵۰۵...

زیبایی های نور و زشتی های ظلمت ۵۲۷...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* مسئولیتهای فرشتگان

فرشتگانی که حساب و کتاب عمر آدمیان را دارند ۳۶۸...

* پاداش و مجازات

بهشت سرنوشت نهائی مؤمنان ۶۹...

- کیفر مرتکبین این سه جنایت بزرگ ۷۳...
- امت هائی فقط نامشان در تاریخ باقی مانده ۲۶۶...
- آنها را به حال خود واگذار ۲۸۲...
- استدراج در نعمت ۲۸۶...
- فشار و سختی آنها را بیدار نمی سازد ۳۰۹...
- مجازات های تربیتی و مجازات های پاکسازی و استیصال ۳۱۰...
- عذاب و کیفر مأیوس می کند ۳۱۰...
- تهدید کفار به عذاب ۳۲۸...
- از عذاب خدا ایمن مباش ۳۲۸...
- «جنت» برای مطیعین و «نار» برای عاصین در سخن امام سجاد ۳۵۶...
- سعادت و شقاوت چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیت ما نیست ۳۶۳...
- حدّ زانی و زانیه ۳۸۳...
- مجازات سنگین سردمداران تهمت افک ۴۲۴...
- مجازات هم حسابی دارد ۴۴۰...
- مجازات نگاه کردن به خانه دیگران ۴۶۳...
- سزای نگاه کردن ۴۶۶...
- پاداش احسن و کمی بیشتر ۵۱۷...
- از عذاب خدا یا فتنه بترسید ۶۰۳...
- * اسباب و عوامل مجازات
- سخن خداوند در قیامت با زمامداران درباره اجرای حدود ۳۸۵...
- * امکانات معنوی (هدایت)
- * هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
- نزول آیات الهی در رابطه با معاد و هدایت خداوند ۵۴...

- طرق مختلف بیدارسازی الهی ۳۰۹...
- نعمت های بزرگ الهی بر انسان ها در طریق هدایت ۴۴۱...
- هدایت به راه راست ۵۴۹...
- * اقسام هدایت
- * هدایت تشریعی
- * انبیاء
- * هدف بعثت انبیاء
- الف - بشارت و انذار
- انذار همگانی ۱۴۹...
- * صفات و ویژگی های انبیاء
- پیامبران پی در پی ۲۶۶...
- امت واحد هستید ۲۷۶...
- استفاده از طبیات و انجام عمل صالح ۲۷۶...
- اسلام امت واحد ۲۷۹...
- تأثیر شایعات در پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مقام عصمت سازگار نیست ۴۲۰...
- آیا همسر بعضی از انبیاء ناپاک بودند؟ ۴۵۴...
- * ابرار پیشرفت انبیاء
- آیات گرانقدر الهی ۴۹۶...
- آیات روشنگر الهی ۵۴۹...
- * دشمنان انبیاء
- تکذیب انبیاء برنامه ستمگران ۱۳۹...
- مجازات امت ها و آبادی های تکذیب کننده انبیاء ۱۴۰...
- منطق کوردلان مغرور ۲۴۵...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

منطق کوردلان مغرور ۲۴۵...

پاسخ بی اساس قوم نوح: او بشری است برتری جو ۲۴۶...

اشراف قوم گفتند: این مدعی پیامبر بشری بیش نیست ۲۵۷...

اطاعت از یک بشر زیانمند است ۲۵۸...

هشدار از وجود رستاخیز و تکذیب آن ۲۵۹...

فقط حیات و زندگی دنیا است و خبری دیگر نیست ۲۵۹...

این پیامبر به خدا افترا می بندد ۲۵۹...

آیا به انسان مثل خود ایمان آوریم ۲۷۰...

تکذیب موسی و هارون و هلاکت آنها ۲۷۱...

* نبوت خاصه

* صفات و ویژگی ها

ترس از عدم نصرت خدا پیامبرش را ۵۲...

انتخاب رسول از بین فرشتگان و انسان ها ۱۹۶...

آگاهی خداوند از رسولان خود و کردارشان ۱۹۶...

انتخاب مسلمانان از بین امت ها ۱۹۹...

رسول خدا گواه امت ۲۰۱...

از پیامبر به عنوان «اول المسلمین» یاد شده ۲۰۱...

محتوای دعوت این پیامبر، محتوای دعوت انبیاء پیشین ۲۹۷...

دعوت به صراط مستقیم ۳۰۰...

پیامبر برای دعوت خود مزد نمی خواهد ۳۰۰...

پیامبر و امیرمؤمنان و ائمه موازین (ترازوی سنجش) هستند ۳۵۲...

دوران سخت صدر اسلام و رسیدن به امنیت ۵۶۲...

* دشمنان پیامبر

عجله برای عذاب ۱۴۷...

افسانه ساختگی غرائق ۱۵۶...

آیا رسول خود را نشناخته اند ۲۹۸...

نفاق و عدم پذیرش داوری پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۴۸...

اعراض از داوری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۵۵۰...

* مسئولیت ها

وظیفه پیامبر انذار و بشارت است ۱۵۰...

وظیفه رسول ابلاغ و وظیفه امت عمل ۵۶۰...

* دعوت پذیران

نام این امت را مسلمان نهاده ۲۰۰...

امتی که می تواند الگو باشد ۲۰۱...

فضیلت و برتری امت اسلام ۲۰۲...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه گروه های لجوج ۲۸۵...

بهانه ها برای روی گردانی از حق ۳۹۷...

آیا پیامبرشان دیوانه است ۲۹۸...

دلدارى و تسلى خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۲۹...

عدم پذیرش چرا؟ بیماری، تردید یا خوف عدم عدالت ۵۵۱...

* پیامبر و خاندانش

پیامبر بدون اجازه وارد خانه فاطمه(علیها السلام) نمی شد ۴۶۱...

* قرآن

آیه نور! ۵۰۳...

الف - اسامی و ویژگی های قرآن

مفهوم خطاب «یا ایها الناس» ۱۹۰...

خطاب در «اللّٰه یحکم بینهم فیما کنتم فیہ تختلفون» ۱۸۲...

عکس العمل کفار در برابر تلاوت آیات ۱۸۶...

حمله به تلاوت کنندگان آیات الهی ۱۸۷...

قرآن مایه تذکر است ۲۹۹...

تبعیت حق از هوا و هوس ها مساوی فساد آسمان ها و زمین ۲۹۹...

روی گردانی از آنچه مایه اعتبار است ۲۹۹...

ب - آداب قرائت قرآن

دعای پایان سوره ۳۷۵ و ۶۰۷

ج - نکات تفسیری قرآن

محتوای سوره حج ۱۵۰...

ضیلت تلاوت سوره حج ۱۷۰...

نکات تفسیری ۲۰۰...

نکات تفسیری ۲۵۰...

تفسیر جمله «کتب علیه» ۲۶۰...

منظور از «ارذل العمر» چیست؟ ۳۸۰...

مجادله به باطل ۴۰۰...

استدلال به ادله اربعه ۴۱۰...

دلائل سه گانه معروف فقه ۴۱۰...

نفی مذهب جبر و اثبات عدالت در این آیات ۴۱۰...

ارتباط آیات ۵۶۰...

منظور از سجود همگانی چیست؟ ۶۱۰...

کسی که خدا او را بی ارزش سازد کسی نمی تواند او را ارزشمند کند ۶۱۰...

- سجده فرشتگان تشریعی است یا تکوینی؟ ۶۳...
 منظور از «من فی الارض» در آیه چیست؟ ۶۳...
 در نبرد بدر ۶۶...
 درگیری دو گروه متخاصم مؤمن و کافر ۶۷...
 منظور از مسجد الحرام کجا است ۷۶...
 منظور از «الحاد به ظلم» ۷۷...
 منظور از هدایت و اضلال الهی چیست؟ ۸۴...
 منظور از «ثم لیقطوا تفئهم» ملاقات امام(علیه السلام) است ۱۰۰...
 منظور از «نذر» در حج ۱۰۱...
 چرا کعبه را بیت العتیق گفته اند؟ ۱۰۱...
 منظور از «قول زور» چیست؟ ۱۰۵...
 «مخبتان» چه کسانی هستند؟ ۱۱۷...
 ترس از خدا چرا؟ ۱۱۷...
 منظور از «صوامع، بیع، صلوات و مساجد» ۱۲۹...
 «محسنین»، «مخبتین» و «یاوران الله» ۱۳۶...
 جمع بندی واژه های «محسنین، مخبتین و یاوران الله» ۱۳۷...
 «بئر معطله» و «قصر مشید» ۱۳۹...
 منظور از بئر المعطله و قصر المشید، دانشمندان است ۱۴۱...
 «بئر معطله» و «قصر مشید» آل محمدند(علیه السلام) ۱۴۲...
 «رزق کریم» چیست؟ ۱۴۹...
 منظور از القائنات شیطان نسبت به پیامبر چیست؟ ۱۵۴...
 سیر در ارض و جهانگردی از دیدگاه قرآن ۱۴۴...
 کوری دل ها ۱۴۵...

- فرق «رسول» و «نبی» ۱۶۰...
 رزق حسن ۱۶۲...
 تفسیر «رزق حسن» ۱۶۵...
 چرا به خداوند «حق» می گویند؟ ۱۷۰...
 خداوند بلند مقام و بزرگ است ۱۷۰...
 معنی «علی» و «کبیر» بودن خداوند ۱۷۱...
 «لطیف و خبیر» یعنی چه؟ ۱۷۳...
 چرا قرآن بر ابراهیم «پدر مسلمین» اطلاق می کند؟ ۲۰۰...
 محتوای سوره مؤمنون ۲۰۷...
 فضیلت سوره مؤمنون ۲۰۹...
 تعبیر به «احسن الخالقین» (بهترین آفرینندگان) یعنی چه؟ ۲۳۰...
 منظور از آسمان های هفتگانه ۲۳۶...
 منظور از «طور سینا» چیست؟ ۲۴۰...
 منظور از «تراب» و «عظام» ۲۶۲...
 منظور از «غناء» ۲۶۲...
 قرن های دیگری ایجاد کردیم ۲۶۴...
 چرا به انسان «بشر» گفته شده است؟ ۲۷۰...
 «صراط مستقیم» و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۳۰۱...
 اهلیت «ابواب الهی»، «صراط مستقیم»، «سبیل»، «وجه الله» هستند ۳۰۱...
 اکثریت از نظر قرآن ۳۰۴...
 از معیارهای ترجیح روایات متعارض «شهرت» است ۳۰۵...
 آیا اسلام دموکراسی را قبول دارد؟ ۳۰۷...
 نکات تفسیری: اساطیر، رب، ملکوت و عرش ۳۲۰...

- نکات تفسیری: أفلا تذکرون، أفلا تتقون و فانی تسحرون ۳۲۲...
 معنی و مفهوم «همزات» ۳۳۱...
 مخاطب «ربّ ارجعون» ۳۳۵...
 مفهوم جمله «فیما ترکت» ۳۳۶...
 موقعیت «کلا» و مفهوم آن در این آیه ۳۳۷...
 عالم برزخ چیست؟ ۳۳۸...
 پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) «موازین» هستند ۳۵۲...
 معنی عرش و کریم ۳۷۰...
 محتوای سوره نور ۳۷۹...
 فضیلت تلاوت سوره نور ۳۸۱...
 چرا اسلام اجازه می دهد با اجرای حدّ آبروی انسانی در جمع بریزد ۳۸۶...
 تقدم «زانیه بر زانی» در آیه ۳۹۰...
 معنی «رمی» در آیه ۳۹۸...
 چرا چهار شاهد برای اثبات زنا ۳۹۹...
 تعزیر چیست؟ ۴۰۱...
 نکته تفسیری (جزای محذوف) ۴۱۲...
 معنی جمله «من یشاء» ۴۴۲...
 «خییثات» و «خییثون» کیانند؟ ۴۵۱...
 «طیبات» و «طیبین» کیانند؟ ۴۵۱...
 زنان پاک و مردان پاک از آن یکدیگرند ۴۵۲...
 حکم پاک با پاک، و... تکوینی است یا تشریعی ۴۵۳...
 منظور از خانه های غیر مسکونی چیست؟ ۴۶۲...
 معنی کنائی «فرج» ۴۶۸...

- زینت آشکار چیست؟ ۴۷۰...
- نکات تفسیری ۴۸۳...
- منظور از «نسائهن» ۴۸۳...
- منظور از «او ما ملکت ایمانهن» ۴۸۴...
- منظور از «اولی الاربه...» ۴۸۴...
- اطفال استثناء شده از مسأله حجاب ۴۸۵...
- جاهلیت قرن بیستم ۴۹۴...
- منظور از «و الصالحین من عبادکم و...» ۵۰۰...
- مشکاة چیست؟ ۵۰۹...
- درخت مبارک زیتون ۵۱۰...
- مشبه در این ضرب المثل کدام نور الهی است؟ ۵۱۱...
- تفسیر آیه «نور» به «پیامبر» (صلی الله علیه وآله) و «علی» (علیه السلام) ۵۱۳...
- منظور از «بیوت» بیت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) است ۵۱۵...
- تطبیق کلمات آیه در روایات ۵۱۹...
- مصادیق مهم آیه «نور» پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) هستند ۵۱۹...
- رجال مورد ذکر در آیه ائمه (علیهم السلام) هستند ۵۲۰...
- منظور از «نور علی نور» ۵۲۲...
- توضیح: سراب و قیعه ۵۲۴...
- توضیح ظلمت های سه گانه ظلمات بعضها فوق بعض ۵۲۷...
- معنی «ألم تر» ۵۳۰...
- توضیح «کل قد علم صلاته و تسبیحه» ۵۳۴...
- منظور از «صلاة» در این آیه چیست؟ ۵۳۴...
- تفاوت گفتار و کردار ۵۴۹...

منظور از «اولئك هم المفلحون» علی(علیه السلام) است ۵۵۸...

منظور از جمله «كما استخلفت الذين...» ۵۶۴...

زمان تحقق وعده حاکمیت دین بر روی زمین ۵۶۶...

«وعدہ الہی» در (وعد اللہ الذین آمنوا) از آن کیست؟ ۵۶۶...

فلسفه استیذان از والدین و... ۵۸۰...

فلسفه جواز خوردن از منازل یازده گانه ۵۹۲...

منظور از «صدیق» ۵۹۳...

منظور از «ما ملکتم مقاتحه» کیست؟ ۵۹۵...

منظور از سلام و تحیت ۵۹۶...

د - نکات ادبی قرآن

بیان بسیاری از واجبات و محرمات به صورت جمله خبریه ۳۶۲...

استثنائاتی که بعد از دو یا چند جمله می آیند... ۳۹۷...

مشبه در این ضرب المثل کدام نور الہی است؟ ۵۱۱...

تطبیق کلمات آیه ۵۱۲...

تطبیق کلمات آیه در روایات ۵۱۹...

ه - کنایات قرآن

معنی کنائی جمله «و کتتم علی اعقابکم تنکصون» ۲۹۳...

معنی کنائی «تلفح» ۳۵۴...

معنی کنائی «قذف» ۴۰۱...

معنی کنائی «جبال» ۵۳۹...

«حُلُم» کنایه از بلوغ ۵۷۷...

و - تشبیهات و مثال های قرآن

تشبیه حضرت مهدی(علیه السلام) به ماء معین (آب جاری) ۱۴۱...

- به یک مثل گوش دهید ۱۸۸...
- مثالی برای ضعف و ناتوانی بت ها ۱۸۴...
- تشبیه نور خدا به مشکاه و چراغدان ۵۰۹...
- تشبیه اعمال کفار به سراب ۵۲۳...
- تشبیهی دیگر برای اعمال کفار (ظلمات دریا) ۵۲۵...
- ظلمت های دریای عمیق ۵۲۶...
- مسئولیت ها همواره تشبیه به بار سنگین شده است ۵۶۱...
- ز - احکام برگرفته از قرآن
- حدّ زانی و زانیه ۳۸۳...
- حدّ زنا ۳۸۴...
- حضور مؤمنان به هنگام اجراء حدّ زنا ۳۸۵...
- موارد حکم اعدام زناکار ۳۸۹...
- زنای محصنه ۳۸۹...
- زنای با محارم ۳۹۰...
- زنای به عنف ۳۹۰...
- مجازات زنا در حضور جمع ۳۹۰...
- افراط و تفریط در اجرای حدّ زنا ممنوع ۳۹۲...
- حدّ زانی در اوائل اسلام ۳۹۱...
- مجازات تهمت زنا و شرایط آن ۳۹۵...
- تهمت در روایت امام صادق (علیه السلام) ۳۹۶...
- آثار تهمت زنا: عدم قبول شهادت و حکم به فسق ۳۹۷...
- عدم قبول شهادت تهمت زندگان ۳۹۷...
- تعزیر چیست؟ ۴۰۱...

- احکام قذف (تهمت زنا) ۴۰۱...
- احکام و آثار لعان ۴۰۸...
- کیفیت انجام لعان ۴۱۱...
- نزول آیات افک و رفع اتهام ۴۱۸...
- ماجرای افک و نزول احکام آن ۴۲۲...
- اگر اجازه داده نشد وارد نشوید ۴۵۸...
- ورود به خانه های غیر مسکونی مجاز است ۴۵۹...
- امنیت و آزادی در منزل ۴۵۹...
- مسأله حجاب ۴۶۹...
- نگاه زنان به مردان ممنوع ۴۶۹...
- لزوم حفظ پاکدامنی بر زنان ۴۷۰...
- زنان سینه و گردن های خود را بپوشند ۴۷۱...
- گروه هائی که حجاب در برابر آنها لازم نیست ۴۷۲...
- زنان مسلمان در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند ۴۸۳...
- آیا عمو و دائی جزء محارمند؟ ۴۸۶...
- کنیزان را بر بی عفتی اجبار نکنید ۴۹۴...
- اذن ورود به استراحتگاه والدین ۵۷۴...
- سه وقت استجازه: قبل از نماز صبح، نیم روز و بعد از نماز عشاء ۵۷۴...
- زنان سالخورده می توانند لباس روی خود را زمین بگذارند ۵۷۸...
- زنان سالخورده نباید با آرایش لباس از تن خود خارج سازند ۵۷۹...
- حکم حجاب زنان سالخورده ۵۸۲...
- ح - داستانهای قرآن
- ۱ - قوم ثمود
- امت های پس از نوح ۲۵۵...

- سرنوشت غم انگیز قوم ثمود ۲۵۵...
 رسولان آنها را به توحید دعوت کردند ۲۵۶...
 اشراف قوم گفتند: این مدعی پیامبر، بشری بیش نیست ۲۵۷...
 اطاعت از یک بشر زیانمند است ۲۵۸...
 این پیامبر به خدا افترا می بندد ۲۵۹...
 درخواست یاری پروردگار ۲۶۰...
 فرود آمدن صیحه آسمانی و پشیمانی مجرمان ۲۶۰...
 قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد ۲۶۰...
 ط - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - نوح

- دعوت نوح به توحید ۲۴۶...
 پاسخ بی اساس قوم نوح: او بشری است برتری جو ۲۴۶...
 رسول خدا باید فرشته باشد ۲۴۷...
 نوح دیوانه است ۲۴۷...
 سه نوع اتهام به نوح ۲۴۷...
 نوح و تقاضای یاری از خدا ۲۵۰...
 پایان عمر یک قوم سرکش ۲۵۰...
 دستور ساختن کشتی ۲۵۰...
 فرمان عمل به هنگام جوشیدن آب از تنور ۲۵۱...
 شفاعت پذیرفته نیست ۲۵۱...
 برنامه خدا آزمایش امت ها و ملت ها است ۲۵۲...
 حمد و سپاس خدا به خاطر نجات از غرق ۲۵۲...
 چرا از سرانجام گنهکاران قوم نوح سخنی نگفته ۲۵۳...

۲ - صالح

سرنوشت غم انگیز قوم ثمود ۲۵۵...

۳ - ابراهیم و اسحاق

ارائه مکان بیت به ابراهیم برای تجدید بنای کعبه ۸۰...

تاریخ بنای کعبه ۸۰...

خانه ام را برای زیارت کنندگان پاکیزه ساز ۸۰...

ابراهیم مردم را برای حضور در حج فرا خواند ۸۲...

در آئین ابراهیم هستید ۲۰۰...

چرا قرآن بر ابراهیم «پدر مسلمین» اطلاق می کند؟ ۲۰۰...

۴ - موسی و هارون

قیام موسی (علیه السلام) و مقدمات نابودی فرعونیان فرا می رسد ۲۶۸...

موسی و هارون رسول به سوی فرعون با معجزه و منطق ۲۶۹...

فرعون مستکبر برتری جو ۲۷۰...

آیا به انسان مثل خود ایمان آوریم ۲۷۰...

تکذیب موسی و هارون و هلاکت آنها ۲۷۱...

موسی، پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت بود ۲۷۱...

تورات را برای هدایت بنی اسرائیل دادیم ۲۷۱...

۵ - عیسی و مادرش مریم

مریم و فرزندش از آیات پروردگار ۲۷۳...

پناهگاه مریم و فرزندش ۲۷۴...

* اوصیاء

تشبیه حضرت مهدی (علیه السلام) به ماء معین (آب جاری) ۱۴۱...

امامت امامان معصوم (علیهم السلام) «امانت» است ۲۱۹...

«صراط مستقیم» و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۳۰۱...

- منظور از «اولئك هم المفلحون» علی(علیه السلام) است ۵۵۸...
 بشارت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام سجاد(علیه السلام) به آمدن حضرت
 مهدی(علیه السلام) ۵۶۷...
 * حقیقت اوصیاء
 پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) نورند ۵۰۵...
 * ویژگی ها و صفات آنها
 مهدی(علیه السلام) و یارانش مصداق بارز «الذین ان مکناهم...» ۱۳۵...
 «بئر معطله» و «قصر مشید» آل محمدند(صلی الله علیه وآله) ۱۴۲...
 اهل بیت «ابواب الهی»، «صراط مستقیم»، «سبیل»، «وجه الله» هستند ۳۰۱...
 اهل بیت(علیهم السلام) امت میانه و گواهان بر خلقند ۵۲۲...
 * ائمه و خلفاء
 ائمه معصومین گواه امت ها ۲۰۱...
 * ادیان، مذاهب و مکاتب
 وضع پیروان مذاهب مختلف ۵۵...
 شناسائی مجوس و رسمیت آنها در اسلام ۵۶...
 شناسائی صابئین و رسمیت آنها در اسلام ۵۸...
 منحرفان از توحید (اشاره به پنج گروه از منحرفان) ۵۹...
 تکیه بر آیه (۴۵) «نور» برای اثبات فرضیه تکامل انواع ۵۴۳...

معاد

(اسماء قیامت)

یوم الفصل ۵۵...

یوم عقیم ۱۶۲...

سرای آخرت سرای پاداش است نه دار عمل ۳۶۳...

(حقیقت معاد)

بازگشت به سوی خدا است ۶۰۶...

خلقت زندگی بیهوده نیست ۳۶۹...

دلیل عبث نبودن خلقت ۳۶۹...

(امکان معاد)

دلائل امکان معاد در عالم جنین و گیاهان ۲۹...

قیامت حتمی است ۳۳...

نزول آیات الهی در رابطه با معاد و هدایت خداوند ۵۴...

اثبات مبدأ و معاد با یک دلیل ۲۳۱...

زندگی پس از مرگ ۲۳۱...

دوران خلقت و تکامل نطفه دلیل مبدأ و معاد ۲۳۱...

امکان معاد ۳۱۳...

دلائل دیگری بر مسأله معاد ۳۱۷...

(معاد جسمانی)

معاد جسمانی نه روحانی ۳۷...

معاد جسمانی و عمومیت قدرت خداوند ۳۲۱...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

هشدار از وجود رستاخیز و تکذیب آن ۲۵۹...

فقط حیات و زندگی دنیا است و خبری دیگر نیست ۲۵۹...

این پیامبر به خدا افترا می بندد ۲۵۹...

زندگانی پر زرق و برق و تکذیب لقای پروردگار ۲۶۱...

آیا ما بار دیگر برانگیخته خواهیم شد ۳۱۶...

آیا پس از خاک شدن مبعوث می شویم ۳۱۶...

آیا اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مسأله تناسخ است؟ ۳۴۶...

(آثار ایمان به رستاخیز)

رستاخیز پایان همه اختلافات ۵۲...

خود را به دار کشید و خفه کنید ۵۲...

اثرات تربیتی ایمان به رستاخیز ۲۸۷...

عدم ایمان به آخرت مساوی انحراف ۳۰۱...

(مرگ)

* حقیقت مرگ

مرگ پس از تکامل خلقت ۲۳۱...

اجل حتمی امت ها ۲۶۵...

مرگ و حیات ۳۱۴...

درخواست بازگشت به دنیا برای جبران ۳۳۴...

مرگ نقطه پایان زندگی نیست ۳۷۱...

* سکرات مرگ

فرا رسیدن مرگ و تحول حال کفار ۳۳۳...

(برزخ)

برزخ پس از مرگ ۳۳۴...

جهان برزخ کدام است؟ در آیات و روایات ۳۳۸...

جهان برزخ در سخن پیشوایان بزرگ اسلام ۳۴۰...

ارتباط با عالم ارواح ۳۴۴...

ترسیمی از عالم برزخ ۳۴۵...

آیا همه عالم برزخ دارند؟ ۳۴۷...

(نشانه های قیامت)

قیامت ناگهانی فرا می رسد ۱۶۲...

(نفخ صور)

نفخ صور: روزی که کسب ها قطع می شود ۳۵۰...

نفخه صور و مرگ و حیات عمومی بندگان ۳۵۰...

نفخ صور: زمانی که سؤال و پرسشی از یکدیگر نمی کنند ۳۵۱...

(حوادث قیامت)

زلزله عظیم رستاخیز ۱۸...

زلزله پایان جهان یا آغاز رستاخیز ۲۱...

خدا مردگان را از قبر محشور می کند ۳۳...

آن روز که روابط دنیائی قطع و بی ارزش می شود ۳۵۴...

داستان تکان دهنده اصمعی در رؤیت امام سجاد(علیه السلام) در کنار کعبه

۳۵۶...

(مواقف قیامت)

مواقف مختلف قیامت ۳۵۲...

(حالات انسان ها در قیامت)

- ۱۹... زنان شیرده در زلزله قیامت فرزندان خود را فراموش می کنند
- ۲۰... مردم به هنگام زلزله رستاخیز مستند
- ۲۱... زنان شیرده و فرزندان دار به هنگام زلزله
- ۲۱... مست بودن مردم به هنگام زلزله یعنی چه؟
- ۳۳۳... تقاضای بازگشت به دنیا
- ۳۶۷... پرسش از مجرمان: چقدر در دنیا درنگ نمودید
- ۳۶۷... پاسخ مجرمان: یک روز یا قسمتی از روز
- ۳۶۸... آگاهی از کوتاهی عمر در برابر قیامت
- ۵۷۲... قدرت فرار از کفار سلب شده

(صحنه قیامت)

- ۱۶۳... حاکمیت مطلق در رستاخیز از آن خداست

(دادگاه قیامت)

* شهود

- ۴۴۸... گواهی زبان، دست و پا در قیامت

* نامه اعمال

- ۳۵۲... مسأله سنجش اعمال بعد از قیام قیامت اولین مسأله است

* اعتراف

اعترافات دوزخیان ۳۶۳...

* حساب در قیامت

سنگینی میزان دلیل رستگاری ۳۵۲...

معیار سنجش اعمال ۳۵۲...

سبکی میزان سبب خسران و ورود به جهنم ۳۵۲...

جزا و پاداش واقعی افراد در قیامت ۴۴۸...

(بهشت)

بهشت سرنوشت نهائی مؤمنان ۶۹...

«جنت» برای مطیعین و «نار» برای عاصیان در سخن امام سجاد ۳۵۶...

* نعمت ها

جنات نعیم پاداش مؤمنان صالح العمل ۱۶۴...

* بهشتیان

اهل بهشت یک صد و بیست صف هستند و هشتاد صف امت من اند ۲۲...

پاداش مؤمنان ۴۹...

بهشتی که از زیر درختانش آب جاری است پاداش مؤمنان ۶۹...

موهبت های معنوی صالحان در بهشت ۶۹...

لباس و زینت طلا، لؤلؤ و حریر پاداش مؤمنان ۶۹...

پاداش زبانی کلمات شیرین و نشاط آفرین ۷۰...

صراط حمید پاداش دیگر مؤمنان ۷۰...

تساوی افراد در استفاده از مکه و منازل آن ۷۴...

مهاجران فی سبیل الله چه شهید و غیر شهید و دریافت رزق حسن ۱۶۴...

- مأوای مهاجران مایه خشنودی آنان ۱۶۵...
 مؤمنان وارث فردوس ۲۲۱...
 بهشتیان و دوزخیان از یکدیگر ارث می برند ۲۲۲...
 عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی بهشتیان ۳۶۵...
 پاداش مقاومت در راه خدا ۳۶۴...

(جهنم)

- «جنت» برای مطیعین و «نار» برای عاصین در سخن امام سجاد ۳۵۶...

* کیفرها

- لباس آتشین مجازات کافران ۶۷...
 آب داغ مجازات دیگر ۶۸...
 گرزهای آهنین وسیله مجازات کفار ۶۸...
 عذاب سوزناک کفار ۶۸...
 مجازات «عن سبیل الله» ۷۲...
 عذاب خوار کننده کیفر کفار تکذیب کننده ۱۶۴...
 آتش دوزخ جایگاه کفار ۱۸۸...
 سرنوشت غم انگیز قوم ثمود ۲۳۵...
 گوشه ای از مجازات بدکاران ۳۴۹...
 آتشی که صورت را می سوزاند ۳۵۴...
 تناسب گناه و مجازات ۳۶۰...
 مجازات های روحی دوزخیان ۳۶۶...
 عذاب تهمت زندگان در دادگاه بزرگ قیامت ۴۴۸...

* دوزخیان

- تلاش برای به عجز کشاندن خداوند ۱۵۱...
 بهشتیان و دوزخیان از یکدیگر ارث می برند ۲۲۲...
 تقاضای بازگشت به دنیا ۳۳۳...
 اعتراف به غلبه شقاوت و بدبختی ۳۶۲...
 تکذیب آیات خدا ۳۶۲...
 تقاضای اخراج از آتش ۳۶۳...
 دور شوید، سخن مگوئید ۳۶۴...
 عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی بهشتیان ۳۶۴...
 شما بندگان خدا را استهزاء می کردید ۳۶۴...

متفرقات

- زنده شدن زمین مرده در بهار ۳۱...
 موجودات عالم دارای دو گونه سجود «تکوینی» و «تشریعی» اند ۶۱...
 عالم هستی دارای یک نوع حیات و درک و شعور است ۶۲...
 دعوت به سوی پروردگار ۱۸۱...
 غریزه جنسی، سرکش ترین غرائز انسان است ۲۱۷...
 همسر دائم و موقت ۲۲۳...
 مال و ثروت سبب پیشرفت در خیرات نیست ۲۸۵...
 رستگاران و نادرستگاران ۳۷۴...
 از گنجینه های عرش خدا ۳۷۵...
 به ظاهر ننگرید که گاه در باطن خیر دارد ۴۲۳...
 جاذبه و دافعه احکام ۴۴۵...

- نوریان مر نوریان را طالبند (یک سنت طبیعی در جهان آفرینش) ۴۵۰...
ازدواج با زنان خبیثه ۴۵۲...
نور یکی از اسماء خداوند ۵۰۸...
سراب از دیدگاه دانشمندان ۵۲۵...
سه دستور پیشرو ۵۳۵...
معنی حکومت صالحان ۵۷۰...
دلالت امر بر وجوب ۶۰۶...

(فهرست احاديث)

الف

- يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ... ٢٧٩...
- إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَاثَ الْإِيمَانِ... ٣٩٦...
- إِذَا أَحَلَّ الرَّجُلُ مِنْ إِحْرَامِهِ... ٩٤...
- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ... ١٤٥...
- إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ... ٥٩٠...
- إِرْكَبْهَا وَيَلِكْ!... ١١٣...
- أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ... ٤٩٠...
- أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ... ٣٤٣...
- إِنْ احْتَنَجَ إِلَى ظَهْرِهَا رَكِبَهَا... ١١٣...
- إِنَّ الْفُقَرَاءَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ... ١٤٨...
- إِنَّ الْقَبْرَ أَمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ... ٣٤٢...
- إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ... ٣٠١...
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ... ٩٢...
- إِنَّ الْمَجْجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ... ٥٧...
- إِنَّ الْمَشْكَاةَ قَلْبُ مُحَمَّدٍ... ٥١٩...
- إِنَّ الْمَشْكَاةَ نُورُ الْعِلْمِ فِي صَدْرِ النَّبِيِّ... ٥١٩...
- إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ... ٣٥٢...
- إِنَّهَا فِي الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ... ٥٦٨...
- إِنَّا كُمْ وَأَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ... ٥٨٢...
- أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟!... ٤٦١...
- أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ... ٤٣٨...

أَمَّا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ ۲١٤...
أُيِّهَا النَّاسُ عَدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ ۱۰۶...

ب

بُئْسَ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ ۳۹۷...
الْبُئْرُ الْمُعْطَلُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ ۱۴۱...
الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ، وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ ۳۴۲...

ت

تَزَوَّجْ، فَتَزَوَّجَ فَوَسَّعَ لَهُ ۴۹۹...
التَّقْوَى هَاهُنَا ۱۱۲...
تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ ۱۰۱...
تَنَاقَحُوا، وَتَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَأَنَّى ۴۹۷...

ث

ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ۴۹۰...

ح

الْحَجُّ تَقْوِيَةٌ لِلدِّينِ ۹۱...
حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَفُرُوجَكُمْ بِتِلَاوَةِ ۳۸۱...

خ

خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَ ۳۵۶...

الْخِمَارَ وَالْجُلُبَابَ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ ٥٧٩...

ر

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ ٢٠٠...

الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْإِیَالِ ٤٩٩...

س

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي ٥٨...

سَنُؤَا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ ٥٨...

ش

شِرَارُكُمْ غُرَابُكُمْ ٤٩٧...

شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا ٤٩٨...

ط

طَهِّرْ مَا كَلَكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ ٢٧٧...

ع

الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ ٥٠٥...

ف

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ ٥٢٠...

فِي حُجُرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ ٣٤٣...

ق

الْقَبْرِ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ ۳۴۲...
 الْقُرْآنَ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ ۴۶۹...
 قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَابًا ۵۸...

ک

كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا ۴۹۱...
 كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ ۴۳۶...
 كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ ۳۵۵...
 كُلُّ ظُلْمٍ يَظْلِمُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَكَّةَ ۷۷...
 كُنَّا نَقُولُ لَا يُخْرِجُ مِنْهَا بَشِيءٌ ۹۷...

ل

لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةُ إِلَّا بِخُدُودِهَا ۵۹۴...
 لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ ۹۵...
 لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ۳۸۹...
 لَا يَنْبَغِي لِلْمَرَأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ ۴۸۳...
 لَا يَنْظُرُ الْعَبْدُ إِلَى شَعْرِ مَوْلَاتِهِ ۴۸۴...
 لَعَنَ اللَّهُ فِي الْخَمْرِ عَشْرَ طَوَائِفَ... ۴۴۷...
 لَقَدْ أَنْزَلَ إِلَى عَشْرِ آيَاتٍ ۲۱۰...
 اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ۹۵...
 اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ ۱۲۱...
 لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ ۵۶۷...

م

- ما عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتُ حَجَرٍ ٥٦٨...
 مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا لَهُ مَنْزِلَانِ ٢٢٢...
 الْمَذْيَعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْدُولٌ ٤٣٥...
 مَكَّةُ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا بَابٌ ٧٥...
 مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا ٤٣٥...
 مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ وَعِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ ٤٩٧...
 مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ ٤٩٩...
 مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ ٤٩٧...
 مَنْ شُؤِمَهَا شِدَّةٌ مُتَوَنَّتِهَا ٤٩٨...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَجِّ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ ١٧...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُؤْمِنِينَ خَتَمَ اللَّهُ ٢٠٩...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُؤْمِنِينَ بَشَّرَتْهُ ٢٠٩...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نُورٍ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ ٣٨١...
 مَنْ مَنَعَ قَيْرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْسَ ٣٣٦...

ن

- نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ ٤٩٤...
 نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ٢٠١...
 نَعَمْ مِنْ أَفْاضِلِهَا ٥١٦...

و

- وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ ٣٠٦...
 وَالزَّمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ ٣٠٦...

وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ ۱٢١...
 وَلَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُونَ ٩٣...
 وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَا يَأْخُذُوا ٧٤...

هـ

هَادِ لِأَهْلِ السَّمَوَاتِ ٥٠٨...
 هُمُ التُّجَّارُ الَّذِينَ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ ٥٢١...
 هُمْ وَاللَّهُ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ٥٦٨...
 هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزُّنَا وَرِجَالٌ ٣٩٣...
 هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ ٥٩٠...
 هُوَ وَاللَّهُ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صَدِيقِهِ ٥٩٢...
 هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ١٠٨...
 هِيَ بَيْتُ الْأَنْبِيَاءِ وَبَيْتٌ عَلَى مِنْهَا ٥١٦...

ی

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ وَالْمَحَالِّ ٣٤٠...
 يَا بَنَ نَبَاتِهِ! لَوْ كُشِفَ لَكُمْ لَرَائِيكُمْ ٣٤٢...

يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ نَامَتِ الْعُيُونُ ٣٥٧...
 يَا مَعَاشِرَ قُرَاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ ٥٦٠...
 يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ ٩٠...
 يَمْلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ١٣٥...
 يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَاتِهِمَا ٣٠٥...
 يُؤْتَى بِوَالٍ نَقَصَ مِنَ الْحَدِّ سَوِطًا ٣٨٥...

(فهرست اعلام)

- آدم، ۸۰، ۲۲۸، ۵۶۴
 آلوسی، ۹، ۶۶، ۷۰، ۸۲، ۲۱۶، ۵۳۴،
 ۵۶۸
 ابراهیم، ۱۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۹
 ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۱۹، ۵۱۳
 ابن حجر، ۱۵۷
 ابن شهر آشوب، ۳۵۶
 ابن عباس، ۴۶، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۹۸، ۴۰۵، ۴۴۳، ۵۲۱، ۵۹۵
 ابوالفتوح رازی، ۹، ۵۲، ۵۳، ۸۳، ۸۴
 ۱۱۶، ۱۹۵، ۳۲۹، ۳۳۱
 ابوالقاسم، بشر بن محمد، ۸۳
 ابوبصیر، ۱۱۳
 ابوبکر، ۴۴۳، ۵۱۶
 ابو حنیفه، ۳۹۹
 ابوذر، ۶۶
 ابو سعید، ۴۶۰
 احمد مصطفی مراغی، ۹
 اسامه بن زید، ۴۱۷
 اسکندر، ۵۷
 اسماعیل، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 اسید بن خضیر، ۴۱۸
 اشعث بن قیس، ۵۸
 اصبغ بن نباته، ۵۸، ۳۴۱

- اصمعی، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹
- امام باقر، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۳۵، ۲۰۸،
- ۲۱۹، ۳۸۸، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۸۵، ۵۱۶،
- ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۹۰
- امام سجاد علی بن الحسین، ۵۸،
- ۳۵۹، ۵۶۸
- امام صادق، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۹۲، ۹۳،
- ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۱۳،
- ۱۴۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۳۰۵، ۳۳۶،
- ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۶،
- ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۵۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۸۳،
- ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۹، ۵۲۰،
- ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۹۱، ۵۹۴
- امام علی بن موسی الرضا، ۹۵، ۱۰۳،
- ۲۰۱، ۴۳۵، ۵۰۸
- امام کاظم، ۴۸۵، ۴۹۰
- امام موسی بن جعفر، ۸۸، ۱۴۱، ۴۳۵،
- ۴۹۰
- ام مهزول، ۳۸۸
- ام هانی، ۷۶
- اهریمن، ۵۷
- اهورا مزدا، ۵۷
- ثابت بن قیس بن شماس، ۲۲
- جابر بن عبدالله، ۴۶۲

- جبرئیل، ۱۵۷، ۱۹۶
 جریح قبطی، ۴۱۹
 جویریہ، ۲۲
 حارث بن ابی ضرار، ۲۲
 حسان بن ثابت، ۴۲۴
 حضرت مهدی، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،
 ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹
 حکم بن ابی العاص، ۵۴۸
 حمزہ، ۶۶
 حنظلہ بن ابی عیاش، ۵۹۸
 خدیجہ، ۷۶
 داود، ۵۶۴، ۵۶۵
 راغب، ۳۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۵۰،
 ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۷۰،
 ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۸۴، ۵۱۵، ۵۲۵، ۵۳۷،
 ۵۵۷، ۵۷۵
 ربیع بن خثیم، ۸۵
 زرارہ، ۲۱۹، ۳۹۳
 زردشت، ۵۶
 زمخشری، ۹
 سعد بن عبادہ، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۸
 سعد بن معاذ انصاری، ۴۱۷، ۴۱۸
 سلیمان، ۵۶۴، ۵۶۵
 سیّد قطب، ۹، ۵۶۲
 سیّد ہاشم بحرانی، ۹
 سیوطی، ۹، ۶۶، ۵۶۲
 شعرانی، ۸۴

- شعیب، ۱۳۹
 شیبۀ بن ربیعہ، ۶۶
 شیخ بهائی، ۳۴۷
 شیخ طوسی، ۹، ۴۹، ۵۸۷
 صالح، ۲۵۷
 صدوق، ۱۰۸، ۲۰۲، ۵۱۹
 ضحاک، ۴۴۳
 طاووس، ۳۵۶
 طباطبائی، ۹، ۱۹۷، ۳۲۵، ۳۵۵، ۵۶۵
 طبرسی، ۹، ۴۹، ۶۶، ۱۱۶، ۱۵۹
 ۱۹۸، ۴۲۳، ۴۴۳، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۶۲
 ۵۶۷، ۵۸۷، ۵۹۹
 عایشہ، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱
 عبداللہ بن ابی سلول، ۴۱۶، ۴۱۷
 ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۹۴
 عبداللہ شبر، ۳۴۴
 عبد علی بن جمعۃ الحویزی، ۹
 عبیدہ بن حارث بن عبدالمطلب،
 ۶۶، ۷۱
 عتبہ بن ربیعہ، ۶۶
 عثمان، ۵۴۸
 علی، ۵۸، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۹۰، ۹۱، ۹۵
 ۳۰۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۴۱۷، ۴۱۹
 ۴۳۸، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶
 ۵۱۹، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۸۹
 عمر بن خطاب، ۲۲۳، ۳۵۵
 عیسیٰ، ۲۰۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳

غزالی، ۳۵۶، ۳۵۹

فاضل مقداد، ۵۷۶

فاطمه، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۱۶، ۵۲۰

فخر رازی، ۹، ۲۱، ۴۱، ۴۶، ۴۹، ۵۲،

۵۳، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۷،

۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۶،

۲۴۰، ۲۶۶، ۳۲۹، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۸۶،

۴۴۷، ۴۶۱، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۸،

۵۴۲، ۵۴۸، ۵۸۷، ۶۰۲

فرعون، ۶۲، ۱۳۹، ۱۹۱، ۲۶۸، ۲۶۹،

۲۷۰، ۲۷۲، ۳۳۵، ۳۳۹، ۴۵۴، ۴۵۵،

۵۶۵

قتاده، ۵۲۰

قثم بن عباس، ۷۴

قرطبی، ۹، ۴۶، ۵۳، ۶۶، ۱۱۲، ۱۵۹،

۱۶۵، ۱۹۵، ۲۷۹، ۳۵۴، ۳۸۸، ۴۴۳،

۴۹۴، ۵۲۵، ۵۴۸، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۸،

۵۹۵، ۶۰۲

قنبر، ۳۴۱

کعب بن اشرف یهودی، ۵۴۸

لوط، ۴۵۴

ماریه قبطیه، ۴۱۹

محمد بن اسحاق، ۱۵۷

محمد رشید رضا، ۹

مریم، ۲۷۳، ۲۷۴

مسطح بن اثاثه، ۴۲۴، ۴۴۳

معاویه، ۷۵

مغیره بن وائل، ۵۴۸

مقداد بن اسود، ۵۶۸

ملا محسن فیض کاشانی، ۹، ۵۸۷

موسی، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۷، ۲۶۴، ۲۶۸،

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۳۵، ۴۵۵،

۵۶۵

نضر بن حارث، ۲۳

نوح، ۸۰، ۲۰۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵،

۲۵۷، ۲۸۲، ۴۵۴، ۵۲۱

واحدی (ابوالحسن علی بن منویه

نیشابوری)، ۹

ولید بن عتبه، ۶۶

ولید بن مغیره، ۱۹۵

ویل دورانت، ۲۱۸

هاجر، ۸۹

هارون، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲

هشام بن حکم، ۹۲، ۹۳، ۹۴

هلال بن امیه، ۴۰۶

هود، ۲۰۷، ۲۵۷

یحیی بن زکریا، ۵۸

(فهرست کتب)

- اسباب النزول، ۹، ۶۶، ۵۶۲، ۵۶۳
اعلام القرآن، ۵۶
المیزان، ۹، ۲۱، ۴۱، ۴۹، ۵۳، ۵۷،
۸۱، ۹۵، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹،
۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۷، ۳۲۵، ۳۲۹،
۳۵۴، ۳۵۵، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۱،
۴۴۶، ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۶۵
اوستا، ۵۷
باد و باران در قرآن، ۵۴۱
بحار الانوار، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۲۲۲،
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳،
۵۶۱، ۵۸۲
بحر المحبۃ، ۳۵۶، ۳۵۹
تاریخ القرآن، ۱۵
تبیان، ۹، ۴۹، ۵۳، ۸۱، ۵۴۸، ۵۸۷،
۵۸۸
تسلية الفؤاد، ۳۴۴
تفسیر برهان، ۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۲،
۲۱۹
تفسیر صافی، ۹، ۵۳، ۱۵۹، ۲۱۴،
۴۱۹، ۵۰۰، ۵۳۱، ۵۴۸، ۵۸۷
تفسیر علی بن ابراهیم، ۷۰، ۸۲
۱۳۶، ۳۳۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۹۸
تفسیر عیاشی، ۹۵

تفسیر قرطبی، ۹، ۴۶، ۵۳، ۶۶، ۱۱۲،
 ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۹۵، ۲۷۹، ۳۵۴، ۳۸۸،
 ۴۴۳، ۴۹۴، ۵۲۵، ۵۴۸، ۵۶۲، ۵۶۳،
 ۵۶۸، ۵۹۵، ۶۰۲

تفسیر کبیر فخر رازی، ۲۱، ۴۱، ۴۶،
 ۵۲، ۵۳، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۱۳،
 ۱۲۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۱۴،
 ۲۶۶، ۳۲۹، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۸۶، ۴۴۷،
 ۴۶۱، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۸۷،
 ۶۰۲

تفسیر مراغی، ۹

تفسیر مفاتیح الغیب، ۹

توحید صدوق، ۱۰۸، ۵۰۸، ۵۱۹

ثواب الاعمال، ۳۳۶، ۳۸۱

جواهر الکلام، ۷۶، ۴۸۵، ۵۹۲

جهان پس از مرگ، ۳۴۴

درّ المثور، ۱۶۸، ۵۸۷

روح البیان، ۷۰، ۵۳۴

روح الجنان، ۹، ۱۱۶

روح المعانی، ۹، ۶۶، ۸۲، ۸۳، ۱۲۱،

۱۵۹، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۶۲، ۳۲۹،

۴۲۳، ۴۴۱، ۴۶۷، ۵۲۵، ۵۴۰، ۵۴۲،

۵۴۸، ۵۶۸، ۶۰۲

سفینه البحار، ۴۹۷

صحاح، ۴۲۳

عود ارواح و ارتباط با ارواح، ۳۴۴

غوالی اللثالی، ۱۴۵

فهرست ابن ندیم، ۱۵

فی ظلال القرآن، ٩، ٣١، ٨١، ١٥٩،

٢٣٣، ٣٢٩، ٤٠٦، ٥٣٩، ٥٥١، ٥٥٢،

٥٦٢، ٥٦٣، ٥٩٩

قاموس اللغة، ٢١، ١٠٠، ١٥٦

کافی، ٨٥، ٣٠٢، ٣٣٦، ٣٤٢، ٣٤٣،

٣٨٩، ٣٩٦، ٤٣٥، ٤٦٦، ٤٦٩، ٥١٩،

٥٩٥

کشاف، ٩، ٢١

کمال الدین، ٢٠٢

کنز العرفان، ٧٦، ٧٨، ١٠٠، ١٠٢،

١٢٣، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٨٣

لسان العرب، ٣٥٥، ٣٨٣، ٥٢٦

مجمع البيان، ٩، ١٧، ٢٢، ٤٩، ٥٣،

٦٦، ٨١، ٨٣، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٦، ١٢١،

١٢٧، ١٤٨، ١٥٩، ١٦٨، ١٩٨، ٢٠٩،

٢١٤، ٢٢٧، ٣٢٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٨١،

٣٨٨، ٤٠٦، ٤٢٣، ٤٥٢، ٤٩٤، ٤٩٧،

٥١٦، ٥٢٢، ٥٢٥، ٥٣٤، ٥٤٢، ٥٤٨،

٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٨، ٥٨٧، ٥٩٩

مفردات، ٣١، ١٠٠، ١٠٢، ١١٦، ١٥٠،

١٨٧، ٢١٣، ٢١٦، ٢٧٨، ٣٠٠، ٣٧٠،

٤٣٢، ٤٨٤، ٥١٥، ٥٣٧، ٥٥٧، ٥٧٥

مناقب، ٣٥٦

منتخب الاثر، ٥٦٧

من لا يحضره الفقيه، ٣٣٦، ٤٨٣

نظم الدرر، ١٥

نور الثقلين، ٩، ٢٢، ٣٨، ٧٧، ٨٢، ٨٥

١٠١، ١١٣، ١٣٦، ١٤٥، ٢٠٢، ٣٠١،
 ٣٠٢، ٣٣١، ٣٣٦، ٣٤٢، ٣٥٦، ٣٨١،
 ٣٨٩، ٤٠٠، ٤٠٦، ٤١٩، ٤٦١، ٤٦٢،
 ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٨٣، ٤٩٤، ٤٩٩، ٥١٦،
 ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٤٨، ٥٥٨، ٥٨٧،
 ٥٩٠، ٥٩٨

نهج البلاغه، ٧٤، ٧٥، ٩١، ٩٥، ٣٠٦،
 ٣٤٠، ٣٤١، ٤٣٨

وسائل الشيعه، ٥٨، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦،
 ١٠١، ١٠٣، ١٢١، ٣٠٦، ٣٩٣، ٣٩٨،
 ٤٠١، ٤٥٢، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٧، ٤٨٢،
 ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٨، ٤٩٩،
 ٥٧٩، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٩٢، ٥٩٥

(فهرست ازمنه و امکنه)

اسرائیل، ۱۳۳، ۲۰۲، ۲۶۸، ۲۷۰،
۲۷۱، ۲۷۲، ۳۳۵، ۵۶۵، ۵۸۹، ۶۳۷،

۶۶۳

اقیانوسیه، ۸۴

اندلس، ۸۴

ایام التشریق، ۸۷

ایران، ۵۷، ۴۷۴

بدر، ۶۶، ۷۱، ۳۱۱، ۳۲۹

بیت العتیق، ۱۰۱، ۱۱۴، ۶۵۵

بیت المقدس، ۲۷۵

چین، ۸۴

حجاز، ۹۷، ۹۸، ۲۴۱، ۲۵۶

دمشق، ۲۷۴

رمله، ۲۷۴

زهره، ۲۳۷

شامات، ۲۷۴

شعب ابیطالب، ۷۶

صحرای سینا، ۲۴۱

صفا، ۱۱۱

عطارد، ۲۳۷

غری، ۳۴۱

فصل بهار، ۳۱

فصل زمستان، ۲۸، ۳۱

قدید، ۲۲

کوفه، ۳۴۰، ۳۴۱

کوه طور، ۲۴۱، ۲۷۲

ماه شعبان، ۲۲

مدینه، ۱۳، ۱۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۵،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۳۷۷، ۴۱۶، ۵۶۲،

۵۷۰، ۵۸۶، ۵۹۸

مراکش، ۸۴

مروه، ۱۱۱

مریسیع، ۲۲

مسجد الحرام، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۹۰،

۲۹۳، ۶۱۲، ۶۵۵

مصر، ۲۷۰، ۲۷۴

مکه، ۱۵، ۵۷، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،

۸۱، ۸۴، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴،

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۶،

۱۶۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶،

۲۹۳، ۳۵۶، ۶۳۵، ۶۷۰

منی، ۷۶، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۴

ناصره، ۲۷۴

نجف، ۳۴۱

یوم البروز، ۵۵، ۴۴۸

یوم الفصل، ۵۵، ۶۶۵

یوم عقیم، ۱۶۲

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب افک، ۴۲۴، ۴۴۴

اصحاب مدین، ۱۳۸، ۱۳۹

اوس، ۴۱۷، ۴۱۸

بنی اسد، ۵۲

بنی اسرائیل، ۲۰۲، ۲۶۸، ۲۷۰،

۲۷۱،

۲۷۲، ۳۳۵، ۵۶۵، ۵۸۹

بنی المصطلق، ۲۲، ۴۱۵

بنی امیه، ۹۱

بنی عباس، ۹۱

بنی غطفان، ۵۲

بنی هاشم، ۳۵۵

خزرج، ۴۱۸

ساسانی، ۵۷

صابئان، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۵۹

قریش، ۱۸۹، ۳۵۶، ۳۵۹

قوم ثمود، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳،

۲۶۴

کاتولیک، ۲۱۷

مجوس، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹

نصاری، ۹، ۵۱، ۴۱۷، ۶۷۹

یهود، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۴۸۳، ۵۱۳، ۵۴۸،

۶۸۰

(فهرست اشعار)

- از کوزه همان برون تراود که در او است ۴۵۱...
 بُثِرْ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مُشْرِفٌ ۱۴۲...
 تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ۵۵۴...
 زُرْ مَنْ هَوَيْتَ وَإِنْ شَطَّتْ بِكَ الدَّارُ ۸۴...
 گامی دو سه، بر ما نه، اشکی دو سه هم بفشان ۱۴۵...
 ناریان مر ناریان را جاذبند ۴۵۳...
 نوریان مر نوریان را طالبند ۴۵۳...
 هر چه دیده بیند دل کند یاد ۴۷۵...
 يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ ۳۵۷...

(کلمات معنی شده در این جلد)

«أَصَال» ۵۱۵...

«أَحَادِيثَ» ۲۶۶...

«أَخْسِئُوا» ۳۶۴...

«أَرِيَّةُ» ۴۸۴...

«أَرَذَلُ» ۳۸...

«أَسَاطِيرُ» ۳۲۰...

«أَسَاوِرَ» ۶۹...

«أَسْتَكَاثُوا» ۳۰۹...

«أَفْلَحَ» ۲۱۲...

«الْحَادِ» ۷۷...

«أَمْنِيَّةُ» ۱۵۴...

«أَهْتَرَزْتَ» ۳۱...

«أَجَلَ» ۲۶۵...

«أُذِّنْ» ۸۲...

«أَعْقَابُ» ۲۹۳...

«أُنْكِحُوا» ۴۸۹...

«أَوْثَانُ» ۱۰۴...

«أَيَّامِي» ۴۸۹...

«بُذِنَ» ۱۲۰...

«بَوَّأُ» ۸۰...

«بَهِيَجَ» ۳۱...

«بَيْعَ» ۱۳۰...

«بَيُوتَ» ۵۸۹...

«تَتَرَا» ۲۶۶...

«تَخَطُّفٌ» ۱۰۹...

«تراب» ۲۶۲...

«تضرع» ۳۰۹...

«تَفَثٌ» ۱۰۰...

«تمنی» ۱۵۴...

«تَنَكِّصُونَ» ۲۹۳...

«تَهْجُرُونَ» ۲۹۴...

«ثانی» ۴۲...

«جیوب» ۴۷۱...

«حَجِیم» ۱۵۱...

«حُلْمٌ» ۵۷۷...

«حَمِید» ۷۰...

«حَمِیم» ۶۸...

«حنفاء» ۱۰۸...

«خاشعون» ۲۱۳...

«خیثات» ۴۵۱...

«خیثین» ۴۵۱...

«خبیر» ۱۷۳...

«خراج» ۳۰۰...

«خرج» ۳۰۰...

«خمر» ۴۷۱...

«ذَرَأُكُمْ» ۳۱۳...

«رب» ۳۲۰...

«ریت» ۳۱...

- «رَبَّوَه» ۲۷۴...
 «رجال» ۸۲...
 «رُكَّام» ۵۳۷...
 «زُبُر» ۲۸۱...
 «زجاجه» ۵۱۰...
 «ساعه» ۱۶۲...
 «سامراً» ۲۹۴...
 «سَحِيق» ۱۰۹...
 «سراب» ۵۲۴...
 «سَعَوًا» ۱۵۱...
 «سَعِير» ۲۵...
 «سُلَّالَه» ۲۲۷...
 «سوره» ۳۸۳...
 «شعائر» ۱۱۰...
 «شهید» ۲۰۱...
 «صِنَع» ۲۴۲...
 «صلوات» ۱۳۰...
 «صَوَّاف» ۱۲۱...
 «صوامع» ۱۳۰...
 «ضامر» ۸۲...
 «طالب» ۱۹۰...
 «طرائق» ۲۳۶...
 «طَوَّافُون» ۵۷۶...
 «طیبات» ۴۵۱...
 «طیبین» ۴۵۱...
 «ظَهْرَه» ۵۷۵...
 «عرش» ۳۲۰...
 «عُصْبَه» ۴۲۳...

- ۲۶۲... «عظام»
 ۵۷۵... «عورَة»
 ۲۶۲... «غُثَاء»
 ۵۱۵... «عُلْدُو»
 ۴۶۸... «غَضْ»
 ۲۸۲... «عَمْرَة»
 ۲۲۱... «فردوس»
 ۱۲۱... «قانع»
 ۴۰۱... «قذف»
 ۵۲۴... «قیعه»
 ۵۲۶... «لُجَّی»
 ۱۷۳... «لطیف»
 ۶۰۴... «لِوَاذًا»
 ۳۱۰... «مُبْلِس»
 ۵۷... «مَجُوس»
 ۱۳۶... «محسنین»
 ۱۱۷... «مُخَبِّتِین»
 ۱۳۶... «مُخَبِّتِین»
 ۲۴... «مرید»
 ۱۶۲... «مَرِیَّه»
 ۱۳۰... «مساجد»
 ۲۸۶... «مشفق»
 ۵۰۹... «مشکاة»
 ۱۴۱... «مَشِید»
 ۵۱۰... «مصباح»
 ۲۹... «مضغه»
 ۱۹۰... «مطلوب»

«مُعْجِزِينَ» ۱۵۱...

«مَعْتَرٍ» ۱۲۱...

«مُعْجِزِينَ» ۵۷۲...

«مَعْرُوفٍ» ۱۳۲...

«مَعِينٍ» ۲۷۴...

«مَقَامِعُ» ۶۸...

«مَكَاتِبِهِ» ۵۰۱...

«مَكَّنَّا» ۱۳۲...

«مَلَكُوتٍ» ۳۲۰...

«مَنَاسِكٍ» ۱۸۱...

«مَنَكِرٍ» ۱۳۲...

«مَوَازِينَ» ۳۵۲...

«نَاكِبٍ» ۳۰۱...

«نَكِيرٍ» ۱۴۰...

«نُمِدُّ» ۲۸۶...

«وَدَّقَ» ۵۳۷...

«هَامِدَةً» ۳۱...

«هَمَزَاتٍ» ۳۳۱...

«يَاوِرَانَ اللَّهَ» ۱۳۶...

«يَتَسَلَّلُونَ» ۶۰۴...

«يَتَّقِهِ» ۵۵۷...

«يُزْجِي» ۵۳۷...

«يُسَارِعُونَ» ۲۸۸...

«يَسْطُونُ» ۱۸۷...

«يُصْهَرُ» ۶۸...

«يَغْضُوا» ۴۶۷...

«يُولِجُ» ۱۶۹...

«یوم عقیم» ۱۶۲...
